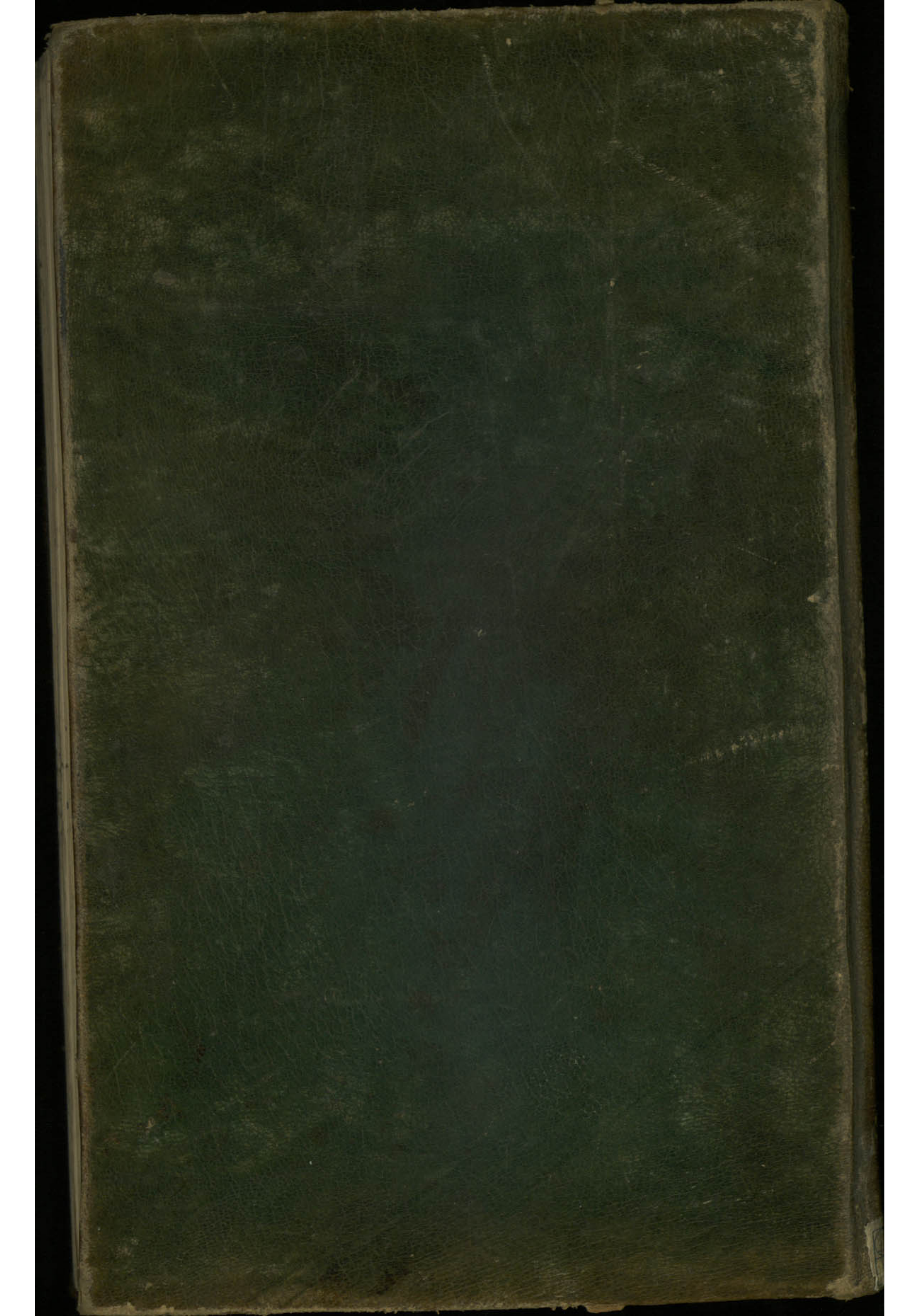
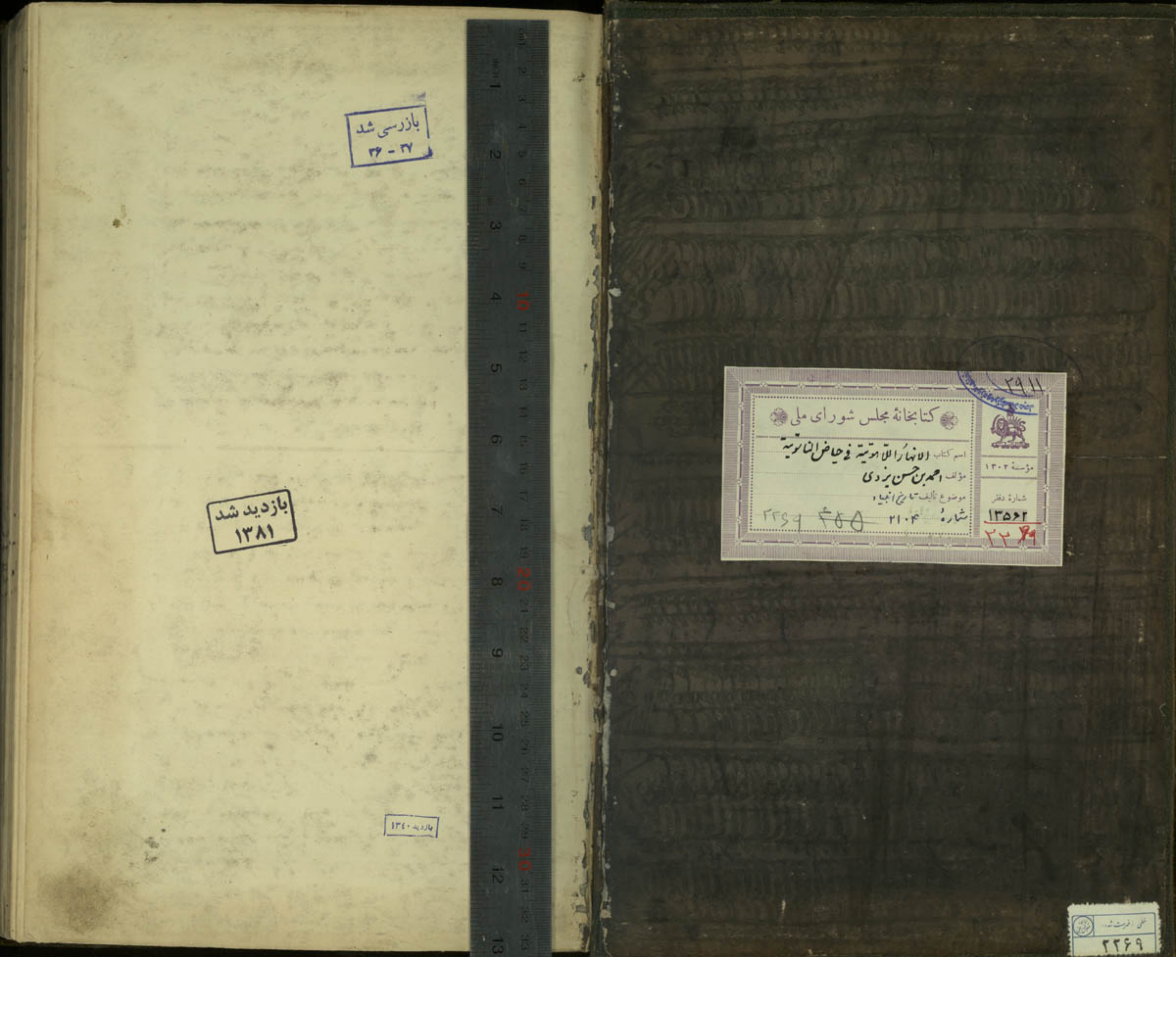
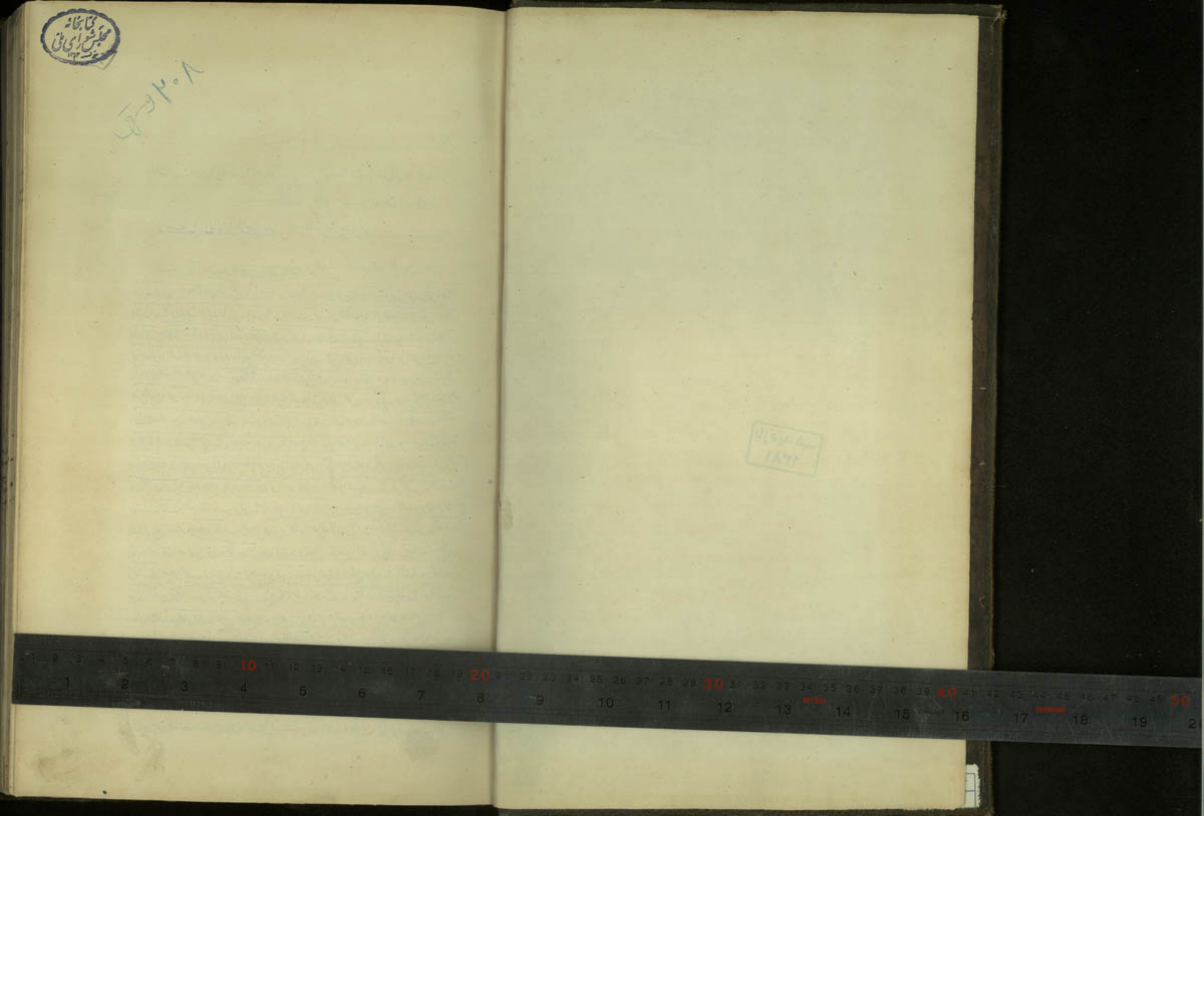
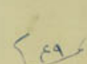




بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
بازدید شد
۱۳۸۱
بازدید ۱۳۴۰
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب الانهار اللاهوتية فی حیاض الناسوتیة
مؤلف احمد بن حسن یزدی
موضوع تالیف تاریخ انبیاء
شمارهٔ ۲۱۰۴
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۱۳۵۶۲
۲۹۱۱
۲۲۶۹


کتابخانه
مجلس شورای ملی
۲۰۸
۱۸۶۱





کتاب الانهار اللاهوتیه فی حیاض الناسوتیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انزل کلاماً الهیاً وکتاباً سماویاً والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا محمد الذی اشرق فی سماء
النبوة بدراً واشرق علی بساط الرسالة صدراً سید الثقلین ورسول الخافقین امام المتقین ورسول رب
العالمین الکائن نبیاً وآدم بین الماء والطین المعزز بجلباب الاملاک الاشرف بلولاک لما خلقت الافلاک
ثم الصلوة والسلام علی آله الذین هم مفاتیح الجنة ومصابیح الدجنة لا سیما علی امیر البررة وقاتل الفجرة وقامع الکفرة
امام الائمة وکاشف الغمة ومحیی السنة الذی ولد فی الکعبة وزوج فی السماء بفاطمة خامس الخمس ومبین المشکلات
محرم اعز ربا ... سناء الرسول ... مظهر العجائب والآیات صاحب المعجزات الذی
انزل فی فضله سورة العادیات وکشف ... فی السماء ... علی بن ابی طالب الذی عجبت من جلالته
فی الوغا ملائکة السموات ولعنة الله علی اعدائهم الذین هم اصل الشبه والضلالات **اما بعد** چنین گوید
... احقر ... عباد الله
خطاً ... تراب اقدام الحاج والواعظین احمد بن الحسن ... الاصل المشهدی المسکن که پس از تالیف
وتصنیف کتاب ابیات الصالحات وکتاب بحر الدموع وکتاب سماء العبرات وکتاب شموس المضیئه وچهار
جلد کتاب ... الکفایه وجلدین کتاب براهین الخواص وکتاب ... المعارف وکتاب ... الوصول وکتاب
... فی احوال الامام الزکی وکتاب الوعد والوعید فی احوال السعید والعنید وکتاب ... النبال
وکتاب ... العجب فی شرح زیارة الرجب وکتاب نوامیس الوفات فی شرح صلوات ماه شعبان وکتاب
فوائد المتهجدین وکتاب موائد المستخرجین در شرح دعای سحر وجلدین کتاب درکات المومنین فی احوال
المطرودین و ... کتاب درجات المدرجین بعضی از مومنین خواهشمند شدند که جلدی در احوال انبیاء
سلف نوشته شود که صاحب شموس المضیئه را در احوال انبیاء گذشته نوشته بود ولیکن در نقل احادیث
مختصر نموده بناءً علی هذا شروع بنوشتن با تحقیق و ترقیق و تفصیل و تفسیر و تنزیل و تاویل آیات کلام خداوند
جلیل نموده و مسمی گردانید این کتاب را به انهار اللاهوتیه فی حیاض الناسوتیه و مشتمل است بر دو جلد
اما جلد اول مشتمل است بر مقدمه و پانزده ۵ نهر اما مقدمه
در فهرست مطالب مندرجه در نهرها است که در چند حوض جاری شده

نهر

نهر اول

در احوال جنت مآل سعادت اشتمال حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام
و از برای این نهر پنج حوض است

نهر دویم

در احوال جنت مآل سعادت اشتمال حضرت ادریس علی نبینا و آله و علیه
السلام و از برای آن چهار حوض است

نهر سیم

در احوال جنت مآل سعادت اشتمال حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه
السلام و از برای آن دوازده حوض است

نهر چهارم

در احوال جنت مآل سعادت اشتمال حضرت هود علی نبینا و آله و علیه
السلام و از برای آن شش حوض است

نهر پنجم

در احوال جنت مآل سعادت اشتمال حضرت صالح علی نبینا و آله و علیه السلام
و اصحاب رس و از برای آن هفت حوض است

نهر ششم

در احوال جنت مآل سعادت اشتمال حضرت ابراهیم خلیل و اسمعیل و اسحق علی نبینا
و آله و علیهم السلام و از برای آن سی و یک حوض است

نهر هفتم

در احوال خیر مآل سعادت اشتمال حضرت لوط علی نبینا و آله و علیه السلام
و از برای آن هشت حوض است

نهر هشتم

در احوال خیر مآل سعادت اشتمال ذوالقرنین و از برای آن ده
حوض است

نهر نهم

در احوال خیر مآل سعادت اشتمال حضرت یعقوب و حضرت یوسف علی نبینا
و آله و علیهما السلام و از برای آن هفتاد و سه حوض است

نهر دهم

در احوال خیر مآل سعادت اشتمال حضرت ایوب علی نبینا و آله و علیه
السلام و از برای آن پنج حوض است

نهر یازدهم

در احوال خیر مآل سعادت اشتمال حضرت شعیب و از برای آن
چهار حوض است

نهر ...

نهر ...

نهر اول

۲۵

نهر اول در احوال خیر مآل حضرت آدم و از برای آن بیست و پنج حوض است حوض اول

قال الله تعالی سورة البقرة و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة مؤلف گوید خداوند
عالم در سیزده سوره احوال خلقت حضرت آدم و سجود ملائکه و اباکردن ابلیس از سجود و احوال حوا را از برای
حبیب خود بیان فرموده اول سوره بقره دویم سوره آل عمران سیم سوره نسا چهارم سوره مائده پنجم
سوره اعراف ششم سوره توبه هفتم سوره حجر هشتم سوره بنی اسرائیل نهم سوره کهف دهم
سوره طه یازدهم سوره ص دوازدهم سوره رحمن سیزدهم سوره دهر اما در سوره بقره و خدا فرموده و اذ قال ربک
للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی یاد کن یا محمد چون گفت پروردگار تو مر ملائکه را بدرستی که من آفریننده‌ام
در جمیع زمین شخصی را که نایب من باشد در رواج دادن حق و زایل کردن باطل قالوا اتجعل فیها من یفسد
فیها و یسفک الدماء پس ملائکه عرض کردند ای خداوند آیا می‌آفرینی در زمین کسی را که فساد کند و مشغول شود در زمین
به معصیت و بریزد خونهای امثال خود را و این عظیم ترین معصیت است مؤلف خواست از جا عرض کردن بیان
بحر عزت کشت برم تو سیات غلغل سبحان ذی الجبروت العلی وانما لا النوروا العزة والثنا شور و غوغا در بیاتشان در
جنگی گفتند یا بابا بلیس که خدا او برتر از وهم و خیال ای منزه از چه و چون و مثال کی روا باشد که شخصی از تراب
او خلیفه گردد و نایب شاه از عناصر زاده خاکی نسب کی رواباشد که باید این لقب چونکه کنه ذات او نشناختند
جانب طعن و ملامت تاختند و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک و حال آنکه ما تسبیح و تنزیه تسبیحی و ستایش
مقترن بحمد و ثنای تو یعنی بیان کی ترا یاد می‌کنیم و به ثنا و ستایش تو قیام می‌نمائیم و بیا کرکی ترا می‌خوانیم و صفتهای
عیب و نقص از تو دور می‌داریم و به بزرگی و عظمت ترا یاد می‌کنیم پس بر وایت مجالس المتقین و احسن القصص
امرشده بملائکه که طاعات فرشتگان را با نام او بیان بنویس که حکم ما چنین است که هر که عیب کسی بگوید طاعات او را
بر بوات آن کس نقل نمائیم فرشتگان نالیدند که خدایا تو چند بن هزار عیب ایشان را بیان فرمودی ما نیز باین جهت
دلیری نموده عیب ایشان را راست گفتیم اکنون طاعات ما را با ایشان و دهی خطاب آمد بلی عیب بندگان جویند
گوئیم اما آنکه دیگران عیب کردن ایشان نه پسندیم ما را در اظهار عیوب بندگان حکمتها است و حکمتهای باراه
بزرگ قال انی اعلم ما لا تعلمون فرمود حق تعالی در جواب ملائکه بدرستی که من و دانم در آفرینش این خلیفه از مصلحتها
و حکمتها آنچه شما نمی‌دانید بر وایت تفسیر خلاصه چون ملائکه جواب انی اعلم ما لا تعلمون شنیدند دانستند که
رنجها بی اسرار نداند پناه بوش الهی برده مشغول استغفار شدند در بحار الانوار از ابن سنان منقول است که از حضرت
امام رضا پرسیدم چرا مردم باید طواف خانه خدا کنند حضرت فرمود چون خدا بملائکه فرمود انی جاعل فی الارض خلیفة
ملائکه گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها پس ملائکه دانستند که گناه کرده‌اند و پشیمان شده پناه بعرش بردند و استغفار
کردند پس خدا دوست داشت که مردم عبادت کنند مثل عبادت ملائکه پس وضع نمود در آسمان چهارم خانه مقابل
عرش که اسم آن بیت الضراح است پس وضع نمود در آسمان دنیا خانه مقابل بیت الضراح که نامش بیت المعمور
است پس وضع نمود مکه را مقابل بیت المعمور پس امر نمود آدم را که طواف کند و رضا نمید آدم طواف نمود

٥

پس چرا برو شما طواف کردند و مرا در لا آدم تا روز قیامت سوال اگر کسی گوید که ملائکه با وجود آنکه معصومند چرا
ظن بد بردند جواب بچند وجه می توان داد اول آنکه این سخن بر وجه تعجب بود یعنی خداوندا تو درباره ایشان
چنین گمانی نکردی که ایشان فساد می کنند دویم آنکه ملائکه قیاس کردند حال ادمیان را بجنیان که پیش از
ادم در زمین فساد می کردند سیم آنکه از ذکر خلیفه استنباط کردند که ایشان مفسدند زیرا که تا مفسد نباشند
بخلیفه محتاج نباشند چهارم آنکه در لوح نقل کردند و دانستند که فرزندان آدم فساد خواهند کرد پس این
سبب عرض کردند خدا با اندوه حال بیرون نیست اگر ظن این خلیفه بجهت اظهار رحمت است از جهات چندگانه
بود و اگر مراد اطاعت است نحن نسبح بحمدک پس جواب آمد انی اعلم ما لا تعلمون نظم شما جاهلید نادان و دانا منم
همه ناتوان و توانا منم سوی آفرینش چه بشتافتم درین خاک گنج نهان یافتم مرا آفرینش فزاید خال بنت
اگر پاک کرد و چه ادا لیث یعنی اگر یابان ایشان معتمد باشند و لکن اینها نیز خواهند بود با آنکه ایشان را
علم و شما را عمل و انوار علم با عمل بهتر است از بسیاری عمل بی علم با آنکه اگر ایشان گناه کنند توبه نیز می نمایند با آنکه
در ظلمت شما چند صفت از صفات ما ظاهر گشته و بعضی مانده نیک آنکه در ظلمت شما خالقیت و قدرت و عظمت
من ظاهر شده و در ایشان رحمت و مغفرت باقی مانده و این صفات در آیینه وجود این خاک بظهور خواهد رسید
حکم اظهار بوده که چون خدا خواست که قدرت خود را آشکار کند عالم را آفرید و چون خواست خود را آشکار کند آدم را
آفرید زیرا که در حدیث قدسی می فرماید کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف الحاصل بخطاب
مستطاب از حضرت رب الارباب در رسید که ای جبرئیل بطلب خاک رو که باغبان صنع گشته ام تخم ارادت می خواهد
که سایه توده خاک را آسوده بیرون آورد که تشکیل صورتی صفت او باشد و مصور منصور کرم می خواهد
که نقش بدیعی در کارخانه صنایع برکشد که فتبارک الله احسن الخالقین نعت او بود پس جبرئیل آمد بسوی زمین زمین
او را اعتذار داد که مرا بر ما از پس جبرئیل برگشت میکائیل آمد و گفت ای خاک هیچ آرزو داری که از این گل کوزه که
متاع الکار صنعت او است بسازند بعد از آن پر از آب حیات کنند که نخست نفسی رو نمی شناسد ازو باشد زمین
گفت ای میکائیل اگر کوزه بسازند و پر از آب حیات کنند نیست و دارم و لکن می ترسم که بو ته سازند و در آتش اندازند
که فمولاکم فی النار و لا ابالی خلاصه او بود که تخمیر طینة آدم از الغرش الکریم بالا بدانکه بران زر پاک شاید بوته
شرکت الهیم کماند پس میکائیل برگشت و سخن زمین را بعرض اقدس کبریائی رسانید پس اسرافیل مامور شد و بزمین
آمد زمین بعذر خواهی در آمد که مرا تا طاقت این کار نیست و اسرافیل برگشت پس امر شد ای عزرائیل تو برو و خاک
بیاور پس عزرائیل بزمین آمد و هر چند زمین عجز و زاری کرد عزرائیل قبول ننمود و قبضه برگرفت که بر باد از نهاد زمین
برآمد که خطاب شد ای زمین تم خورا بچرا از تو گرفتیم بهتر بتو پس دهیم کل با هم می بریم رو ی چه باهی می آوریم
قبضه خاکی می بریم بند ما کی ما و در خاک سیطی می بریم بر بخیلی می آوریم مجول و خدام می بریم مقبول
و فضلنا هم می آوریم و چون عزرائیل بارگاه جلال رسید خطاب آمد و سوال کرد که خاک از تو بمن پناه برده بود
گفت بلی خطاب فرمود چرا بر او نبخشیدی عزرائیل گفت من از آن بر داری تو بر خود واجب تر دیدم از ترحم

خوردم

۲ خوردم خطاب فرمود کار قبض روح آدم و ذریه او در او بقبضه تو نهادم عزرائیل گریست و گفت
یارب این سبب مردم مرا دشمن می دارند خطاب آمد فرزندان اسرافیل گناه که از ترس آن بعدا و بیفتد
مؤلف گوید عزرائیل قبض روح جمیع خلایق می کند بکار روح محمد و علی چنانچه در کتاب سرور المؤمنین مروی است که
در شب معراج رسول اکرم عزرائیل را دید پس عزرائیل عرض کرد یا محمد خدا مرا وکیل کرده است که روح جمیع خلایق را قبض نمایم بکار روح تو
و روح علی بن ابیطالب را که خدا از اینها خود قبض خواهد نمود بعضی گفته اند و اخبار نیز به در روایه ربذة المعارف روایت
مواضع دارد و با احد مراد و ثانی می باشند در زمین که چون هنگام موت ایشان شود خود مباشر قبض روح ایشان می
شوم پس بلا ملکه به کمر در خواری چند درد بر سر که نجف نتیمون بر ندیش پیل جسم رزق بعوش عظمت و جلال
وصل پس من از او دو چشم ای دوست من از اهل بیت چه خبر دارید گوید پس درد کار را از ایشان دفنی که در دوستی نورا
اختیار کردم از همه تو غافل شدم از دنیا و اهل آن هیچ خبر ندارم کویم را شکستی ای مثلی من پس ادرا در جوار خود جا
دهم در جوار مدد بر بد عاری کشاییم مؤلف گوید اما دالت بزرگواری که خدا راضی نمی شود عزرائیل متوجه قبض روح
بار ایشان شود بنی امیه و اولاد ایشان را شهید کنند و شادی و خوشحالی نمایند چنانچه در بیت الاحزان نقل شده
که چون اهل بیت را در مجلس ابن زیاد بردند آنکه نظر دو امام زین العابدین کرد و گفت من هذا این بیمار گفتند
علی بن الحسین است گفت الیس قد قتل الله علی بن الحسین امام فرمود که خدا کشت علی بن الحسین را امام در
جواب فرمود ای شخص مرا برادری بود که او را نیز علی بن الحسین می گفتند مردم او را کشتند ابن شقی عرض کرد بلکه خدا
او را کشت آنحضرت این آیه را خواند که الله یتوفی الانفس حین موتها و شاید مقصود آنحضرت از خواندن این
آیه اشاره به این باشد که ای پسر زیاد هر را خدا خواهد بسرایند زیرا که او است محیی و ممیت پس در این صورت نسبت
امر او این باشد که قبض روح تو را نیز خواهد نمود پس ابن زیاد غضب کرد و گفت لک جراة علی جوابی ای پسر تو حیات
است که این مکابره نمائی در حضور کویم جواب بگوئید از حضرت ما خبر المنتشر پس امر او را کردن بزنید چون زینب
این کلام را شنید گفت یا ابن زیاد انک لم تبق منا احدا فان عزمت علی قتله فاقتلنی معه تو که اهر و ان زار الاخی
نگذاشتی و همه مردان و جوانان ما را بقتل رسانیدی از برای بازمانده یکی باقی مانده مگر این نوجوان بیمار پس
اگر اراده کشتن او داری مرا با او بقتل برسان ابن زیاد گوش بالتماس آن مظلومه نداد و فرمان داد جلاد
پس جلاد داخل مجلس شده که زینب دست در گردن امام در آورد و فریاد و حسب کرد بنی و یا بنیا نورا بسوی ابن خونخوار
کار آیا بچند و اعدت از دست او بر نمی دارم تا آنکه مرا با او بکشی آنگاه گفت بجحة للرحم اللهم الغی الا نرحمه
دانا عم بعید وانی حمله باجا ریابها حوض دویم قال الله تعالی و لقد خلقنا السموات
والارض وما بینهما فی ستة ایام و ما مسنا من لغوب قبل ان جمع السموات والارض لا انا السموات طبقات نعا
بالذات مختلفة بالحقیقة خلاف الارضین شان نزول این شریفه بقول بنا بر عقیده یا ملم گفت و گفتند که
خوشتر بعد از آنکه در عرض شش روز آسمان و زمین را آفرید در روز شنبه استراحت فرمود پس بر عرش
[illegible] نزول این آیه نموده فرمود بدرستی که ما آفریدیم آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است از جبال

٧ واختلاف روایات در مدت شش روز که ابتدا از یکشنبه بود تا روز شنبه ویا سه شنبه بار اتا ادریس اشان هیچ رنجی و ماندگی
نابسبب انا شراحتکنیم ودر سوره سجده میفرماید الله الذی خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام یعنی خدای
یعنی آنکس است که او پیدا ساخت آسمانها و زمینها و آنچه در میان آنها است از حیوانات و عمارت وغیر آنها در مقدار زمان
شش روز دنیا و مدت بیست سال است که جمعی از یهود در مجلس شریف صاحب تمام مجرد آمده عرض کردند یا محمد خبر
ده ما را از اینچه اراده است خدا در ایام سته آنحضرت فرمود خالق کل ملکوت روز یکشنبه و روز دوشنبه زمین را و روز
و جبال و معادن را روز سه شنبه مخلوق کرده اند و در روز چهارشنبه اشجار و انهار و اقوات را پدید آورد و در
و ملائکه و سموات را از جمیع پنجشنبه تا سه ساعت روز جمعه خلق کرده اینم حضرت فرمود در ساعت اول روز جمعه آجال را
خلق کرد و در ساعت دوم اقوات و ارزاق را و در ساعت سیم آدم را بوجود ساخت و چون یهود دانستند که روز
شنبه خوشتر از خلق ارض و سما فارغ گشت آن روز را از برای خود اختیار کردند و مشغول عبادت شدند و نصاری
گفتند چون روز یکشنبه ابتدای آفرینش در آن واقع شده جهت شکر گذاری مشغول طاعت شوند و بنابر اینکه وجود خلق
آدم در روز جمعه بود اهل اسلام روز جمعه را روز عبادت خود قرار دادند و در تفسیر الآیات منقول است که بعد از
خلق آسمان و زمین خدا خلق کرد جن و نسناس را خلقی که خلاف همگی بوده اند پس خلق ادریس را و دو فرقه کرد
فرقه در پشت بروت آمدن آفتاب قرار داده شهری از برای ایشان در عقب دریای محیط آفریده که آنرا جابلقا
می نامند و فرقه دیگر را در پشت فرو رفتن آفتاب قرار داده شهری از برای ایشان آفریده که آنرا جابلسا می نامند
هر شهری دوازده فرسخ در دوازده هزار فرسخ و بر هر شهری حصاری از آهن از زمین تا آسمان اول قرار داد که
اهل جابلسا اهل جابلقا و اهل جابلقا اهل جابلسا را نمیدانند و جن و نسناس هم با احوال ایشان نداند و
ایشان بنور خدا روشنی دارند از نور آفتاب محتاج نیستند پس خدا اراده آفرینش آدم کرد و در حیات القلوب منقول است
که یهودی آمد خدمت امیر المؤمنین و سؤال کرد چرا آدم را آدم نامیدند فرمود آدم را برای این آدم گفتند که از ادیم
زمین یعنی روی زمین مخلوق شده زیرا که حق تعالی جبرئیل را فرستاد و او را امر کرد که از روی زمین چهار طینت سرخ
و سیاه و سفید و خاکی زمین بیاورد و فرمود اینها را اندر روی زمین هموار کنند و نرم و خشن بیاورد و امر کرد
او را که چهار آب بیاورد آب شیرین و آب شور و آب تلخ و آب گندیده پس امر کرد که آن آبها را در آن خاکها
بریزد پس آب شیرین را در حلقش قرار داد و آب شور در چشمهایش و آب تلخ در گوشهایش و آب گندیده را
در بینیش و در عیون اخبار از حضرت صادق منقول است که چون خواست که حضرت آدم را بیافریند ابتدای خلقت آدم
جبرئیل را فرستاد در ساعت اول روز جمعه پس بدست راست خود قبضه برگرفت پس رسید قبضه اش از آسمان
هفتم با آسمان اول و از هر آسمانی تربتی گرفت و قبضه دیگر از زمین هفتم بالائی پس امر کرد جبرئیل را که قبضه
اول را بدست راست گرفت و قبضه دیگر را بدست چپ پس آنچه در دست راست بود خوشتر بیان کرد که از او
رسولان و پیغمبران و اوصیاء و صدیقان و مؤمنان و سعادتمندان و هر که کرامت او را خواهم بکند آنچه
در دست چپ بود که از او بینند جباران و مشرکان و کافران و طواغیت و هر که او خواهم خواری و شقاوت او را

٨ او را بهمه درد طینت با هم مخلوط شد طینت منفی قول خدا که میفرماید ان الله فالق الحب والنوی یعنی بدرستی که خدا
شکافنده حبه و نوی میوه حب طینت مؤمنان است که خدا محبت خود را بر آن افکنده است و نوی طینت
کافران است که از هر خیری دور شده است و اینست معنی آنچه خدا فرموده است یخرج الحی من المیت بیرون میآورد زنده را
از مرده و مخرج المیت من الحی و بیرون میآورد مرده را از زنده پس زنده آن مؤمنی است که بیرون میآید او از طینت کافر
و مرده آن کافری است که از طینت مؤمن بیرون میآید الکامل بن خالد طینت آدم را در میان مکه و طائف ریختند و چهل
کار بود و بر آن باران میبارید تا آنکه گل شد و چهل سال دیگر بر او گذشت تا بوی و رنگ آن متغیر شد و حمأ گشت و چهل
سال دیگر بر آن حال بود تا حرارت آفتاب خشک شد و صلصال گشت چنانچه در سوره حجر میفرماید ولقد خلقنا الانسان
من صلصال من حمأ مسنون بدرستی که ما آفریدیم آدم را از گل خشک که چون دست بر او زنند آواز کند از گل سیاه تیره
بو کرده بواسطه بسیار ماندن آن در آب چون لای که در تک حوض و جوی باشد و در سوره رحمن میفرماید خلق الانسان
من صلصال کالفخار آفریدیم آدم را که پدر انسان است از گل خشک مانند گل آتش پخته و سالهای بسیار کس اسم او را نگفت و جن
او را بانسانیت یاد نمی کردند و نمیدانستند که نام او چیست و فایده او چه خواهد بود چنانچه در سوره دهر میفرماید هل
اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا یعنی بتحقیق که آمد پیش از این زمانی که بر آدمی هنگامی بود
و مدتی از زمان ممتد و غیر محدود و در حالتی که نبود آن آدمی چیزی یاد کرده شده و هیچ کس نام او نمی برد و نمیدانست
که او انسان خواهد بود در رساله الکلام از ابن عباس منقول است که چون خدا خلق کرد آدم را از ادیم زمین پس او را آدم
نام نهاد پس چهل روز در بروی او که بزیر شجره بود پس روح کرد او را شهود آنچه خدا او را انسان نام نهاد
و بقولی وجه تسمیه انسان اینست که خدا خلق کرد آدم را بطریقی که بتواند که انس گیرد با زمین و بعضی از اینها
بعضی دیگر و مرتبه را مرتبه ناسی گفته که آنکه خلق شده از زمین و هوا را هوا کاسه و بهشت انگر با در هر حالت و اصل انسان
انسیان بوده یاء حذف شده و در تفسیر اهل بیت مذکور است که مراد از انسان علی بن ابی طالب است و هل استفهام
بمعنی تقریر است نه بمعنی تحقیق یعنی هیچ زمانی نبود که علی از ازمان مذکور نشود بلکه همیشه معروف و مذکور بود و خود
آن بزرگوار فرموده انا نقطة باء بسم الله و خدا فرموده فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء پس ملکوت هر چیزی بحاسه است و در زیارت
ششم است السلام علیک یا آیة الله العظمی و آیة الباسطة و الاذن الواعیه و در زیارت علی العارف حضرت
فرمود که العارف بر علی تعلیم کرد آدم را طریق نجات و بوسیله او بخشید خدا توبه آدم را قبول کرد و علی ادریس را
همراه بود که چگونه باسمان صعود کند و علی همراه بود نوح را از غرق شدن نجات داد و همراه بود ابراهیم را
و او را از آتش نجات داد و همراه بود اسمعیل را و خلاص کرد او را از ذبح بذبح فرزند خود امام حسین و همراه بود
یوسف را و او را از چاه و زندان نجات داد و پادشاه مصر نمود و همراه بود یعقوب را و چشمش را روشن کرد
یوشع را یاور باشد و همراه بود لوط را و او را از اهل قریه که لواط میکردند نجات داد و امر کرد جبرئیل را که شهرهای
قوم لوط را سرنگون کرد و همراه بود ایوب را و او را از بلا نجات داد و اهلش را باز برگردانید و همراه بود داود را
و نرم کرد برای او آهن را و زبان مرغان را با او تعلیم کرد و ملک و پادشاهی باو عطا نمود و همراه بود سلیمان را و

۹ بخشید بار ارشادی لا یشغلنی امور بعضی و دیدیات و چیاد را مسخر کرد اید و هدایت نمود [illegible]
که بچشم خدا را بخواند و هدایت نمود [illegible] علوم غریبه و نکات را داد او را در جای از شر و هدایت نمود [illegible]
[illegible] جان و هدایت نمود [illegible] کوه بیرون آورد و هدایت نمود [illegible]
و ظهور معجزات و آیات بینات [illegible] تعلیم [illegible] بزبان [illegible] گهواره داد [illegible]
[illegible] رسول خدا گرد [illegible] فضایل و کمالات [illegible]
[illegible] بهشت بجود بالبهیه [illegible] و ما لا نکه [illegible] که در جای بهشت [illegible]
جهنم بجود بالبهیه [illegible] ما لا نکه [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] در جای بهشت [illegible] جهنم بجود [illegible]
[illegible]
[illegible] گهواره [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] رسول

[illegible] هر سی هزار سال یکبار طلوع [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] تعلیم [illegible] شعبه [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] جبرئیل گهواره [illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] کربلا [illegible] جبرئیل [illegible]
امام حسین [illegible] حضرت صادق [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] اللهم [illegible]
[illegible] **حوض سیم** [illegible]
[illegible]

حدیث إنّ الله عزّ و جلّ خلق آدم على صورته یعنی صورة محدثة مخلوقة اصطفاها الله و اختارها على سایر الصور المختلفة
فاضافها الی نفسه کما اضاف الکعبة الی نفسه و الروح الی نفسه فقال بیتی و قال و نفخت فیه من روحی ... روایة بحار
حسین بن خالد بحضرت امام رضا عرض کرد که اهل سنت از رسول خدا روایت کرده اند که خلق الله آدم علی صورته چه معنی دارد حضرت
فرمود خدا بکشد ایشان را که اول حدیث را اسقاط کرده اند بدرستی که پیغمبر گذشت بر دو مرد که یکدیگر را دشنام میدادند یکی
با دیگری میگفت قبح الله وجهک و وجه من یشبهک حضرت رسول فرمود مگو این کلام را ببرادر خود که خدا خلق
کرد آدم را بصورت او یعنی صورت آدم هم مثل صورت او بود در روایت هاست القلوب چون خدا خواست روح را در قالب آدم
پیش از آنکه در تمام بدن او جاری شود خواست که برخیزد نتوانست و بیفتاد در روایت دیگر اول چیزی که خدا از آدم خلق کرد
دیدهای او بود پس نظر کرد بسوی بدنش که چگونه خلق میشود و چون نزدیک شد که تمام شود و هنوز پاهایش تمام
نشده بود خواست برخیزد نتوانست و لهذا حق تعالی میفرماید خلق الانسان عجولا پس چون روح در تمام بدن او دمیده
در جهان ساعتی خوش آنکه او را گرفته تا دل بود در روایت دیگر چون روح بدماغ ادم رسید عطسه کرد در روایت سادس العالم
حضرت صادق از مردی پرسید از کجا بیرون می آید عطسه عرض کرد از بینی حضرت فرمود خطا کردی آن مرد عرض کرد جعلت فداک
از کجا بیرون می آید فرمود عطسه از جمیع بدن بیرون می آید چنانکه نطفه نیز از جمیع بدن بیرون می آید و حال آنکه مخرج نطفه از
احلیل است اما رأیت الانسان اذا عطس نفض جمیع اعضائه و صاحب العطسة یأمن الموت سبعة ایام الحاصل پس آدم گفت
الحمد لله رب العالمین **مؤلف گوید** رب بر سه معنی اطلاق میشود **اول** بمعنی معبود و این خاص واجب الوجود است
و اکثر را اطلاق معبود بت پرستان کرده اند و خواهیم شد **دوم** بمعنی مربی این معنی در غیر خدا اطلاق میباید چنانچه پدر را
رب میگویند و پادشاه را رب میگویند در سوره یوسف است اذکرنی عند ربک و لکن خدا در دو موضع از قرآن علی را رب خوانده
اول در سوره فرقان میفرماید کان الکافر علی ربه ظهیرا یا برادر ابن عبد تفسیر میفرماید ما الکافر الثانی و کان علی امیر المؤمنین
ظهیرا **دوم** در سوره دهر که میفرماید و سقیهم ربهم شرابا طهورا یا برادر ابن عباس تفسیر کاشانی رب علی است که دوستان خود را
از کوثر آب میدهد **سیم** بمعنی اولی و مالک میباشد و اینمعنی العباد را الکیم و ادعای اولی هم بمعنی دوم صحیح نیست
و رب باین معنی میباشد قال الله سبحانه و تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و در غدیر خم رسول خدا فرمود الست اولی بکم
من انفسکم قالوا بلی یا رسول الله قال من کنت مولاه فعلی مولاه و امام رب مخلوقات باین معنی هر آنکه معنی اعجاب است بدین
در شریعت و مرتبه ارواح است باینات در بقین که می رسانند خلایق را بتوحید رب العالمین الحاصل ادم بعد از عطسه گفت
الحمد لله رب العالمین خطاب رسید یرحمک الله حضرت صادق فرمود پس سبقت گرفت از برای ادم رحمت از
جانب خدا در روایت دیگر حق تعالی فرمود ای ادم مرا حمد کردی بعزت و جلال خود سوگند و حجتم که اگر نه آن دو بنده بودند
که میخواهم ایشان را خلق کنم در آخر الزمان ترا خلق نمیکردم ادم گفت پروردگارا بحق آن که ایشان را در نزد تو حرمت
هست اسم ایشان چیست خطاب رسید بادم که نظر کن بسوی عرش چون ادم نظر کرد دو سطر دید که بنور عرش
نوشته است در سطر اول نوشته بود لا اله الا الله محمد نبی الرحمة و علی مفتاح الجنة و در سطر دیگر نوشته است که سوگند
خورده ام بذات مقدس خود که رحم کنم هر که را با ایشان موالات و دوستی کند و عذاب کنم هر که را که با ایشان دشمنی کند پس

پس ادم از پشت خود صدای تسبیح و تقدیس شنید در روایت نور العیون صدای باشد مرد را بید پرورد از بعد شنید گفت
خداوندا این آواز تسبیح چیست ندا رسید این آواز تسبیح فرزند تو محمد است که بهترین خلق اولین و آخرین است پس بعبارت
از برای کسی است که او را نابعث نباید و شقاوت برای کسی است که او را مخالفت نماید آدم گفت خداوندا مرا اشتیاق لقای این
فرزند گرامی چه شود که او را در موضعی از اعضای خود داری که او را ببینم پس خدا نور محمد را از پیشانی ادم بسر
انگشت سبابه او انتقال داد و انگشت آدم روشن گشت و حضرت رسول با جهان فلان و ثابت دیگر گفته
انگشت خود را بلند کرد و شهادتین بر زبان جاری نمود و چون نور بیرون رفت ادم قرار گرفت در ملک و ملکوت صدای
و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین بلند کردید پس خطاب رسید ای ادم هر که را از فرزندان تو بظهور رسد هفتاد از ازل داره
هفتاد ثواب این فرزند چه خواهد بود عرض کرد خدایا ثواب حمد خود را باین فرزند بخشیدم حق تعالی ثواب لوای حمد را
خلق کرد و آن لوای محمدی نام نهاد و وجه تسمیه آن بلوای حمد انچه از اخبار ظاهر میشود دو وجه است **اول** آنکه بسبب
ثواب حمد حضرت ادم خلق شد بتفصیلی که گذشت **دوم** بروایتی شوا هو اللبنة نادانی که در قیامت این لوا بلند است
کفار را عذاب نمیکنند و چون لوا را از عرصه محشر بگردانند انواع عذاب بر کفار نازل شود پس کفار رسول الله را
حمد میکنند و میگویند چه قدر شرافت و کرامت از برای محمد است که تا علم او برپا بود ما از عذاب معاف و محفوظ بودیم الحاصل
هزار سال بلندی علم هزار است و ستون آن از نقره و قرآن در سبز و مشات است از یاقوت سرخ و آن را سه زاویه از نور است
یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در مکه و سه سطر بر آن نوشته **سطر اول** بسم الله الرحمن الرحیم **سطر دوم**
الحمد لله رب العالمین **سطر سیم** لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله طول هر سطر هزار سال و عرض آن هزار سال
و از برای آن لوا هفتاد هزار شقه است از هر شقه تا شقه دیگر مسافت مشرق و مغرب و بر هر شقه این سه سطر نوشته
در روایت دیگر آن لوا را اجلاجل بسیاری است که برای او بجنبه بعد و ستارگان در هر جلاجل قبیات از نور در هر قبه
حوری نشسته در غایت حسن و جمال که اگر یکی از آنها لب بخنده در دنیا گشاید مشرق تا مغرب باشد و اگر قطره از آب
دهان ایشان در زمین چکد جمیع آبهای عالم شیرین شود و کان فلج در زمین نرویید و بدرستی هر یک از آن حوریان را
باشد که تعیین ازواج ایشان در آن ثبت است در محشر نظر کنند و ازواج خود را بعلامتی که در آن بل ثبت شده
ببینند دست دراز کرده ازواج خود را بر دارند و در پهلوی خود نشانند پس خطاب رسد از لوا که بر دارید
این لوا را از صراط بگذرید جمیع ملائکه از برداشتن آن عاجز شوند در آن حال ندا رسد این النبی الاوحد الامی
المکی محمد بن عبد الله خاتم النبیین و سید المرسلین پس حضرت پیش آید آن لوا را بدست بگیرد و جمیع خلق
در حوالی آن لوا جمع شوند پس از برای انجاب نا چی از نور بیاورند و بر سر آن کرسی نهند و لباسی از حریر سبز بر تن کنند
و هفتاد هزار لوای دیگر در پس پیش آن حضرت برند پس انجناب لوا را بجناب ولایت مآب دهد و آنچه مخلوق
هست در زیر لوا جمع شوند و انجناب لوا را بدوش نهاده چون دسته گلی در دوستان خود را از صراط بگذراند **مؤلف**
گوید اگر امیر المؤمنین علمدار رسول خدا بود در دنیا هم چنین علمدار پیغمبر است و در محشر بتفصیلی که گذشت
اما علمدار امام حسین در دار دنیا لابد در محشر نیز روز عاشورا عباس بود علمدار سپاه کربلا شاه مظلومان

۱۴ نفس قلم قهر خدا عباس نام آور غضنفر خداوندی که چون شیر خدا ابشل بلا شک غضنفر کش عزیز ایران از رود
بنی فطرت علی ملت حسن طینت حیدر لعا فضا قدر و قدر رفعت ملک و بیان فلک چاکر اما عباس مدد کربلا یکوفت علم را
او و نیز دیگر برادران او شهید بود که برادرش حسین زینب اطفال تشنه بود و آب الاحزاب سکینه تشنگی آمد و عرض کرد
عمو العطش العطش عباس مشک را بر داشته نزد برادر آمد و عرض کرد برادر سخنان سکینه مرا کباب کرد می روم
ای برادر و تحصیل کنم برای اطفال آب برادر مشک را پر سازم اکر شهید نشوم و داع نکرد انکم اهل دانش مراجعه کنند
و لکن حضرت سلام الله و داع که عباس شهید می شود چون چند قدم از خیمه ها دور شد عباس دید که از پشت سر
صدای گریه برادر است او را صدا می زند چون نگاه کرد دید امام کریه کنان می آید و می فرماید ای برادر صبر کن تا یکبار
دیگر تو را ببینم پس چون عباس بفرات رسید ملعون فریاد کرد که حمله کنید ... النواب پس چهار هزار تیر انداز دور عباس را
گرفتند عباس چهارصد نفر از ایشان بجهنم فرستاد و داخل شریعه شد و کفی از آب برداشت که بیاشامد تشنگی
برادر را بخاطر آورده آب را ریخت و مشک را پر آب کرده بدوش راست کشید و از فرات بیرون آمد لشکر او را
تیرباران کردند بنحوی که مثل عقاب پر برآورده بود پس عباس بروایتی اکثر السادات هشتصد نفر را بجهنم فرستاد که
ناگاه نوفل ضربتی بر دست راست آن مظلوم زد که از بدن جدا شد از این جراحت عباس مشک را بدوش چپ کشید
و شمشیر بدست چپ گرفته حمله کرد دیگری بدست دیگر کارکشت ناگاه حکم بن طفیل در پشت درخت
خرمائی کمین کرد و ضربتی بر دست چپ زد که از بدن جدا شد پس آن مظلوم مشک را بدندان گرفت بروایتی عین
الدروع نوفل بن ارزق پیش آمد و گفت یا ابن علی چه حال داری فرمود وقتی که دست داشتم با تو نزد من آی
حکیم دستی عمامه آن ملعون عمودی بر سر آن مظلوم زد که فرق شکافته شد و بر زمین افتاد و گفت یا اخاه
ادرک اخاک آن بزرگوار خود را بسر نعش عباس رسانید دید برادر با دستهای بریده بر روی خاک و خون
دست و پا می زند بروایتی عین الدروع خواست نعش برادر را بردارد و در خیمه پهلوی برادرش علی اکبر بگذارد
نتوانست ... آوردند پس حضرت عباس را در آغوش کشید و صورت او را بوسید فرمود الان انکسر ظهری
اللهم العن ابا الشرور ... بالنهار **موضع چهارم** قال الله تعالی در سورة
النساء یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها ای جمع در بیان تفسیر آن
و تغلب پروردگار خود در ... از نفس ... بعضی ... آفرید شما را از یک تن
که آدم است و آفرید از آن نفس که آدم است جفت او را که حوا است با این وجه که ... را امر کرد تا در پهلوی
از پهلوی چپ آدم استخوانی برده کشید و حوا را از آن استخوان آفرید تا آدم با او انس گیرد و در سوره حجرات
می فرماید یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی ای گروه مردمان بدرستیکه ما آفریدیم شما را از مرد و زن که
آدم و حوا است و در سوره نجم می فرماید وانه خلق الزوجین الذکر والانثی و اوست که خلق کرد از انسان
و سایر حیوانات دو صنف ماده و نر و در سوره بلد می فرماید ووالد وما ولد قسم به پدر یعنی آدم و قسم
بانچه زاده است از آدم و در سوره لیل می فرماید وما خلق الذکر والانثی و سوگند بقادر علیم العزیز

که ادم

خلقت حوا

۱۲ کرامند و زاده را بعد آدم و حوا را در حیات القلوب منقول است که چون حق تعالی حضرت آدم را خلق کرد او را خواب ربود
پس حوا از پهلوی او از دنده های چپ او خلق شد پس آدم بیدار شد حوا را دید و میل کرد بجانب او و الفت گرفت بسوی
او **مؤلف گوید** که علما می فرمایند بعضی این حدیث را محمول بر تقیه دانسته اند زیرا که در اخبارات فرموده که حق تعالی
حوا را از خاک بقیه گل آدم آفرید و در روز دوم ... و در حدیث معتبر منقول است از زراره که گفت سؤال کردند از
حضرت صادق ع از کیفیت خلق حوا و گفتند جمعی نزد ما هستند که میگویند حق تعالی خلق کرده حوا را از دنده آخر از
دنده های جانب چپ آدم حضرت فرمود منزه است خدا و تعالی است از این چیزها که ایشان میگویند که آیا
قادر نبود که خدا قدرت نداشت که خلق کند از برای آدم زوجه او را از غیر دنده او و راه دهد سخن گوینده از اهل
تشنیع را که بگوید بعضی از جسد آدم با بعضی دیگر از جسد خود جماع کرده است چون که حوا از دنده او خلق شده چه چیز
باعث شده ایشان را که این سخنان گویند خدا حکم کند میان ما و ایشان پس فرمود که چون حق تعالی خلق کرد آدم را از خاک
امر کرد ملائکه را که از برای او سجده کنند خواب را بر او غالب گردانید پس از نو پدید آورد از برای او خلقی را
و او را در ... پاهای او ساکن کردانید از برای اینکه زنان تابع مردان باشند پس حوا بحرکت آمد و از
حرکت او آدم بیدار شد ندا رسید بحوا که دور شو از آدم پس چون آدم نظرش بر حوا افتاد خلق نیکوئی دید که شبیه
است بصورت او اما ماده است پس با حوا سخن گفت حوا بزبان او جواب او را گفت پس آدم بحوا فرمود تو کیستی گفت منم خلقی
که خدا مرا خلق کرده است چنانچه می بینی در این وقت آدم مناجات کرد که پروردگارا کیست این خلق نیکو که قرب
او مونس من گردیده و نظر کردن بسوی او مرا از وحشت بیرون آورد حق تعالی فرمود که این کنیز من حوا است
میخواهی که با تو باشد و مونس تو گردد و با تو سخن گوید و بفرمان تو باشد ... گفت بلی ای پروردگار
من تو را بر این سبب شکر و حمد خواهم کرد تا زنده باشم حق تعالی فرمود که پس خطبه و خواستگاری کن او را بسوی خود
که این کنیز من است و از برای جماع شهوت نیز خوب است و در این وقت حق تعالی شهوت مقاربت زنان را در او قرار داد
و پیشتر معرفت امور را باو تعلیم کرده بود پس آدم گفت پروردگارا از تو خواستگاری میکنم او را پس چه چیز
در برابر این نعمت از من راضی می شوی فرمود که رضای من آنست که معالم دین مرا باو بیاموزی آدم گفت قبول
کردم که این را بکنم اگر تو خواهی حق تعالی فرمود که من خواستم و او را بتو تزویج کردم و او را بسوی خود ببر آدم
گفت ای حوا بیا بسوی من پس خدا امر کرد آدم را که برخیزد و بسوی حوا برود پس برخاست آدم و بسوی
حوا رفت و اگر نه این بود هر آینه زنان می بایست بسوی مردان روند و ایشان خواستگاری کنند برای خود
پس این است قصه آدم و حوا و در رسالة الاسلام منقول است که عبدالله بن سلام از رسول خدا پرسید که یا محمد خبر ده
مرا که خلق شد آدم از حوا یا حوا از آدم فرمود یا ابن سلام حوا از آدم خلق شد و اگر آدم از حوا خلق شده بود
هر آینه طلاق بدست زنان بود و نبود طلاق بدست مردان عرض کرد از باطن آدم خلق شده یا از ظاهر او
فرمود بلکه خلق شد از باطن آدم و اگر خلق شده بود از ظاهر آدم هر آینه برهنه می کردند زنها بدنهای خود را
هم چنانکه مردان برهنه می شوند عرض کرد از طرف راست آدم خلق شده یا از طرف چپ فرمود بلکه خلق شد

دو زنانی که درد آن اعتقاد
وا نقص

١٥ از جانب چپ اگر از جانب راست خلق شده بود هر اینه بود فسمت میراث زنان مثل مردان و شهادت ایشان
مثل شهادت مردان و از این سبب حقتعالی اقرار کرد للذکر مثل حظ الانثیین ابو المقداد از حضرت باقر سوال کرد که حق تعالی
از چه چیز خلق کرد حوا را فرمود مردم چه میگویند گفت میگویند خدا او را خلق کرد از دنده از دندهای آدم فرمود
دروغ میگویند مگر خدا عاجز بود که از غیر ضلع او خلق کند گفت فدای تو شوم از چه چیز خلق کرد او را فرمود رسول خدا
فرمود که حق تعالی قبضه از خاک را برگرفت بدست قدرت خود و آدم را از آن خلق کرد و قدری از آن خاک زیاد آمده
حوا را از آن خلق کرد و بروایتی ... چون حوا خلق شد آدم با وی مایل گردید خواست دست ... بدو دراز کند
جبرئیل گفت ای آدم اگر خواهی او را با تو مباح ... دهی و او را بعقد خود در آوری تا فرزندان تو ... شوند
پنهان ... نتوان ... حضرت آدم فرمود ... که من چه چیز ... میگویم ... او را بنکاح در آورم
جبرئیل گفت سه مرتبه بر محمد صلوات بفرست تا حوا بر تو حلال گردد ... عرض کرد ... جزوه ...
از این آیه که خدا در وصف ملائکه فرماید که یسبحون اللیل والنهار لا یفترون یعنی ملائکه در شب و روز تسبیح می
کنند و هرگز سست نمیشوند و در جای دیگر میفرماید که ان الله وملائکته یصلون علی النبی چگونه در تسبیح کردن
سست نمیشوند و حال آنکه ایشان بر پیغمبر صلوات میفرستند ... چون محمد را ... ملائکه را امر نمود که
... صلوات میفرستند ... در نماز صلوات فرستند ...
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و در روضة الصفا منقول است که خداوند خطبه نکاح خواند و آن
خطبه اینست بسم الله الرحمن الرحیم الحمد ثنائی والکبریاء ردائی والعظمة ازاری والخلق کلهم
عبیدی وامائی ومحمد صلی الله علیه وآله حبیبی ورسولی انی قد زوجت الاشیاء لیستدلوا علی وحدانیتی اشهدوا
ملائکتی وسکان سمواتی وحملة عرشی انی قد زوجت امتی حوا ... فطرتی وصنیع قدرتی آدم ...
... شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له یا آدم ویا حوا اسکنا جنتی
وکلا من ثمرتی ولا تقربا شجرتی والسلام علیکما ورحمتی وبرکتی مولف گوید سه زن بودند که صیغه عقد
ایشان وخطبه نکاح این زنان در آسمان واقع شد اول حوا دویم زینب بنت جحش چنانچه در تفسیر صافی
منقول است که زینب بر سایر زنان پیغمبر فخر میکرد و میگفت خدای تعالی مرا به پیغمبر تزویج کرد و شما را اولیا
شما بودند و در روایت دیگر زینب به پیغمبر عرض کرد ... و من دختر عمه تو ام ...
اول ... دویم ... سیم
... جبرئیل شاهد عقد بود ... منقول است که اسم زینب برة بود و اسم پدرش ... پس رسول خدا
... و اسم ... جحش ...
بزرگتر است ... والجحش ... والاعلی ...
نیل ... زینب بنت جحش زوجها النبی ... وکانت قبله تحت زید بن حارثة ...
... وکانت ...
کانت

١٦ کانت ... در روایت ... فاطمه ... هجرت ... در زمان خلافت ... در بهشت ... کرد
سیم فاطمه زهرا که خطبه عقد او در آسمان خوانده شد و ملائکه بر آن شاهد شدند چنانچه در کنز المطالب مروی است که
خداوند فرمود الحمد ردائی والعظمة کبریائی والخلق کلهم عبیدی وامائی زوجت فاطمة امتی من علی صفوتی اشهدوا
ملائکتی شیعه اما کیفیت از خطبه عقد ... سید الشهداء در کربلا ... اگر ملائکه از شنیدن خطبه
عقد زنان مذکوره شاد و خوشحال شده بودند در کربلا چون ملائکه مطلع شدند که امام حسین ... خود را ...
... الا ای ... چشم ... الا ای ... اللهم العن ... الشرور
وانا ... فی ... موعظه پنجم قال الله تعالی فی سورة البقرة وعلم آدم الاسماء
کلها ثم عرضهم علی الملائکة یعنی آموخت آدم را همه نامهای مخلوقات ... پس بعد از آن عرض نمود مسمیات
اسما را بر فرشتگان فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین پس گفت ای فرشتگان خبر دهید مرا باسماء اینها که ...
... اگر ... خلاف ... در تفسیر خلاصه منقول است که چون حق تعالی
خواست که فضیلت آدم را بر فرشتگان ... آسمان هفتم آوردند ... کرسی ... نهادند و فرشتگان را
... و آدم را ... و بعد از آن عرض ... ملائکه ... گفت ...
... که ... در حیات القلوب ذکر کرده است که خدا نامهای پیغمبران ...
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ... شیعیان ایشان ...
... ایشان را تعلیم آدم کرد پس عرض کرد محمد و علی و ائمه را بر ملائکه یعنی عرض کرد ... ایشان را که نوری چند بودند
در عالم ارواح ... اگر ... همه شما تسبیح کننده ...
... قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم
الحکیم ... تعلیم کرده بما
... فقال الملک
اذهب وتعلم ... فی العلم ... العلم ... الملک ...
... الخیزران ...
... الخیزران ... الآیات ...
... گفت فرشتگان
... سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا ...
... ملائکه ... فقال یا آدم انبئهم
باسمائهم پس گفت خدا ای آدم خبر ده ملائکه را بنامهای ... فلما انبأهم باسمائهم ...
ملائکه را ... ایشان ...
... قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض ... گفت ... ای ملائکه ... بشما گفتم

۱۷ معلوم شود سبب دانستن آدم اسمای ایشان را ... نگفتن ... اظهار می نماید و اعجبه را
کنایت ... شوی چون ملایکه گفتند لا علم لنا الا ما علمتنا ... در این کتب ...
هم ... ارمن ... دارا ... بالعباد ... سئوال است که چون ملائکه
... آدم را ... ندیدند ... بشنید ... نور ... کردند از صلوات
... آدم ... سؤال کرد گفتند نوری از جبین تو ... چون ...
... رسول ... ملائکه ... نوری که در جبین آدم
... صلوات ... بر زبان ... صلوات می فرستند
تا ... محفوظ ... روایت ... اسما و جمیع ... را السلام ملائکه کرد
ملائکه اعتراف بعجز خود کردند و بفضیلت آدم معترف شدند ... آدم امر کرد تا ...
... اسما ... بعد از آن خدا ...
بال ... آدم ... سلام ...
... ملائکه ... خلیفة الله ... از روی تعظیم خطاب
... امیرالمؤمنین ...
روزی ... ملاء ...
... سلام کرد ...
پس ... رسول ...
... حیات ...
... آدم خلیفه ... خلیفه ... خلیفه ... ابن
از زبان ... خلیفه ... مولف گوید
... اول ...
دوم ... سیم ...
...
...
...
...
...
...
... عبادت ... آدم ...

۱۸ خواست ... امیرالمؤمنین ... آدم ... امیرالمؤمنین ... آدم
... علم آدم الاسماء کلها ... علی ... انا مدینة العلم و علی بابها ... امیرالمؤمنین ... ابن عباس ...
که روزی رسول خدا علی ابن ابیطالب ... حاصل کرد
که نزد من ... امیرالمؤمنین ...
آنحضرت ... علی ...
... مسجد ... رسول خدا ... آنحضرت ... علی ابن ابیطالب
... آنحضرت علی ابن ابیطالب ... مسجد ...
...
... رسول خدا ...
... آدم ... آدم خلیفه ... امیرالمؤمنین
خلیفه ... اسما ...
... رمضان ...
...
...
...
...
...
...
...
... حسین ...
... ششم ...
... آدم ... ابلیس ... الکافرین ...
...
...
...

19 اصول شیئ که عبارت هر کرته ملائک مرتب دند پیغمبر رسل خوانده بود لا احاضر الی اللطا دیگر است و غرام که الاعتراف کرده شوم از جهتی
کرده خواهم نه از جهتی که تو خواهی **شرائف** چونکه ادم را خداوند بجمیل | مسیر بنین بهو خلافت افزید
حکم فرمان الهی ارباب رب در وجود | تا ملائک جمله آرند سجود | ارتیس فرمان ملائک اجمعین | سر نهادند از اطاعت بر زمین
که خدا محکوم فرمان تو ایم | انچه کوئی آن کنیم آن تو ایم **اگر** کسی سوال کند که مراد از ملائکه که مامور بسجده بودند ملائکه
که با ابلیس در زمین متوطن بودند یا غیر **جواب** بقول ملائکه هفت اسماء بودند و بقول اصح تمامی ملائکه بودند بقرینه بیان عقیم
و تاکید فسجد الملائکة کلهم اجمعون **اگر** کسی سوال کند که سجده مامور بجز تا با او بود یا حقیقت سجده که وضع جبهه است
بر زمین **جواب** اینست که بقول جمهور وضع جبهه است فقعوا له ساجدین **اگر** کسی سوال کند که سجده بجهت ادم بود
یا خود ادم **جواب** اینست که سجده بجهت ادم بود که اگر بجهت خود تعالی بودی فضل ادم را لا محاله نشدی و ابلیس ابا و امتناع ننمودی
اگر کسی سوال کند که چون سجده از برای غیر خدا جایز نیست چگونه ملائکه بسجده آدم مامور شدند **جواب** اینست که
پیش از شرع پیغمبر ما سجده تحیت جایز بود چنانچه فرزندان یعقوب یوسف را سجده کردند که و خروا له سجدا و لیکن در شرع پیغمبر
ما منسوخ شد اما سجده عبادت بغیر خدا هرگز در هیچ شریعتی جایز نبوده لاجرم علما تصریح نموده اند که این سجده
سجده تحیت بود نه سجده عبادت اجمع المسلمون علی ان ذلک السجود لم یکن للعبادة لانه لا یامر بالکفر و العبادة لغیره
کفر زعم بعضهم ان السجود کان لله و آدم کالقبلة فقال اسجدوا لادم نیل فوالرسل للقبلة و در رسالة صلوات منقول است
که چون ملائکه بسجود آدم مامور شدند در تصور ایشان چنان بود که چون روح در بدن خاتم انبیا دمیده شود البته
بسجود او مامور خواهند گردید چون بعد از ظهور وجود خاتم در عرصه عالم آن امر صادر نشد خواستند که جهة رفع شبهه
تشغیل این مرتبه از تعظیم سجودی خود بر انحضرت صلوات فرستاد و ملائکه و مؤمنان را بایات امر نمود تا از ایشان ظاهر شود که اگر
در اینجا زمره ملائکه بسجود ادم مامور گردیدند در اینجا خدا با ملائکه و مؤمنان بر انحضرت صلوات و درود فرستادند اگر
در اینجا سجده آدم یکبار بیش نبود در اینجا خالق و خلایق متوالی و متعاقب بر انحضرت صلوات فرستند و خدا رسول
بجمیع ایام فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس ابی ان یکون مع الساجدین پس سجده کردند فرشتگان همه ایشان
مگر ابلیس که از دوری استکبار سر باز زد از انکه باشد از سجده کنندگان و در سوره اعراف و حق تعالی با شعرات
تسجد اذ امرتک چه چیز باز داشت ترا از انکه سجده کنی ادم را وقتی که فرمودم ترا بسجده آدم قال انا خیر منه خلقتنی
من نار و خلقته من طین گفت من بهترم از ادم از جهت انکه مرا از آتش و از جوهر لطیف که نورانی است و او را ادم را
از گل که جسم کثیف سفلی ظلمانی است و قیاس ابلیس افضلیت آتش از خاک خطا بود زیرا که آتش خاین است هر چه
او را دهی نیست کرداند و خاک امین است هر چه باو دهی نگاه دارد بلکه افزون از خیانت بهر باشد و دیگر انکه آتش
تکبر و سرکش است و خاک متواضع و افتاده و تواضع از تکبر بهتر است و اینکه خاک نقش پذیرد چنانکه ادم نقش
معرفت پذیرفت که کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش را بسوزد چنانکه نقش معرفت ابلیس را بسوزانید و نقش عبادت
کاه سایه شیطان که خاکش برد هنی | گفت ابلیس سجده آدم زتن | من از این خاکی نسب با لا نشرم
او ز ظلمت من از آذرم | من همه نورم و صفا، او تیره رو | پس چسان من سجده آرم پیش او

20 صد زبانم نار نورانی بود | او ز خاک تیره ظلمانی بود | کی برای ظلمت آرد سجده نور | و انه نور و انه نور و انه نور
خاک سرزنش و بعد بر بور باد | این نفور بر او و چشم کور باد | ای زاتش هر چه ابلیس بود | دود وود دود حاصل انحبد
نیست شیطان بحمد بوزبود | لاجرم از دیدن حق کور بود | کور بود و جان آدم را ندید | پس زاری سجده ادکرد کشید
در روضة الصفا نقل شده که ملائکه روزی در لوح محفوظ ایشان دیدند که در آن نوشته یکی از شما مطرود خواهد شد ایشان
مضطرب شده نزد ابلیس آمدند ابلیس گفت شما را چه می شود گفتند در لوح چنین یافتیم که عن قریب یکی از مقربان درگاه
حضرت ملعون ابدی گرفتار خواهد شد و ما میترسیم از عاقبت کار خود اندیشه داریم گفت غم مخورید تا شما را بیاگاهانم
مطرود شود پیش نزد خدا شفاعت کنم و خود را اطمینان تمام داشت که مطرود نخواهد شد پس روایت عامه ابلیس روزی
بدر بهشت رسید دید نوشته که ما را بنده ایست که او را نعم خود مکرم کرده ایم بعد با فرمان ما بر نکردد و مردود در
درگاه ما گردد پس ابلیس بر آن بنده لعنت کرد و نمیدانست که بر خود لعن میکند بروایت دیگر بر لوح نوشته دید اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم عرض کرد یارب شیطان رجیم کیست ندا رسید که بنده ایست که او را نعمت دهم بعد از آن
از فرمان من سرکشد او را انکار و نکوهش کرد و آن لعن کرد الهی او را ببین تا اطلاع کنم ندا رسید زود باشد که او را به بینی بر دانه
دیگر ابلیس هم اساس هزار سال سجده کرد و چون سر از سجده بر میداشت بر پیشانی او نوشته دید لعن الله علی ابلیس
ادهم و گفت لعن الله علی ابلیس در سراج العلوم منقول است که اسم ابلیس حرث بود و خطاب او را ابلیس بهر یاسی و سمی
ابلیس لانه ابلس من رحمة الله الاولی الا کیاس الخبر من شر الناس فقال ابلیس و منه اشتق ابلیس فیما قال شرح ملحق الشاعر
چون ابلیس الیحیوب | شنیدم که شیطان بروز نخست | زاسرار غیبی یکی نکته جست | کم بلد بر کرنده زخیل ملک
در اینند زاوج سما در بلک | بپاره ز فرمان ربوش کند | زخیل ملایک برون شکند | در افتند زیاری زبان و زر
زصد فطانت یا کاه دیو | چه در سر بیت الملائک شتاد | بنفرین و لعنت زبان بر کشاد | چنین دید اهکار سپهر از کار
چو دیگر او لعنت و شمار | تو او هوشمند از سر عقل و هوش | دعای نکو کن بنفرین مکوش | هر انکس که نفرین بر سی کند
یقین دان که نفرین بخود می کند و خدا در سوره ص میفرماید یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت ام کنت
من العالین در مجالس المومنین منقولست که بعضی مشایخ ذکر در خلقت وضع کرده اند و استدلال بیدی نموده اند یعنی بقوت
من یکبرمی کسی بن ثمل الجکم میگوید که شمشیرین بان حیل میکنی دو بره من برین طغی می نیک کو یا خدا میفرماید بر
بقوت من قوت کرفتی بر عصیان من **اگر** کسی گوید سرتی تقییر است در اینجا چه معنی دارد **جواب** شاید تقسیم
اشارت است بدروح شیطان که از عالم امر است و بدن او که از عالم خلق است یعنی بابت دو نعمت عظیم که هر دو ذات
خلقت است تکبر میورزی بر خدای خالق خود یا انکه تغییر کنایه از کمال اهتمام است زیرا که سلطان عمل بنی کند برود
خود مگر چیزی که کمال اهتمام بان دارد بروایتی مجلسی شیخ از حضرت رسول پرسید از معنی ابن استکبرت ام کنت من العالین
گفت آن ملائکه مرتبها که مرتبه ایشان از ملائکه بلندتر است حضرت فرمود من و علی و فاطمه و حسن و حسین در سرادق
عرش بودیم و تسبیح الهی میکردیم و ملائکه هم تسبیح بتسبیح میکردند پیش از انکه حق تعالی ادم را خلق کند بدو هزار
سال پس چون خدا ادم را خلق کرد امر فرمود ملائکه را که سجود نمایند برای آدم و امر نکرد ما را بسجود پس همه ملائکه

٢١ سجده کردند مگر ابلیس که ابا نمود از سجده پس خدا او را خطاب نمود که آیا تکبر نمودی از سجود یا آنکه بودی از آنها
که بلند مرتبه‌اند از آنکه سجده کنند آدم را یعنی این پنج بزرگوار که نام شریف ایشان در سراپرده عرش نوشته شده است
الحاصل خدا فرمود یا ابلیس مالک الا تکون مع الساجدین ای ابلیس چیست و غرض در این چه باشد در آنکه نباشی از سجده
کنندگان قال لم اکن لاسجد لبشر خلقته من صلصال من حماء مسنون ابلیس گفت هیچ نیست که من سجده کنم مر آدمی را که
آفریده‌ای او را از گل خشک که از لای سیاه بوی ناک است قال فاخرج منها فانک رجیم فرمود خدا پس بیرون رو از اعلی ساحت
یا از بهشت یا از مرتبه که داشتی پس بدرستی که رانده شده از خیر و کرامت وان علیک اللعنة الی یوم الدین و بدرستی که
بر تو است دوری از رحمت تا روز جزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال فاهبط منها فما یکون لک ان تتکبر فیها [illegible]
[illegible] فاخرج انک من الصاغرین پس بیرون رو از [illegible]
بهشت بدرستی که تو از خوار شدگانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در معراج السعاده منقول است که بعد از آنکه از ابلیس [illegible]
[illegible]
[illegible]
پس خواهد بود [illegible] سجده آدم نکردی
گفت هفت شبهه دارم [illegible] اول آنکه پیش از خلقت من چون [illegible]
ظهور خواهد بود [illegible] دوم چون خدا [illegible]
[illegible] سیم [illegible]
معرفت و طاعت بسجده آدم چرا مامور نمود [illegible]
چه حکمت بود چهارم چون آدم را سجده نکردم چرا لعنتم نمود و [illegible] پنجم [illegible]
آدم [illegible]
[illegible]
این بود ششم چون همه اینها واقع شد چرا مرا بر فرزندان آدم مسلط کرد [illegible]
[illegible]

٢٢

باقی [illegible] هفتم همه اینها راست [illegible] چرا
تا وقت معلوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خدا [illegible] ابلیس گفت پروردگارا [illegible]
پروردگارا [illegible]
[illegible] قال فانک من المنظرین الی یوم الوقت
المعلوم مولف گوید وقت معلوم روز [illegible] صادق فرمود
چون روز وقت معلوم شود امیرالمومنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پس حضرت رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت صادق [illegible] سبب خدا اینها را [illegible]
[illegible] قال رب بما اغویتنی لاقعدن لهم صراطک المستقیم ثم لآتینهم
من بین ایدیهم ومن خلفهم وعن ایمانهم وعن شمائلهم ولا تجد اکثرهم شاکرین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خود باب وکوید کفتو از کجا معلوم شد که علی مولای است کفت از قول پیغمبر که فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه کفت [illegible]
از شیعه او هستی کفت من از شیعه و موالی او نیستم ولکن او را دوست میدارم [illegible] که او دشمن دارد مکر انکه من
[illegible] دارد اولاد او [illegible] کفت آیا [illegible] درباره علی بکو کفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وکم تا جان [illegible] زهد [illegible] در شرح اربعین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

اول [illegible] دوم [illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible]

هرض هفتم [illegible]

[illegible]

درخت

این درخت را که درخت کندم است [illegible] آن هنکام که [illegible] این درخت [illegible]
[illegible] ان الجنة [illegible]
[illegible] هذه الشجرة الواحدة [illegible]
[illegible] من الظالمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]

اول [illegible] دوم [illegible] سیم [illegible]

[illegible]

دیدن آدم و حوا قصر صد [illegible]
در بهشت

۲۵ خلق کرده باشد باید چون این را گفت جبرئیل آمد و گفت ای آدم خدا می فرماید که در فردوس سیر کنید تا شکل اهل
شود پس آدم و حوا در گلشن سرای بهشت تفرج می کردند ناگاه نظر ایشان بر قصری عظیم افتاد قصری دیدند از
یکدانه یاقوت سرخ در و دیوارش از زمرد سبز سقف از لؤلؤ فرش از عنبر و جابجا انواع حلی و جواهر نقش کرده
و در آن قصر بسته آدم و حوا گفتند ای جبرئیل در اندرون این قصر چه سرّ است باز در شو کن جبرئیل گفت سرّ این
قصر بر من معلوم نیست و من حاضر عمر خود را می دانم این قدر می دانم که ستاره در گوشه فلک است که هر سی هزار سال یکبار بر
می آید و بر گرد فلک می گردد و من سی هزار مرتبه آن ستاره را دیده ام در این مدت در این قصر را بسته دیده ام در عالم
نیست که در اندرون این قصر چیست پس آدم مناجات کرد که خدایا سرّ از سرّ اندرون این قصر واقف کن ندا رسید
ای جبرئیل در این قصر را بگشا پس جبرئیل پیش رفت و دست بر در قصر نهاده گشوده شد پس آدم و حوا داخل شدند
بر در این مصابیح القلوب آمده که بالای تخت نور بالای یکی از آن انوار نوشته انا الله المحمود و هذا محمد و بالای دیگری
نوشته انا العلی الاعلی و هذا علی و بالای دیگری نوشته انا الفاطر و هذه فاطمه و بالای دیگری نوشته انا المحسن و
هذا حسن و بالای دیگری نوشته انا قدیم الاحسان و هذا حسین و بروایتی نوشته بود و لی الاسماء الحسنی و هذا حسین
پس جبرئیل گفت ای آدم این اسماء را باید یاد گرفت که باشد روزی ترا بکار آید و بروایتی اول آدم و حوا تختی دیدند از یاقوت
سرخ و تخته‌ای بصورت زنی بر روی تخت آرام گرفته تاجی از نور سبز بر سر نهاده و طوقی از زبرجد سبز در گردن و در دو گوشواره
از در و لؤلؤ بود در گوش و گردا گرد آن تخت کواکب درخشنده جا گرفته و صد هزار حوری دست ادب بسینه
نهاده و از غایت شرم و حیا نظر بر پیش پا می کردند چون آدم و حوا این صورت را دیدند بسجده افتادند و گفتند
الهی ما را این صورت لایق پرستش نداریم مردی است که اول سجده که در بهشت آدم بزرگست آن بود که آدم و حوا
در آن قصر کردند پس چون آدم و حوا بسجده افتادند جبرئیل گفت ای آدم هیچ می دانی که این چه صورت است گفت
نه جبرئیل گفت این صورت دختر بهترین عالمیان محمد مصطفی است که جهت وجود او تو را و ما سوی را خلق کرده‌اند
و او را بخطاب لولاک لما خلقت الافلاک مخاطب ساخته‌اند آدم گفت ای جبرئیل این تاج چیست که بر سر او است
نور روشن جبرئیل گفت ای آدم این شبیه ذات محمد است که پدر بزرگوار او است آدم گفت این طوق که از
طلا و زبرجد بر گردن او است چیست که از غایت شعاع مثل ندارد جبرئیل گفت این نور خورشید ولایت امیر المؤمنین است
که جفت و زوج او است آدم گفت این دو گوشواره که در گوش او است چیست جبرئیل گفت دو فرزند عزیز او
حسن و حسین اند آدم گفت ایشان چه کسانند جبرئیل گفت ایشان از نسل تو خواهند بود و اگر نه واسطه وجود
ایشان بود نه ملک مقرب و نه عالم ملکوت و نه عرش و نه کرسی و نه ملائکه و نه کواکب و نه تو و نه حوا را خلق می کرد
ای آدم نامهای ایشان را یاد بگیر آدم گفت نامهای ایشان چیست گفت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین پس آدم گفت
ای جبرئیل شکل دیگر دارم بگو چه سبب این گوشوارها یکی سرخ و دیگری سبز است و در این چه حکمت است جبرئیل
بگریه در آمد و گفت ای آدم بدان که در ساق ذریه تو جمعی از اهل نفاق و کفر بهم رسند که این دو مظلوم را شهید
کنند یکی را بزهر جفا اهل و دیگری را بتیغ بی دریغ سر از بدن جدا کنند و در روز آخر زمان سیار امسی سبز شود و دیگر

حین

آدم

۲۶ حین از خون سرخ گردد پس آدم و حوا گریه در آمدند و گویند این اولین گریه آدم بود پس ملائکه هفت آسمان و هشت بهشت
و رضوان و حور العین جمله بموافقت آدم و حوا گریستند عظیم گفتند جن و ملک بر او سیاه نوحه می کنند
که بموافق اشرف اولاد آدم است در بارگاه قدس که جای ملائکه است سر جامه‌ها سیاه هم بر زانوی غم است
و در آن روز آدم و حوا الی این غم را نکرده به تعزیت مشغول شدند بعد از آن حق تعالی صفهای ملائکه را امر فرمود که به تعزیت آدم
و حوا رفتند ایشان را تسلی و دلداری دهند شعر در زبان اهل اسلام شده است که هر گاه در دنیا کسی را مصیبتی رسد
دیگران روند و او را تعزیت می گویند بلکه تسلی و دلداری و دهند مگر در کربلا که چون نخواستند پیغمبر خود را شهید کردند بعوض
آنکه اهل بیت و باقی ماندگان اطفال را تسلی دهند آمدند و ایشان را اسیر کرده و در شهرها گردانیدند بلکه هر گاه یکی از
ایشان گریه می کرد کعب نیزه بر او می زدند چنانچه امام زین العابدین فرمود فَانْ دمعَت بِنا احْرزع رأسه بالرمح شعر
چگونه می توان آل الله خود را از گریه ضبط کند و از زدن منع نمایند و حال آنکه آدم و حوا بمحض شنیدن این مصیبت عظمی گریستند
اما زنان و سوخته ایدان مظلومه را پاره پاره سرهای عزیزان را بالای نیزه شاهده کردند نهفته کوه مهار رسول الله [illegible] نموده نمودند
انا اخبرنا نشکوا الیک امتنا فقد بالغوا فی ظلمنا و بستمکاری ای جدبزرگوار ما حکایت شکایت بکنیم از ظلم بنی امیه پس بحقیقت که
مبالغه کردند در ظلم بر ما و بدیختها باکوا کردند از بزرگان اخبرنا لو ان رأیت مصابنا لکنت تری امرا له القلب یصدع
ای جد عالیمقدار اگر می دیدی مصائب ما را هر آینه می دیدی مصیبتی چنین که از بزرگیهای سنگدلان می شود اخبرنا هذا الحسین معفر
علی الترب مجرور الوریدین منقطع ای جد این حسین تو است که بخاک آلوده شده است اللهم العن الا الشرور و ابناء عبید الله
با جبار یا قهار حوض هشتم قال اللّه تعالی و سورة طه فقلنا یا آدم ان هذا عدو لک و لزوجک فلا
یخرجنکما من الجنة فتشقی پس گفتیم ای آدم بدرستی که این ابلیس است دشمنی است مر تو را و دشمن ظاهر و هو بیداد در
زوجه تو را که حوا است باید بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون کردن شما نشود از بهشت پس تو در رنج افتی یعنی
آن هنگام که از بهشت بیرون روی گرفتار شوی بانواع محنت و بلیه و مصیبت دانی که لازم دنیا است ان لک
الا تجوع فیها و لا تعری بدرستی که مر تو را است در بهشت آنکه گرسنه نشوی در آن زیرا که جمیع نعم و غذا در او مهیا است
و برهنه نگردی زیرا که از ملبوسات آنچه باید و شاید در او موجود است و انک لا تظمأ فیها و لا تضحی و بدرستی که
تو تشنه نشوی در آن چه آن مشتمل است بر چشمهای جاری و در آفتاب نباشی که سایه بهشت زوال نیابد و آفتاب در او
راه ندارد و در بیرون بهشت این نعمتها مهیا نیست بدانکه ان الله جعل لکل مؤمن سبعة حصن فالحصن الاول
ذهب و هو معرفة الله و حوله حصن من فضة و هو الایمان به و حوله حصن من حدید و هو التوکل علیه و حوله
حصن من حجارة و هو الشکر و الرضا عنه و حوله حصن من فخار و هو الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و حوله حصن من
زبرجد و هو الصدق و الاخلاص له و حوله حصن من لؤلؤ رطب فهو ادب النفس فالمؤمن من داخل هذه الحصون
و ابلیس من ورائها ینبح کما ینبح الکلب و المؤمن لا یبالی به لانه متحصن بهذه الحصون فینبغی للمؤمن ان
لا یترک ادب النفس فی جمیع احواله در زینة النصایح منقول است که چون حق تعالی آدم را در بهشت بر سر بر
کرامت نشانید و تاج عزت بر سرش نهاد و جامه بزرگواری و شوکت در او پوشانید و ولدان و غلمان جهت خدمتگاری

فریب دادن ابلیس آدم و حوا را

۲۷ [illegible] ابلیس حسد برد و اندیشه می‌کرد که چگونه آدم را از این نعمت [illegible] و رضوان و حور [illegible]

[illegible] تاریخ روضة الصفا نزد طاوس آمد و گفت [illegible] مرا در پناه جناح خود راه ده تا به بهشت روم

و دشمن قدیم خود آدم را بیرون کنم طاوس امتناع نمود پس ابلیس [illegible] نزد مار آمد و [illegible] را گفت مار او را

در دهان خود جا داد و چنان داخل بهشت کرد که خازنان خبر نشدند پس ابلیس نزد آدم و حوا رفت و شروع بگریه

و زاری نمود آدم و حوا از او سبب پرسیدند [illegible] گفت بر عاقبت حال شما می‌گریم که خوف دارم شما را از این بوستان

بیرون کنند و نعیم جاودان از شما باز گیرند و در تفسیر نیشابوری نقل شده که دخل ابلیس فم الحیة فخاطبهما و لهذا سقطت

قوائم الحیة عقوبة لها و خدا در سوره اعراف می‌فرماید قال ما نهاکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من

الخالدین ابلیس گفت نهی نکرد شما را پروردگار شما از این درخت بجهت [illegible] که اگر بخورید باشید دو ملک یا

از جاودانان در بهشت که هرگز از بهشت شما را بیرون نکنند و قاسمهما انی لکما لمن الناصحین و سوگند خورد برای فریب آدم و حوا

در خوردن [illegible] و گفت [illegible] از نصیحت کنندگانم یعنی از روی شفقت می‌گویم که از این درخت بخورید تا همیشه

[illegible] آدم کلمات [illegible] که شیطان پنهان شده است [illegible] در دهان مار [illegible]

[illegible] آدم رد کرد [illegible] ابلیس است چگونه پروردگار را [illegible] و چگونه تعظیم خدای

بجا نیاورم [illegible] و حال آنکه او هم

[illegible] پروردگار مرا از آن نهی کرده [illegible]

پس چون شیطان از فریب آدم مایوس شد [illegible] با حوا [illegible] کلمات می‌کرد که مار با او

سخن می‌گوید و گفت [illegible] درختی که خدا بر شما حرام کرده بود حلال کرد از برای شما بعد از حرام کردن چون دانست که

شما اطاعت نیکو کردید او را و تعظیم امر او نمودید [illegible] ملائکه که موکلند بر درخت [illegible] سایر حیوانات را از آن

منع [illegible] اگر شما قصد آن درخت کنید شما را منع [illegible] حلال کرده است [illegible]

از آدم [illegible] خواهی بود [illegible] پس حوا گفت [illegible]

[illegible] نزد شجره [illegible] ملائکه [illegible] از شجره [illegible] خود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پس [illegible] درخت [illegible]

[illegible] حلال کرده است درخت را [illegible]

[illegible]

[illegible] آدم [illegible] خورد [illegible] درخت [illegible]

[illegible] اصطبر عند البلاء [illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۸ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] به روایت [illegible] عبدالله بن سلام از خیر الانام پرسید

[illegible] ما صفة الشجرة [illegible] کان طول السنبلة قال ابن سلام کان لها ثمنة اغصان وکان طول

سنبلة ثمنة اشبار [illegible] کان فی السنبلة من حبة قال کان فیها خمس حبات [illegible] ما صفة الحبة قال

ابن سلام کانت [illegible] البیض الکبار [illegible] به روایت دیگر [illegible]

پس [illegible] حوا [illegible] شجره [illegible] درخت [illegible]

[illegible]

[illegible] اول مریم [illegible] فاطمه زهرا [illegible]

حوا [illegible]

[illegible]

[illegible] آدم [illegible] ابلیس [illegible]

۲۹ که در علل الشرایع از جابر انصاری مروی است که گفت در خدمت رسول خدا در منی بودیم مردی را دیدیم که پیوسته رکوع و سجود و تضرع
می‌نمود گفتیم یا رسول الله بسیار نیکو است نماز این مرد حضرت فرمود این همان کسی است که پدر شما آدم را از بهشت بیرون کرد
پس علی بن ابی طالب بی محابا بجانب او دوید و او را چنان حرکت داد که استخوانهای پهلویش داخل یکدیگر شد و گفت اگر خدا
خواهد تو را بکشم ای ملعون ابلیس گفت بچه سبب مرا میکشی و سوگند بخدا که هیچ کس نیست که دشمن تو باشد مگر اینکه نطفه
من در رحم مادرش سبقت گرفته از نطفه پدرش و بخدا قسم که من شراکت کردم با دشمنان تو در اموال و اولاد ایشان و این است
که خدا فرموده وشارکهم فی الاموال والاولاد و در بحار الانوار از جابر منقول است که شیطان در زمان پیغمبر به چهار صورت متمثل
شد اول در دار الندوه بصورت شیخ نجدی دویم در روز بدر بصورت سراقه بن مالک و بترسانید که لا غالب لکم
الیوم من الناس وانی جار لکم سیم در روز عقبه بصورت منبه بن الحجاج و ندا کرد ان محمدا والصباة معه فی عقبه العقبه
فادرکوهم فقال رسول الله للانصار لا تخافوا فان صوته لن یعدوه چهارم روزی که رسول خدا ادم را ذکر کرد بصورت
مغیره بن شعبه پس گفت ایها الناس لا تجعلوها کسرویه ولا قیصریه بروایت تفسیر خلاصه چون آدم و حوا نزد شجره
منهیه رفتند لکن بلا رو بایشان نهاد و تاج شرف از سر ایشان افتاد و حلهای بهشت از بدن ایشان فرو ریخت
و غلمان و حوران و رضوان که در ملازمت ایشان بودند فرار کردند و بروایتی تا سوره لما اکلا منها ذکرت لهما
سوآتهما خرج آدم فتعلقت به شجره من شجر الجنه فحبسته فناداه ربه افرار تا منی فقال بل حیاء منک فقال له اما کان
فیما نحلتک من الجنه مندوحه عما حرمت علیک قال بلی یا رب ولکن وعزتک ما کنت اری احدا یحلف بک کاذبا پس آدم
و حوا برهنه و بیکس ماندند از خجالت بر هر که در پس درختان بهشت پنهان میشدند عاقبت خود را برگ انجیر پوشانیدند
پس حکم شد که از بهشت بیرون روند پس آدم دست حوا را گرفته از بهشت بیرون آمدند ا ساقی بیار آب از بیده مرا ...
تا خرقه ما بشویم از عجب خانقاهی ۲ جانی که برق عصیان بر آدم صفی زد ۱ ما را چگونه زیبد دعوی بیگناهی شبهه
اگر روز جمعه در بهشت بواسطه شیطان تاج از سر آدم افتاد و سر کش برهنه شد نظیرش در کربلا روز جمعه شور اسرار او
الحسین برهنه شد واه و فرقی بود که زاده شیطان بالسیف سر او را از تنش جدا کرد ... سارق و خضیب شد ...
افتاد بلکه چون اهل کوفه حضرت را بر روی خاک افتاده دیدند البسه او را برهنه نمودند اخذتم بزتبه الرسول بعذری
بنحری البتول رضض الوصات مخاسنه نو غسل الشمس حسنها وانبت فوائه الخیل بالوکات الابوکی که در روش
و دامان پیغمبر خدا پرورش یافت و پس از وفات او ملاطم خورده روا است که از روز حرم کوفه و جورو تا بید دان اهل حرم حریت
دریابت حوا اندازند که از آفتاب متغیر گردد و دایما آل ابیات نایند بلکی شیء علیه زبرها وانصاره حرمی
بارض بلاء یا ابرار اشکرا بن حبیب الحکیمی سر ینش انداخته و بابرهای برد و پاره درش را و سر ادبر پنش انداخته
شبهه اگر حوا در بهشت پوشش برهنه شد ولیکن حرم به پوشش داشت نابید امام حرام پیغمبر در کربلا بی چادر و مجر
ناظم را خراج حسین کوچه نکاه بهرام ربیب قوم دید تا سلک شوند رشته اقواسورت من القرب نظم
یا ناظر الی عیرتی راحمی ترشا هدا للامری شاهدی تنقل الروبت الی الروبت و ترنجی
من دار الحیات ومن عقوق الغاید اکهف ان اشد احرج ادمعی نیها الی الدنیا بین بواحد اللهم العن اول البروره
وابتهم

واثبات عدد ماتی الملات با جار با بهار حوض نهم قال الله تعالی فی سوره البقره وقلنا اهبطوا بعضکم
لبعض عدو و گفتیم ای آدم و حوا و ابلیس فرود آیید از بهشت بدنیا در حالتی که برخی از شما مر بعضی را دشمن چه ابلیس و ذریه او
دشمن آدم و ذریه او و عکس آن نیز است و این دشمنی که بجهه کفر و طغیان است و عداوت اینها بجهه ایمان و طاعت و لکم
فی الارض مستقر ومتاع الی حین و مر شما را است و ذریه شما را در زمین دنیا موضع قرار یعنی اماکن و جای بر خورداری و
منفعت گرفتن تا هنگام رسیدن اجل شما تا وقت قیام قیامت ابن خاتون در شرح اربعین ذکر کرده که چون که خدا از خروج
آدم و حوا خبر داد بانواع از باغهای دنیا که با ایشان از آنجا داشته بود دا ایشان در نعمت بهشت نزاشته خود را سخن
خروج از آنجا ضعیف و عجلی از حسن بن قیس روایت کرده که گفت سوال کردم از حضرت صادق از حقیقت بهشت آدم فرمود
جنه من جنات الدنیا یطلع فیها الشمس والقمر ولو کانت من جنات الآخره ما خرج منها ابدا یعنی بهشت آدم با غی بود از باغهای
دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع میکرد و اگر بهشت آخرت بود هرگز از آن بیرون نمی آمد پس معنی هبوط در اینجا نقل کردن
از زمینی بزمین دیگر است چنانکه سیر از اینکه قوم موسی گفتند یا کلیم الله ادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها
وقثائها وفومها وعدسها وبصلها حاصل معنی بر این من و سلوی سیر شده از عدس و حوا از زمین بروایت خطاب رسید
اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم حاصل معنا اینکه مدلول کنید بجهت این که آب دست
نان جوی که بهتر است فرود آیید در شهری از شهرهای ارض مقدس که در شما راست در آن شهر آنچه خواستید پس ظاهر شد
که مراد به هبوط در اینجا انتقال از آن زمین است بشهری از شهرها نه فرود آمدن از عرش بزمین و موید اینکه
الف و لام الارض عهد باشد نه الف و لام جنس یعنی انتقال ما شما ای آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس از این باغ
بزمین دیگر که مر شما راست در آن زمین قرارگاه و متاع زندگانی تا وقت رسیدن اجلهای شما بروایتی هبط العلیم آدم با زوجه
اش بزمین آمد و ابلیس و مار بی زوجه بزمین آمدند پس آن که مکر لواطه کرد با خود ابلیس بود پس ذریه ابلیس
از خود پس بهشت و هم چنین مار بروایت حیات الحیوان و در آن رسالت ابلیس ذکر است و در آن حیث فرج دهد روز
ده تخم میگذارد در از هر تخمی هفتاد و شیطانه بیرون میآید و کیاست ابلیس دیری اسمش عزازیل بود پس بمضمون
تاریخ روضه الصفا آدم بکوه سرندیب و حوا بجده و ابلیس بیسان و مار باصفهان و طاوس بزمین کابل افتاد
و بتفسیر نیشابوری منقول است سرندیب هو جبل باعلی الصین وهو الجبل الذی اهبط علیه آدم وعلیه اثر قدمه
غائص فی الصخره وطوله سبعون شبرا وعلی هذا الجبل ضوء کالبرق ولا یمکن احدا ان ینظر الیه ولا بد لکل یوم فیه من
المطر یغسل قدم آدم وحوله من انواع الیواقیت والاحجار النفیسه واصناف العطر والادویه ما لا یوصف
وقت کریه از برای وقت سحر ثانی همین بس است که بسیار گزیده نه روز نهر از نخلاج کرده بروایتی بجا رود نیز
جیحون و رود نیز بکران ورود نیز بیجان ورود نیز سجستان و نیز نهر بی رفت و بروایت خصال حضرت صادق فرمود است و نه
صنف از آنها چون دوست نمیدارند ما را اول اهل سجستان که ایشان دشمن با اهلند و ایشان بدترین
طلقند دویم اهل ری ایشان دشمن خدا و رسول و اهل بیت او هستند سیم اهل موصل هم شش علی وجه الارض
بروایت تفسیر خلاصه آدم دست حوا را گرفت و خواست از بهشت بیرون آید گفت بسم الله الرحمن الرحیم جبرئیل گفت ای آدم

۲۱ چون این نام بزرگوار را گفتند زبان باشد که توقع برکت این نام شما را بخشاید خطاب اعلای جبرئیل بگو ای آدم بیرون روید
اگر امروز ترا بار رحمت کنم بیرون بهشت کرده باشم میخواهم که فرزندان آدم چون به بهشت روند اهل و خوار فرزندان
همراه داشته باشند تا که برایشان رحمت کنم تا وسعت رحمت من آشکار کرده پس بجهت همین ایشان از بهشت بیرون
کردیم و این معنی آنچه خدا در سوره اعراف میفرماید قال فیها تحیون و فیها تموتون و منها تخرجون در تفسیر خلاصه مذکور است
که آدم از این اول که چنین شد و بیرون است که دیگر به بهشت نخواهد رسید چون خدا این امر را فرمود که در زمین میباشید و در
زمین میمیرید و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزا چون آدم این مضمون را شنید دانست که باز به بهشت خواهد
رسید بابویه در حدیث معتبر روایت نموده ساد العالم مفضل بن عمر از حضرت صادق پرسید که علت تسلط شیطان چه بوده
است فرمود آنکه وسوسه کند در دلها و مردم عرض کرد تسلط عزرائیل چه قدر است فرمود آنکه قبض کند ارواح مردم را عرض
کرد پس عزرائیل از شیطان مسلط تر است که در مشرق و مغرب است فرمود بلی عرض کرد پس تسلط شما چیست فرمود
علم ما آنچه در مشرق و مغرب و آنچه در آسمانها و زمینها است و آنچه در صحرا و آنچه در دریا و عدد آنچه از مخلوق در آسمانها
و زمینها است و این قدرت نه از برای عزرائیل است و نه از برای ابلیس بروایت حیات القلوب چون حق تعالی آدم و حوا را
بزمین فرستاد در زمین افتادند و روحی که ولی نبودند پس ابلیس دوید بسوی درندگان که پیش از آدم در زمین
بودند و گفت دو مرغ از آسمان بزمین افتاده اند که کسی از ایشان بزرگتر هرگز ندیده است بیایید و آنها را بخورید
پس درندگان با او روانه شدند و ابلیس ایشان را تحریص میکرد و صدا میزد و [illegible] ایشان را که مسافت نزدیک است پس
از تعجیل گفتار ابلیس از دهانش آب برزمین افتاد پس خدا از آب دهان او دو سگ خلق کرد یکی نر و یکی ماده پس سگ نر
در هند نزد آدم ایستاد و سگ ماده در جده نزد حوا ایستاد و نگذاشتند درندگان را که نزدیک آدم و حوا بیایند و از آن
روز درندگان دشمن سگ و سگ دشمن ایشان گردید شیعه اگر [illegible] جمع شیطان درندگان را تحریص کرد که
بدن آدم و حوا را بخورید نظیرش عمر سعد که از شیطان عصر روز عاشورا لشکر را تحریص نموده زیاد کرده [illegible]
اهل بیت اگر خدا بهم جهت محافظت بدن آدم سگ را خلق کرد که [illegible] بدن آدم محافظت نمود نظیرش در کربلا دفن
[illegible] اراده اسب [illegible] نمودند [illegible] را الهام کرد [illegible] که شب یازدهم [illegible] آمده بدن پاره پاره
حضرت را پاسبانی نمود بروایتی تفسیر خلاصه آدم شروع کرد به زاری نمود و آن قدر گریست که در صحرا [illegible]
آب [illegible] پس [illegible] از بسیاری گریه و زاری بیهوش شد جبرئیل آمد و سر آدم را بدامن خود گرفت شیعه وقتی که آدم
بیهوش شد جبرئیل آمد و سر حضرت را بدامن گرفت اما در کربلا چون امام حسین بیهوش شد شمر ولد الزنا حضرت را
نداد که جبرئیل خود را برساند سر حضرت را برروی دامن بگیرد بلکه وقتی جبرئیل رسید که سر حضرت بالای نیزه بود
پس آدم در خواب دید که [illegible] کنار دریا نشسته و گریه میکند و میگوید ای دوست و مونس و همدم و یار [illegible]
[illegible] پس آدم بیهوش [illegible] از درد خود شنید که جبرئیل [illegible] و مناجات
کرد که الهی [illegible] شیعه پس [illegible] امام حسین چه گذشت وقتی که سرش بالای نیزه [illegible]
و عیال [illegible] میگوید الهی [illegible]

[illegible]

۲۲ قال امام [illegible] ای محمد کدام مصیبت را بنویسم شکایت کنم از فراق و دوری عزیزان یا [illegible] و بیچارگی خود را
ام [illegible] ام [illegible] ام [illegible] بعض [illegible] شکایت کنم [illegible]
[illegible]
بروایت ساد العالم چون آدم بر روی زمین آمد وحوش صحرا [illegible] حضرت آدم را سلام کرده آدم [illegible]
از برای [illegible] انها دعا کرد پس [illegible] حضرت [illegible] و دست برپشت انها کشید [illegible]
[illegible] چون [illegible] شور [illegible] در کار فتاد
[illegible] غلغله [illegible] اسمان فتاد هر جا که بود [illegible]
هر جا که بود [illegible] بروایت ساد العالم وقتی که آدم بزمین آمد اول چیزی که خورد امرود بود [illegible]
خواست تغوط کند [illegible]
چه باید کرد [illegible] جبرئیل نازل شد [illegible] پس آدم نشست از برای غایط کردن و چون غایط از
[illegible] سال گریست [illegible] مردی از حضرت صادق پرسید سبب چیست که چون انسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بهم رسانید مولف گوید [illegible] رسول خدا این بود که هرگز کسی بول و غایط حضرت را
در زمین از جانب خدا مامور بود که [illegible] و چون منافقان [illegible]
[illegible] امیرالمومنین [illegible] بقضای حاجت رفت [illegible] منافقان
[illegible]
[illegible] درخت [illegible] درخت دیگر که در
[illegible]
کرد یا امیرالمومنین [illegible]
[illegible] درخت بجانب یکدیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] درخت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] درخت [illegible]
[illegible] خود [illegible]

۴۴

از شجاع بن سالم یزید بن ابی حبیب بیرون رفت و در موضعی نشست و جامه خود را بالا انداخت و آن جماعت رفتند که
نظر کنند چون جامه آنحضرت از بدنش دور شد خدا چشم انکرده را کور کرد تا آنکه چیزی نبینند و چون رو بجانب دیگر کردند
بینا شدند و هیچ با خویشی خواستند پس در شب دیگر آن سمت نظر کردند نابینا شدند و چون نظر بر گردانیدند بینا بایشان
برگشت زنادقی که حضرت بر خواست و فارغ شد عثمان در شب این وضع اتفاق افتاده کور شدند و در وقتی که بلند حضرت
آن وضع برگشت خواستند که بآن مکان روند و انجا که آن حضرت فارغ شده بود ببینند چون اراده حرکت بآن سمت نمودند
بر زمین چسبیدند و ایشان را نمی‌بودند که قدمی بردارند و چون اراده سمت دیگر کردند حرکت کردند بر ایشان آسان بود و تا این
حال این صورت مکرر شد تا آنکه در میان لشکر صدای الرحیل الرحیل بلند شد **حوض کوثر** خوار امیر المؤمنین که در محاسن
نقل نموده و برای اهل کوفه شام که اهل و عیالش در میان ناعیات طلوعه داده بودند بروایت بحار سهل او کوید در دروازه شام
ایستاده بودم ناگاه بشنوی علی احاب الجمال العزة ولا ملک ولا لشرف ناگاه زنانی چند را دیدم بر شترهای بی مهار سوار و پوشش بروا
بعضی از آن زنان گفت و ایهراء واعلیاه واحسناه واحسیناه لو رایتم ما حل بآل اللعداء کاش بودید و دیدید دشمنان ما با ما چه کردند
واخرنا علی الوضع الصغیر والشیخ الکبیر وامرنا علی المذبوح من القفا ویهتوی الجلد والعری بلا رداء سهل گفت من آن حالت
حوض دهم قال الله تعالی در سوره البقره فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم
یعنی در ایشان امر کرفت و قبول توبت از پروردگار خود سخنان یا برکت عظمت را که آن نامهای آل عبا این بزرگ است بسوی او حق خوم
در سوره طه زده که ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما بروایت صاحب حضرت باقر فرمود که حق تعالی به
ابن غویر بیغمبر فرمود ولقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات فی محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین والائمة من ذریتهم
یعنی پیش از آنکه آدم نزد الی الجنه عهد کردیم او را بکلماتی چند در باب محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان که
از ذریه ایشانند بروایت تفسیر امام ... از آنکه معصیت کرد و از مقام خود تنزل نموده بزمین آمد توبه کرد ...
... پس خدا الهام کرد او را که ای پروردگار من بحق ایشان ... را قبول کن در ابتدا خود ... دو زمین را
نزد خود بلند کرد ... که منقصت کنند و تو را در اعضای ... خطاب رسید ای آدم بخواطر داری که من تو را
اکرم کردم ... بحق محمد و علی و آل طیبین ... آدم گفت بلی خطاب رسید ... خصوصا بحق
محمد ... بتو ... پس آدم گفت بار الها ... ایشان
نزد تو ... ایشان ... انکه ...
سجود کردی ... بهشت جا دادی و حوا را ... ترویج کردی و ملائکه را خادم من قرار دادی خطاب رسید
ای آدم ملائکه را امر کردم بتعظیم تو ... سجده کنند بسبب آنکه ... نورهای ... در صلب تو بود ... اگر
قبل از آنکه معصیت کنی از من سوال میکردی بحق ایشان که تو را از معصیت نگاه دارم ... و شیطان ...
مطلع کردانم ... اکنون مرا بایشان بخوان تا تو را اجابت کنم پس در آن وقت آدم گفت
خداوندا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و طیبین از آل ایشان از تو سوال میکنم که برمن تفضل کنی بقبول توبه
من و از گناه من در گذری و مرا بمرتبه خود برگردانی پس حضرت فرمود توبه تو را قبول کردیم و از تو راضی شدم و مرتبه

نورا

۴۵

وردکرشکته کان

نورا باز بتو دادم و نورا از نعمتها و کرامتها و رحمتهای خود بهره مند ساختیم حسب کردیم و بروایت تفسیر نیشابوری قال الرسول
لو جمع بکاء اهل الدنیا الی بکاء داود لکان بکاء داود اکثر ولو جمع بکاء اهل الدنیا وبکاء داود الی بکاء نوح لکان بکاء
نوح اکثر ولو جمع بکاء اهل الدنیا وبکاء داود وبکاء نوح الی بکاء آدم علی خطیئته لکان بکاء آدم اکثر در بحر البکاء
منقولست که حق تعالی سبب چیز بر آدم ترحم کرد و چون نزد الیه عود **اول** حیا **دویم** بکا **سیم** دعا اما حیا آدم چنین
بود که چون برهنه سر از بهشت فرود آمد سیصد سال از شرمساری سر بالا نکرد و اما بکاء آدم از چشم راستش چون دجله بغداد
و از چشم چپش چون نهر فرات جاری بود و بروایتی که حضرت صادق فرمود آهوی که به گریه نشست **اول** آدم بود
پس گریست در وقتی که او را از بهشت بیرون کردند و گریه او ... از درهای آسمان بود از بسیاری بلندی ... آتش
پس اهل آسمان متاذی شدند از صدای گریه او و شکایت کردند بسوی خدا پس خدا قامت او را کوتاه کرد
و بروایت ... آدم رودخانه جاری گشته بود در باغات ... و هوا ... کفش ...
... مرغان را ... آدم زبان مرغان را ... ادم الاسماء کلها ...
... مرغان ... که ... آدم ...
چشم ... آدم ... پس چون از نهاری ...
کرد آهوان ... پس آدم با آهوان ...
چون آهوان برای ... بهشت ... جمال و ملاحت صورت بایشان داد ...
بایشان ... آهوان ... آهوان ...
... خداوند ... کمال ... جمال و ملاحت
و لیکن ... آهوان حضرت آدم ...
... خوشبو ...
داد ... الطیب
وسریع العضم ... روی ان اعرابیا سأل رسول الله عن شیء فاکل منه وقال لاصحابه کلوا فلو قلت ان فاکهة
نزلت من الجنة لقلت هذه لان فاکهة الجنة بلا عجم فکلوه فانها تقطع البواسیر وینفع من النقرس بروایتی ... چون
جبرئیل آدم و حوا را از بهشت آورد آدم را بر صفا گذاشت و حوا را بر مروه پس هر دو بر پا ایستادند و سر بآسمان بالا کردند
و صدا بگریه زار در کاه خدا بلند کردند و گریه‌های خود را بخضوع کردند پس ندا از جانب خدا بایشان رسید که چرا
گریه میکنید ... پروردگارا ... که ما را از جوار تو بیرون کرد ... ماتحت ...
... ماتحت ... شده است از جوانی که ...
پس خداوند رحمن رحیم ایشان را ترحم کرد ... بسوی جبرئیل که منم خداوند رحمن رحیم ... آدم و حوا را ... شکایت
کردند بسوی من ... ای عندلیب ... سال ... انغاند ... چون ... نالم ... فصل بهار
در خزان ... نا کرد ... غرض دریای کناهی ... بکی

۴۵ وازمعاصی روسیاهی تا یکی حوا و آدم بهشتش جای بود ترسان کردند پیش او سجود پدر کنید چون کرد کشتنش نام
مذنبی بدنیت برو بیرون خرام تو طمع داری که با چندین گناه داخل جنت شوی ای روسیاه خواهد بود تو بر زمین و بلغیکرا
قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون یعنی پس باید که بخندند خنده اندک و بسیار بگریند که سرای فانی است و اسباب
غم در او بیشتر از اسباب خنده است در اینجا که یکی پند کریه بسیار بر آخرت زیرا که باقی است و اسباب بر غایت پاداش و هم جزا
ایشان را پاداش داده باشد که چه بودند که کسب میکردند از نفاق و بدی اخلاف از رسول خدا روایت است که فرمود اگر بدانید
آنچه من میدانم هر آینه اندک خندید و بسیار کریه کنید الحاصل پس جبرئیل نزد آدم آمد و گفت یا آدم انظر الی ساق
العرش یعنی ای آدم نگاه کن بساق عرش چون آدم نگاه کرد دید اسماء مقدسه پیغمبر و ائمه طاهرین را پس جبرئیل
اسماء مقدسه را تعلیم حضرت آدم کرد و گفت یا آدم بگو یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه یا
محسن بحق الحسن والحسین و منک الاحسان پس چون اسم حسین بر زبان حضرت آدم جاری شد فی الحال اشک
صورتش جاری شد و قلبش خاشع گردید پس فرمود یا اخی جبرئیل فی ذکر الخامس ینکسر قلبی و تسیل عبرتی ای برادر
عجب که اسم پنجم را ذکر میکنم دلم میشکند و اشک از چشم من جاری میشود جبرئیل گفت یا آدم ولدک هذا یصاب
بمصیبة تصغر عندها المصائب ای آدم این فرزند تو را مصیبتی چنین میرسد که کوچک میشود در پیش آن همه
مصیبتها حضرت آدم فرمود ای برادر بیان کن چه از مصیبتهای او را که چیست قال یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا
لیس له ناصر ولا معین جبرئیل گفت ای آدم کشته میشود این فرزند تو در حالتی که بسیار تشنه است و غریب و بیکس
و تنها است و نیست از برای او ناصر و معینی ولو تراه یا آدم وهو یقول وا عطشاه وا قلة ناصراه حتی یحول العطش
بینه وبین السماء کالدخان ای آدم اگر ببینی تو آن فرزند تو را در حالتی که میگوید وا دارد تشنگی و آه از کمی یاور و یاوری اینه
از عجیب نیست خواهی دید ای آدم آب قدر تشنه میشود که عطش حایل میشود میان او و آسمان مثل دود فلم
یجبه احد الا بالسیوف وشرب الحتوف الامام در مثل چنین حالی کسی نداهای او را نشنیده و استغاثه‌های آن
مظلوم را جواب ندهد مگر بشمشیرها و بیزه‌ها تا شاید مرگ فیذبح ذبح الشاة من قفاه ای آدم سر این فرزند
تو را جدا کنند مثل سر گوسفند لکن نه از طرف حلقوم بلکه از طرف پشت سر او وینهب رحله اعداؤه ای آدم
اسباب و اوضاع این فرزند را دشمنان بغارت ببرند و سرهای ایشان و سرهای یاوران او را در طرف اعدا
شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند ای آدم این چنین گذشته است در علم خداوند بکاء صاحب جنت بکی آدم و
جبرئیل بکاء الثکلی پس آدم و جبرئیل هر دو گریستند مثل گریستن زن بچه مرده شیعه از اینجا که ثواب گریه بر
امام بی شمار و باعث قبولی توبه معصیت کار و سبب نجات از نار است و امام حسین نیز بحسب باید بود شاید
خود وات ازایشان خواهش گریه کرد اول بروایت روضة الشهداء در وقت وداع با فرزند خود امام زین
العابدین فرمود چون بمدینه رسی سلام مرا بشیعیان برسان و بگو ای ای مات شهیدا فاندبوه و منقطعا
فابکوه دوم وقتی که سکینه را تشنه و عارض شد در حالت غشوه شنید که اواز از حلقوم بریده بیرون آمد
که شیعیانم را السلام برسان و بگو بدالله موده شیعتی مهما شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی

آیه

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین
اللهم العن اولا الشرور و اتباعه بعبدوا و فیما افعال اجاز را بیفکار حوض یازدهم قال الله تعالی فی سورة طه
وعصی آدم ربه فغوی یعنی و خلاف کرد آدم پروردگار خود را یعنی از بهشت او را که آن نخوردن میوه آن درخت
بود بینجهت باز ماند از مطلوب خود که عمر جاودانی بود ثم اجتباه ربه فتاب علیه وهدی پس برگزید او را پروردگار
او یعنی نزدیک کرد اینکه او را برحمت و اسم خود بوسیله توفیق توبه پس قبول کرد توبه او را و راه نمود او را یعنی توفیق
داد او را به بشارت برتوبه انزل او را باز لالت کرد او را بکمال که سبب است توبه او و قبول شد بروایت بحار الانوار
سالم از حضرت امام رضا پرسید یابن رسول الله آیا نمیگوئی که پیغمبران خدا همه دارای عصمت‌اند و مرتکب معصیت
نشده اند حضرت فرمود بلی عرض کرد پس چه میگوئی در قول خدا که فرمود وعصی آدم ربه فغوی حضرت در جواب فرمود که خدا
خلق کرد آدم را از برای اینکه حجت باشد در زمین و خلیفه باشد در شهرهای او و خلق نکرده بود آدم را از برای جنة در بهشت
و نیز اول ولی الهی آدم در بهشت بود نه در زمین بجهت اینکه تمام شود مقدرات امر خدا پس چون آدم را فرود فرستاد بسوی زمین
و او را حجت و خلیفه قرار داد نگاه داشت او را و معصوم گردانید بقول خود که ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم
وآل عمران علی العالمین پس علی بن محمد بن الجهم عرض کرد اشهد انک رسول الله آنا تائب الی الله تعالی فی اقبلها انعم ثم تعریجی
هذا الایمان کرته دبروایت مجمع البحرین زمخشری عامی میگوید در حدیث قدسی وارد است که خدا فرمود لادخل الجنة من اطاع
علیا وان عصانی ولادخل النار من عصاه وان اطاعنی مولف گوید طرح کشف هذا رمز حسن وذلک ان حب علی هو
الایمان الکامل والایمان الکامل لا تضر معه السیئات قوله وان عصانی فانی اغفر له اکراما وادخله الجنة بالایمان فله الجنة
بالایمان وله بحب علی العفو والغفران وقوله وادخل النار من عصاه وان اطاعنی وذلک لانه اذا لم یوال علیا فلا ایمان
له وطاعته هنا لک مجاز لا حقیقة لان طاعة الحقیقة هی المضاف الیها سایر الاعمال فمن احب علیا فقد اطاع الله
ومن اطاع الله نجی فمن احب علیا نجی فعلم ان حب علی هو الایمان وبغضه کفر ولیس یوم القیمة الا محب و مبغض
فمحبه لا سیئة له ولا حساب علیه ومن لا حساب علیه فالجنة داره ومبغضه لا ایمان له ومن لا ایمان له لا ینظر
الله الیه بعین رحمته وطاعته عین المعصیة وهو فی النار معذب ولو علم هالک رواة جاه حسنات العالم
محبه ناج ولو کان فی الذنوب غارقا الی شحمتی اذنیه وان الذنوب مع الایمان المنیر امر من السیئات مع وجود
الاکسیر فمبغضه من الهالک الایمان ومحبه لا یوقف ولا ینال فطوبی لاولیائه وسحقا لاعدائه و ترجمه و حدیث
سوالات که چون باید و عصی آدم بلند شد همه انبیا بر آدم گریستند بگرد رسیدم خدا فرمود چرا بر آدم گریستید گفتند
از برای کسیکه در حق تو عاصی شده چگونه گریه کنیم ندا رسید عزت و جلالم که هفت همه انبیا را بشما انکار کنم
دفرزندان آدم را تمام شما بایم اگر کسی سوال کند سبب چیست که زلات انبیا در قرآن واقع شده که مردمان
با علا صوت قرائت میکنند در حضور خلق بر آن مطلع میشوند و حال آنکه خدا ستار و غفار است جایکه در دعای جوشن
است که باید بگوئیم یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب ایضا در دعای نوت است یا من اظهر الجمیل وستر القبیح
یا من لم یواخذ بالجریرة یا من لم یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز و امر کرده است خدا را بستر و پرده
پوشی جواب تا ملاک کند بر صدق و راستی انبیا که ایشان تقصیر در ابلاغ نکرده اند در همه چیز با ایشان

حاصل یعنی نزدیکتر کند ... و این تعبیر از کمال ... ببخشیدن نفس عطا و کتاب ... فرود

٣٧ نازل شده اظهارات کرده اند اگر چه ترک اولی از ایشان بوده و نیز ضرری باشد از برای ایشان حضرت خاتم الانبیاء و
بعضی [illegible] و بیان کرده که انبیاء [illegible] باحوالات ایشان در رفعت مکان چگونه ترکهای [illegible] استغفار بسیار
اند [illegible] که از ایشان صادر می شده بر خلاف اولی [illegible] گناهان خود نموده مشغول گریه و زاری می شدند بروایت دیگر
روز اول ماه ذی قعده بود که آدم از بهشت بیرون آمد و بروایت دیگر حضرت صادق فرمود خدا بعد از زوال شمس روز
جمعه روح را در کالبد آدم دمید پس حوا را از پای چپ [illegible] دنده های او آفرید پس ملائکه را امر فرمود که او را سجده کردند
و در بهشت ساکن گردانید او را در همان روز که خلق شده بود پس والله که قرار نگرفت در بهشت مگر شش ساعت
از روز تا معصیت خدا کردند و خدا هر دو را بعد از غروب آفتاب بیرون کرد و شب در [illegible] بهشت ماندند و در بیرون
بهشت ماندند تا صبح شد و بروایت دیگر رسول خدا فرمود [illegible] آدم از بهشت بیرون رفت [illegible] جوارح بدن [illegible]
در جوارح نمی باشد [illegible] پس حضرت آدم گریست و ملائکه گریستند پس جبرئیل [illegible]
آدم فرستاد و جبرئیل آدم را [illegible] رسیاه شد پس چون ملائکه او را با این حال مشاهده کردند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] پروردگارا خلقی آفریدی و از روح برگزیده خود در او دمیدی
و ملائکه را بسجده او امر کردی [illegible] گناه [illegible] سیاهی بدل کردی [illegible] که امروز
[illegible] روزه بدار پس روزه داشت روز سیزدهم ماه بود [illegible] سیاهی بر طرف شد پس روز
چهاردهم ماه ندا باو رسید که روزه بدار [illegible] روزه داشت دو ثلث سیاهی بر طرف شد
پس روز پانزدهم [illegible] روزه داشت پس همه سیاهی از بدنش زایل شد و باین سبب این روزها را
ایام البیض گفتند [illegible] ندا کرد که ای آدم این سه روز را برای تو و فرزندان تو مقرر کردم که هر که در هر
ماه این سه روز را روزه بدارد چنان باشد که تمام عمر را روزه گرفته باشد صاحب مجمع البحرین گوید ایام البیض
[illegible] ایام اللیالی البیض و هی الثالث عشر والرابع عشر والخامس عشر و سمیت لیالیها بیضا
لان القمر یطلع فیها من اولها الی آخرها مؤلف گوید [illegible] که سبب سیاهی بدن حضرت [illegible]
[illegible] نقل کرده که سبب سیاهی بدن آدم این بود که چون از بهشت بیرون آمد در زمین هیچ
سقفی و دیواری نبود [illegible] آفتاب [illegible] سیاه رنگ شد و باین سبب [illegible]
[illegible] روی بوده [illegible] آغاز تضرع و زاری کرد شبهه اگر در بدن حضرت آدم اثر سیاهی [illegible] تا بیرون آمدن
ظاهر شد لیکن پوست از صورت و بدن او [illegible] المعصومین [illegible] اغفر [illegible] آفتاب
بر صورت [illegible] ایشان [illegible] پوست [illegible] و امثال او [illegible] بنزل [illegible]
که از حرارت و برودت هوا مانع نبود [illegible] در خواب [illegible] روی ایشان پوست رخت و در آن وقت کار
[illegible] حسین بود و در زیارت ناحیه مقدسه است [illegible] کالعبید [illegible] الاصحاب
المطلقات [illegible] الاولات [illegible] الحلال [illegible]
[illegible] فی الاسواق شبهه این حالات زنان در خرابه [illegible] در آن [illegible] زیارت [illegible]

آنچه

٣٨ السلام علی اجساد العاریات السلام علی المحترمین و المقتولات [illegible] در بحار مروی است که در شان ابو عبدالله علیه السلام
سیاهی [illegible] از امام زین العابدین علت [illegible] که شانه کرده از برای ایشان
[illegible] در بحار مروی است که حضرت صادق فرمود چون آدم از بهشت فرود آمد خطی سیاه در بدن او به هم رسید از سر
تا پا پس آدم بسیار گریست و محزون شد از آنچه ظاهر شده بود در او پس جبرئیل نزد او آمد و گفت چرا گریه میکنی فرمود بجهة آنکه
سیاهی در بدنم ظاهر شده جبرئیل گفت برخیز و نماز کن که این وقت نماز اول است چون نماز کرد سیاهی او تا سینه اش پس در
وقت نماز دوم آمد و گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز دوم است چون نماز کرد سیاهی فرود آمد تا نافش پس جبرئیل
آمد نزد او در وقت نماز سیم و گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز سیم است چون نماز کرد سیاهی فرود آمد تا زانوهایش
پس در وقت نماز چهارم آمد و گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز چهارم است چون نماز کرد همه سیاهی از بدنش برطرف
شد پس آدم خدا را حمد کرد و ثنا گفت پس جبرئیل گفت ای آدم مثل فرزندان تو در این پنج نماز مثل تو است در این سیاهی
هر که از فرزندان تو در هر شب و روز پنج نماز بکند بیرون می آید از گناهان چنانچه تو از این سیاهی بیرون آمدی و بروایت
معتبر هشام بن الحکم از حضرت صادق پرسید برای چه خدا نماز را واجب کرده و حال آنکه موجب مشغول کردانیدن مردم
میشود [illegible] از امور خود [illegible] در بدنهای ایشان [illegible] اگر مردم را [illegible] ایشان
[illegible] پیغمبر [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] امتهای سابق [illegible] که انبیاء [illegible] و کتابی [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] پس [illegible] که این است [illegible] لهذا برای ایشان پنج نماز را واجب کردانید که
[illegible] پنج مرتبه آنحضرت را یاد نمایند و [illegible] خدا [illegible] تا آنکه غافل نشوند و او را فراموش
نکنند و ذکرش از دل بیرون نشود شبهه این سبب بود که روز عاشورا ابو ثمامه صیداوی خدمت فرزند خاتم انبیاء آمد و عرض کرد
یا ابن رسول الله [illegible] الوقاء [illegible] حتی اقتل و احب ان
القی ربی و قد صلیت هذه الصلوة پس حضرت [illegible] علیه السلام فرمود [illegible] حتی اصبح
[illegible] را [illegible] اصحاب مشغول نماز شدند [illegible] نماز [illegible] را
کردند [illegible] تا آنکه [illegible] و گفت خدا [illegible] لعنت کند
[illegible] سلام [illegible] پیغمبر بود [illegible] ایشان را
[illegible] شهید شد [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] مرغ [illegible] قرار داده بودند [illegible]
پس حضرت [illegible] این جماعت خدا ایشان را لعنت کند شبهه [illegible] رسول خدا چه گذشت در کربلا روز
عاشورا [illegible] فرزندش [illegible] را قرار داده اند بروایتی
[illegible] عقیق [illegible] کرد حضرت آدم [illegible] انا الله لا اله الا انا وحدی
محمد [illegible] علی [illegible] آل عبا [illegible] آدم [illegible] آمد

نکنیش

٣٩ [illegible] باین نامهای بیار [illegible] وبرکت این نامها خداوند توبه اش را قبول کرد پس آدم انگشتری از نقره ساخت و
[illegible] نقش کرد این نامها را بر او نقش نمود و در دست راست خود کرد پس این سنت شد که پرهیزکاران فرزندش هم
بسنت او عمل کردند **ششم** چون آدم انگشتر در انگشت نمود کسی که در راه انگشتر کرد و در دست راست آدم
[illegible] در کربلا چون حضرت امام حسین انگشتر در انگشت نمود بجدل بن سلیم بطمع انگشتر انگشت با رکش [illegible] نمود
اللهم العن [illegible] **حدیث دوازدهم** [illegible]
وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ یاد کن ای محمد چون فراگرفت پروردگار تو از فرزندان
آدم از پشتهای ایشان یعنی بیرون آورد از اصلاب ایشان نسل ایشان را قرن بعد از قرن و نسلی بعد از نسلی و گواه کرد
ایشان را بر نفسهای خود در زمان الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری توئی پروردگار ما [illegible]
شهدنا أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين گواه شدیم ما بر اقرار خود و اخواین شان جهت آنست که روز
قیامت نگوئید [illegible] **مولف گوید** در جمع [illegible]
[illegible] **اول** [illegible] از صلب [illegible]
[illegible]
[illegible] خدا [illegible] گواه [illegible]
شهدنا [illegible] الارباب را [illegible]
خدا ایشان را [illegible] در صلب آدم [illegible] كل من [illegible] ذلك الوقت [illegible] على الإسلام
[illegible] على الفطرة الأولى [illegible] على الفطرة الأولى و بعضی رد کرده اند این قول را [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ [illegible]
مِنْ ظُهُورِهِمْ [illegible] مِنْ ظَهْرِهِ [illegible] ذُرِّيَّتَهُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible] **اول** [illegible] **دویم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الكثرة [illegible] الله [illegible]
[illegible] الساحة
دویم [illegible] أخرج بني آدم من أصلاب آبائهم [illegible]

٤٠ [illegible] أشهدهم
[illegible] ألست بربكم قالوا بلى [illegible] على أنفسهم [illegible]
على أنفسهم [illegible] عجائب خلقته وغرائب صنعته
[illegible] على أنفسهم [illegible] على الوجه الذي أراده
[illegible]
[illegible] على أنفسهم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سیم [illegible]
[illegible] وأشهدهم على أنفسهم [illegible] يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين أو تقولوا إنما أشرك آباؤنا
من قبل [illegible]
[illegible]
[illegible] **مولف گوید** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ألست بربكم [illegible] قالوا بلى [illegible] شهدنا أن تقولوا
يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين [illegible]
[illegible]
[illegible]

۴۱ بعضی معلوم از انبیا افضل‌اند از بعضی فرا گرفتیم خصوصاً محمد را بر سایر انبیا مقدم داشت زیرا که از همه افضل بود پس محمد
در میان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بهتر است یعنی پس از نوح [illegible] از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پس این پنج پیغمبر
از همه انبیا افضل‌اند و محمد از اینها افضل است پس میثاق رسالت محمد را از انبیا گرفت بر اینکه با آنحضرت ایمان آورند
یعنی اقرار برسالت محمد کنند و علی را یاری کنند پس فرمود وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ
ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ یعنی رسول الله لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ یعنی امیرالمؤمنین پس معنایش این است یاد کن ای محمد
زمانی که فرا گرفت حق تعالی عهد و پیمان از پیغمبران اینکه آنچه بدهم شما را از کتاب و حکمت یعنی فهم آن کتاب یا علم شریعت
پس باید بسوی شما رسولی از نزد من که تصدیق کننده باشد از رسالت و نبوت شما که آن رسول محمد است البته ایمان آورید
بآن رسول و او را یاری کنید یعنی علی را و با ایشان خود خبر دهید بعثت او در آخر الزمان و خبر دهید شما مر امتان خود را و اوصیای او
که ائمه‌اند و حضرت باز فرمود حضرت [illegible] هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد از آدم و بعد از او الا آنکه پیمان کردند در رسول خدا
و امیرالمؤمنین را یاری کنند و در صافی القلوب از حضرت صادق منقول است که از حضرت رسول پرسیدند بچه سبب سبقت
گرفتی بر پیغمبران و از همه بهتر شدی و حال آنکه مبعوث شدی از همه آخر گفت از آنکه من اول کسی بودم که اقرار به پروردگار خود کردم
و اول کسی که جواب گفت در روزی که حق تعالی پیمان گرفت از پیغمبران و گواه گرفت ایشان را بر نفسهای ایشان که گفت
أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم پروردگار شما گفتند بلی پس اول پیغمبری که بلی گفت من بودم پس سبقت گرفتم بر ایشان در اقرار بخدا
و در سوره واقعه وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ و در تفسیر [illegible] منقول است که سابق رسول خداست و سابق
بعد سابق امیرالمؤمنین است زیرا که در تفسیر صافی مروی است که سُبَّاقُ الْأُمَمِ ثَلَاثَةٌ لَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ عَلِيُّ بْنُ أَبِي
طَالِبٍ وَصَاحِبُ يس وَمُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ فَهُمُ الصِّدِّيقُونَ وَعَلِيٌّ أَفْضَلُهُمْ و در علل از داود بن کثیر رقی منقول است که بخدمت
حضرت صادق عرض کردم فدایت شوم خبر ده مرا از آیه السابقون السابقون اولئک المقربون حضرت فرمود خدا [illegible]
خلق نمود [illegible] در وقت میثاق گرفتن و آن پیش از خلق خلایق بود بدو هزار سال من گفتم تفسیر این آیه
بنما حضرت فرمود چون خدا اراده کرد که خلق را بیافریند ایشان را از گل آفرید و آتشی برافروخت و امر نمود که داخل
آتش شوید پس اول کسی که داخل شد محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر ائمه [illegible] امام بودند
و شیعیان ایشان متابعت ایشان نمودند بخدا قسم که سبقت گرفتند ایشان [illegible] دیگر در عالم ارواح حق تعالی
از جمیع پیغمبران پیمان گرفت بر پروردگاری خود و رسالت محمد و امامت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین و بایشان فرمود
أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَعَلِيٌّ إِمَامُكُمْ وَالْأَئِمَّةُ الْهَادُونَ أَئِمَّتُكُمْ قَالُوا بَلَى و در [illegible] الانوار منقول است که چون در
عالم ذر خدا این امت را بر حضرت آدم عرض نمود آدم نظر کرد بسوی ایشان و دید اختلاف و نفاق در [illegible] ایشان
پس آدم گفت خداوندا این امت [illegible] و حال آنکه افضل امتها باشند [illegible] ایشان مختلف
شوند پس نفاق در ایشان بهم رسد وَسَتَظْهَرُ الْفَسَادُ فِي الْأَرْضِ [illegible] قابیل [illegible] قتل اخاه هابیل
[illegible] محمد المصطفی [illegible] مثل قابیل که برادر خود هابیل را
کشت [illegible] سید الشهدا را از ظلم

وجفا

۴۲ وجفای [illegible] کرده [illegible] این مظلوم پس آدم نظر کرد بسوی [illegible] کرده شقاوت و شکوه ایشان را
دید بارهای سیاه پس عرض کرد خدایا انتقام بکش [illegible] هم چنانکه فرزند پیغمبر کریم تو را کشته‌اند [illegible] کتاب
[illegible] که چون حق تعالی در عالم ذر [illegible] روز الست [illegible] خلق را [illegible] ایشان که هر که مصیبت کند [illegible]
[illegible] فقد تم [illegible] سید الشهدا [illegible] کائنات
[illegible] شیعه خود را [illegible] کشته شود در کربلا داخل بهشت شوند [illegible] زبان او ترکت الخلق طرا فی هواکا
و ایتمت العیال لکی اراکا فلو قطعتنی فی الحب اربا لما حن الفؤاد الی سواکا و چون روز عاشورا [illegible] کرد [illegible]
[illegible] خطاب [illegible] آوری
[illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم العن [illegible]
[illegible] حوض سیزدهم قال الله تعالی فی سورة الواقعة أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ
یعنی آیا پس دیدید آنچه را [illegible] یعنی جز [illegible] در زمین و [illegible] آیا شما [illegible]
آن تخم [illegible] و [illegible] خود [illegible]
[illegible]
[illegible] در تفسیر [illegible]
است که رسول خدا فرمود [illegible] زراعت کردم [illegible] زرع عبارت است از
انبات نبات و آن از فعل [illegible] و آن از فعل شما است و در سوره انعام
[illegible] الحب والنوی [illegible] منقول است [illegible]
اول آنکه چون دانه [illegible] در زمین [illegible] شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دوم آنکه [illegible] شود
[illegible]
[illegible] سوم آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
چهارم آنکه [illegible]
[illegible]

۴۳

در طبایع و صفات و رنگها و طعمها و شکلها با سایر میوه‌ها بودن تاثیرات نجوم و طبایع در بادها و اهویه دلالت میکند بر وجود
فاعل المختار **پنجم** آنکه طبایع اربع در یک میوه ملاحظه میکنی پس از ترنج پوست آن گرم و خشک است و گوشت آن سرد
و تر است و ترشی آن سرد و خشک است و تخم آن گرم و خشک است و هم چنین انگور پوست و تخمهای آن سرد و خشک است
و آب و گوشت آن گرم و تر است **ششم** آنکه احوال میوه‌ها مختلف است پس بعضی لب و مغز آن داخل است و پوست
آن در بیرون است مثل جوز و بادام و بعضی از میوه‌ها آن در ظاهر است مثل زردالو و شفتالو و بعضی ظاهر و باطن آن
ماکول است مثل انجیر **هفتم** آنکه چون برگی از درختی را بر داری می‌بینی در وسط آن خطی است که بمنزلهٔ [illegible] دارد
نخاع و مغز و مهرهٔ پشت انسان و از این خط خطهای باریک جدا شده و اینها از برای اینست که چون کشند اجزای لطیفه
ارضیه را در این مجاری [illegible] و بر سایر [illegible] جمیع [illegible] انهار [illegible] است [illegible] صانع حکیم [illegible] در حیات
القلوب منقول است که چون خدا آدم را بزمین فرستاد صد و بیست درخت با او بزمین فرستاد و چهل درخت از آنها بود
که اندرون و بیرونش هر دو میتوان خورد و چهل درخت از آنها بود که اندرونش را میتوان خورد و بیرونش را
می باید انداخت و چهل از آنها خود بیرون آورد که در آن تخم هر چیزی بود بروایت دیگر چون آدم را بزمین آوردند محتاج شد
بخوردنی و [illegible] پس شکایت کرد بجبرئیل جبرئیل گفت زراعت کن [illegible] النصایب جبرئیل گفت [illegible]
[illegible] از برای آدم آورد و [illegible] تعلیم آدم کرد پس آدم باتش محتاج شد [illegible] جبرئیل [illegible] آتش از
[illegible] از برای آدم [illegible] پس جبرئیل [illegible] آتش گرفته نزد آدم برد حضرت آدم دست دراز کرد تا آتش را
بستاند دستش سوخت از آن بر زمین انداخت آتش هفت طبقه زمین را سوراخ کرده بدوزخ رسید پس فرمان آن
حضرت رب العزت در رسید که ای آدم [illegible] بردار [illegible] آتش بیرون آید آدم چنان کرد آتش از سنگ
[illegible] بیرون آمد پس بتعلیم جبرئیل آلات [illegible] ساخت و جبرئیل از بهشت زوج گاوی آورد و بقولی
[illegible] از زمین [illegible] پس جبرئیل گفت ای آدم برخیز و زراعت کن تا از دسترنج خود طعام بخوری
در روایت دیگر جبرئیل از بهشت چهار زوج از حیوانات آورد چنانکه در سوره انعام فرموده ومن الابل اثنین ومن البقر
اثنین ومن الضان اثنین ومن المعز اثنین یعنی دو شتر و دو گاو و دو بز و دو میش و آن گاوها یکی سرخ بود
و یکی سیاه پس آدم گاو را در زیر آلات آهن کشید تا زمین را شکافد گاو که چندین هزار سال در مرغزار
بهشت چریده و هرگز محنت کار ندیده بود [illegible] و آب از دیدها باریدن آدم چوبی بر کفل
گاو زد گاو بزبان آمد و گفت چرا مرا میزنی آدم گفت بجهت آنکه نافرمانی میکنی گاو گفت ای آدم هر که نافرمانی کند
چوب خوردنی است آدم این کلام را شنید چنان گریست که بیهوش شد پس آدم بهوش آمد برخاست و آن گاو
[illegible] کرد زمین را و شکافت و در آن [illegible] و گفت این شعار [illegible] که خدا فرمود یا آدم
ان هذا عدو لک ولزوجک فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی حاصل معنی آنکه [illegible] چون از بهشت بیرون رفت
کشاورز شوی ابواع [illegible] و مصیبت که لازم دنیا است پس جبرئیل گندم از بهشت آورد آدم قبضه
برداشت و حوا نیز یک قبضه برداشت آدم گفت ای حوا تو زراعت مکن حوا قبول نکرد پس آنچه آدم کشت

گندم

۴۴

[illegible]

گندم شد و آنچه حوا کشت جو بیرون آمد بروایت ساداة العالم منقول است از رسول خدا پرسیدند که چگونه است که درختان بعضی میوه
دار شد و بعضی میوه ندارند حضرت فرمود در وقتی که آدم تسبیح میکرد درختی میوه دار شد و هر وقت حوا ورد شد و هر وقت حوا تسبیح
میکرد درختی بی میوه شد و هم حضرت صادق فرمود که چون حوا ملتفت گردید درختی که آنکه میوه داشت بر چوب رود تا که
اسود است نصف میوه آنها یک شد و چون از برای خلاص [illegible] درختان ظاهر کرد و آنچه معصوم فرمود و قطع
شد و [illegible] فی النار و کانت [illegible] و کانت [illegible] نقطعها بعضنا [illegible] التی [illegible]
حکایت کوثر در روایت وجه تسمیه یکی از ابواب بهشت [illegible] از حضرت امام باقر بروایت حیات القلوب حضرت
صادق فرمود چون آدم از بهشت بزمین آمد از میوه‌های بهشت خواهش کرد پس خدا دو تا از درخت انگور از برای او فرستاد
چون اینها را کشت [illegible] بار آوردند و میوه ایشان رسید و ابلیس آمد و دیوار بدور آنها کشید آدم از او پرسید
ای ملعون گفت اینها از من است آدم گفت دروغ گفتی پس راضی شدند بحکم روح القدس چون بار رسیدند آدم قصه را ذکر کرد
روح القدس آتش گرفت و انداخت بسوی آن درختها پس آتش در شاخهای آنها شعله کشید تا آنکه گمان کرد آدم که همه سوخته
شد و شیطان نیز چنین گمان کرد چون آتش برطرف شد دو ثلث آن سوخته بود و یک ثلث باقی مانده بود روح القدس گفت
آنچه سوخت بهرهٔ شیطان بود و آنچه مانده است بهرهٔ تو است در روایت دیگر از درختان درخت خرما و انگور و زیتون و انار
از برای آدم فرستاد پس آنها را در زمین غرس نمود برای فرزندان خود و از میوه‌های آن خورد پس شیطان گفت ای آدم این
درختها چیست که من در زمین می شناختم و من پیش از تو در زمین بودم رخصت بده که چیزی از آنها بخورم آدم ابا نمود
باو نداد پس در آخر عمر آدم نزد حوا آمد و گفت تشنگی انداخته [illegible] که آدم بمن عهد کرده است که
از این درختان چیزی بتو نخورانم زیرا که از بهشت آمده و تو سزاوار نیستی که از میوه بهشت بخوری پس گفت انگور
کف من بفشار حوا ابا کرد پس گفت انگور [illegible] علم و بخورم پس حوا خوشه از انگور گرفت و بآن ملعون داد و مکید
و خورد و چون حوا آنکه بار کرده بود چون پاره مکید حوا از دهن او بیرون آورد پس وحی کرد خدا به آدم که انگور را
دشمن من و دشمن تو ابلیس مکیده و حرام شد بر تو از عصیر آن هر چه شراب شود زیرا که دشمن خدا شیطان فریب داد
حوا را تا آنکه مکید انگور را و اگر نخورده بود از همه انگور حلال و همه عصیر انگور حلال بود و هم چنین فریب
حوا را داد و خرما نیز یک پس بعد از انگور مکید و انگور و خرما خوشبو بود از شراب موبد و از نسل شراب تر بود پس حق
دشمن خدا اینها را مکید بوی خوش آنها برطرف شد و شراب [illegible] شد بروایت ساداة العالم مروی است از حضرت صادق
پرسیدند که چگونه خلق شد درخت خرما حضرت فرمود چون حق تعالی خلق کرد آدم را از خاک [illegible]
پس خلق کرد از آن زیادتی طینت آدم دو درخت خرما یکی نر و دیگری ماده پس بجهت آنکه از طینت آدم خلق شده محتاج است
خرما ماده بلقاح هم چنانکه زن محتاج بلقاح است پس این جهت چون درخت خرما را ببرند دیگر سبز نمی شود بروایت مجمع البحرین
از امیر المؤمنین مرویست که روزی در خدمت رسول خدا در کوچه میرفتیم تا گاه رسیدیم به نخلستانی پس درختی صیحه زد که
بدرخت دیگر هذا النبی المصطفی وعلی المرتضی پس گذشتیم ناگاه درخت سیم بدرخت چهارم گفت هذا موسی و اخوه
هارون پس گذشتیم تا بدرخت پنجم گفت هذا نوح و ابراهیم پس گذشتیم درخت ششم بدرخت هفتم هذا محمد

٤٥ المرسلین و علی سید الوصیین پس رسول خدا آنرا تناول نمود پس فرمود درخت خرمای مدینه صیحانی نام دارد بجهت آنکه صیحه زد و اقرار
کرد بفضل من و تو یا علی و در روایت دیگر از حضرت صادق منقولست که عرب نیز [illegible] درخت خرما را عجوه [illegible] که
خلق شده است از باقی طینت آدم **توضیح کلام** حضرت تشبیه فرموده درخت خرما را بانسان بچند وجه **اول** آنکه از بقیه
طینت آدم خلق شده **دوم** آنکه شبیه است احوال درخت خرما بفرزندان آدم **سیم** آنکه درخت خرما با آدم از بهشت فرود آمد
و آدم درخت خرما را دوست میداشت حتی آنکه وصیت کرد که بعضی از درخت خرما را با او دفن کنند **چهارم** اگر حضرت صادق
زنده بود خود درخت خرما نیکوئی کنید بعد از آنکه در مجلس ابن زیاد [illegible] بنیاد نا [illegible] زینب خواتون گفت
اگر حضرت صادق در کربلا میبود اما پدرش حضرت باقر و جدش حضرت سجاد حاضر بود پس امام زین العابدین فرمود با ابن زیاد
الحکم تهلل عمن [illegible] لا یحرمها قطع السبیل و دلیل یعنی چه قدر [illegible] و [illegible] دیت [illegible]
و اشخاصی که بعضی از او شناسند و بعضی را نمی شناسند خدا قطع کند دستهای و پاهای تو را بروایت مجلسی حضرت صادق
فرمود چون آدم از دار دنیا رفت ابلیس لعین آمد در پای درخت خرما و انگور بول کرد پس آب بول آن لعین جاری شد در روت
این درخت پس باین سبب عصیر انگور حرام است که [illegible] و شود و خوردن فرزندان آدم هر مست کننده را حرام کرد [illegible]
در زمان انبیاء گذشته حلال بود و کسی انکار در سالها تمام نخورد مگر یزید ولد الزنا که چون سر مطهر امام حسین را از برای او
آوردند مجلس آراست و نطع حاضر کرد و با [illegible] مشغول خوردن شد و سر حسین را در طشت گذارد و در پای تخت خود
نهاد و با اهل شطرنج میباخت که [illegible] مشغول شما [illegible] و حضرت امام حسین و جد و پدرش را یاد میکرد و
استهزا و بخود و چون بر حریف غالب میشد سه جرعه نفاع زهر ماری کرد و [illegible] از آن در کنار طشت بر زمین میریخت
نیاسا [illegible] جرت ... الی آخر [illegible] الحسین بوروره عدا بوری ابن الرسول [illegible] کان برشعر توزع بالخضب
کف بحمور ابن الرسول [illegible] حال [illegible] نکلی لشکلی و ما سور [illegible] ابن الی اسماء [illegible] بابن [illegible] حسین
روا میباشد پس تو از [illegible] باشی ای کافر [illegible] بحیرتا [illegible] نوش در مجلس شراب حاضر کرده اند [illegible] کاه ادرا
شل [illegible] چون [illegible] بجا بود رسول خدا [illegible] تا [illegible] که از یکی معیب [illegible]
با [illegible] اللهم العن [illegible] ناصبی [illegible] **حوض**
چهاردهم قال الله تعالی فی سوره المائده یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم یعنی ای گروه
مؤمنان حرام مکنید بر خود چیزهای لذیذ و پاکیزه که خدا بر شما حلال کرده است در حلیة المتقین منقولست که سه زن
امدند خدمت رسول خدا یکی گفت شوهرم گوشت نمی خورد دیگری گفت شوهرم با زنان نزدیکی نمیکند دیگری گفت شوهرم
بوی خوش نمی بوید پس حضرت بیرون آمد در حالی که از روی غضب رداء خود را بر زمین میکشید تا بر منبر بر آمد و حمد الهی
کرد و فرمود چرا جماعتی از اصحاب من گوشت نمی خورند و نزدیک زنان نمی روند و بوی خوش نمی بویند من گوشت میخورم
و نزدیک زنان میروم و بوی خوش میبویم و هر که سنت مرا نخواهد از من نیست بروایت حیات القلوب از حضرت صادق
پرسیدند اصل بوی خوش از چه چیز بهم رسیده حضرت فرمود که بوی خوش از برهای خوش بهشت پیش از آنکه
آدم از آن درخت بخورد و چون بر زمین آمد گیسوهای بافته خود را گشود پس خدا باد فرستاد که آن بوی خوش را

بشنو

آنجه

٤٦ بسر زنی و بوی بود پیراهن او بوی خوشی از آن بود و در بهشت دیگر نبود چون آدم از آن درخت تناول نمود برهنه از او جامه ها
که پوشیده بود از حلهای بهشت پس یک از بهشت گرفت و عورت خود را بآن پوشانید پس چون بزمین آمد بوی خوش
آن برگ در هندوستان یکجا ماند چسبید پس باین سبب بوی خوش در هندوستان بهم رسید زیرا که باد جنوب برآن برگ وزید و بوی آنرا
بمغرب رسانید زیرا که آن بوداز روی زمین سفر برداشت و چون بادی در هندوستان ابتداء بر گیاهان و گیاهانی که ایشان چسبید
بر او جراحتی که آن گیاه خورد اهو مشک شد پس شکل در نافهای او بهم رسید زیرا که بوی آن گیاه در بدنش و خونش
جاری گردید تا آنکه در نافها جمع شد ایشم در حیات کتاب منقولست که چون آدم را از بهشت فرود آوردند بر صفا و حوا
بر مروه بود و حوا در بهشت شانه کرده بود و گیسوهای خود را بافته بود چون بزمین آمد گفت من چه امید دارم
از زینت و شانه کردن و حال آنکه غضب کرده پروردگارم پس گیسوهای خود را گشوده از گیسوهای او بوی خوشی
که او در بهشت شانه کرده بود بهم رسید پس باد آنرا برداشت و اثرش را در هند انداخت پس باین علت
بوهای خوش در هندوستان بهم رسید و بروایتی دیگر چون گیسوهای خود را گشود حق تعالی بادی فرستاد که بوی خوشی که
در گیسوی او بود برداشت و بمشرق و مغرب زمین رسید و بروایت دیگر ابن ابی نصر از حضرت امام رضا سوال کرد
که چگونه بوده اصل بوی خوش فرمود چه میگویند آنها که در نزد شما اند عرض کرد میگویند چون آدم فرود آمد در
زمین هند و گریست بر مفارقت بهشت اشک دیده اش جاری شد در زمین و از آن بوهای خوش بهم رسید حضرت
فرمود چنین نیست که ایشان میگویند و لیکن حوا گیسوهای خود را از برگهای درختان بهشت خوشبو کرده بود پس
چون بزمین فرود آمد بعد از آنکه معصیت مبتلا شده بود حیض دید او را مامور شد که غسل کند چون گیسوهای
خود را گشود حق تعالی باد فرستاد که آن برگهای بهشتی را متفرق کرد و در هندوستان ریخت پس هر جا که حوا خواست **نزاکت**
گوید یکی از معجزات انور رسول خدا این بود که از هر راهی که گذشتی تا دو روز بوی گوشت از عطر آنحضرت می
یافت که آنحضرت از آن راه عبور کرده و دلو آبی نزد حضرت آوردند کفی از آب گرفت مضمضه کرد در دلو ریخت
آب آن از مشک خوشبو تر گردید و از عرق آنحضرت جمع میکردند هیچ عطری بان نمیرسید تا بجهت تقدیم علاوه غلام مرد است که
رسول خدا خواست فاطمه را بخانه علی بفرستد زنان خود را امر کرد که جامه زفاف فاطمه را زینت چون اسباب
خوابگاه آن حضرت را بنظر رسانید از فاطمه بوی خوش طلب کردند فاطمه کلاوه حاضر کرد ام سلمه از کجا آورده خود
این عرق رسول خداست که چون آنحضرت نزد من قیلوله می فرمود من عرق آنحضرت را جمع میکردم و بروایت ساد العالم
زنی بود نامش زینب عطاره که نزد زنان رسول خدا میآمد و عطر بایشان میفروخت روزی نزد حضرت رسول
آمد حضرت فرمود چون تو نزد ما میآیی خانهای ما خوشبو میشود عرض کرد خانهای تو ببوی عطر بهشت خوشبو است
پس حضرت فرمود چون حضرت بفروشی نیکوئی کن و غش مزن زینب عرض کرد امروز نه برای فروختن عطر
نیامده ام بلکه آمده ام که سوال کنم از عظمت خدا حضرت فرمود جل جلال الله و لیکن بعضی از عظمت خدا را برای
تو بیان میکنم پس فرمود این زمین با ساکنان آن نزد زمین دوم مثل حلقه ایست که در بیابان افتاده است
در زمین اول و دوم در نزد زمین سیم مثل حلقه است در بیابان و این سه زمین با ساکنان آنها نزد زمین چهارم

۶۷

مثل حلقه است در بیابان و این چهار زمین نزد زمین پنجم مثل حلقه است در بیابان و این پنج زمین نزد زمین ششم
مثل حلقه است در بیابان و این شش زمین نزد زمین هفتم چون حلقه است در بیابان پس این آیه را تلاوت نمود
که الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن و این هفت زمین بر پشت خروس مثل حلقه است در بیابان و این
خروس دو بال است یکی در مشرق و یکی در مغرب و زمینها و خروس نزد صخره مثل حلقه است در بیابان و هفت زمین و
خروس و صخره نزد ماهی چون حلقه است در بیابان و هفت زمین و خروس و صخره و ماهی نزد دریای ظلمت چون حلقه
است در بیابان و هفت زمین و خروس و صخره و حوت و دریای ظلمت نزد هوا چون حلقه است در بیابان و هفت
زمین و خروس و صخره و حوت و دریای ظلمت و هوا نزد ثری چون حلقه است در بیابان پس این آیه را خواند که له
ما فی السموات و ما فی الارض و ما تحت الثری و هفت زمین و خروس و صخره و حوت و دریای ظلمت و هوا و ثری نزد
اول چون حلقه است در بیابان و هم چنین تا هفت آسمان و جمیع اینها و هفت آسمان نزد بحر مکفوف چون حلقه
است در بیابان و زمینها تا تحت الثری و آسمانها و بحر مکفوف نزد جبال برد مثل حلقه است در بیابان پس این آیه را
خواند و ینزل من السماء من جبال فیها من برد و جمیع آسمانها و زمینها و بحر مکفوف و جبال برد نزد حجب چون حلقه
است در بیابان و حجب هفتاد هزار حجاب است و جمیع اینها و بحر مکفوف و جبال برد و حجب نزد هوا چون
حلقه است در بیابان و آسمانها و زمینها و بحر مکفوف و جبال برد و حجب و هوا نزد کرسی چون حلقه است در
بیابان پس این آیه را تلاوت کرد وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم و آسمانها
و زمینها و بحر مکفوف و جبال برد و حجب و هوا و کرسی نزد عرش چون حلقه است در بیابان پس این آیه را خواند
الرحمن علی العرش استوی و ملائکه بر ذات شکل عرش ذکر می‌کنند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در روایت مجمع
البحرین التعطر من سنن المرسلین و التطیب بالطیب من سنتهم ایضا رسول خدا فرمود حبب الی من دنیاکم ثلث
الطیب و النساء و قرة عینی فی الصلوة مولف گوید بوهای خوش بر چند قسم است اول عنبر است بروایت مجمع
البحرین عنبر شمعوم از قعر دریا بیرون می‌آید بعضی حیوانات دریا آنرا می‌خورند پس از خوردن سرگین می‌اندازند پس
این سرگین بروی آب طواف می‌کند تا آنکه باد آنرا به ساحل می‌اندازد و عنبر تقویت قلب و دماغ است از برای فالج و لقوه
و بلغم غلیظ دوم مشک است بعضی بروایت مجمع البحرین معصوم فرمود در دهانهای خود را بعد از شستن تا دهان شما خوشبو
شود ایضا در حدیث دیگر فرمود که یک استنجا کنید بعد از غایط کردن و شستن دهان خود را بعد از طعام
حضرت هر گاه علی برهان ادهن بسته را بوی [illegible] سوم شمامه است و آن معروف است چهارم
ماء الورد است یعنی گلاب بروایت سید العالم رسول خدا فرمود من آراد ان یشم رائحة الورد الاحمر
یعنی هر کس بخواهد استشمام بوی من کند پس باید گل سرخ را ببوید بروایت دیگر در شب معراج از عرق رسول خدا
گل سرخ روئید و از عرق جبرئیل گل سفید روئید و از عرق براق گل زرد روئید ایضا معصوم فرمود گلها را
که ابو طالب در دیده‌های خود گذارید که از بهشت آمده ما للد جهی گویند گلی را که حضرت صادق ع آن بزرگوار
گرفت و بوئید در بر روی دیده خود گذاشت و فرمود هر گاه گلی را بگیرید و بوئید در دیده خود بگذارید و بگوئید
اللهم

۶۸

اللهم صل علی محمد و آل محمد چون چنین کنید هنوز بر زمین نگذاشته اید که گناهان شما آمرزیده می‌شود و حضرت
امام علی نقی ع فرمود هر گاه گلی را ببوئید بر دیده گذاشته صلوات بفرستید حق تعالی برای شما می‌نویسد حسنات بقدر ریگ
بیابان عالج که در بیابان مکه و شام و عراق است و بعدد ریگ بیابان گناهان شما را محو می‌کند و بر روی گلهای
بهشت نقش است لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله ایضا انس بن مالک روایت کرده در فضل بهار خدمت حضرت حاضر بودم
کنیزی آمد و دسته گلی بحضرت داد حضرت فرمود تو را آزاد کردم در تعجب شدم عرض کردم یا رسول الله دسته گل
از برای تو آورد او را آزاد کردی فرمود ما اهل بیت چنین تربیت شده ایم که احسان هر کسی را بهتر از آن تلافی کنیم
بهتر از گل او آزادی او بود ایضا از امام محمد باقر روایت است که عبد الشمس نصرانی تحفه تجارت داشت و می‌خواست
هدیه از برای رسول خدا ببرد از یکی اصحاب پرسید رسول خدا از هدایا چه چیز را بیشتر دوست می‌دارد گفت
حضرت عطر را از همه چیز دوست تر می‌دارد پس عبد الشمس دو قاره مشک و شیشه عنبر اشهب برداشته بعنوان هدیه
از برای حضرت برد و آنحضرت در حجره ام سلمه بود پس سلام کرد و هدیه خود را نزد حضرت نهاد حضرت فرمود این چیست عرض
کرد هدیه محقری است که بخدمت شما آورده ام فرمود نامت چیست عرض کرد اسم من عبد الشمس است حضرت فرمود بدل نما
اسم خود را من ترا عبد الوهاب نامیدم اگر اسلام را قبول کنی من هدیه ترا قبول می‌کنم پس ایمان آورد و مسلمان شد ناگاه دیدم
امام حسین داخل شد و حضرت با الحاح خود را گشود و زیور ... امام حسین را گرفت و در دامان خود نشانید
و بهای او را پرسید و دندانهای او را بکنید ... [illegible] ... با حسین
یکی پسر عبد الوهاب بشهر روم برگشت و پنج پسر چهار دختر داشت مسلمان شدند و لیکن اسلام خود را پنهان می‌نمودند تا آنکه
از برکت اسلام وزیر پادشاه روم شد و در روم چهار سال کرسی خدمت امام حسین رسید تا آنکه یزید بر مسند خلافت
نشست پادشاه روم عبد الوهاب را پیش یزید فرستاد و خود در آن مجلس نشسته بود که سر مبارک شهید افتاد
سری بر سر تخت بتاج دید چو سر بانوان بتاراج دید بر الکنت ما نا که در روزگار دگر بار هیچ ... برابر بدار
ازآن سر شکوه خداوند دید ازآن بانوان بوی مریم شنید یکی بانوی دید زار و نزار در و دشتش به بنوکران اسوار
با هم نهان کشته مصباح نور ز زنجیر فولاد مشکوة نور شده نور نور السموات زار ز لطف بر رخ مهر تخته بر دار
بزهرای اطهر رسیده کزو عروس بسته محمل التسا را به بند رسیده ام بر جلال الجلیل شکسته شهپر جبرئیل
نهان هسته در شهریار به بندد جفا بسته جبل المتین فلک بسته بازوی حبل المتین به بند ... شده چرخ و ... کز
زمین دید آسمان خون گریست و بسیار کشت چیست دهیچون گریست بر آن کفت او ... پیر پوشیده ...
پس سر را برداشته بر سینه گرفت و بسیار گریست و گفت یا حسین شهادت بده از برای من نزد جد
و پدر و مادرت تا عالم بدانند اللهم العن ابا الشرور و اتباعهم بعدد ما علمت اخیار یا قهار حوض
پانزدهم قال الله تعالی فی سورة البقرة ان الصفا و المروة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح
علیه ان یطوف بهما یعنی بدرستی که صفا و مروه دو کوهند در مکه از نشانهای خدا است در حج خانه کعبه یعنی
از علامات مناسک او است که در حج تعیین نموده پس هر که قصد کند خانه کعبه را با اعمال مخصوص حج یا عمره

49

زیارت کعبه شود با اعمال مخصوصه بعمره پس هیچ گناهی نیست بر او آنکه طواف کند این دو کوه یعنی سعی نماید در میان آن
شان نزول آیه در تفسیر نیشابوری مذکور است که بالای صفا اساف بود و بالای مروه نائله و آنها دو بت بودند بلکه
انها مرد و زنی بودند که در میان خانه کعبه زنا کرده بودند پس خدا مسخ کرد ایشان را و سنگ نمود پس اهل جاهلیت آن دو سنگ را
برداشته بالای صفا و مروه نهادند تا آنکه مردم ببینند و عبرت بگیرند و معصیت خدا نکنند بعد از آن بتدریج مردم آن دو سنگ را عبادت
کردند بلکه اهل جاهلیت چون سعی میان صفا و مروه میکردند بجهت تعظیم و تبرک دست خود را بر آن دو بت میکشیدند پس چون
فتح مکه شد و بتها را شکستند اهل اسلام کراهت داشتند که سعی صفا و مروه بکنند که ادای ایشان آن بود که در
موضعی که بتها را گذاشته بودند سعی کردن از کارهای ایشان پس خدا آیه مذکوره را فرستاد و در روایات حسنه از حضرت صادق
منقولست که کوه صفا را برای این صفا نامیدند که مصطفی در آن فرود آمد یعنی آدم برگزیده فرود آمد پس از برای کوه نامی از نام آدم
اشتقاق کردند چنانچه حق تعالی فرموده است ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران و حضرت حوا بر کوه مروه
فرود آمد پس از آن مروه نامیدند زیرا که مرئه یعنی زن فرود آمد بر آن پس برای کوه نامی از نامهای زن اشتقاق کرده اند
مؤلف گوید که علمای خاصه و عامه در تعیین محل نزول آدم و حوا اختلاف دارند و مشهور در میان عامه آنست که آدم در سراندیب و حوا در جده و خاصه گفته اند
آدم بر صفا و حوا بر مروه پس محتمل است که اول در هند نازل شده باشند و بعد از دخول مکه در صفا و مروه قرار گرفته باشند
ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده که حجر الاسود ملکی عظیم بود از عظمای ملائکه نزد خدا و چون خدا از ملائکه پیمان گرفت اول کسی که
ایمان آورد و اقرار کرد آن ملک بود پس خدا او را امین خود گردانید بر جمیع خلقش پس پیمان را در او گذاشت و او را امر کرد که خلق
هر سال نزد او تازه کنند اقرار بعهد که گرفته است پس چون آدم نافرمانی کرد و او را از بهشت بیرون کردند فراموش کرد آن
عهد و پیمانی را که خدا بر او و فرزندانش از برای محمد و وصی او گرفته بود و بهشت حیران گردید و چون توبه آدم قبول
شد خدا گردانید این ملک را بصورت در سفیدی و او را از بهشت بسوی آدم انداخت و آدم در زمین هند بود
پس چون آدم او را دید با او انس گرفت ولیکن او را نمی شناخت پس خدا آن سنگ را بسخن آورد و گفت ای آدم آیا
مرا میشناسی گفت نه گفت بلی میشناسی ولیکن شیطان بر تو مستولی شد و یاد پروردگار را از خاطر تو فراموش
کرد پس برگردید بهمان صورت اول که داشت در وقتی که در بهشت بود با آدم و گفت یا آدم کجا رفت آن عهد و
پیمان پس آدم بر جست بسوی او و بیاد آمد او را پیمان و گریست و خاضع شد از برای او و بوسید او را و تازه کرد اقرار
و عهد و پیمان را و خدا برگردانید او را بر سفیدی نورانی پس حضرت آدم او را بر دوش خود گرفت برای اجلال و
تعظیم او و هر گاه آدم خسته میشد جبرئیل او را برمیداشت تا آنکه او را بمکه آوردند و آدم بالای صفا گریه میکرد
و حوا بالای مروه پس خدا بجبرئیل وحی کرد که من خداوند رحمن و رحیمم رحم کردم آدم و حوا را چون شکایت کردند بمن پس بسوی
ایشان خیمه از خیمه های بهشت ببر و تعزیه بگو ایشان را بر مفارقت بهشت و جمع کن میان آدم و حوا در آن
خیمه که من رحم کردم ایشان را از برای گریه ایشان و وحشت و تنهائی ایشان و نصب کن خیمه برای ایشان بر آن سنگی
که در میان کوههای مکه است یعنی جای خانه کعبه و پایه های آن که پیشتر ملائکه بلند کرده بودند پس جبرئیل
خیمه را آورد و آن مساوی ارکان و پایه های کعبه و در آنجا برپا کرد و آدم را از صفا و حوا را از مروه فرود آورد و

هر دو را در میان خیمه جا داد و عمود خیمه از یاقوت سرخ بود و نور و روشنی آن عمود جمیع کوههای مکه را و حوالی آن را روشن
کرد تا هر جا که روشنی آن عمود رسید حرم شد پس بسبب حرمت خیمه حرم شد از برای حرمت خیمه و عمود خیمه که از بهشت
بود و از این سبب حق تعالی حسنات را در حرم مضاعف گردانید و گناهان را نیز در آنجا مضاعف گردانید و طنابهای خیمه را که
از اطراف کشیده بودند مسجد الحرام بود و میخهایش از شاخهای بهشت و ریسمانهایش از طلای خالص بهشت و طنابها
از نخلهای ارغوان بهشت بود پس خدا وحی کرد بجبرئیل که فرو فرست بسوی خیمه هفتاد هزار ملک که از اطراف آن نگهداری نمایند از
جن و مونس آدم و حوا باشند و طواف کنند بر دور خیمه از برای تعظیم خیمه و کعبه پس نازل شدند ملائکه در نزد خیمه و بودند
دائم حراست میکردند و طواف میکردند دور خیمه چنانچه دور بیت المعمور طواف میکنند پس بعد از آن وحی کرد خدا
بسوی جبرئیل که برو بسوی آدم و حوا و ایشان را دور کن از موضع پایه های خانه پس جبرئیل بر آدم و حوا نازل شد و ایشان را
از خیمه بیرون کرد و آدم را بر صفا و حوا را بر مروه گذاشت و خیمه را بآسمان برد پس آدم و حوا گفتند ای جبرئیل آیا از غضب
خدا ما را از این مکان دور کردی و جدائی میان ما انداختی یا از روی خشنودی جبرئیل گفت بخشم و غضب خدا نبود
ولیکن هفتاد هزار ملک که مونس تو بودند از خدا سؤال کردند که بجای خیمه خانه برای ایشان بنا کند محاذی بیت المعمور که
بر دور آن طواف کنند چنانچه در آسمان طواف میکردند دور بیت المعمور پس خداوند عزوجل مرا امر کرد که تو و حوا را از اینجا
دور کنم و خیمه را بآسمان ببرم پس آدم گفت راضی شدم بتقدیر خدا پس آدم را از مفارقت حوا وحشت عظیم رو نمود بسیار
حاصل شد و از صفا فرود آمد و متوجه مروه شد از شوق حوا که برود و سلام کند در میان صفا و مروه وادی بود و در
وقتی که بالای صفا بود حوا را میدید چون بوادی رسید از نظرش غائب شد مروه و حوا پس در وادی دوید بسیار
راه که گم کرده باشد پس چون از وادی بالا آمد و مروه را دید دویدن را ترک کرد و بمروه بالا رفت و بر حوا سلام کرد
پس هر دو رو بجانب کعبه کردند و نظر نمودند که آیا پایه های خانه بلند شده و از خدا سؤال کردند که ایشان را بمکان خود
برگرداند پس آدم از مروه پائین آمد و متوجه صفا شد و بر صفا ایستاد و رو بجانب کعبه کرد و دعا کرد پس باز
مشتاق حوا شد و از صفا فرود آمد و متوجه مروه شد بهمان طریق سابق تا سه مرتبه رفت و سه مرتبه برگشت
پس خدا دعای ایشان را مستجاب کرد و آن وقت زوال شمس بود پس جبرئیل نزد آدم آمد در حالتی که آدم بر صفا ایستاده
بود و گفت فرود آی از صفا و ملحق شو بمروه و حوا پس آدم از صفا فرود آمد و رفت بسوی مروه و جبرئیل او را با خبر
جبرئیل گفته بود پس هر دو شادی کردند و شکر خدا بجا آوردند پس آن سبب سعی شد که هفت شوط
میان صفا و مروه بجوی که آدم کرد طواف کنند پس جبرئیل آمد و آدم و حوا را خبر داد که حق تعالی ملائکه را فرستاد
که پایه های خانه محترم خدا را بسنگی از صفا و سنگی از مروه و سنگی از طور سینا و سنگی از جبل السلام که بکوفه
اشرف است بلند کنند پس وحی نمود خدا بجبرئیل که بنا کن خانه را و تمام کن پس جبرئیل دست آدم را
گرفت و برد بسوی جای خانه و ابری آمد که سایه انداخت بر جای کعبه و آن ابر محاذی بیت المعمور بود پس جبرئیل
گفت ای آدم خطی بکش بر دور سایه این ابر که بزودی بیرون خواهد آمد از برای خانه از بلور که تعلیم تو و
تعلیم فرزندان تو باشد بعد از تو پس چون آدم خط کشید خدا از برای او از زیر خانه بیرون آورد از بلور و جو...

۵۱ و تهلیل و تقدیس فرزندان تو باشد عبادت تو پس چون آدم طواف کعبه کرد خدا برای او از بهشت یاقوتی فرستاد و آورد آن را و حجر الاسود را
فرستاد و آن از شیر سفیدتر و از آفتاب روشن‌تر بود و از برای لمس دست‌های مشرکان سیاه شد که مشرکان دست بر آن می‌مالیدند پس جبرئیل
شرکای مجرمان شد و امر کرد جبرئیل آدم را که حج کند و طلب آمرزش کند از گناه خود نزد جمیع مشاعر و جبرئیل او را امر کرد خدا او را
امر نمود و امر کرد او را که سنگریزه‌های جمره از مشعر بردارد پس چون بموضع جمرات رسید شیطان بسر راه او آمد و گفت ای آدم
اراده کجا داری پس جبرئیل گفت با او سخن مگو و او را بهفت سنگ بزن و الله اکبر بگو پس آدم چنین کرد تا از رمی
جمرات فارغ شد و جبرئیل او را امر کرد که قربانی بکند خدا با او در همه هدی بکشد و امر کرد او را که سر بتراشد برای
تواضع و شکستگی نزد خدا پس امر کرد او را که هفت شوط در خانه کعبه طواف کند و هفت شوط سعی کند میان صفا و
مروه و ابتدا کند بصفا و ختم کند بمروه پس بعد از آن هفت شوط دور خانه خدا طواف کند و این طواف نساء است
که جمیع حرام‌ها حلال است که جماع کند با زنان تا این طواف را نکند پس چون آدم همه اعمال را بجا آورد جبرئیل با او
گفت خدا گناهان تو را آمرزید و توبه تو را قبول کرد و زوجه تو را از برای تو حلال کرد پس برگشت آدم آمرزیده و توبه‌اش
مقبول شده و زنش بر او حلال گردید و در روایت دیگر چون آدم حج کرد ملائکه او را در ابطح ملاقات نمودند و گفتند ای آدم
حج تو مقبول شد ما پیش از تو دو هزار سال حج این خانه کرده‌ایم شیعه اگر ملائکه بحج آدم تهنیت گفتند ما اهل
کوفه چون ... پیغمبر را ... ناسزا گفتند بروایتی آدم گفت پروردگارا ... کن
زیرک ... که ای آدم ... که از فرزندان تو ... و اقرار بگناهان خود
کنند او را ای آدم شیعه این بود سخن آدم ... عرض کرد الهی ... بعهد خود وفا کن
بعهد خود وفا ... از جانب معبود رسید ... ما ... خواهیم نمود
از گناهکاران شیعه تو را ... بخشیم که ... از حضرت ... آدم ... سر او را
تراشید ... از بهشت آورد ... شیعه خدا ...
که ... بهشت ... بر سر ... امام حسین وارد
آوردند اللهم العن ... **حوض شانزدهم**
قال الله تعالی فی سورة البقرة قلنا اهبطوا منها جمیعا یعنی گفتیم ما که فرود آیید از بهشت یا از طبقات آسمان همه شما
... فاما یأتینکم منی هدی یعنی پس اگر بیاید بسوی شما ... خطاب بآدم و حوا و ذریات ایشان است که در صلب ایشان بوده‌اند
اگر ... از جانب من ... و بیانی که ... فمن تبع هدای پس
کسانی که پیروی کنند ... فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون پس هیچ ترسی نیست
برایشان ... و عذاب ... ایشان ... مطلوب و مقصود
ایشان است ... خود ... بروایت
القلوب ... حضرت آدم ... ایشان ... پس چون آدم از آسمان
بزمین آمد ...
...

را ملاقات نماید چون بزمین آمد دید که در بیابانی نشسته است چون آدم نظرش بر او افتاد دست بر سر گذاشت و
نعره زد می‌گویند که همه خلق شنیدند پس آن ملک گفت ای آدم معصیت پروردگار خود کردی و بر خود بار کردی
آنچه طاقت آن نداری آیا می‌دانی که خدا چه گفت با ما در حق تو و ما رد کردیم بر او گفت نه ملک گفت که خدا با ما فرمود انی جاعل فی
الارض خلیفة یعنی من خلیفه در زمین قرار می‌دهم ما گفتیم اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء پس خدا تو را
خلق کرد که در زمین باشی می‌خواهی بوده که در آسمان باشی پس حضرت صادق فرمود و الله تسلی نمود با این سخن حضرت
آدم را و بروایت دیگر حضرت صادق فرمود که چون ترک اولی از آدم واقع شد او را دعا نمی‌ماند پس رسول خدا برای او کوثر ذکر
نمود بود با امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه از عقب ایشان بودند و حضرت امام حسن و امام حسین از عقب ایشان می‌آمدند
حق تعالی فرمود ای آدم زنهار که نظر حسد بسوی ایشان مکن که تو را از جوار خود دور می‌گردانم پس چون خدا او را در
بهشت ساکن کرد ایشان مثل شدند برای او محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین پس نظر کرد بایشان بحسد پس عرض شد بر او
ولایت ایشان و آن ولایت که سزاوار او بود نکرد پس بهشت برگهای خود را بر او ریخت پس چون توبه کرد بسوی خدا از حسد
و اقرار کامل بولایت ایشان نمود و دعا کرد بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین حق تعالی او را آمرزید و این است کلمات که
تلقی نمود از پروردگار خود و بروایت دیگر ابوالصلت هروی از حضرت امام رضا پرسید یابن رسول الله مرا خبر ده از آن درخت
که آدم و حوا از آن خوردند چه درخت بود مردم در آن اختلاف کرده‌اند بعضی روایت کرده‌اند که انگور بود و بعضی
گفته‌اند درخت حسد بود فرمود همه حق است ابوالصلت گفت چگونه همه حق است با این همه اختلاف فرمود که یا
ابا الصلت درخت بهشت انواع میوه‌ها بر می‌دارد پس آن درخت گندم بود و در آن انگور هم بود و اینها مثل درختان دنیا
نیستند و بدرستی که آدم چون خدا گرامی داشت و ملائکه او را سجده کردند و او را داخل بهشت کرد با خود در خاطر گذرانید
که آیا خلق کرده است بشری را که بهتر از من باشد چون خدا دانست آنچه در خاطر خود خطور کرد او را ندا نمود که سر بلند
کن و نظر نما بسوی ساق عرش چون آدم سر بلند کرد دید که در ساق عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن
ابی طالب امیرالمؤمنین و زوجته فاطمة سیدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة پس آدم گفت
پروردگارا کیستند اینها حق تعالی فرمود اینها از ذریه تو اند و ایشان بهترند از تو و از جمیع آفریده‌های من و اگر
ایشان نمی‌بودند تو را خلق نمی‌کردم و نه بهشت و نه دوزخ و نه آسمان و نه زمین را پس زنهار که نظر حسد بسوی ایشان
مکن که تو را از جوار خود بیرون می‌کنم پس نظر کرد بایشان بدیده حسد و آرزوی منزلت ایشان کرد پس مسلط شد
شیطان بر او تا خورد از میوه آن درخت که او را از آن نهی کرده بودند و مسلط شد بر او تا حوا نظر کرد بسوی فاطمه
بدیده حسد تا خورد از آن درخت چنانچه آدم خورد پس خدا ایشان را از بهشت بیرون کرد و از جوار خود بزمین
فرستاد و بروایت دیگر حضرت صادق فرمود که چون فرزندان آدم در زمین پس نزاع کردند بعضی با بعضی گفتند
بهترین خلق خدا پدر ما آدم است و بعضی گفتند بهترین خلق خدا ملائکه مقربانند و بعضی گفتند حاملان عرش
مثل این حال هبة الله را داخل شد و بعضی از ایشان گفتند که امری پیش آمد این مشکل بکنیم چون سلام کرد و
نشست پرسید که در چه سخن بودید ایشان آنچه مذکور شده بود نقل کردند گفت اندکی صبر کنید تا بسوی شما برگردم

۵۴ پس نزدیک عرش حضرت آدم آمد و واقعه را عرض کرد آدم گفت یا بنی من ایشانم نزد خدا و نزد ملائکه پس نظر کردیم بسوی
سطری که بر روی عرش نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم محمد و آل محمد خیر من کل مخلوق خلق الله یعنی محمد و آل محمد بهتر از هر که
خدا خلق کرده است و بروایت دیگر امام حسن مجتبی فرمود که جمعی از یهود خدمت رسول خدا آمدند و گفتند بچه علت خدا پنج نماز
بر امت تو در ساعتهای شب و روز مقرر ساخته فرمود اما نماز عصر پس آن ساعتی است که آدم در آن ساعت
درخت خورد پس خدا او را از بهشت بیرون کرد پس امر کرد ذریه اش را باین نماز تا روز قیامت و اختیار کرد آنرا از برای امت
است پس او محبوب ترین نمازها است بسوی من و وصیت کرده است مرا که آنرا حفظ نمایم در میان نمازها و اما نماز شام پس
آن ساعتی است که خدا توبه آدم را قبول کرد در میان آن وقت که از شجره خورد و میان آنکه توبه او قبول شد سیصد سال بود از روزهای
دنیا و در روزهای آخرت روزی مثل هزار سال است پس آدم سه رکعت نماز کرد یک رکعت برای خطای خود و یکی برای خطای حوا و یکی
برای توبه پس حق تعالی این سه رکعت نماز را واجب کرد بر امت من پس گفتند بچه علت وضو بر این چهار عضو واجب میشود و حال
آنکه اینها پاکیزه ترین اعضایند در بدن فرمود چون وسوسه کرد شیطان آدم را و نزدیک درخت آمد و نظر کرد آب رویش
رفت و چون برخاست و روانه شد و آن اول قدمی بود که بسوی گناه روانه شد پس بدست خود [illegible] گرفت و از آن
خورد زیورها و حلها از بدنش پرواز کرد پس دست خود را بر سر خود گذاشت و گریست و چون حق تعالی توبه او را
قبول کرد واجب کرد بر او و ذریه او وضو را بر این چهار عضو و امر کرد که رو را بشوید برای آنکه نظر بان درخت
کرد و امر کرد دستها را بشوید چون بسوی آن درخت دراز کرد و گرفت و امر کرد او را بمسح سر چون دست بر سر گذاشت
و امر کرد او را بمسح پاها برای آنکه بسوی گناه رفت پس گفتند چرا سی روز روزه بر امت تو واجب شد
فرمود چون آدم از آن درخت خورد پس سی روز در شکمش ماند پس خدا سی روز بر فرزندانش گرسنگی و تشنگی را واجب گردانید
و آنچه میخورند در شب تفضل است از خدا بر ایشان و بر آدم نیز چنین واجب بود پس خدا آنرا بر امت من واجب گردانید
چنانچه در قرآن فرموده است کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم و بروایت دیگر حضرت صادق فرمود که حضرت
موسی سوال نمود از پروردگار خود که جمع کند میان او و آدم در آسمان پس چون ملاقات نمود آدم را گفت ای آدم تو آن
کسی بودی که حضرت خدا ترا خلق کرد و از روح برگزیده خود در تو دمید و ملائکه را بسجود تو تکلیف نمود و بهشت خود را
برای تو مباح گردانید و ترا در بهشت ساکن گردانید و با تو بی واسطه سخن گفت پس ترا نهی کرد از یک درخت پس صبر
نکردی بر ترک آن تا آنکه بسبب آن بزمین فرستاد ترا پس نتوانستی ضبط کنی نفس خود را از آن تا آنکه ابلیس
ترا وسوسه کرد پس اطاعت او کردی پس تو ما را بیرون کردی از بهشت بنافرمانی خود حضرت آدم گفت مدارا کن
با پدر خود ای فرزند در آنچه بپدر تو رسید از امر این درخت ای فرزند دشمن من آمد نزد من از وجه مکر و حیله
و فریب پس از برای من بخدا سوگند خورد که در مشورتی که از برای من میکند در آنچه از برای من [illegible]
کند از ناصحان است پس از روی خیرخواهی و نصیحت من گفت ای آدم من از برای تو غمگینم گفتم چرا گفت من انس
گرفته بودم بقرب تو و ترا بیرون خواهند کرد از این مکان و از این حالی که داری [illegible] کراهت داشته
باشی از آنها گفتم چاره این چیست گفت چاره اش اینست هل ادلک علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی پس تو و حوا

۵۵ هر دو از این درخت بخورید تا همیشه با من در بهشت باشید و قسم دروغ بخدا خورد و پنداشتم که هرگز [illegible]
گمان نمیکردم ای موسی که احدی قسم دروغ بخدا بخورد پس اعتماد بر قسم او کردم و این عذر من است پس خبر ده مرا ای فرزند
که آیا در آنچه حق تعالی بسوی تو فرستاده خطای من نوشته شده بود پیش از آنکه من خلق شوم موسی گفت بلی پیش
نوشته شده بود بزمان بسیار پس حضرت رسول سه مرتبه فرمود پس حجت آدم غالب شد بر حجت موسی و بروایت دیگر حضرت آدم
در جواب موسی گفت ای موسی چند سال پیش از خلق من گناه مرا یافتی در تورات گفت سی سال آدم گفت پس همین است
پس حضرت صادق فرمود پس غالب شد آدم بر موسی مولف گوید مجلسی فرموده ممکن است که مراد این باشد که چون حق تعالی مرا
برای زمین خلق کرده بود نه از برای بهشت و حکمتش مقتضی آن بود که من در زمین باشم لهذا عصمت خود را از من باز گرفت تا من
باختیار مرتکب ترک اولی شدم و بروایت دیگر پس آدم چون بزمین آمد از [illegible] اندوه نشست و سر را میان دو زانو گذاشت و گفت
اندوهگین و غمگین خواهم بود تا امر خدا برسد پس حق تعالی جبرئیل را بسوی او فرستاد و گفت ای آدم چرا ترا اندوهناک
و محزون میبینم آدم گفت پیوسته چنین غمگین خواهم بود تا امر خدا برسد جبرئیل گفت من رسول خدایم بسوی تو و ترا سلام
میرساند و میگوید ای آدم حیاک الله و بیاک آدم گفت معنی حیاک الله را دانستم یعنی خدا ترا زنده بدارد پس بیاک چه
معنی دارد جبرئیل گفت یعنی خدا ترا خندان گرداند شعر چون آدم بر روی زمین آمد سر بر روی زانوی خود نهاد الم [illegible]
چون بروی حال افتاد از بسیاری زخمها نتوانست سر بروی زانو نهد بر روی خاک کربلا تکیه کرد اگر آدم از جبرئیل تحیت
شنید حضرت امام حسین از اهل کوفه ناسزای شنید [illegible] بسجده رفت و چون سر از سجده برداشت سر بسوی
آسمان بلند کرد و گفت پروردگارا [illegible] اما امام حسین در قتلگاه چون بسجده رفت [illegible]
[illegible] دیگر سر از سجده برنداشت [illegible] خطاب نمود [illegible]
[illegible] چون جمع شد حضرت آدم دید [illegible]
[illegible] گفت پروردگارا این چیست [illegible] آدم [illegible]
را تا روز قیامت شعر اگر آدم محاسن خود را بدست گرفت [illegible]
[illegible] و [illegible] تا [illegible] شربت [illegible] حضرت
محاسن خود را بدست مبارک گرفت [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
غضب خدا [illegible]
غضب خدا [illegible] اللهم [illegible]
با جبار [illegible] **موعظه هفدهم** قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض [illegible]
[illegible]
[illegible] **اول** آدم **دوم** شیث
سیم ادریس **چهارم** نوح **پنجم** ابراهیم [illegible] آدم [illegible] اهل بهشت است پس حضرت آدم

[illegible]

٥٥ رنگ تر از اول شد جدا کرد خوشه برای او بهشت بهم و به بهشت زمین و زراعت کردن و زبان عرب را بزبان سریانی
و پنج کس از انبیا عبرانی بودند که زبان ایشان عبرانی بود اول اسحق دوم یعقوب سیم موسی چهارم داود پنجم
عیسی و پنج کس از ایشان عرب بودند اول هود دوم صالح سیم شعیب چهارم اسمعیل پنجم محمد و چهار نفر
از ایشان در یک زمان مبعوث شدند ابراهیم و اسحق و یعقوب و لوط و ابراهیم و اسحق بسوی ارض مقدسه بیت المقدس و شام
مبعوث گردیدند و یعقوب بسوی زمین مصر و اسمعیل بر بنی جرهم و جرهم در دور کعبه ساکن شده بودند بعد از عمالیق و ایشان را
عمالیق می گفتند که از نسل عملاق بن لوط بن سام بن نوح بودند و لوط را بجانب شهر سدوم که ... و سه نفر از انبیا پادشاه
بودند یوسف و سلیمان و داود و چهار کس پادشاه تمام دنیا شدند دو مؤمن و دو کافر اما دو مؤمن پس ذو القرنین و سلیمان و اما دو
کافر پس نمرود و بخت نصر بروایت دیگر مردی از اهل شام از امیرالمؤمنین پرسید از پنج انبیائی که بعربی سخن گفته اند فرمود هود
و صالح و شعیب و اسمعیل و محمد پرسید پیغمبرانی که ختنه کرده متولد شدند فرمود آدم و شیث و ادریس و نوح و سام بن
نوح و ابراهیم و داود و سلیمان و لوط و اسمعیل و موسی و عیسی و محمد پرسید کدامند آنها که از رحم بیرون نیامده اند فرمود
آدم و حوا و گوسفند ابراهیم و عصای موسی و شتر صالح و خفاشی که حضرت عیسی ساخت و زنده کرد و پرید باذن خدا
دیگر پادشاه روم از امام حسن پرسید که کدامند آن هفت چیز که از رحم بیرون نیامده اند فرمود آدم و حوا و گوسفند ابراهیم و ناقه صالح
و ماری که شیطان را داخل بهشت کرد برای اضرار بحضرت آدم و کلاغی که خدا فرستاد که قابیل را تعلیم کند که چگونه هابیل را دفن نماید
ایضا حضرت صادق فرمود که اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است ... پنج حرف را بآدم داد و به نوح پنج حرف
و از آن بیست و پنج حرف را به ابراهیم و چهار حرف بحضرت موسی و دو حرف بحضرت عیسی داد و به همین دو حرف مرده
را زنده میکرد و کور و پیس را شفا میبخشید و عطا کرد به محمد هفتاد و دو حرف را و یک حرف را از خلق پنهان
کرد و مخصوص خود کرد و در روایت دیگر از حضرت صادق پرسیدند چگونه گردیده است میراث مرد برابر میراث دو
زن فرمود زیرا که حبهائی که آدم و حوا خوردند هجده دانه بود آدم دوازده حبه خورد و حوا شش حبه پس این سبب میراث
مرد دو برابر میراث زن است و در روایت دیگر امیرالمؤمنین فرمود سه حبه بود دو حبه آدم خورد و یک حبه را حوا خورد
و این سبب میراث چنین شد روایت کرده بعضی ... که ... اول ... و این ...
خورده باشند اینست حضرت باقر فرمود اگر آدم گناهی نکرده بود هیچ مؤمن هرگز گناه نمیکرد و اگر خدا توبه آدم را قبول نمیکرد
توبه هیچ گناهکاری هرگز قبول نمیکرد و در حدیث معتبر حضرت صادق فرمود دلیل حضرت آدم بود از سراندیب
تا بالای جده و یک ماه مسافت بود و در روایت احسن القصص دلیل حضرت آدم خطاف بود زیرا که خطاف آدم را از
سراندیب دید از صورت و جمال او تعجب کرد با خود گفت این بنده را با جفتش از بهشت بیرون کرده اند پس
عالم گردش میکنم شاید جفت او را ببینم و بدو برسانم پس در اطراف عالم گردش کرد تا جده رسید حوا را دید
کنار دریا نشسته سر خود را شانه میکند گفت این صورت مثل آن صورت است شاید جفت او باشد پس موئی
که از حوا بواسطه شانه کردن بر زمین افتاده بود برداشت و نزد آدم برد آدم از آن بوی حوا را شناخت
شاد شد پس آدم به ... بوی خود را بخطاف داد و نزد حوا فرستاد پس جواب خواست در سایه خطاف روانه شد

ح

تا بزمین فرود آمد رسید حق تعالی عتاب کرد که شما را از یکدیگر جدا کردم تو چرا ایشان را بهم رسانیدی عرض کرد پروردگارا
بعزت این دعا که کردم بجهت آنکه هم در بزرگان ... اجابت و هم بر آدم و حوا که هر یک را فرد و تنها در عالم گردش کردم
و ایشان را بیکدیگر رسانیدم تا ایشان بهم جفت باشند و فرد و یگانه نمانند اگر چه بی اذن کردم ولکن چون بحکم
بهشت بود از تو بخشیدم و تورا با آدم و فرزندانش موافقت دادم تا آنکه مقام تو در سایه ایشان باشد روایت کرده
بجهة از اخبار معلوم می شود اینست که آدم با دو دلیل بود اول مرد ... و ... الراس ...
و حوا او ... و آدم را از سراندیب بمکه و مرد لغه آورد دوم خطاف که آدم و حوا را بیکدیگر رسانید بعضی
وجه تسمیه عرفه اینست که ... معروف است بجهت آنکه آدم و حوا یکدیگر را در عرفات ملاقات کردند و جبرئیل ...
بعضی گفته اند وجه تسمیه اینست که جبرئیل مناسک حج را تعلیم کرده او را بعرفات آورد ... آدم گفت بلی بعضی
گفته اند عرفات میگویند بجهت آنکه حاج چون وقوف کنند یکدیگر را در آنجا میشناسند بعضی گویند اشتقاق عرفات از اعتراف است
بجهت آنکه مردم در آنجا اعتراف میکنند از برای خدا بربوبیت و جلال و از برای گناهای خود بعجز و اختلال و چون آدم و حوا
در عرفات گفتند ربنا ظلمنا انفسنا و ... فرمود الآن عرفتما انفسکما بعضی گفته اند عرفات از عرف است و ... را بجهت
طیب ... المذنبین ... روایت ... حضرت صادق
... بود ناگاه ... گذشت ... خطاف ... حضرت ... خطاف را
... ابراهیم ... اتقوا ... الا علم ... این حیوان ...
... اول ظلم دوم ... سیم ضفدع چهارم صرد
پنجم ... ششم خطاف اما ظلم بجهت آنکه ...
خدا ... حضرت سلیمان ... مریم بهم
رسید ... استسقا و طلب باران از شهر بیرون رفتند ناگاه ... دستهای خود را بسوی
آسمان بلند کرده و گوید اللهم انا خلق من خلقک لا غنی بنا عن فضلک فارزقنا من ... و لا تؤاخذنا بذنوب
سفهاء ولد آدم پس حضرت سلیمان ... فرمود برگردید بسوی منزلهای خود بدرستیکه خدا باران بشما داد ...
... ضفدع چون آتش ... حضرت خلیل جمیع جانوران ... بسوی خدا ...
کردند ... ضفدع آب آورد ...
... و اما صرد ... بود ...
سراندیب ... و اما خطاف پس گردش ... بجهت ...
بر آل محمد ... حمد ... ولا الضالین و در روایت دیگر رسول خدا
فرمود لا تقتلوا الخطاف ... بیت المقدس ... رسول خدا
سفارش ... حضرت امام ...
... حضرت امام رضا فرمود ... الشیب ...

٥٧ الکبش و نقل من اهل البیت انه عشر رجلاً الا المهرب فی الارض یشتهون در روایت بنت الاعراف چون آدم بزمین آمد حوا را
ندید پس در طلب حوا رو باطراف زمین شد پس عبور آدم بکربلا افتاد پس محزون شد بسبب غمی با عجب و بر دلش جا گرفت و سنگ پاش
لغزید و پای او مجروح شد در موضع شهادت امام حسین رسید با خون بسیاری جاری شد و خون از پایش جاری شد پس عرض کرد الهی [illegible]
حدث منی ذنب فعاقبتنی به حق الهی با اظهار کناه تازه حادث شد که عقاب کردی مرا اما حسین امام کشته تا از نکردی بکشت
[illegible] الارض و لدک الحسین ظلماً لکن کشته شود در این زمین فرزند تو حسین از روی ظلم پس خون تو جاری
بجهت موافقت کرد با جاری شدن خون امام حسین فقال آدم یا رب ایکون الحسین نبیاً قال لا امام عرض کرد ای پروردگار من آیا
بیغمبرانست فرزند هم لکن فرزند زاده پیغمبرانست پس آدم پرسید قاتل او کیست گفت یزید یزید ملعون اهل آسمانها و زمینها
آدم از جبرئیل پرسید چکار کنم که در این زمین با آدم جبرئیل گفت لعن کن بر یزید پس آدم چهار مرتبه لعن کرد و از اینجا
گذشت اللهم العن یا [illegible] با اظهار حوض محمد هم
قال الله تعالی فی سوره الاعراف هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکن الیها یعنی اوست آنکه
آفریده است شما را از یک نفس و آفریده است خدا از جنس او یا از برای او جفت او را تا انس گیرد با او و سکون دروجم
شهیه زن بر [illegible] چون آدم را جز حوا انیسی نبود زیرا که تا سیر بود فلما تغشاها حملت حملاً خفیفاً فمرت به پس
چون جماع کرد آدم با او حامله شد حمل سبکی پس گذشت بر این حال فلما اثقلت دعوا الله ربهما پس چون سنگین شد از بار
حمل خود خواندند خدا پروردگار خود را لئن آتیتنا صالحاً لنکونن من الشاکرین اگر عطا کنی ما را فرزند شایسته هر آینه خواهیم
بود از شکر کنندگان فلما آتیهما صالحاً پس چون عطا کرد خدا با ایشان فرزند شایسته جعلا له شرکاء فیما آتیهما گردانیدند
از برای او شریکها در آنچه عطا کرده بود فتعالی الله عما یشرکون پس خدا بلند مرتبه است از آنچه ایشان با او شریک میکردند
مجملی از حضرت باقر روایت کرده که حوا حامله شد از آدم فرزندش حرکت آمد با آدم گفت چیزی در شکم من حرکت میکند
گفت آنچه در شکم تو حرکت میکند نطفه است که از من در رحم تو قرار گرفته است و خوشحال شد از آن حمل خواهش از خدا کرد که مارا
فرزند نیک عطا کند پس شیطان نزد حوا آمد و گفت چه میدانی شما که فرزندی از آدم در شکم من حرکت میکند شیطان گفت
اگر بشنوی که او را عبدالحارث نام کنی پسر خواهد بود و زنده خواهد بود و اگر نشنوی بعد از زائیدن بشش روز
خواهد مرد پس در خاطر حوا از گفتهٔ او چیزی افتاد و به آدم نقل کرد سخن شیطان را آدم گفت از جانب نزد تو آمده
است که ترا فریب دهد سخن او را قبول مکن که من امید دارم که این فرزند از برای ما باقی بماند و خلاف گفتهٔ او بعمل آید
و در وقت آدم شنید از سخن آن ملعون چیزی بهم رسید پس از حوا فرزندی متولد شد و بعد از شش روز فوت شد حوا
به آدم گفت آنچه ابلیس ملعون گفت بحصول پیوست و شکی در خاطر او بهم رسید پس دیگر روزی حوا را حمل دیگر از آدم
بهم رسید پس شیطان نزد حوا آمد و گفت چون شما را گفته بودم نشنیدید و در روز ششم مرد آن ملعون گفت اگر بشنوی
می گوید که او را عبدالحارث نام کنی زنده میماند و اینجا الحال در شکم تو است جانوری خواهد شد از چهار پایان یا گاو
یا شتر یا گوسفند یا بز پس در دل حوا ابلیس بهم رسید که تصرف او نماید چون با آدم نقل کرد در دل آدم نیز چیزی
چیزی بهم رسید پس چون بار حمل بر حوا سنگین شد دعا کردند آدم و حوا که اگر فرزند شایسته بما بدهی ما ترا شکر
خواهیم

٥٨ خواهیم کرد پس خدا فرزند شایسته با ایشان داد یعنی شکل و کالبد او که شد درست و سالم بود پس شیطان نزد حوا آمد پیش از زائیدن
پس گفت چون شما را گفت سنگین شد او را شنیدم نزدیک رسیده است شیطان گفت بزودی پشیمان خواهی بود اگر
فرزند که در شکم تو است آنچه بخواهی بر وجه فرزند تو شکل و کالبد و گوسفند و بز باشد آدم را آن تو دختر نداند تو انکاری بهم خواهی
رسید پس اینکه در باب حوا را اینکه او را اطاعت کنند و سخن او را قبول نماید پس گفت بدان که اگر بشنوی که او را عبدالحارث
نام کنی او را برای بهره در او قرار دهی پس مستوی الخلقه از تو بوجود خواهد آمد و از برای شما باقی خواهد ماند حوا گفت
من پنهان کردم که برای شیطان نصیب قرار دهم آن ملعون گفت آدم نمی باید که برای من نصیب قرار دهد و نیک کند
که او را عبدالحارث نام کند پس حوا نزد آدم آمد و سخن شیطان را با آدم نقل کرد پس در دل آدم از آن سخن خوفی بهم رسید و میل
بنام نهادن او حادث شد پس حوا با آدم گفت اگر بنشنوی که این فرزند را عبدالحارث نام کنی و حارث را در آن نصیبی
قرار دهی نخواهم گذاشت که نزدیک من آیی و با من مقاربت نمائی و با من در یک رختخواب بسر نخواهم برد چون آدم این سخن را
از حوا شنید گفت تو اول سبب معصیت ما شدی و در اینجا نیز تو را فریب خواهد داد من متابعت تو کردم و سخت کردم که
او را عبدالحارث نام کنم پس فرزند مستوی الخلقه متولد شد و ایشان شاد شدند و ایمن گردیدند از آنچه از آن میترسیدند
و امید بهم رسانیدند که از برای ایشان باقی بماند و در روز ششم نمرد و در روز هفتم او را عبدالحارث نام کردند مؤلف
گوید مجلسی فرموده این حدیث عجیب لاحق مخالف اصول مقرره شیعه و موافق روایات و اصول عامه است و شاید
بر وجه تقیه وارد شده باشد بلکه مشهور میان شیعه آنست که ضمیر تثنیه در جعلا له شرکاء راجع است به ذکور و اناث از
فرزندان آدم یعنی چون خدا فرزندان شایسته و مستوی الخلقه بآدم و حوا داد پس بعضی از ذکور و بعضی از اناث فرزندان
آدم و حوا با خدا شریک آوردند و مامون از حضرت امام رضا از تفسیر این آیه سوال کرد حضرت فرمود که حوا برای آدم پانصد شکم
فرزند آورد در هر شکم پسری و دختری و آدم و حوا عهد کرده بودند با خدا که اگر فرزندان شایسته بایشان عطا کند خدا را شکر
کنند و کافر نشوند پس چون خدا بایشان فرزند مستوی الخلقه و بری از عیب و علت بایشان عطا کرد آنها دو صنف بودند صنفی نر و صنفی
ماده پس این دو صنف از برای خدا شریکان قرار دادند در آنچه خدا بایشان عطا کرده بود و شکر نکردند خدا را مانند
شکری که پدر و مادر ایشان کرده بودند در سوره ص خبر داده که کفار گفتند اجعل الالهة الهاً واحداً در روایت تفسیر علامه چون
حمزه ایمان آورد و دین اسلام رونق تمام پیدا کرد بیست و پنج کس از اشراف قریش که از جمله ایشان ولید بن مغیره بود که معتبرتر ایشان
بود و ابو جهل و ابی بن خلف و عتبه و شیبه و نضر بن حارث و هشام و عاص بن وائل از روی اضطراب نزد ابو طالب آمدند
و گفتند ای سید ما تو بهتری و بهتر مائی آمدیم نزد تو که میان ما و برادرزاده خود که صاحب الهدی است حکم کنی بدرستی که سفیهان ما را
فریب داده و ترک اصنام خود نموده و بت های ما را نکوهش کرده ابو طالب از پیغمبر ادام خود بیرون کرده و
جاهلی از نسل [illegible] در میان ما آمده [illegible] شده که ارتکاب این نامه عام شد و ابو طالب آنحضرت را طلبید
از روی ادب اعلام کرد که ای برادرزاده اینجماعت قوم تو آمده و از تو تمنا دارند بالکلیه از ایشان حرف مشورت
مودعای ایشان ناملایم حضرت فرمود ای اهل قریش من هم یک خواهش دارم مطلوب شما از من چیست گفتند آنکه از سب خدایان
ما زبان کوتاه کنی تا با تو سخن نگوئیم حضرت فرمود که من هم از شما تمنا دارم که یک کلمه را با من بگوئید

٥٩ تا سبب آن مال عرب از شما گردد و هم اهل عجم بشما گرایند ابوجهل گفت اگر چه در باب مثال و تو نماز است
الکار این مرتبه نرسیدیم که با تو بیک کلمه مضایقه کنیم بلکه بده کلمه مضایقه نکنیم آن کلمه کدام است حضرت فرمود قولوا لا اله الا الله
بعد از آن اشراف قریش از آن حضرت ناراضی بودند بایکدیگر گفتند که محمد خدایان را یکی کرد عبارت این حال جبرئیل آمد و آیه
کفار را آورد و عجب میگویند که اجعل الآلهة الهاً واحداً آیا گردانید محمد از بسیاری خدایان را خدای یکتا و یگانه ان هذا
لشیء عجاب بدرستیکه قول محمد در باب آنکه یکی است خدایان هر اینه چیزیست بسیار عجب اند چه سیصد و شصت خدا که
ما داریم کار یک شهر مکه را راست نمی توانستند کرد پس خدا چگونه کار جمیع عالم را سازد وانطلق الملأ منهم و بشتاب روان شدند
از مجلس ابوطالب جماعتی که از رؤسای قریش و اشراف بودند و بایکدیگر میگفتند ان امشوا واصبروا علی آلهتکم آنکه بروید و
شکیبائی ورزید بر پرستش خدایان شما ثابت قدم باشید بر نگاهداشتن آن ان هذا لشیء یراد بدرستیکه این امر یعنی مخالفت محمد
با در بابت و اصحاب او هر اینه چیزیست یعنی حادثه ایست از حوادث و نوایب روزگار که خواسته شده است یا یعنی اراده
آنست که بر ما واقع شود پس از وقوع آن چاره نیست و رفع آن ممکن نه ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق
نشنیدیم اینکه میگوید از یگانگی خدا و نبودن شریک او یعنی اوثان که خدایان ما اند [illegible] در ملت بازپسین یعنی کیش
عیسی که آخرین ملتها است چه نصاری بر تثلیث قائلند نه بر توحید نیست این توحید که محمد میگوید مگر بافتنی از نزد خود
دیگر داستان مجلس جماعتی از مشرکان نزد ابوطالب آمدند و گفتند پسر برادر تو عقلهای مردم را بسفاهت نسبت میدهد و
خدایان ما را دشنام میدهد و جوانان ما را فاسد میکند و جماعت ما را پراکنده میکند اگر پسر برادر تو ادعای این ها [illegible]
ما مالی برای او جمع کنیم که مال او از همه قریش بیشتر شود و عزت از قریش که خواهد بادی تزویج کنیم و او را بر خود امیر گردانیم
و او را از خدایان ما باز دارد ابوطالب حضرت گفت این چه سخن است که قوم تو نزد ما آورده اند حضرت فرمود ای عم
[illegible] که مقدار او [illegible] نسبت است [illegible] ابوطالب گفت ای پسر برادر قوم تو [illegible]
و چنین میگویند حضرت فرمود اگر ایشان آفتاب را در دست راست من بگذارند و ماه را در دست چپ من و جمیع روی
زمین را بمن بدهند من مخالفت پروردگار خود نخواهم کرد و لیکن من یک کلمه از ایشان میخواهم که اگر آنرا بگویند پادشاه
عرب و عجم شوند و در بهشت پادشاهان باشند گفتند آن کلمه چیست گفت آنکه گواهی دهند بیگانگی خدا و من رسول اویم گفتند
اجعل الآلهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب بسیار نزد ابوطالب آمدند و گفتند تو بزرگی از بزرگان مائی و پسر برادر تو جمعیت
ما را پراکنده کرد تا ما بکرد و هیم عمارة بن ولید را که شریف ترین جوانان و نیکوترین قریش است و تو او را بفرزندی خود بدار
و محمد را بما بده تا ما او را بقتل رسانیم ابوطالب فرمود انصاف نکردید پسر خود را بمن دهید تا پرورش دهم که بکشید پسر فرزند شما را
تربیت کنم مولف گوید بر خود لازم برای تسلی امر چه گرفت و در کربلا که فرزندان خود را کشته دید [illegible]
جوهر آن [illegible] روانه بسوی شود بهشت فرمود وان ثوبت الایام فانتدب لحمها فالحرّ لا ینبعث [illegible]
طفلها و [illegible] مر این باب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] الحاجات [illegible] اسیری [illegible] بر [illegible] المعانی [illegible]
[illegible] فرمان [illegible] العلائق هذا علی [illegible] والمؤمن [illegible] اللهم

حوض نوزدهم بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة
ای جمیع مردمان بترسید از خشم و عذاب پروردگار خود در امتثال اوامر و اجتناب از نواهی آن خدائی که محض قدرت آفرید شما را از
یک تن که آدم است وخلق منها زوجها و آفرید از آن نفس که آدم است جفت او را که حوا است وبث منهما رجالا کثیرا ونساء و پراکنده کرد
و ظاهر گردانید از آن آدم و حوا بطریق توالد و تناسل مردان بسیار و زنان بیشمار روایت است از حضرت صادق پرسیدند که
چگونه بود ابتدای بهم رسیدن نسل از ذریه آدم بدرستیکه نزد ما جمعی هستند که میگویند که خدا وحی کرد بسوی آدم که تزویج
نماید دختران خود را با پسران خود و اصل این خلق همه از برادران و خواهران است حضرت فرمود که خدا منزه است از این و بلند
است از آنکه چنین چیزی از او صادر گردد و میگویند کسیکه این را میگوید که خدا اصل برگزیدگان خلقش را و دوستان و
پیغمبران و مؤمنان و مسلمانان را از حرام قرار داده است و قدرت نداشت که ایشان را از حلال بیافریند حال آنکه پیمان از ایشان
بر حلال و طاهر و طیب گرفته است و الله که بمن رسیده است که بعضی از چارپایان خواهر خود را نشناخت و بر او جست پس
چون مسلوس شد که خواهرش بوده است ذکر خود را بدندان خود کند و مرد و دیگری مادرش را نشناخت و چنین کاری کرد
و با چنین خود را هلاک کرد پس چگونه انسان راضی میشوند با این عمل و در روا باشد با بزرگی انسانیت و فضل و علم و نیکی
که دوری از این خلق که ویرا [illegible] کرده اند و علم اهل جاهلیت بخورد و از طریق چنین علم اخذ میکند که با تو رسیده است از جانب
خدا که از آنجا اخذ نمایند بر چنین جاهل و گمراه کرده اهل دین و اصل خلق را از آنجا سبب ایشان حادث و شود و آن
بر ایشان چرا که امانت از آنجا اضلالت نکرده اند در آن ضعیفها ما اهل حجاز و سفیهان اهل عراق که حق تعالی امر کرد قلم را که
جاری شود بر لوح محفوظ بآنچه خدا مقدر بود تا روز قیامت پیش از آنکه آدم را خلق کند بدو هزار سال و کتابهای خدا در اول آن
در آنچه قلم در آن جاری شد و در همه کتابهای خدا حرام بوده خواهران بر برادران هست و اینکه ما میبینیم این کتابهای چهار که
در این عالم مشهورند یعنی تورات و انجیل و زبور و فرقان که حق تعالی از لوح محفوظ بر پیغمبران فرستاده و از آنجمله تورات بر موسی
و زبور را بر داود و انجیل را بر عیسی و فرقان را بر محمد فرستاده است در هیچ یک از آنها حلال کرده است این امر را و هر
که این را بگوید یا آنکه قوت دهد مجوس را چه باعث است ایشان را بر این گفتار خدا ایشان را بکشد پس فرمود که
حضرت آدم از برای او متولد شد هفتاد شکم هر شکم پسری و دختری تا آنکه کشته شد هابیل پس چون قابیل هابیل را
کشت جزع کرد آدم بر هابیل جزعی که او را قطع کرد از مقاربت زنان و پانصد سال نتوانست با حوا مقاربت نماید پس بعد
از این مدت که جزع او تسکین یافت با حوا نزدیکی کرد حق تعالی شیث را با او بخشید تنها که جفتی با او نبود و نام آن هبة
الله بود و او اول وصی کسیکه وصیت بسوی او کردند از آدمیان در زمین پس بعد از شیث یافث متولد شد بی آنکه با
جفتی باشد پس چون هر دو بالغ شدند و خدا خواست نسل بسیار شود چنانچه میبینید آنکه بوده باشد از آنچه قلم با آن
جاری شده است از حرام کردن آنچه حرام کرده است از خواهران بر برادران خدا فرستاد بعد از عصر روز پنجشنبه
حوریه را از بهشت که نامش نزله بود و امر کرد خدا آدم را که او را با شیث تزویج نماید پس بعد از عصر روز دیگر حوریه آن
بهشت نازل شد که نامش منزله بود و خدا امر کرد آدم را که او را با یافث تزویج نماید و آدم چنین کرد پس متولد شد
بر گزیدگان از پیغمبران و رسولان از نسل ایشان و معاذ الله که چنین باشد که ایشان میگویند که از خواهران و برادران

بهم رسید اما در روایتی دیگر چون تمام حوریه از بهشت بسوی آدم فرستاد پس او را تزویج نمود یکی از پسرانش و پسر دیگر را زنی از جن تزویج
نمود پس هر دو با هم فرزند آوردند پس آنچه در مردم از جمال و نیکی خلق هست از حوریه است و آنچه از بدی خلق هست از دختر
جان است در روایتی دیگر فرمود چون هبة الله متولد شد و بزرگ شد از خدا سوال کرد که او را زن بدهد پس خدا از برای او حوریه از
بهشت فرستاد و آدم با او تزویج نمود پس از آن حوریه چهار پسر متولد شد و هفت پسر دیگر آدم بزرگ شد دختری از اولاد جان خواست
و چهار دختر از برای او بهم رسید پس هبة الله شیث آن دختران را خواست پس حسن و جمال که در میان اولاد آدم است از جهت
حوریه است و حلمی که هست از جهت آدم است و هر سبکی و سفاهتی که هست از جهت جان است پس چون فرزندان بهم رسید حوریه
با بهشت رفت در روایت دیگر فرمود از برای آدم چهار پسر متولد شد پس خدا بسوی ایشان چهار زن از حور العین فرستاد پس چون فرزندان
از ایشان بهم رسید خدا حوریان را با آسمان برد و بجای ایشان چهار زن چهار زن از جن تزویج کرد و نسل از ایشان بهم رسید بروایتی
دیگر سلیمان بن خالد از حضرت صادق عرض کرد جعلت فداک مردم میگویند که آدم دختر خود را به پسر خود تزویج کرد فرمود بلی مردم
چنین میگویند ولیکن یا سلیمان نمیدانی که رسول خدا فرمود اگر میدانستم که آدم دختر خود را به پسرش نکاح کرده است
هر آینه من زینب را بقاسم نکاح میکردم و دین آدم را ترک نمیکردم سلیمان گفت جعلت فداک ایشان میگویند که قابیل هابیل را
برای این کشت که از برای خواهر غیرت برد که بهابیل داد فرمود یا سلیمان تو هم این را میگوئی شرم نمیکنی که چنین امر شنیع را
برای پیغمبر خدا آدم روایت میکنی گفت فدای تو شوم پس بچه سبب قابیل هابیل را کشت فرمود بسبب آنکه آدم هابیل را وصی
خود کرده بود پس فرمود یا سلیمان بدرستیکه خدا وحی نمود بآدم که وصیت و اسم اعظم را بهابیل بده و قابیل از او
بزرگتر بود چون این را شنید بخشم آمد و گفت من اولی و احقم بکرامت و وصیت پس آدم بوحی خدا امر کرد که هر یک از ایشان
قربانی بدرگاه خدا بیاورند چون چنین کردند قربانی هابیل را خدا قبول کرد پس حسد برد قابیل برادر و او را کشت سلیمان
گفت فدای تو شوم پس نسل آدم از کجا بهم رسید آیا بوده غیر از حوا زنی دیگر بغیر از آدم فرمود یا سلیمان اول خدا از حوا
قابیل را بآدم بخشید و بعد از آن هابیل را پس چون قابیل بالغ شد خدا زنی از جنیان برای او ظاهر گردانید و وحی نمود
بسوی آدم و گفت او را بقابیل تزویج نماید پس آدم چنین کرد و قابیل راضی شد با او و قانع شد و چون هابیل بالغ شد
خدا حوریه را برای او ظاهر گردانید و وحی نمود بسوی آدم که او را بهابیل تزویج نماید پس آدم چنین کرد و چون هابیل
کشته شد حوریه حامله بود و پسری از او متولد شد و آدم او را هبة الله نام کرد پس خدا وحی نمود بسوی آدم که تسلیم
کن باو وصیت و اسم اعظم را پس از حوا پسری بهم رسید و آدم او را شیث نام کرد و چون بالغ شد خدا حوریه
فرستاد و وحی کرد بآدم که او را بشیث تزویج نماید و از آن حوریه دختری بهم رسید و آدم او را حوریه نام کرد و چون
آن دختر بالغ شد آدم او را بهبة الله پسر هابیل تزویج نمود و نسل آدم از ایشان بهم رسید پس هبة الله فوت شد و خدا
وحی نمود بآدم که وصیت و اسم اعظم خدا را و آنچه بتو ظاهر کرده ام از علم پیغمبری و آنچه بتو تعلیم کرده ام از نامها همه را
تسلیم کن بشیث این حدیث ایشان یا سلیمان مولف گوید مجلسی رحمه الله فرموده که جمع میان این احادیث در نهایت
اشکال است و ممکن است که همه واقع شده باشد و نسل از این جهات متعدده بهم رسیده باشد مؤلف گوید
که چون عامه نکاح محارم را جایز میدانند از برای اینکه طعن بر حسب و نسب حضرت پیغمبر و ائمه وارد نمایند و لیکن حضرت

صادق

صادق در باب نسب او فرموده من جده خاله و والده و اخته و عمته اجدر بان یغضی الوصی و ان یکره العنوه
بعینه بروایتی ... صهاک کنیز زبیر بن عبد المطلب بود و متعلق بهشام بن مغیره شد چون هشام با صهاک زنا کرد
زبیر جابر چوب باو برداشت ... زبیر جابر او فعل زنا از نا ... شراب ... بجا آورد ... فرستاد ... نفیل که جد خلیفه
است ... صهاک را ... خواست با او زنا کند صهاک ... آورد که ... زبیر جابر ... نفیل وارد
پس نفیل دستهای او را برید ... تا گوشت بریش کشیده شد ... جابر ... بیرون کرده تا او را
کرد ... خطاب بهم رسید صهاک پسر را در ... صحرا انداخت شخصی او را برداشت ... پرورش داد و چون بحد بلوغ رسید
... عمرو بن ... او را بار ... با او زنا کرد دختری از صهاک بوجود آمد ... هشام دختر را در ... بپیچیده در میان
... انداخت پس هشام آن دختر را ... برداشت و بخانه آورد و تربیت کرد تا بزرگ شد و او را حنتمه نام کرد و چون
بحد بلوغ رسید خطاب ... با او زنا کرد و خلیفه از او متولد گردید مولف گوید یکی از احکام امیر
المؤمنین بروایت مناقب ابن شهرآشوب آنست که روزی حضرت یکی از اصحاب ... علم خود که ... مسجد ...
... که ... خبر ... امیر المؤمنین ...
... امیر المؤمنین
... تزویج کردم و شوهرش ... زفاف کردم چون خواستم با او ... کنم ...
... حضرت فرمود این زن بر تو حرام است ... حضرت ... عرض کردم
... امیر ... حضرت فرمود ... دختر ... عرض کرد بلی بخدا قسم ... حضرت فرمود تو خود را
... پنهان از کسان خود تزویج نمودی ... حامله شدی ... دختری زائیدی پس از کسان خود ...
... طفل را ... برداشتی و بیرون رفتی ... وضع ... او را ... گذاشتی ... در منزل ... دیر ...
... و برگشتی ... پس قصد نمودی ... طفل ... رسوائی ...
... یاد کرده ... گفت ... فرزند ... او را ... بجهت آنکه ...
... طفل ... دران طفل زیاد کرد ...
جمع شده و مردم نور ... برگشت ... پس دست خود را بجانب آسمان بلند کردی و گفتی
خداوندا ... گفت بلی چنین بود بخدا قسم ... پس حضرت
امیر المؤمنین ... فرمود این زن ... شکی نیست که ... پسر تو ... رسیده و این پسر
... خدا او را حفظ نمود ... سوال کرده بود
پس ... خدا را بجا آورد مولف گوید ... امیر المؤمنین ... روز عاشورا ... که فرزند ... پسر
... حکم الطبری ... شش ... مادر ... ام ... بن ... الله ... ام ...
... اطلب ما فوجدو ... الظاهرة ... امر ...
... حاضر ... مادر ... شام ...

۶۴

حوض بیستم

قال الله تعالی فی سورة المائدة واتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحق اذ قربا
قربانا فتقبل من احدهما ولم یتقبل من الآخر یعنی بخوان ای محمد بر اهل روزگار خود که از جملهٔ ایشان اهل کتابند خبر دو
پسر آدم را که از صلب او بودند یعنی هابیل و قابیل خواندنی براستی و درستی در وقتی که نزدیک بردند قربانی پس مقبول شد
از یکی از ایشان و مقبول نشد از دیگری قال لاقتلنک گفت که البته ترا میکشم تا ابتر شوی قال انما یتقبل الله من
المتقین دیگری گفت که خدا قبول میکند از پرهیزکاران لئن بسطت الی یدک لتقتلنی اگر بگشائی بسوی من دست خود را برای
اینکه بکشی مرا ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک من کشاینده نیستم دست خود را بسوی تو برای اینکه ترا بکشم
انی اخاف الله رب العالمین بدرستی که من میترسم از خداوندی که پروردگار عالمیان است مؤلف گوید
بروایت علی بن ابراهیم از امیر المؤمنین پرسید از رسول خدا که روز چهارشنبه که نحس است چه روزی است فرمود
آخر چهارشنبه ماه است که در محاق الشعاع واقع شود و در چنین روزی قابیل هابیل را کشت الحاصل در سورهٔ مائده مذکور است که هابیل
گفت انی ارید ان تبوء باثمی واثمک فتکون من اصحاب النار وذلک جزاء الظالمین یعنی من میخواهم که برگردی باگناه من و
باگناه خود پس بوده باشی از اصحاب آتش جهنم و اینست جزای ستمکاران فطوعت له نفسه قتل اخیه فقتله فاصبح من الخاسرین
پس زینت داد برای او نفس او کشتن برادرش را پس برکشید او را بکارت بروایت مجلسی حضرت صادق فرمود هابیل
راعی گوسفند بود و قابیل زارع بود چون هر دو بالغ شدند حضرت آدم گفت من وحوا که شما قربانی بیاورید که خدا از هر یک
ببینیم که قربانی از شما قبول کند پس هابیل رفت و بهترین گوسفندی که در میان گوسفندانش بود گرفت و آنرا برای
قربانی آورد از برای محض رضای خدا و خوشنودی پدر خود و قابیل رفت و خوشهای نیک که در خرمنش مانده بود کرد
نمی توانست آنها را خورد که دسته ای آنرا آورد و غرضش رضای خدا و خوشنودی پدر نبود پس آتشی آمد و قربانی هابیل را
قبول کرد و قربانی او را قبول نکرد پس شیطان بقابیل گفت هابیل این آتش را میپرستید برای این قربانی او را قبول کرد
قابیل گفت من آتشی را که هابیل میپرستید عبادت نمیکنم ولیکن آتش دیگر را عبادت میکنم و قربانی برای او میکنم که قربانی
مرا قبول کند پس آتشکدها ساخت و قربانی کرد برای آنها و بپروردگار خود راه نشناخت و بفرزندان ما نشنیداد از ساخت
چرخ پیغمبران آتش پرست پس شیطان نزد قابیل آمد و گفت اگر فرزندان از هابیل بوجود آیند خواهند کرد بر فرزندان
تو که قربانی پدر ایشان مقبول شده است و او را بکشت تا او را فرزندی نبوده پس بروایت عیاشی قابیل بر اسب خود سوار شد
و او گفت احلا الیوم و انزل الناس و لا نیک جور و جهره و گفت امروز در کشتن هابیل در پیش خود که در نظرم ابرار شوم
سهل بود شتاب زد و داخل کار شد پس گفت لاقتلنک یا هابیل و فرمود قربانت را قربانی مقبول نشد و دیگری ننکا ف
فریاد کرد با هابیل در حالتی که قربانی تو مقبول شده باشد و قربانی من مقبول نشده باشد و بروایت علل الشرایع
بعد از آنکه امیر المؤمنین پرسید چهار روز فرموده است باد و کوه احد و اسب را دوره فرمود پس آنکه او از کسی که
بر اسب سوار شد قابیل بود روز و که برادر خود هابیل را کشت و گفت احلا الیوم پس این سبب باسب در وقت
رانند احد و که بند بروایت مجلسی چون قابیل خود را بهابیل رسانید و خواست او را بکشد ندانست که چگونه
بکشد

۶۵

بکشد تا آنکه ابلیس آمد و باو تعلیم کرد که سرش را در میان دو سنگ بگذارد و بکوبد پس قابیل بطریق تعلیم شیطان برادر را
کشت پس چون او را کشت ندانست که با او چکند فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوأة اخیه یعنی
پس فرستاد خدا کلاغ را که کاوید در زمین تا بنماید او را که چگونه پنهان کند عورت یا بدن پوسیده برادر خود را قال
یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فاواری سوأة اخی گفت او وای بر من آیا عاجز بودم از اینکه بوده باشم
مثل این غراب پس پنهان کنم عورت برادر خود را فاصبح من النادمین پس گردید از جملهٔ پشیمان شوکات در تفسیر بعض نقل
شده امام ابی عن ندم توبه لانه تعلم من الغراب صار من النادمین علی انه حمله علی ظهره سنه او ندم علی قتل اخیه لانه لم ینتفع
بقتله بل سخط ابواه اوندم لانه ترکه بالعراء استخفافا و تهاونا و کان دفن الغراب فی الشفقة علی نفسه حین صار الغراب
دلیلا کما بروایت مجلسی در کلاغ اشراف و برکه چند روز دفن تا آنکه یکی از آنها دیگری را کشت پس آنکه زنده بود زمین را کاوید و جسد کلاغ مرده
را در آن گذاشت و دفن کرد پس قابیل نیز چنین کرد که هابیل را دفن کرد پس این سنت شد که مرده را دفن کنند
و آنکه در وقت شهادت هابیل امیر المؤمنین بر آنکه رفته بود و حاضر نبود و چنین نقل شده است که روزی حضرت با فرزندان صحابه نشسته
بود که مردی از اهل شام بخدمت حضرت آمده گفت مراد از او سؤالی چند است که خواهم جواب شیطان را و ما نیز نه بپرسم و پس بجویند معروف و سلام کرد و نو
کلامی پرسید یا امیر المؤمنین کدام روز بود که کشته شده از حضرت فرمود دو کشته شد زمره غلط کردی حوا نیکو از بیم
گفت راست گفتی حضرت فرمود روزی که در دنیا آدم و حوا و قابیل و هابیل بودند و قابیل هابیل را کشت چهار یک
مردم هر دو گفت راست گفتی مؤلف گوید در چند حدیث معتبر نبود که حوا دختران بطنین پسر و دختری و شاید چگونه میشود
در وقت شهادت هابیل ایشان از ما رفته باشند پس مجلسی در جواب فرموده ممکن است که خواهرهای ایشان که با ایشان توأم
بیشتر زیر شده باشند یا آنکه شوهر و حوا ها با ایشان مجمول بر تقیه بوده باشد یا این جواب موافق علم سائل بوده با شد
روایت دیگر از امیر سؤال میکند که آن کدام کشته بود گفت اول خونی که بر زمین ریخت خون هابیل بود و در آنجا زمین ریخت آن زمین
شد حضرت حسنات نمود و چنین نیست که او گفت اول خونی که بر زمین ریخت خون هابیل بود و در وقتی که هابیل کشته شد و در آن
شد که مردم و رفتند که در آنجا آن نحو او قابیل هابیل و دو خواهر ایشان بودند سؤال در صورتی که خواهران قبل مرده باشند
چگونه قابیل طریقه دفن کردن ندانست تا آنکه غراب او را تعلیم نمود جواب ممکن است که قابیل کیفیت دفن ایشان را ندیده
باشد الحاصل بروایت ثمالی نقل است که کلاغ اسود جسد و کان ابیض فسئل آدم عن اخیه فقال ما کنت علیه
رقیبا قال بل قتلته ولذلک اسود جسدک بروایت مجلسی پس آدم بقابیل گفت بیا تا بروم با هابیل که قربانی
برسید چون بمحل قربانی رسیدند آدم دانست که هابیل کشته شده پس لعن کرد زمین را که خون هابیل
قبول کرده بود و خدا امر کرد آدم که قابیل را لعنت کند و از آسمان ندا رسید بقابیل که ملعون شدی چنانچه
برادر خود را کشتی و چون آدم زمین را لعنت کرد که خون هابیل را خورده دیگر زمین خون کسی را فرو نبرد فقال آدم
تغیرت البلاد ومن علیها فوجه الارض مغبر قبیح تغیر کل ذی لون وطعم وقل بشاشة الوجه الملیح
وا اسفی علی هابیل ابنی قتیل قد تضمنه الضریح وبکی هابیل فابیل لما هوا ساقا علی الوجه الملیح
فمالی لا اجود بسکب دمعی وهابیل تضمنه الضریح ارء طول الحزن علی همی وما انا من حزنی مستریح حاصل بیتیکم

دکون شدند شهرها و انچه در انها بود پس روی زمین کرد الود و زشت شد و متغیر شد هر زیبا و مزه دار و نمک دار بشاشت
روی عکس دیگر و گفت هابیل را قابیل از روی ظلم و عدوان ... و اندوه من برای ... نیکوی او ... شو ... مرا او چرا
... از دیده یا رم ... هابیل ... در خاک پنهان شد ... دهم ...
داکوار است ... چرا ... از قتل هابیل ... دنیا ... **شعر** آدم با وجود انکه در شهادت
هابیل ... بود ... کوفه ... امام حسین ... کربلا ...
... بود علی الدنیا ... روایتها ... چون شیطان ... آدم را دید ...
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... اگر جبرئیل ... دفن هابیل ... کربلا ...
... بود ... خدا ...
شوند ... ایشان ... هابیل کشته شد آدم
[illegible]

[illegible]

برادر و باشد تا روز قیامت ایضاً حضرت صادق فرمود بدترین مردم از جهت عذاب در قیامت هفت نفرند اول ایشان پسر آدم است
که برادرش را کشت و نمرود که در خدا مجادله کرد و دو کس از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرده و دیگری نصاری را گمراه کرد و دو نفری
که این امت را گمراه کردند ایضاً حضرت باقر فرمود قابیل پسر آدم معلق است بموی سرش در چشمه آفتاب و گردانیده اند او را هر جا که گردد
و در سرمای زمستان و گرمای تابستان تا روز قیامت چون روز قیامت شود خدا او را با آتش برد بر روایتی دیگر از حضرت پرسیدند که فرزند آدم
قاتل در جهنم چون خواهد بود حضرت فرمود سبحان الله خدا عادل است که جمع کند برای عقوبت میان دو عقوبت را **مؤلف**
گوید مجلسی فرموده این حدیث منافی ظاهر آیه است و شاید مراد این باشد که عذاب برای او بسبب تخفیف عذاب آخرت کرده
باشد که برای کشتن در آخرت او را عذاب نمی کنند برای کافر بودن بجهنم وارد شود در روایت عام حضرت رسول فرمود بدترین خلق خدا
پنج کس اند ابلیس و قابیل و فرعون و شخصی از بنی اسرائیل که ایشان را از دین خود برگردانید و شخصی از این امت که در کفر
در باب امیر المؤمنین بیعت خواهد کرد در شام یعنی معویه **مؤلف گوید** در قاموس مذکور است که لد بضم لام نام قریه ایست در فلسطین
که عیسی دجال را نزد دروازه آن قریه خواهد کشت بروایت عوالم حضرت باقر فرمود چون بر اسب سوار بودم در مدینه سلیمان الحمار
بودم ناگاه اسبم رم کرد دیدم مردی را که سلسله در گردن او بود و کسی دیگر در عقب او می دوید مرا دید گفت یا علی بن الحسین
مرا آب ده آن مرد گفت او را آب مده خدا او را آب ندهد دانستم معویه بود بروایت دیگر شخصی بنام الطویل گفت در خدمت امام
زین العابدین از مدینه بمکه می رفتیم که حضرت بر اسب سوار بود من بر استر خود بودم چون بوادی ضجنان رسیدیم مردی را دیدم
که سلسله در گردن او بود و گفت یا علی بن الحسین مرا آب بده خدا تو را آب دهد آن حضرت سر مبارک را برو پیچیده دیگر آن
وصول خود را شنو کرد من نگاه کردم مردی را دیدم که او را کشید و گفت آب مده او را خدا او را آب ندهد پس آن حضرت ... [illegible] را سلام
کردم و از حضرت پرسیدم مرد چه کسی بود گفت چه بوده برحق سوره مودود معویه بود در روایت هلالی چون قابیل
هابیل را کشت از آسمان ندا رسید که ای قابیل با فعلت خاطر... [illegible] ... و در قرار کرد و با دو وحشیان مخلوط
شد و در انوقت وحشیان با آدم مانوس بودند پس خدا درجوع را بر او مسلط کرد پس قابیل آهو را صید کرد و سر او را
کوبید و خورد پس باین سبب وحشیان نفرت کردند از بنی آدم بروایت روضة الصفا چون شیطان خطاب کرد ای زنی او را
بکش رفت او را تا زانو گرفت قابیل گفت بار خدایا ابلیس با تو کافر شد و او را زنی فرمودی لذا ابوالمعوت ابلیس چون برادر
برخت عرض کرد الهی پدرم از شجره منهیه خورد او را بیرون فرمودی و او را زنی فرمودی زنان ابد بدرد قطع رحم نکرد
دل قطع رحم کردی بروایت هوایه خطر کرد الهی تو رحمن و رحیمی مرا رسید ... [illegible] ... رحیم است او را بکیر پس
رفت او را تا سر گرفت باز ندا آمد که او را بکیر قابیل با علم بر بنی زور رفت قابیل گفت خدایا از عذاب تو ... [illegible]
که گفت دیدم بر پای عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله خدا بحق محمد و علی که مرا ببخش فرو ...
خطاب رسید ای نفس ... [illegible] ... بر شماله بهر خونم نوشته
نهادی در حالتی که برای ... [illegible] ... و باد او را بکشد و باد نزند و شود در روز
هفتاد مرتبه تا روز قیامت **مؤلف گوید** ... [illegible] ... قابیل بود و در قرن تاشی
ثانی بود در آنکه مجلسی از امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود ... [illegible] ... خدا عاق و مخزوم بود

حوتم

[illegible]

حوتم بیست انگشت برای او خلق کرده بود و در هر انگشت دو ناخن بلند داشت مانند دو داس بزرگ و جای نشستن
او در زمین یک جریب بود چون بغی کرد خدا فرستاد برای او شیری مانند فیل و گرگی مانند شتر و کرکسی مانند خر و این
جانوران در اول آفرینش چنین بزرگ بودند پس خدا ایشان را بر او مسلط کرد تا او را کشتند و بعضی عوج را پسر
عناق و دانسته در مجمع البحرین گفته قوله الجریب من الارض ستون ذراعا فی ستین والذراع ست قبضات والقبضة
اربع اصابع و عشر هذا الجریب یسمی قفیزا و عشر هذا القفیز یسمی عشیرا **شعر** این عذاب بر ام الفضل
النقصان بغتا بامیرت این بود که چون معتصم بر سر خلافت نشست ام الفضل گفت حضرت امام محمد تقی را زهر بده بعلت آنکه
می‌دانست ام الفضل از حضرت اولاد ندارد و حضرت زنان بسیار دیگر داشت و تعلیما از حضرت بجز الکن پسران ملعونه
انگور رازقی را بزهر آلوده نموده بحضرت خورانید و بروایتی در دستمال زهر آلوده کرده ... [illegible] ... چون حضرت
از زهر استعمال آن اثر زهر در بدنش ظاهر شد آن ملعونه پشیمان گشت و گریه و کرد حضرت فرمود حال که مرا کشتی گریه
می‌کنی خدا تو را مبتلا بلائی کند که دوا نداشته باشد پس بعد از شهادت آن حضرت مبتلا شد با سوری در فرجش پس هم رسید
که ادرام را با دوا معالجه کرد تا آنکه ... داشت در معالجه خود صرف نمود و محتاج شد که برای ... مردم و سؤال می‌کرد
پس شبی که ... [illegible] ... پاره پاره کرد و گوشتش را خوردند **مؤلف گوید** ... [illegible] ... بر خود شی
پسرش و دخترش شریک شدند در خون سید الشهداء امام ... و اشعث بن قیس کندی بود بروایت مجلسی حضرت صادق فرمود که اشعث
بن قیس شریک شد در خون امیر المؤمنین و جعده دخترش امام حسن را زهر داد و محمد بن اشعث شریک شد در خون امام حسین
ملعون اول در شهر کوفه مسلم بن عقیل را اسیر کرد و او را نزد ابن زیاد برد و در روز عاشورا در کربلا نزد امام حسین آمد گفت اللهم
العن ابا الشر و اتباعه ... [illegible] **حرف بیت** و ددیم **قال الله تعالی فی سورة البقرة**
یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه یعنی ای صاحبان ایمان چون معامله کنید با یکدیگر بدادن قرض تا مدتی
معلوم پس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم هر دو معامله کننده و مبلغ و مدت آن اجل تا بر وقت حاجت
به آن رجوع کنید این امر بر سبیل ارشاد است نه وجوب ... [illegible] ... باید که بنویسد و مشغول دین را در میان
شما نویسنده بعدل و راستی ... [illegible] ... القلوب از حضرت ... [illegible] ... کم ... کرد همه آن
ملائکه را با بدایع فرشتاد ... [illegible] ... را در عالم ارواح که استاده بودند
پس همه بیرون آمدند از پشت آدم مانند ... [illegible] ... که نظر کن چه
می‌بینی ... [illegible] ... که از پشت تو
بیرون آوردم که پیمان بگیرم از برای خود بپروردگاری و از برای محمد به پیغمبری ... [illegible] ... آدم گفت
پروردگارا چگونه ... [illegible] ... را در پشت تو جا
داد آدم گفت پروردگارا ... [illegible] ...
چیزها این ... [illegible] ... پروردگارا بس کسی که تو را اطاعت کند جزای او چه باشد فرمود او را
در بهشت خود ساکن گردانم آدم گفت پس هر که از ایشان تو را معصیت کند جزای او چه خواهد بود فرمود او را در جهنم

ساکن و کرم نام آدم گفت پروردگارا عطا کرده در باب ایشان و اکرام ایشان نزد اینکه خوار و ذلیل نمودی اکثر ایشان مصاحبت تو ۲۰۹
خواهند کرد پس خالق عالم عرض کرد برای آدم اسامی پیغمبران و مهرهای ایشان را پس چون آدم نام داود دید عمر او را چهل سال
دید عرض کرد پروردگارا چه بسیار کم است عمر داود و بسیار است عمر من داد کرد از عمر خود سی سال بر عمر داود زیاد کن که اجابت خواهی
نمود خداوند عالم از آدم عرض کرد پس از عمر خود سی سال بر عمر داود افزودم از عمر سی سال از عمر او اضافه کن پس خدا چنین
کرد و در سوره ابراهیم فرموده که یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و چون موت عمر آدم منتهی شد ملک الموت آمد که
قبض روح آدم بکند آدم فرمود یا ملک الموت سی سال از عمر من مانده است ملک الموت گفت ای آدم آن سی سال را تو از عمر خود که
کردی و بر عمر داود افزودی و دعا کردی در هنگامی که خدای تعالی نامهای پیغمبران از ذریه تو را بر تو عرض کرد آدم گفت
عزرائیل من چنین امری نکردم عزرائیل گفت ای آدم آیا تو خود سؤال نکردی که خدای تعالی بر عمر داود بیفزاید از عمر تو پس
حق تعالی بر او افزود و ثبت کرد در لوح محفوظ آدم گفت اگر نوشته در این باب هست حاضر کن تا من بدانم و در دماغ
از خاطر آدم محو شده بود پس چون آدم انکار کرد جبرئیل و میکائیل فرود آمدند و گواهی دادند نزد او پس آدم راضی
شد و ملک الموت قبض روح آدم نمود پس از آن روز حق تعالی امر فرمود که در قرضها و معاملات خود قباله و نامه
بنویسند تا از خاطر ایشان محو نشود و انکار نکنند ... حضرت صادق فرمود که حق تعالی در اول امر جبرئیل و میکائیل
و ملک الموت که نامه در این باب بنویسند که ... پس نامه نوشتند و بالهای خود را ... گواه شدند
کردند و چون آدم انکار کرد ملک الموت نامه را بیرون آورد پس حضرت صادق فرمود این سبب است که هرگاه نامه قرض را بیرون
آورند قرض دار را از آن خجلت حاصل می‌شود **مؤلف گوید** ... چون این احادیث منافات دارد با بعضی احادیث که
مابین علمای شیعه که مشهور است ... در این باب ... نوشته را از برای ... جبرئیل و میکائیل
گواه شدند ... پیراهن ...
پس ...
... پیراهن کهنه ... پیراهن نو ...
پیراهن کهنه ... پیراهن کهنه پوشید ...
پیراهن نو داشتی ... خوب کردی ولکن اگر پیراهن نو را
می‌پوشیدی ... پیراهن کهنه ...
بشما ...
... پیراهن خود را ...
تا آنکه این آیه نازل شد و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا
یعنی ...
...
محتاج پس رسول خدا ... جبرئیل نازل شد و عرض کرد خدا تو را سلام می‌رساند و ... علیهم السلام

سلام برسان و بگو ای محمد هر چه خواهی طلب کن تا عطا کنم اگر طلب کنی جمیع جواهری که در آسمانها و زمین است ترا اینها را عطا خواهم
کرد پس رسول خدا از نزول وحی ... ای محمد هر چه خواهی طلب کن عرض کرد ما حاجتی نداریم غیر از نظر کردن بر وجه الملک العلام
و در دار السلام یعنی نظر نمودن بر ... پس حضرت فرمود و زید ... دستها را بلند کن و حضرت ... دستها را بلند کرد
که نزدیک ... نمایان شد و عرض کرد اللهم اغفر لامتی و ما ظلم ... گفت ناگاه جبرئیل عرض کرد ...
اسئلک ... پس حضرت فرمود ... در این باب نوشته ...
... جبرئیل و میکائیل را شاهد گرفت پس
رسول خدا فرمود یا فاطمه ... روز وفات ... بخوان نوشته را ... روز قیامت شود این نوشته را
... کاری است ... جمیع ...
... ...
... خدا
خدا و واجبات و احکام او و شریعتها و سنتها ... حضرت صادق فرمود که ...
...
و مردم است اما ...
...
مستجاب کردند ... **مؤلف**
گوید ... چهار چیز امام حسین عطا کرد **اول** شفا در تربت حضرت **دوم** اجابت دعا تحت قبه **سیم**
ائمه معصومین از نسل حضرت **چهارم** ایام زیارت آنحضرت از ... **سوال** ...
امام حسین ... در کربلا ... **جواب** ...
اول ... ایام و لیالی زیارت را
... لا تزول قدما عبد یوم القیامة حتی یسئل عن اربع عن عمره فیما افناه و شبابه
فیما ابلاه ... عن حبنا اهل البیت **دویم** ... شرط ... که
... شرط ... **سیم**
...
زیارت ... امام حسین ... از دنیا
...
...
...
حسین از دنیا برود جبرئیل و میکائیل و عزرائیل ...

۷۱ کنند و جامها بفرش وگذارند و دری از بهشت بسوی قبرش بگشایند و ملائکه تحفها از بهشت از برای او آورند

و سوراخ [illegible] روزن او را بالا و بزند [illegible] دوستان خدا را با اولیا و خدا [illegible] محشور شوند و در روایت دیگر است که

بهشت در زیر او فرش و کنند در زیر را از پیش سر و پیش رو و بالای سر و پایش با هر طرفی که بخواهد فراخ می‌کنند و دری

از بهشت بسوی قبرش بگشایند و نسیم و بوهای بهشت داخل قبرش شود تا روز قیامت و در روایت دیگر چهار هزار ملک را

خدا امر کند با اسرائیل نزد قبر او بروند و تسبیح و تقدیس کنند ثواب آنرا در نامه حسنات او بنویسند تا روز قیامت

هر که بگوید عبد الرحمن [illegible] انال نال الفضل [illegible] کدام ذریه‌ای [illegible] مشهور است

بعد این [illegible] کعبه [illegible] طواف [illegible] رکب الحجیج [illegible]

از قاف تا قاف [illegible] اللهم [illegible] السرور و ابتاء [illegible]

[illegible] باظهار حوض [illegible] قال الله [illegible] سورة الم [illegible]

اسم [illegible] فلسفه [illegible] هیچ [illegible] خدا [illegible] روح آدم

و این حکم نوشته است در لوح محفوظ [illegible] و قضای بر رجوع که آن سنتم و ثنا خوش شود [illegible]

[illegible] خلاف است بعضی گفته‌اند هزار سال [illegible] سال

[illegible] بعضی گفته‌اند نهصد و سی و شش سال [illegible] بعضی گفته‌اند نهصد [illegible] سال

در روایت دیگر [illegible] روح [illegible] احادیث [illegible] نقل شده که فرزندان

آدم [illegible] جبرئیل [illegible] ایشان [illegible]

شد [illegible] نوح [illegible] ایشان [illegible] بالفاظ مختلفه [illegible]

لغات بنی آدم [illegible] ابو البشر [illegible] نوح [illegible] و واضع لغت [illegible]

سام بن نوح است و لغت عربی را واضع آن یعرب بن قحطان است ابو العرب [illegible] و لغت فارسی واضع آن فارس بن [illegible]

بن نوح است و بعضی گفته‌اند فارس بن [illegible] یافث بن نوح است و لغت ترکی [illegible] یافث بن نوح است و واضع لغت

حبش و زنگ دو پسر حضرت نوح حبش و زنگ و واضع لغت یونان [illegible] بن [illegible] یونان است و واضع لغت روم

[illegible] و واضع لغت هندی [illegible] و لغت [illegible]

در روایت [illegible] حضرت آدم [illegible] شخص [illegible]

[illegible] حضرت آدم [illegible] حضرت آدم [illegible] شخص [illegible]

[illegible] عرض کردن [illegible] پس حضرت [illegible] گفت

[illegible] پس حضرت ابراهیم [illegible]

عرض کرد [illegible] پس حضرت آدم [illegible] الکبر [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] عرض کرد [illegible]

[illegible] پس حضرت آدم [illegible] عرض کرد [illegible] الاول [illegible]

شنفتند [illegible]

[illegible]

۷۲ [illegible] پس حضرت ابراهیم پرسید [illegible]

عرض کرد [illegible] عرض کرد [illegible] عرض کرد [illegible]

داخل شوم [illegible] روز حضرت آدم بیمار شد [illegible] روز جمعه [illegible]

هنگام وفات آدم شد خدا باو وحی کرد که من ترا از دنیا بجوار رحمت خود می‌برم پس وصیت کن بسوی بهترین فرزندانت که او

هبة الله است [illegible] پس او را وصی خود گردان و تسلیم کن بسوی او آنچه را بتو تسلیم کرده‌ام از

نامها [illegible] زمین خالی نباشد از عالمی [illegible] حکم کند [illegible] برخلق خود

پس آدم جمیع فرزندان خود را از مردان و زنان جمع کرد و با ایشان گفت ای فرزندان من [illegible] بسوی من

که من [illegible] وصیت کنم بسوی بهترین فرزندان خود که او هبة الله است [illegible] خدا او را

پسندیده و اختیار کرده [illegible] او وصی و خلیفه من است

[illegible] ساختند [illegible]

وصیت را [illegible] هبة الله [illegible] هبة الله [illegible]

[illegible] وفات [illegible] فرزندان خود [illegible]

[illegible] وصیت کن بسوی او آنچه من وصیت کردم بسوی تو [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] خود [illegible]

[illegible] وصی [illegible] تسلیم کن

[illegible] تسلیم کردم بسوی تو [illegible] از فرزندان من [illegible] خواهد

رسید که اسم او نوح باشد [illegible] وصیت [illegible] که تابوت را [illegible]

حفظ نماید [illegible] چون وقت وفات او شود بهترین فرزندان خود را وصی کند [illegible] وصیت خود را در

تابوت گذارد [illegible] نوح [illegible] کشتی سوار شوند باید که

تابوت را [illegible] و هیچکس [illegible] تخلف نماید و حذر کن ای هبة الله [illegible] فرزندان

من از قابیل ملعون پس چون [illegible] آدم گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان

[illegible] خلیفة فی الارض [illegible] و تعلیم کرد بمن جمیع اسما را [illegible]

[illegible] بهشت [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

وصیت [illegible] پس [illegible]

[illegible] صحیفه [illegible]

[illegible] بهشت [illegible] گفت [illegible]

بهشت [illegible] سلام [illegible]

و قدم آدم بر هیچ جای نرسید مگر آنکه معمور شد و بین المشعر بیابان گردید و در دو هزار سال شهر ساخته شد
و بروایتی دیگر چون خواستند ادم را به توبه بیاموزند با حوا مجامعت نمود و از ایشان مجامعت صادر نشده بود از روزی که خلق شده بودند
که مسجد و حضرت آدم به تعظیم کعبه و نواحی اطراف کعبه می نمود و چون می خواست با حوا مقاربت نماید حوا را از حرم بیرون
می برد و در حرم با او مجامعت نمی کرد و غسل می کردند و داخل حرم می شدند برای تعظیم حرم پس بیرون گشتند و زمین خانه کعبه
و بروایتی دیگر چون آدم وصیت کرد به هابیل و او را وصی خود کرد قابیل حسد برد برادر و هابیل او را کشت پس خداوند عالمیان هبة الله را به آدم
داد که او را وصی خود گرداند و بنظر دارد پس سنت چنین جاری شد که وصیت را بنظر دارند پس تابوت هبة الله گفت
من دانستم که پدرت ترا وصی کرد اسم آن را که اگر آن را اظهار کنی تا آنکه ترا بکشم چنانچه برادرت را کشتم
و در بعضی انتفاضات از تفسیر کازرونی نقل کرده که صندوق تابوت از برای آدم فرستاده که در آن صورت پیغمبران و خانهای ایشان بود
تا به پیغمبر آخر الزمان و خانه سر او صلوات الله از یاقوت سرخ بود و صورت آن حضرت در نماز ایستاده و در دور آن حضرت اهل بیتش بودند
و در پیش روی آن حضرت علی ایستاده و شمشیری بر دوش نهاده بر پیشانیش نوشته بود که هذا اخوه و ابن عمه المؤید
بنصره من عند الله و طول آن تابوت سه ذراع و از چوب شمشاد گرفته بود و آن تابوت از آدم به پیغمبران دیگر میراث رسید
و بروایت مجلسی در وقت وفات آدم فرزندان و فرزندزادگانش چهل هزار نفر بودند پس جبرئیل با هفتاد هزار ملک آمدند و تخت و حنوط و کفن
و حنوط از بهشت آوردند پس اول کاری که شیث کرد این بود که مصحف و صحیفه آنچه ادم را از زبر بود برداشت
پس گفت خود بپوش پس جبرئیل گفت که شیث تو او شیث و خدا عطا کرد تو سر در کرامت خود را بپوشید بو لباس
عاقبت خود را بجای خود سوگند و خود هم که خدا ترا مخصوص کرده است از جانب خود با بزرگی پس جبرئیل و شیث شروع
کردند در غسل دادن آدم و جبرئیل شیث را تعلیم نمود که چگونه او را غسل دهد تا آنکه فارغ شد پس تعلیم او نمود که چگونه
او را کفن و حنوط کند تا آنکه فارغ شد پس او را تعلیم نمود که چگونه قبر بکند پس جبرئیل دست شیث را گرفت و پیش داشت
که برا آدم نماز کند چنانچه او را ابلیس دید گفت هفتاد تکبیر به پدر خود بگو و تعلیم کرد که چگونه نماز کند پس جبرئیل امر کرد
ملائکه را که صف بکشند در عقب شیث چنانچه ما امروز در عقب پیش نماز صف می کشیم پس شیث گفت ای
دوست تو کی من پیش نماز تو کنم با آنکه تو برگزیده خدا است و امین بزرگوار ملائکه هستی جبرئیل گفت
ای شیث نمی دانی که چون خدا پدرت آدم را آفرید و او را در میان ملائکه باز داشت ما را امر کرد که او را سجده کنیم
پس او امام ما شد تا آنکه سنت باشد در فرزندانش و امروز امر او در میان فرزندانش است و تو جانشین او و وارث علم او و امام
امتی پس چگونه ما بر تو مقدم شویم و تو امام مائی پس شیث نماز کرد با ایشان بر آدم چنانچه جبرئیل او را امر کرد و بر پدر
خود هفتاد تکبیر و بروایتی دیگر سی تکبیر و بروایتی دیگر پنج تکبیر گفت بعد از آن که خدا برای محمد واجب گردانید آن
دانست سنت جاری شد در فرزندانش تا روز قیامت مولف گوید مجلسی فرموده شاید حدیث سی تکبیر محمول بر تقیه
باشد و پنج تکبیر محمول بر واجب باشد و هفتاد تکبیر زیادتی برای فضیلت حضرت آدم مستحب بوده باشد و این جمع
در میان اخبار نیکوست و توان کرد شیعه این بود کیفیت تجهیز و تحنیط و تکفین حضرت آدم اما کیفیت تجهیز مظلومان
اهل عالم یعنی شهدای صحرای کربلا و غریبان سرزمین جفا اهل اسلام در زمینها بر خوش افکندند و صحرا ها عین بر پیکرهای ایشان

ملبد از میوه های بهشت پس چون شیث نیکو ما لا رفت جبرئیل را دید با طبقهای ملائکه پس جبرئیل ابتدا به سلام کرد و گفت یکجا
می رود ای شیث گفت تو کیستی یا عبد الله گفت منم روح الامین شیث گفت پدرم بیمار است و مرا بسوی شما فرستاده تا
شما را سلام برسانم و از میوه های بهشت طلبید و طلب انعام جبرئیل گفت ای برادر سلام بر بهشت بالای شیث بدرستی که او در دنیا
مفارقت کرد و ما از برای دفنش نازل شده ایم پس خدا در این مصیبت اجر ترا اعظم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت فرماید در دوستی تو را
بتربیت خود پس جبرئیل برگرداند برگردید شیث با ایشان برگشت و بروایتی دیگر حضرت با فرزند آدم شیث را فرستاد بسوی جبرئیل
و گفت با او بگو پدرم می گوید مرا طعام بده از درخت زیتون که در فلان موضع است از بهشت پس جبرئیل شیث گفت برگرد
که پدرت وفات کرده است شیعه اگر آدم وقت وفات میوه بهشتی خواهش کرد اما فرزندش امام حسین در کربلا یک شربت آب
خواهش نمود و حق گوارا نداشت که جبرئیل گفت بر آدم سلام باد بدرستی که وفات نمود اما اهل کوفه نه نه تنها در دشت با امام حسین
می کنند بروایت مجلسی بار خواهش کرد آدم این بود که بوی نوازش خود گفت من اشتهای دارم در حال احیائم با درخت خرما و امید دارم
که بعد از وفات من بوی ترش باشد چون می میرم ترکه از آن بگیرید و دو حصه کنید و هر دو را در کفن من بگذارید پس فرزندانش او
چنین کردند و پیغمبران بعد از آدم تا بعد از او می کردند و در جاهلیت متروک شده حضرت رسول آن را احیا کرد و سنت کرد
شیعه گویا جرید تر امام حسین غضب ابن زیاد و جنیان یزید بود اگر فرزندان آدم دو چوب را در کفن ادم نهادند
اما ابن زیاد و یزید کافر بدتر از شداد در دم خیمه خود را بر بدن سید مظلومان زدند بروایت مجلسی چون حوا ملائکه را
دید که نزد آدم و اینها وقت که حایل شود میان او و آدم پس آدم فرمود بگذار مرا با رسولان پروردگارم شیعه حوا شوهرش بدیند
ملائکه مجهز قبض روح شوهرش نزدیک آمد برو پس مانعیم جلوی را در خواب پیغمبر و زینب شورا و فتنه که بعد از نشکر در در
امام حسین را گرفتند و کبوتر البیوت والرباح و فرقتا بالسباع و الاعجار بروایت مجلسی حضرت صادق فرمود چون آدم از دنیا رفت شیطان
و قابیل شماتت کردند و شادیها و ملاهی از برای شماتت بمرگ آدم پس هر چه در دنیا هست از این قسم چیزها که مردم به لهو و
لعب و باطل اوقات صرف می نمایند از آنهاست که شیطان و قابیل شیعه نظیرش در کربلا بنی امیه طبلها زدند و بجهت
شماتت صداها که ایشان بلند نمودند بروایت مجلسی جبرئیل با عقبا ده هزار ملائکه به تشییع جنازه حضرت آدم حاضر شدند
و با ایشان بود کفن و حنوط و بیل و تخته که از خدا از بهشت با خود آوردند شیعه این اسباب تجهیز جسد آدم اما این اسباب
تجهیز فرزند رسول الله امام زمان را نهایت تجرش سید مظلومان می گوید السلام علی الاجساد العاریات السلام علی
الجسوم الشاحبات السلام علی الدماء السائلات و در زیارت حضرت السلام علیک یا بن من قتل و سلب و تسلیم
فطنه والتراب کافوره و نسیج الرباح اکفانه و القناة الحقی بنعشه و دو ملبوس و الا قبره اللهم العن
ابا الشرور وابا عمر سعد و بنی امیه بنی امیه لعنا مؤبدا الی یوم الدین

مجلس بیست و چهارم

بسم الله الرحمن الرحیم
الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان یعنی خداوند بخشاینده که رحمت او به همه چیز فراگیر است از اوصاف خدا
بروایت مجلسی حضرت رسول فرمود علمی که با آدم نازل شد بالا نرفت و جمیع عالمان پیغمبر که علم او به طرف شود علم بر
میراث و رسید و زمین هرگز خالی نمی باشد از عالمی و هر عالمی که بمیرد البته بعد از او عالمی هست که برابر شرایط علم او را باز باید
اینها حضرت فرمود که حضرت ادم هزار دفعه به زیارت کعبه پیاده هفتصد مرتبه برای حج و سیصد مرتبه برای عمره

75 بلند کردند پس از آسمان هفتم ملائکه طبقهای یاقوت و زمرد مملو از جواهر نثار نمودند و حله‌های بهشت [و عطرهای] با خود آوردند و بوی خوش
نمودند و جبرئیل حله‌ها بر ایشان پوشانید و بانو عطرها خوشبو نمودند و بانو حله‌ها کفن کردند و ملائکه صف زدند [و جمیع]
کشیدند بر شهدای کربلا نماز کردند بروایت مجلسی چون آدم را بکوه ابو قبیس بردند و در غاری که آنرا غار الکنز گویند
دفن نمودند پس جبرئیل و ملائکه خواستند بسوی آسمان روند شیث گریست و فریاد کرد یا روح الله پس جبرئیل گفت چون
خدا ثواب زوار حضرت ... [illegible] ... نازل شویم در خانه تو ... باش ...
بر پروردگار خود ماشفع باش که او با تو در شام لطف است ... پس جبرئیل و ملائکه بسوی آسمان رفتند
شیعه اگر شیث ... و جبرئیل ... امام زین العابدین چون نظرش بر اجساد پاره پاره پدر و شهدا افتاد
جا ... [illegible] ... ثالث ... بحق ... بانو ...
... [illegible] ... امام ... خود را که ... در بیابان ... افتاده ...
ایشان ... [illegible] ... ایشان اسلام ... کفار ... بر دوش ...
لا ... [illegible] ... رسول الله ... بروایت مجلسی ... هابیل ...
خود ... [illegible] ... گاو ... شیث را ملاقات کرد و گفت ای شیث من هابیل برادر خود را
برای ... [illegible] ... بهم رسانید ...
حاشیه ... [illegible] ... حاصل شد ... اظهار ...
چنانچه هابیل را کشتم شیعه این حق تا بیل ... برادر خود حضرت شیث ... یزید ... امام زین العابدین
روایت ... [illegible] ... المؤمنین ... اقرار کن ...
... [illegible] ... امام حسین ...
پس یزید امر کرد ... پس فرستاد و امام زین العابدین را طلبید ... حضرت ...
... [illegible] ... یزید گفت ... سوال کردی ...
یزید گفت ... بروایت مجلسی پس ... روز ...
آدم زنده بود پس ... روز بیمار شد ... دنیا رفت در پهلوی آدم دفن شد شیعه ...
... [illegible] ... حضرت ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... حوض بهشت و پنجم
... [illegible] ... رسول ... قصه ...
... [illegible] ...
... بروایت مجلسی ... حضرت ... پیغمبر ...
... [illegible] ... حضرت آدم سوال نمود ...

بعد

76 بسوی ادریس ... پیغمبران را ... پس ... آدم
و وصیت ... بسوی شیث ... و وصیت ... بسوی شیث ... فرزند
... [illegible] ... شیث ... و وصیت نمود بسوی
و وصیت نمود ... بسوی ... و وصیت نمود ... بسوی اخنوخ که حضرت ادریس است
و وصیت نمود ادریس بسوی ناحور و ناحور وصیتها را تسلیم نمود بحضرت نوح و وصیت نمود نوح بسوی سام و وصیت نمود
سام ... و وصیت نمود ... بسوی ... و وصیت نمود
... بسوی ... و وصیت نمود ... بسوی عمران و عمران وصیتها را تسلیم نمود بحضرت ابراهیم و وصیت نمود ابراهیم
بسوی اسمعیل و اسمعیل بسوی اسحق و اسحق بسوی یعقوب و یعقوب بسوی یوسف و یوسف بسوی ... بسوی شعیب
و شعیب تسلیم نمود وصیتها را بموسی و موسی بسوی یوشع و یوشع بسوی داود و داود بسوی سلیمان و سلیمان بسوی آصف
بن برخیا و آصف بسوی زکریا و زکریا تسلیم نمود بعیسی بن مریم و عیسی بسوی شمعون بن حمون الصفا و وصیت نمود شمعون
بسوی یحیی و یحیی بسوی منذر و منذر بسوی سلیمه و سلیمه بسوی بُرده پس رسول خدا ... وصیتها را ... تسلیم کرد
... [illegible] ...
... [illegible] ... نوح ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
شیخ ... [illegible] ...
الصوریة ... [illegible] ... الصوری ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... العالم ...
... [illegible] ... الانبیاء و الائمة ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... بروایت مجلسی حضرت آدم ... شیث گفت ...

۷۷ وشیث در راس سنه [illegible] وصیت نامه را برگشود و [illegible] و علاوه از این وصیت نامه خوش [illegible]
صحیفه دیگر بر شیث نازل شد پس شیث در میان مردم حکم می‌نمود به صحیفهائی که بر پدرش و بر خودش نازل شده بود و شیث
با زوجه خود مقاربت کرد و او حامله شد بانوش پس [illegible] مشغول شد بانوش و چون متولد شد [illegible] نور از آدم
بود و چون عمرش [illegible] رسید شیث [illegible] را با او سپرد و با او شناسانید بزرگی این نور را و با او وصیت کرد که بزنان
طاهره [illegible] این وصیت را هم چنین این وصیت جاری بود و نور منتقل می‌شد تا رسید به عبد
المطلب و فرزندش عبد الله و بعضی گفته‌اند [illegible] از نسل آدم هم [illegible] اند و بعضی گفته‌اند از فرزندان دیگر هم رسید و وفات انوش
در [illegible] تشرین الاول و عمرش نهصد و [illegible] سال بود [illegible] و [illegible]
از او [illegible] و عمرش نهصد و [illegible] سال [illegible] و [illegible] نهصد سال زندگانی کرد
و نور از او ساطع بود [illegible]
[illegible]
خدا [illegible] احکام و سنن و شرایع [illegible] صحیفها را بر فرزندان آدم و خوانند و تعلیم
می‌نمود و عبادت خدا می‌کرد و کعبه را معمور می‌کرد [illegible] تا آنکه عمرش نهصد و دوازده سال شد پس
بیمار گردید [illegible] انوش را طلب کرد [illegible] از خدا و چون نوبت شد
انوش [illegible]
[illegible] **شعبه** [illegible]
[illegible] **اول** [illegible] امام حسین [illegible] کربلا
[illegible]
[illegible] **دوم** [illegible] کربلا
[illegible]
و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین **سیم** آنکه چون [illegible] شهید
[illegible] علی اکبر [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] **چهارم** آنکه [illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible] امام زین العابدین [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]

۷۸ اللهم العن [illegible] **نهر دوم** در احوال ادریس و از برای او نهر چهار حوض است
[illegible] ادریس [illegible]

حوض اول

[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ادریس [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] ادریس [illegible]
رسالت ادریس [illegible]
رسالت [illegible] پادشاه [illegible] ادریس [illegible]
[illegible] ادریس [illegible]
[illegible] ادریس [illegible]
[illegible] ادریس [illegible]
و چون اصحاب ادریس [illegible] ادریس [illegible]

برحذر باش که این جبار اراده کشتن تو را دارد و امروز چهل کس را از پی کشتن تو فرستاده بود پس از این شهر بیرون
برو و ادریس در همان روز با جماعتی از اصحاب خود از آن شهر بیرون رفت و چون شب شد مناجات کرد و گفت پروردگارا
مرا فرستادی بسوی جباری پس رسالت تو را به او رسانیدم و مرا تهدید بکشتن کرد و اکنون در قصد کشتن من است اگر او را بد
خواهی که دادکه از شهر بیرون رود بکناری و مرا با دیگران به عزت خود سوگند خوردم که امر خود را بر او جاری کردم و گفتم تو را
در رسالت تو راست گو ادریس گفت پروردگارا حاجتی دارم گفت سوال کن تا عطا کنم ادریس گفت سوال میکنم
از آن باران بر اهل آن شهر و حوالی و نواحی آن سوال کنم که باران نبارد تا ادریس شهرشان خراب و شود داهل آن
و مشغول بلا شوند ادریس گفت هرچند بشود من چنین سوال کنم حق تعالی فرمود من عطا کردم به تو آنچه سوال کردی و باران
بر ایشان نمی فرستم تا از من سوال کنی و من سزاوارترم از همه کس بوفا کردن بعهد خود پس ادریس خبر داد اصحاب خود را با آنچه
از خدا سوال کرد از منع باران از ایشان و آنچه خدا وحی کرد بسوی او و گفت ای گروه مومنان از این شهر بیرون روید بسوی شهرهای
دیگر پس بیرون رفتند و عدد ایشان بیست نفر بود پس پراکنده شدند در شهرها و شایع شد خبر ادریس در شهرها که
از خدا چنین سوال کرده است و ادریس رفت بسوی غاری که در کوه بلندی بود و در آنجا پنهان شد و حق تعالی ملکی را با او موکل کرد که
که نزد هر شام طعام و آب آورد و ادریس روزها روزه میداشت و هر شب ملک برای او طعام میآورد و حق تعالی پادشاهی آن
جبار را سلب کرد و او را کشت و شهرش را خراب کرد و گوشت زنش را بخورد سگان داد بسبب غضب کردن برای آن مومن شیعه
اگر ادریس از خوف پادشاه جبار با پروردگار مناجات کرد نظیرش امام حسین از خوف یزید نابکار بر سر قبر جد بزرگوار خود
و مشغول مناجات شد قال اللهم هذا قبر نبیک و انا ابن بنت نبیک و قد حضرنی من الامر ما قد علمت خواب او را ربود
که من پیغمبر را در دست و دامن دید که برابر او و رسول الله فرمود ای نور دیده من ای حسین بزودی باشد که تو را در زمین کربلا
قرمانی بینم من چه چیز را که رضا و خوشنودی تو در رسول تو در آن است پس گریه بسیاری کرد تا نزدیک صبح پس بر سر قبر بزرگوار
خواب ربود در عالم رویا جدش با ملائکه آمدند و جدش او را به سینه گرفت و میان دو چشمش را بوسید و فرمود حبیبی یا حسین کانی
اراک عن قریب مرملا بدمائک مذبوحا بارض کربلا بین عصابة من امتی و انت مع ذلک عطشان لا تسقی و ظمآن لا تروی
حبیبی یا حسین ان اباک و امک و اخاک قدموا علی و هم مشتاقون الیک و ان لک فی الجنات لدرجات لن تنالها الا بالشهادة
پس امام حسین از نوم بیرون رفت شیعه اگر ادریس با جماعت مومنین بیرون رفت امام حسین با هجده نفر از بنی هاشم بیرون رفت اگر ادریس
پناه بکوه و غار برد امام حسین پناه بکعبه معظمه برد اگر ادریس در غار مشغول عبادت شد امام حسین در بیابان صحرا و از کنار
عبادت میکرد اگر ادریس وقت افطار طعام بهشتی میخورد امام حسین از وقت جدش روز عاشورا افطار نمود
ادریس نفرین کرد که باران نیاید امام فرزند پیغمبر چون بصحرای اشراف رسید وقت سوار کرد با اصحاب خود که انجه ظرف در
شان دارید پر از آب کنید پس اصحاب آب بسیاری برداشتند و در راه گذاشتند تا نصف روز راه رفتند ناگاه یکی از
اصحاب گفت الله اکبر حضرت فرمود چرا تکبیر گفتی گفت درختان خرما نمایان شد بعضی از همراهان گفتند والله در این مکان
نخل نمیباشد حضرت فرمود چه میبینید گفتند والله سر نیزه ها و گوشهای اسبها پیدا است حضرت فرمود والله انا اری ذلک و لشکر حر رسیدند و در برابر
ایشان صف کشیدند چون هوا گرم بود و آثار تشنگی از ایشان ظاهر شد حضرت فرمود ایشان را آب دهید و اسبهای ایشان را

اسپ کنید که ایشان بدجهت گرچون بسیار تشنگی خورده اند پس از آن تا آخر رسید و بعد از تشنگی ظاهر شد ایشان را آب و کردند همه را تا آخر
سیراب کردند و حیوانات ایشان را آب دادند اللهم العن ابا الشرور و اتباعه و اعوانه الی یوم الدین که حوض دویم
قال الله تعالی و اذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا بدانکه علما چون خدا پادشاه جبار زنان ادریس را هلاک
نمود پس جبار دیگر بصحبت کشته در آن شهر پیدا شد بیست سال بعد از بیرون رفتن ادریس مانند که یک قطره باران
بر ایشان و مشغول افتادند از گرسنگی و حال ایشان بدتر شد و از شهرهای دور آذوقه و ادرونه و چون کار بر ایشان بسیار
شد با یکدیگر گفتند این بلا که بر ما نازل شده است بسبب آن است که ادریس از خدا خواسته است که تا او سوال نکند باران از آسمان
نیاید و ادریس از ما پنهان شده است و جایش را نمی دانیم و خدا بما رحیم تر است از او پس رای همه بر این قرار گرفت که توبه کنند
بسوی خدا و دعا و تضرع نمایند و استغاثه کنند و سوال نمایند که باران از آسمان بر ایشان و حوالی آن شهر ببارد پس پلاسها پوشیدند
در روی خاکستر ایستادند و خاک بر سر خود ریختند و بازگشت کردند بسوی خدا بتوبه و استغفار و گریه و تضرع کردند بسوی خدا
تا خدا وحی کرد بسوی ادریس که یا ادریس اهل این شهر تو صدا بگریه بلند کردند بسوی من بتوبه و استغفار و گریه و تضرع و من
خداوند رحمن و رحیم قبول میکنم توبه را و عفو مینمایم از گناه و رحم کردم بر ایشان و مانع نشد مرا از اجابت ایشان در سوال باران مگر
مگر آنچه تو سوال کرده بودی که باران بر ایشان نبارد تا از من سوال کنی پس سوال کن از من ای ادریس تا باران بفرستم ادریس گفت
خداوندا سوال نمیکنم حق تعالی خوشحال نبود با ادریس سوال کن گفت سوال نمیکنم پس خداوند وحی نمود بسوی آن ملکی که مامور بود که هر شب
طعام ادریس را ببرد که حبس کن طعام را از ادریس و نبرد از برای او پس چون شام شد طعام نیامد ادریس محزون و گرسنه
شد و صبر کرد و چون روز دیگر طعام نرسید گرسنگی او زیاده شد و چون در شب سیم نیز شد گرسنگی او اندوهش
عظیم شد و صبرش کم شد مناجات کرد که یارب روزی مرا از من باز داشتی پیش از آنکه جانم بگیری پس خدا وحی کرد که ای
ادریس بجزع آمدی از آنکه سه شبانه روز طعام تو را حبس کردم و جزع نمیکنی و پروا نداری از گرسنگی و مشقت اهل شهر خود
در مدت بیست سال پس از تو سوال میکنم که ایشان در مشقت و من رحم کرده ام بر ایشان سوال کن که من باران بر ایشان
بفرستم سوال نکردی و بخل کردی بر ایشان بسوال کردن پس گرسنگی تو چشانیدم صبرت کم شد و جزعت ظاهر گردید پس
از این غار پایین رو و طلب معاش از برای خود بکن که تو را بخود گذاشتم که چاره روزی خود بکنی و طلب نمائی پس ادریس
از جای خود فرود آمد که طلب خوردنی بکند برای دفع گرسنگی چون نزدیک شهر رسید دودی دید که از بعضی خانه ها بالا
پس بسوی آن خانه رفت و داخل شد و پیره زالی دید نان را تنک کرده است و بر آتش انداخته است ادریس گفت ای زن
مرا طعام بده که از گرسنگی ولایت شدم آن زن گفت یا عبدالله نفرین ادریس برای ما زیادتی نگذاشته است که بدیگری خورانیم
و سوگند یاد کرد که مالک چیزی بجز این دو گرده نیستم پس گفت برو و طلب معاش از غیر مردم این شهر بکن ادریس
گفت اندکی طعام بمن بده که جان خود را با آن نگاه دارم و دو پایم قوت رفتار بهم برساند که بطلب معاش بروم زن گفت
این دو گرده نان است یکی از من است و دیگری از پسر من است اگر قوت خود را بتو بدهم میمیرم و اگر قوت پسر خود را
بتو بدهم او میمیرد و در اینجا زیادتی نیست که بتو بدهم ادریس گفت پسر تو خورد سال است نیم قرص برای او کافی است و
کافی است نیم قرص برای من کافی است که با آن زنده بمانم و من و تو هر دو به یک گرده نان اکتفا مینمائیم پس زن گرده

حوض سیم

[illegible]

تا نحو را خورد و کرد دیگر را باب ادریس در پسر خود قسمت کرد چون پسر دید که ادریس از کرده او خود اضطراب کرد تا
انکه مهار درش گفت یا عبدالله فرزند مرا کشتی ادریس گفت خوش مکن که رحمت او را یاد خواهد زنده کنم پس ادریس دعا کرد و
پسر را بیرون خود کرد و گفت ای روح که بیرون رفته از بدن این پسر باز آ [illegible]
پس روح طفل برگشت [illegible]
ادریس [illegible]

[illegible]

گفت دو جامه میخواهم که بپوشم، امیرالمؤمنین گفت با امیرالمؤمنین آنچه میخواهی نزد من هست، چون حضرت دید که امیر را در ماتش شناخت ازاو
گذشته نزد حوالی رفت و دو جامه خرید یکی بسه درهم و یکی بدو درهم، و بهترین را به قنبر داد که به سه درهم خریده ام برداروبپوش قنبر عرض
کرد یا سیدی توبرای منبر سزاوارتری زیرا که منبر بالا میروی و خطبه میخوانی، آنحضرت جواب داد و تو جوانی و خواهش جوانی
بجا میخواهم از خدا شرم دارم که خود را بر تو ترجیح دهم و از رسول خدا شنیدم که میفرمود به بندگان خود
بپوشانید آنچه را که خود میپوشید و با ایشان بخورانید آنچه خود میخورید، پس جامه را پوشید و آستین را کشید و در زیر آن پاره
افتاده بود بیرون آمد، پس قنبر آنرا پاره کرد و آنرا برای قنبر گذاشت برای کلاه او، پس جوانی گفت ای امیرالمؤمنین بگذار بدوزم
آنرا، گفت سزاوارتر است که این امور را بگذاری که چون پدرت در حیات است، اما عوض کرد یا امیر بپرسید شما را شناختم و دو درهم
نفع از این دو جامه از شما گرفتم، گفت شما از جوان برداری که فرموده بودید من برداشتم، ایشان بکدیگر معامله نمودیم دیگر نزاع نیست، حضرت عباس
النعل است ابن عباس گفت روزی داخل شدم دیدم حضرت کفش خود را وصله میکند فرمود یا ابن عباس این کفش چند ارزش
دارد، عرض کردم یا امیرالمؤمنین ارزش ندارد، حضرت گفت به خدا قسم این کفش نزد من از امارت شما بهتر است
کفش را بکناری گذاشت و فرمود یا ابن عباس تو چیزی دانی ای بن عباس
کفش را بکناری گذاشت و گفت امارت بر شما را نمیخواهم مگر برای آنکه حقی را بر پا دارم، درهم و دینار نزد امیرالمؤمنین آوردند حضرت فرمود این مال را تقسیم کنید
اقطاع عرض کردند یا امیرالمؤمنین آن مال بیت المال است تقسیم کردند، ابا در طرف آن حضرت فرمود شما امان خود و حق من نا قرار زمینی باشم
عرض کردند این درهم و دینار که مال شما است تا چه میبینید، فرمود قسم ناید تا چیزی بماند که در همان شب از انفاق خود ابتم
روزی قنبر نزد امیرالمؤمنین آمد و چند جام طلا و نقره در پیش آن حضرت نهاد، عرض کرد که ای برای شما پنهان کرده بودم حضرت شمشیر را از غلاف کشید
یا امیرالمؤمنین شما همه را به مردم دادید و برای خود چیزی نگذاشتید، من اینها را برای شما پنهان کردم، حضرت شمشیر را از غلاف کشید
و فرمود وای بر تو خواستی آتشی بخانه من داخل کنی، پس آنها را به شمشیر ریزه ریزه کرد و به هر کدام رئیسی یاره بخشید و به احضار ان بیت
بیت المال را تقسیم کرد و نهایت عدالت در حق حاضرین شرع فرمود این را در باب درهم قسمت ناشد، ایم روزی آن حضرت در وجه کرد
ذلیل از نقل رویش روی آن حضرت بود ناگاه یکی از اصحاب او آمد حضرت از آنجا گذشت و حضرت از او پرسید نزد حضرت آمد و عرض کرد
فقیری از این نقل با بعض عطای آن حضرت یک درهم بیرون آورد و فرمود این را بگیر و صبر کن، این نقل در باب عطای آن
تقسیم شود و آنچه حصه تو شود مقدر با تو خواهم بخشید، ایم عبدالله بن زمعه نزد حضرت آمد و سؤال عطا کرد فرمود بیت المال
را با و عطا نیافرمود این مال از من نیست و نه از تو بلکه مال مسلمانان است که بضرب شمشیر خود کسب کرده اند اگر تو در جنگ
با ایشان شرکت کرده بودی از آن تو را نیز حصه بود و شد حصه یکی از آنها تو خواهد رسید و اگر شرکت نکردی بتو هیچ نخواهد رسید
ایم عاصم بن میثم نزد آن حضرت آمد در وقتی که اموال را تقسیم میکرد عرض کرد من مرد پیرم و شکسته ام و فقیر چیزی کن که خود
عیال انم این مال از کسب تو نیست است و از میراث پدر تو هم نیست و لکن امانتی است و صاحبانش و حاضر پس زیاد کرد
خدا رحمت کند کسی را که اعانت نماید پیر شکسته را، مؤلف گوید جاهلان کوفه تلاوت کردند و عمر روز عاشورا اموال امام حسین را
غارت نمودند تا طرز امام حسین و گوید من کودکی صغیر بودم معوف داخل خیمه شده دو مخلخال طلا در پای خود دیدم در کرد و گریست
گفتم یا بکی با عدو الله قال کیف لا ابکی وانا استلب رسول الله گفتم مرا بر هنه مکن گفت میترسم چنانکه مال را بردار می‌برد
و جمیع آنچه در خیمها بود بیرون رفت حتی آنکه چادر را از سر اهل بیت گرفتند اللهم العن بالأشرار و اتباعهم و اعانهم و اجداد هم

مؤلف گوید
در رفع ادریس چند قول
در روایت است اول

حوض چهارم

قال الله تعالی فی سوره مریم واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا ورفعناه
مکانا علیا بود ایشان مطابق حضرت حارث فرمود که خوتهم غضب کرد بر ملکی از ملائکه بال اورا قطع کرد و او را در جزیره از جزایر
دریا انداخت و مانده روزان جزیره آنچه خدا خواست بعد از آن حضرت بسیار پیش حق تعالی تضرع کرد ادریس را پیغمبری فرستاد ملک چون حضرت
ادریس را دید عرض کرد یا نبی الله دعا کن خدا از من راضی شود و بال مرا بمن برگرداند پس قبول کرد ادریس و دعا کرد تا خدا بال آن ملک را
باو برگرداند و از او خوشنود گردید پس ملک بحضرتش گفت اگر ترا حاجتی بسوی من هست بگو یعنی میخواهم ترا بسوی آسمان
بالا ببرم تا ملک الموت را ببینم که با یاد او عیش من تمام کرد پس ملک او را در بال خود گرفت و برد بسوی آسمان چهارم
پس دید ملک الموت را نشسته است سر خود را حرکت میدهد از روی تعجب پس ادریس سلام کرد بر ملک الموت و پرسید چرا
سر خود را حرکت میدهی گفت بجهة آنکه خدا مرا امر کرده که روح ترا قبض کنم در میان آسمان چهارم و پنجم پس گفتم پروردگارا
این چگونه میشود و حال آنکه غلظت آسمان چهار پانصد سال راه و از آسمان چهارم تا آسمان سیم پانصد سال و غلظت هر
آسمانی تا آسمانی پانصد سال راه چگونه او را این رفت بالای آسمان چهارم و پنجم قبض روح کنم پس در همانجا قبض روح
شد سرا دخود و اینست معنی قول خدا که ورفعناه مکانا علیا **دوم** بروایتی بجهة رسول خدا فرمود ملکی را از ملائکه نزد
خدا منزلتی بود پس ادریس که فرستاد برای تقصیری پس آمد نزد ادریس و گفت مرا شفاعت کن نزد پروردگار پس ادریس
سه روز روزه داشت که افطار نکرد و سه شب عبادت کرد که ایستاده و سستی نورزید پس در سحر برای آن ملک بسوی خدا
شفاعت کرد پس خدا رخصت داد او را ملک گفت اگر روی پس ملک الموت خواست برود با ادریس گفت من میخواهم که ترا باین
نعمت که بمن داری مکافات نمایم پس حاجتی از من طلب نما تا بعمل بیاورم ادریس گفت حاجتم آنست که ملک الموت را بمن
نشان بدهی شاید با او انس گیرم که با یاد او هیچ نعمت برمن گوارا نیست پس ملک بالهای خود را گشود و گفت سوار شو و او را باسمان
بالا برد و ملک الموت را در آسمان او را طلب کرد گفتند بالا رفته ادریس را بالا برد تا آنکه در میان آسمان چهارم و پنجم ملک
ملاقات کرد پس آن ملک بعزرائیل گفت چرا رو ترش کرده گفت تعجب میکنم زیرا که در زیر عرش بودم و خدا مرا امر کرد که
قبض روح ادریس بکنم در میان آسمان چهارم و پنجم پس چون ادریس این سخن شنید بر خود لرزید و از بال ملک افتاد و ملک
موت در همانجا قبض روح او کرد **سیم** بروایت ابن عباس ادریس روزها در زمین سیاحت میکرد و روزه میداشت
و هر جا که شب او را در میگرفت بروز میآورد و روزی او را بی وسیله هر جا که افطار میکرد و اعمال صالح او را مانند
اعمال روی زمین بالا میبردند پس ملک الموت از خدا اذن طلبید که بزیارت ادریس بیاید و برادر سلام کند پس خدا اذن داد و
نزد ادریس آمد و گفت میخواهم مصاحب تو باشم و با تو همراه کنم پس رفیق یکدیگر شدند و در روزها میگردیدند
و روزه میداشت و چون شب میشد طعام برای افطارش بوسیله رزقی داده میشد و ملک الموت بسوی طعام خود
دعوت میکرد او میگفت مرا احتیاج بطعام نیست پس بر میخواست بنماز و ادریس را سستی بهم نمیرسید و بخواب
میرفت و ملک الموت مانده نمیشد و بخواب نمیرفت پس چند روز بر این حال بودند تا گذشتند بکلهٔ گوسفندی و باغ
انگوری که انگورش رسیده بود ملک الموت گفت میخواهی از این کله گوسفندی برای افطار بگیریم و از این باغ خوشه انگوری
بچینیم و شب با آن افطار کنیم ادریس گفت سبحان الله من ترا بتکلیف میکنم که از مال من بخوری با آنکه تو کیستی پس چگونه مرا تکلیف

۸۹ بخورد مال دیگران ایشان دیگری پس ادریس گفت بگو کیستی فرمود ملک الموتم ادریس گفت مرا بسوی تو حاجتی هست
ملک الموت گفت کدام است ادریس گفت میخواهم مرا باسمان بالا بری پس ملک الموت از خدا رخصت طلبید و ادریس را بر بال خود
گرفت و باسمان بالا برد پس ادریس گفت مرا بسوی تو حاجت دیگر هست گفت آن حاجت چیست گفت شنیده ام مرگ بسیار شدید است
و میخواهم مزه آن را بچشانی تا ببینم چنانست که شنیده ام پس از خدا رخصت طلبید چون رخصت شد ساعتی نفس او را
کشید پس دست برداشت و گفت چگونه دیدی ادریس گفت از آنچه شنیده بودم سخت تر است حاجت دیگر دارم که
آتش جهنم را بمن بنمائی پس ملک الموت امر کرد خزینه دار جهنم را که در جهنم را بگشاید پس چون ادریس جهنم را دید غش کرد
و چون بحال آمد گفت حاجت دیگر دارم که بهشت را بمن بنمائی پس ملک الموت از خزینه دار بهشت رخصت طلبید و ادریس
داخل بهشت شد و گفت یا ملک الموت من از اینجا بیرون نخواهم رفت زیرا که خدا فرموده کل نفس ذائقة الموت و من چشیدم و فرموده
ان منکم الا واردها یعنی هیچ یک از شما نیست مگر وارد میشود بر جهنم و من وارد شدم و فرموده اهل بهشت از بهشت
بیرون نمی روند و بعث خدا هم نبود **مؤلف گوید** مجلسی فرموده این حدیث از طرق عامه است و موافق روایات ایشان است
و در حدیث اول اعتمادی نیست [illegible] ادریس را بالا بردند بمکان بلندی و از تحفههای بهشت باو خوراک میدهند
[illegible] وفات او و بعضی گفته اند ادریس سیصد سال در زمین [illegible] و از او متوشلخ [illegible]
رفت ادریس خلیفه خود گردانید و متوشلخ نهصد و نوزده سال عمر یافت و پسر خود ملک را وصی خود گردانید و ملک پدر
حضرت نوح است [illegible] بروایت مجلسی حضرت صادق فرمود مسجد سهله خانه ادریس پیغمبر است که در آنجا خیاطی میکرد و نماز بجا
می آورد هرکه در آنجا دعا کند خدا حاجت او را برآورد و او را روز قیامت بالا برد بمکان بلندی که درجه ادریس است **مؤلف گوید**
در تفسیر خلاصه منقول است که سبب رفع ادریس آن بود که روزی ادریس را حرارت آفتاب دریافت [illegible]
[illegible]

۹۰ **نهم** در احوال حضرت نوح و از برای آن دوازده موضع است **موضع اول**
قال الله تعالی فی سورة بنی اسرائیل و آتینا موسی الکتاب و جعلناه هدی لبنی اسرائیل الا تتخذوا من دونی وکیلا ذریة من حملنا مع نوح
انه کان عبدا شکورا بدانکه خداوند عالم احوال نوح را در هشت سوره از برای حبیب خود بیان فرموده **اول** در سوره اعراف **دوم**
در سوره هود **سیم** در سوره مؤمنون **چهارم** در سوره شعرا **پنجم** در سوره عنکبوت **ششم** در سوره صافات **هفتم** در سوره
قمر **هشتم** در سوره نوح الا در سوره بنی اسرائیل فرموده انه کان عبدا شکورا بدرستیکه نوح بوده بنده شکر کننده در حیات القلوب
منقول است که نوح پسر لمک بود و لمک پسر متوشلخ و متوشلخ پسر ادریس و صاحب بدایع الزهور نوشته که نام لمک متوشلخ
بود و بروایت تحفة الادبا در همان سال که آدم وفات کرد نوح متولد شد و بروایت مجلسی نام نوح عبد الاعلی و بروایتی دیگر عبد الغفار
بود و بروایت بدایع شاکر بود و بروایت تحفة الادبا کنیتش ابو البشر و ابو المرسلین و القابش قائم الارض و شیخ المرسلین و نوح
از برای این او را نوح گفتند که نوحه بر خود میکرد و بروایت دیگر [illegible]
و او را نوح نامیدند برای آنکه بر قوم خود نهصد و پنجاه سال نوحه کرد و نوح در قریه ای از عراق سمت غربی کوفه در کنار فرات متولد شد
و در بدایع نقل شده که روزی کلبی را دید [illegible] فقال نوح ان هذا الکلب قبیح فقال له الکلب یا عبد الغفار اتعیب النقش
ام النقاش فان کان العیب علی النقش فان الامر لو کان الی لاخترت ان اکون کلبا وان کان العیب علی النقاش فهو لا
یعاب لانه یفعل ما یشاء [illegible]
[illegible]

[illegible] ... آدم ... [illegible] ... اول

[illegible] ... لباس ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... الاعمال ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بود ... [illegible]

[illegible] ... آدم المصطفی ... ابراهیم الخلیل ... موسی الکلیم ... عیسی ... روح القدس ... [illegible]

المصطفی آخر الانبیاء ... [illegible]

[illegible] ... پادشاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

پس پاره کنند را **شبهه** صبر نوح [illegible] اگر نوح [illegible] پاره کردند [illegible]

عاشورا وقته که زنهای بیابی بیت الامام حسین [illegible] بجمیع [illegible] کنند که اولاد [illegible]

[illegible] پیش [illegible] حضرت [illegible] بر [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] که از برفرزند پیغمبر کنند

[illegible] حضرت [illegible] بصورت [illegible]

[illegible]

[illegible] **شبهه** این بود [illegible] بصورت زنی از دوستان اهل بیت [illegible] چه خواهد بود

[illegible] **مؤلف گوید** [illegible] پیغمبر را خدا [illegible] عبادت خدا می نمودند

[illegible] **اول** حضرت نوح که [illegible] پانصد سال [illegible]

[illegible] یعقوب

دوم ابراهیم بود [illegible] **سیم** یوسف [illegible] عبادت

[illegible] **چهارم** [illegible]

[illegible] **پنجم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **حوض** [illegible] **سیم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

نعم ۹۰

دو ثلث باقی ماندند [illegible] آوردند

و سوال کردند که وعده [illegible] ثلث

[illegible] باقی ماند [illegible]

[illegible] حضرت نوح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **مؤلف گوید** [illegible] **اول** [illegible] **دوم** [illegible]

[illegible] **سیم** [illegible]

[illegible] **چهارم** [illegible] **پنجم** [illegible]

[illegible] **ششم** [illegible] **هفتم** [illegible]

مؤلف گوید [illegible]

[illegible]

[illegible] **اول** [illegible] **دوم** [illegible] **سیم** [illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم العن [illegible]

حوض چهارم

قال اسرتم فی سورة هود واصنع الفلک باعیننا ووحینا ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا انهم مغرقون [illegible]

[illegible]

نوح

[illegible] مؤلف گوید [illegible]

[illegible]

حوض پنجم

قال اسرتم فی سورة هود [illegible]

[illegible]

٩٣

و بروایتی حق تعالی امر کرد جبرئیل که نازل شود و تعلیم کند که چگونه بسازد بروایتی ... از جوهر ... [illegible]

... کرب الدیک ... واجنحتها کاجنحة العقاب ... [illegible] ... ثلث طبقات

... فکانت القوم یسخرون منه و یقولون له

یا نوح قد ترکت النبوة و صرت نجارا ... فی خشب السفینة ... [illegible]

فیقولون هذا ... [illegible] ... حضرت نوح ... [illegible]

مامور شد که کشتی بسازد ... [illegible] ... پس نوح عرض کرد خدایا ... [illegible]

... کشتی ... [illegible]

... [illegible] ... کشتی ... [illegible]

... [illegible] ... کشتی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... یا رسول الله ... [illegible]

٢ ... [illegible] ... حضرت نوح ... دوازده ... [illegible]

امیر المؤمنین ... [illegible] ... امام حسن ... امام حسین ... دوازده امام ... پس نوح گفت ... [illegible]

دوازده ... [illegible] ... اهل بیت محمد مصطفی ... [illegible] ... یا نوح ... کشتی ... [illegible]

... [illegible] ... دوازده ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت نوح ... [illegible]

... [illegible] ... نوح ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... یا نوح ... [illegible]

... امام حسن و امام حسین ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... نوح ... [illegible]

... [illegible] ... نوح پیغمبر ... [illegible]

... [illegible] ... چون کشتی تمام شد ... [illegible]

... السفینة ... [illegible] ... یا نوح ... [illegible]

ثم

٩٤

ثم ان نوحا ... [illegible] ... ان یحملوا السفینة فلم یقدروا ... الملائکة ... [illegible]

السماء والارض ... [illegible] ... نوح ... [illegible]

السفینة الی الارض ... [illegible] ... سفینه نوح ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... اللهم ... [illegible]

... [illegible] ... حوض ششم ... قال الله تعالی فی سوره هود قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین و اهلک

... [illegible] ... کشتی نوح ... [illegible]

... [illegible] ... کشتی ... [illegible]

... [illegible] ... کشتی ... [illegible]

... [illegible] ... نوح ... [illegible]

... [illegible] ... یا نوح ... [illegible]

الوحوش والطیور والهوام و کل شیء فیه روح ... الی دخول السفینة ... نزول العذاب ... [illegible]

المشرق والمغرب ... الوحوش والطیور والدواب والهوام ... [illegible]

... [illegible] ... کشتی ... [illegible]

... [illegible] ... نوح ... کشتی ... [illegible]

... [illegible] ... کشتی ... [illegible]

... [illegible] ... داخل کشتی

... نوح ... [illegible] ... فقال له نوح ادخل یا ملعون ... [illegible] ... ابلیس ... نوح ... [illegible]

... [illegible] ... ادخل یا ملعون ... [illegible]

... [illegible] ... یا نوح ... [illegible] ... ابلیس ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... ای نوح ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

95 در کشتی جا بده نوح فرمود می‌ترسم چون از کشتی بیرون آیید شاد و ناخوش شوید فرزندان آدم را فریب دهید و طمع کنید که اگر
نوح ابلیس را در کشتی جا بدهد باعث آزار ایشان کات بعوض شوند گفت ای نبی الله یا نبی شرط کنیم [illegible]
[illegible] تو را ذکر کند او را انکه پس حضرت از آنجا عهد کرد که در کشتی جا داد و ابلیس [illegible]
در هر صبح و شام این سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین را بخواند [illegible]
محفوظ باشد [illegible] حضرت [illegible] نظر کن سوی بنات
الکواکب الثلث الاوسط [illegible]
[illegible]

[illegible]

96 قال السلام [illegible] شهید شود [illegible] شهدای کربلا [illegible]
[illegible] اللهم العن [illegible] موضع هشتم
قال الله تعالی فی سورة القمر ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر [illegible]
[illegible]
[illegible] مؤلف گوید [illegible]
[illegible]

[illegible]

لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحم یعنی نگاه دارنده امروز از عذاب الهی مگر کسی که خدا او را رحم کند مولف گوید ایضا قال
بعضهم منقول است یعنی لا معصوم الیوم من امر الله شد و در روایتی مجلسی حضرت صادق فرمود که یعنی کوه هم بود که بر وی رفتن کوه عمار نان
بزرگتر بود در آن جهان کوه بود که پسر نوح گفت پناه بکوه میبرم که مرا از آب نگاه دارد پس حق تعالی وحی نمود بسوی کوه که ای کوه
پاره پاره شو و عذابی است پس پاره پاره شد بسوی بلاد شام دریای سوی شد و جای آن دریای عظیمی شد و آن دریا را نجف
گفتند بعد از آن دریا خشک گشت و گفتند نی جف یعنی دریای نی خشک شد پس نام آن دریا شد و به بسیاری استعمال نجف
گفتند زیرا که بر زبانشان سبک تر بود الحاصل پس نوح گفت رب ان ابنی من اهلی و ان وعدک الحق و انت احکم الحاکمین
پروردگارا بدرستی که پسر من از اهل من است و بدرستی که وعده تو حق است و تو حکم کننده ترین حکم کنندگانی پس حق تعالی فرمود
یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسألن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین ای نوح بدرستی که
پسر تو از اهل تو نیست که وعده داده ام که ایشان را نجات دهم زیرا که او صاحب کردار ناشایست است پس سوال مکن از من چیزی را
که ترا بان علمی نیست بدرستی که من ترا پند میدهم که نباشی از جاهلان مولف گوید خلاف است در میان مفسران و مورخان
در باب پسر نوح که آیا پسر نوح بود یا پسر زن نوح بود و آیا حلال زاده بود یا فرزند زنا بود و مشهور میان علمای شیعه آنست
که پسر نوح بود و حلال زاده بود و در آیه که خدا میفرماید انه عمل غیر صالح اکثر قراء عمل خوانده اند یعنی بفتح عین و میم و ضم
لام بتنوین که اسم باشد و کسائی و یعقوب و سهل بفتح عین و کسر میم و فتح لام خوانده اند که فعل ماضی باشد و غیر
منصوب که مفعول آن باشد و بنابر قرائت اول بعضی گفته اند که مضاف مقدر است یعنی صاحب عمل ناشایسته بود
یعنی حلال زاده نبود و احادیث شیعه بر نفی این معنی بسیار است چنانچه حضرت امام رضا فرمود دروغ میگویند سنیان که
فرزند نوح نبود بلکه فرزند او بود چون بدکار بود خدا فرمود او از اهل تو نیست و دوستانی که متابعت نوح کردند ایشان را از
اهل او شمرد چنانچه نوح گفت فمن تبعنی فانه منی و این مجمع بعضی احادیث وارد شده که فرزند نوح نبود و مجمع البیان ازتفسیر
در مجمع البیان از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده که کنعان پسر نوح نبود بلکه پسر زن نوح بود و بعضی گفته اند پسرزاده ابن
گویند و بعضی فرموده اند که از نوح حلال هم رسیده بود که پیش از آن بعضی دیگر بوده باشد و بعد از معارفت او نوح
خواسته باشد زیرا که بعقل و نقل ثابت شده که چنان است انبیا را انکه حق تعالی بگذارد که نسبت بحرمت ایشان چیزی واقع
شود که موجب تنفر ایشان باشد و بروایتی علی بن ابراهیم از امیر المومنین مروی است که مراد از آن اهل صاحبه و اهل او است و
دیگر فرمود انکه در نجات از پس خواهد گرفت نوح است که از پیش کنعان خواهد گرفت پس نوح گفت رب انی اعوذ
بک ان اسئلک ما لیس لی به علم و الا تغفر لی و ترحمنی اکن من الخاسرین پروردگارا بدرستی که من پناه میبرم بتو از آنکه
سوال نمایم از تو چیزی را که مرا بآن علمی نبوده باشد و اگر نیامرزی و رحم نکنی خواهم بود از زیانکاران پس فحال بینهما
الموج و کان من المغرقین پس حائل شد میان ایشان موج و گردید پسر نوح از غرق شدگان شیعه نوح لا فنت پادر که پسر
دادم پسر در میان آب غرق میشود میدانم چه گذشت بر سید الشهداء در طوفان کربلا در وقتی که دید شبیه محمد مصطفی در
میان خاک و خون افتاده و دست و پا میزند بحکم فرمود اول علی الدنیا بعدک العفا دوم قتل الله قوما قتلوک
سیم یا بنی قد استرحت من الدنیا و همها و غمها و بقی ابوک غریبا وحیدا فما اسرع اللحوق بک و ما یقال یعنی ای فرزند رفتی از دار
ورنت

نوح

و بدست این زنان زیب … اللهم العن … حوض هشتم
قال ارکبوا فیها بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم یعنی خدا فرمود که سوار شوید در کشتی
در سوره هود و قال ارکبوا فیها بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم
در حالتی که بنام خدا جاری شود و بنام خدا در هنگام رفتن کشتی و ایستادن آب با اسم الله گویند و در اینجا روح حال با نام خدا استادن
و ایستادن کشتی بدرستی که پروردگار من آمرزنده و مهربان است بروایتی مجلسی حضرت امام رضا فرمود هلاک شدند
در طوفان نوح جمعی که تکذیب کردند نوح را پس ایشان غرق شدند بر اهل بوده ایشان به تکذیب کنندگان و حکم
عایب بلند از امری در مقابل باشد چنانست که حاضر باشد در امری که بشنود باشد حضرت باقر فرمود حیض
آنست که خدا زنان را بآن مبتلا کرده است و در زمان نوح زنان در سالی یک مرتبه حیض میشدند تا آنکه در آن زمان هفتصد نفر
از زنان از پرده های خود بیرون آمدند و جامه های معصفر پوشیدند و خود را بزیور عطرها آراستند و پراکنده شدند
در شهرها و در مجلس مردان حاضر میشدند و با ایشان در عیدها جمع میشدند و در صفهای ایشان مینشستند پس خدا
مبتلا کردانید خصوص آن زنان را بحیض در هر ماهی یک مرتبه حیض میدیدند پس ایشان را از میان مردم بیرون کردند و ایشان مشغول
بحیض خود شدند و بسبب زیادتی خون حیض که از ایشان جدا شد شهوت ایشان شکسته شد و زنان دیگر بر همان
عادت هر سالی یک مرتبه خون میدیدند پس پسران آن زنان زنانی که در هر ماه حیض میدیدند خطبه کردند دختران ایشان را که
هر ماه حیض میدیدند پس یک یک تزویج نمودند و چون آنها که هر ماه حیض میدیدند حیض ایشان صاف شد و منفعتش زیاد شد
فرزندان ایشان بیشتر بهم رسید و آنها که هر سال حیض میدیدند نسل ایشان کم بهم رسید پس باین سبب آنها که هر سال حیض میدیدند
شدند و آنها که در هر ماهی حیض میدیدند بسیار شدند و بروایتی منقولست که چون نوح و اهل ایمان داخل کشتی شدند
ان عوج بن عنق لما رای هذه الاهوال اتی الی السفینة و وضع یده علیها فقال له نوح ما ترید یا عدو الله فقال
ادع لی لا باس علیک یا نبی الله و نمشی مع السفینة حیث شئت فاضع یدی علیها و استانس بکلامک فقال الله
واسمع تسبیح الملائکة فنادی اسرافیل یا نوح لا تخش من عوج و دعه یمشی مع السفینة حیث سارت ثم ان نوحا
اغلق ابواب السفینة و بروایتی مجلسی امیر المومنین فرمود که کشتی نوح سرپوشی بر بالای آن بود که آفتاب و ماه دیده
نمیشدند و نوح دو دانه با خود داشت که یکی در روز روشنی آفتاب میداد و دیگری در شب روشنی ماه میداد و آب
دو دانه و قت شناس ها از آن ها میشناختند و بروایتی مجلسی دلو زنان بود پس خلق هلاک است و حضرت نوح سال دو خواهیم
جانوری را با خود بکشتی برد و ولد زنا را داخل کشتی نکرد و بروایتی عیون الحیات پس کشتی روانه شد و نزد خانه کعبه
رفت و هفت شوط طواف کرد و طواف نساء بجا آورد و بروایتی بدایع ثم اتت الی مکة و بیت المقدس قرار گرفت
السفینة لا تمر بنوح علی مکان حتی تنادی یا نوح هذا مکان کذا و کذا و طافت به من المشرق الی المغرب و کان حول
السفینة سبعون الف ملک یحفظونها من العذاب النازل فکانت تجری فی الماء تجری الهوینا فی الفلک مولف
گوید اخبار معلوم میشود که در طوفان چند موضع را آب نگرفت اول خانه خدا زیرا که اخبار بسیار رسیده که ارسل الله الطوفان فی
البیت المعمور الذی کان انزل فی زمن آدم و کان من یاقوتة حمراء فلما طغی الماء و رفعه الله تعالی الی السماء
البیت المعمور العتیق لانه صار عتیقا من الطوفان دوم نجف اشرف که جزیره بود و باشد که در روایت

حضرت صادق فرمود اربع بقاع ضجت الی الله من الغرق ایام الطوفان البیت المعمور فرفع و الغری سیم و کربلا چهارم و طوس [illegible]
علی [illegible] فرمود ان [illegible] کانت واحدة [illegible] ایام الطوفان اغرقت الارض [illegible] والارض واحده پنجم قبة الزمان
چنانچه [illegible] و [illegible] الذی [illegible] موسی بن عمران علی قبة الزمان یعنی [illegible] که [illegible] برای
بنی اسرائیل [illegible] قبة الزمان [illegible] کرده اند [illegible] که موسی [illegible] ساخته [illegible]
چراغ [illegible] که [illegible] بود که شبیه [illegible] بود ولیکن [illegible] قبة الزمان [illegible]
معجزات [illegible] پیش از زمان موسی بود [illegible] در زمان نوح [illegible] حکیم بود [illegible] نوح را
[illegible] سلطان [illegible] گفت [illegible] نوح پیغمبر صادق [illegible] دعای او [illegible] عذاب [illegible] سلطان
[illegible] چاره [illegible] جبال [illegible] اطراف این شهر [illegible]
[illegible] این شهر [illegible] جبال [illegible] اراده الهی [illegible]
اوراد [illegible] حکمت [illegible] اسرار [illegible] خواص [illegible] قبة الزمان [illegible] اهل
این شهر [illegible] شداد [illegible]
[illegible] ظهور امام [illegible] شداد [illegible]
ظاهر خواهد شد و در روایت اسرار الشهاده چون کشتی نوح بزمین کربلا رسید [illegible] کشتی نوح [illegible]
[illegible] نوح [illegible] جبرئیل [illegible]
با نوح این زمینی است که فرزند پیغمبر [illegible] در اینجا شهید خواهد شد [illegible] نوح [illegible]
[illegible] در روایت علی حضرت امام رضا فرمود که چون نوح در کشتی نشست [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] با نوح بود در کشتی [illegible] از غرق [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
پس اضطراب کشتی [illegible] نوح گفت [illegible] خدا ما را [illegible] نجات [illegible] از غرق [illegible]
است که [illegible] لا اله الا الله [illegible] یا رب اصلحنی [illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] نقش نگین رسول خدا محمد رسول الله بود و نقش نگین امیر المؤمنین الملک لله [illegible]
انگشتری [illegible] نگین [illegible] کلمات [illegible] لکل هول [illegible] لا اله الا الله ولکل کرب
لا حول ولا قوة الا بالله ولکل مصیبة [illegible] حسبی الله ولکل ذنب صغیرة و کبیرة استغفر الله ولکل غم [illegible] ما شاء الله
ولکل نعمة [illegible] الحمد لله [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] نقش نگین امام حسن العزة لله [illegible] و نقش نگین امام حسین ان الله
بالغ امره بود و نقش نگین حضرت سجاد [illegible] نقش نگین حضرت امام محمد باقر
[illegible] الوصی ذی المنن [illegible] نقش نگین حضرت صادق انت ثقتی [illegible]
الناس [illegible] اللهم انت ثقتی [illegible] نقش نگین امام موسی [illegible]
نقش کرده بودند و نقش نگین حضرت امام رضا ما شاء الله لا قوة الا بالله بود

موضع نهم

[illegible]

نهم

قال الله تعالی فی سوره هود و قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر واستوت علی الجودی و قیل بعدا للقوم
الظالمین یعنی گفته شد ای زمین فرو بر آب خود را و ای آسمان باز ایست از باریدن [illegible] آب در زمین فرو رفت و انجام [illegible]
[illegible] هلاک کافران و نجات مؤمنان بعمل آمد و قرار گرفت کشتی بر جودی [illegible] چون نوح در کشتی سوار شد
[illegible] در کشتی [illegible] حیوانات [illegible] جماع نکنند [illegible] تناسل [illegible]
در کشتی [illegible] نوح را ملامت کردند [illegible] جفت خود [illegible]
[illegible] نوح کلب را ملامت کرد [illegible] جفت خود [illegible] حضرت نوح
کرد بر کلب [illegible]
[illegible] گفتند قالت الهرة لولا جمعت کل المعانی [illegible] ولا الکلب [illegible]
در روایت علی حضرت رسول فرمود که حضرت نوح [illegible] در کشتی [illegible]
بود نوح را [illegible] جفتی [illegible] کشتی [illegible] بهشت بیرون آورده بود [illegible]
ومن الابل اثنین ومن البقر اثنین ومن الضأن اثنین ومن المعز اثنین [illegible]
وحشی [illegible] کوهها [illegible]
باشند [illegible]
[illegible] مؤلف گوید مدت مکث نوح در کشتی خلاف است بعضی [illegible]
صد و پنجاه روز و بعضی پنج ماه و بعضی شش ماه و باز اختلاف کرده اند که روز سوار شدن در کشتی کدام روز بود
[illegible] حضرت صادق فرمود [illegible] رجب [illegible] سوار شد [illegible]
روزه دارد [illegible] خلاصة الاخبار [illegible] رجب در کشتی سوار شد و در روایت [illegible] چون خدا امر کرد که
زمین آب خود را فرو برد حضرت صادق فرمود [illegible] که از زمین بیرون آمده بود زمین [illegible] فرو برد و چون آبهای آسمان
خواست که بزمین فرو روند زمین قبول نکرد و گفت خدا امر کرده مرا که آب خود را فرو برم پس با آسمان [illegible] زمین ماند
پس خدا جبرئیل را فرستاد [illegible] دریاها [illegible]
[illegible] نوح [illegible] طوفان [illegible] رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن
و حسین و سایر ائمه [illegible]
کوهی [illegible]
پس چون نوح خواست [illegible] زمین ظاهر شد [illegible] غراب از کشتی
بیرون رفت [illegible]
[illegible] الزیتونة [illegible] قال [illegible]
فقالت الحمامة انا [illegible]
تلک الورقة فی فمها قال هذه الورقة من ورق الزیتون [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] روز [illegible] سوار شد [illegible] حضرت [illegible]

ودر مکانی قرار نمی‌کرد پس حضرت نوح ... بر ... فرود گفت برو در خبری از اثر آب بیاور دستل غراب ... انتظار ...
کبوتر عرض کرد ... چیزی آدم ... بروانگرده ساعتی نگذشت که راجعت کرد و در منقارش برک سبز بود پس نوح چون
برک سبز را میدانست ورق درخت زیتون است ... زمین ظاهر شده پس چندروزی صبر کرد و دوباره دیگر
کبوتر را فرستاد کبوتر بعد از ساعتی برگشت در حالتیکه پاهاش سرخ بود مثل آنکه خضاب کرده باشد سبب ... اول ما انکشف
من الارض مکان الکعبة فصارت ربوة حمراء فوقفت علیها الحمامة فاختضبت رجلاها من ذلک الطین الاحمر ...
لها نوح ... اللهم اجعل الحمام ابرا الطیور ... وحببها الی الناس <u>تنبیه</u> اگر اهل سفینه چون پاهای سرخ ...
خوشحال شدند ... موضع خانه کعبه ظاهر شده ... اما چون اهل بیت سرخ رنگ ...
کشته ... ان دردهم ... برروایتی ... که ... سفینه نوح ... جبل
پس هم ... قرار کرد ... کشتی ...
تواضع و شکستگی کرد ... کشتی بروی جودی قرار گرفت پس کشتی ...
بروی جودی ... لا انه ... کان استوت السفینة علی جبل الجودی یوم عاشورا ثم ان نوحا فتح ابواب السفینة ...
الشمس ونفضت الطیور اجنحتها وتحرکت الوحوش ودابت الانجار ... الارض ...
الا ... لنفض الماء ... السفینة ... <u>تنبیه</u> روز عاشورا ...
چون کشتی بر جودی قرار گرفت اهل کشتی همه خوشحال شدند ... روز عاشورا چون ...
... همه ...
... واقرکرد ... کشتی بودند ... روزه ... الطیر والوحوش والدواب جمیعها
... پس نوح ... آوردند ... روزه ...
... افطار ... <u>تنبیه</u> ... کربلا روز عاشورا ... تشنه
... روزه ... افطار ... کربلا ...
بروایت ... محمد بن سنان بحضرت صادق ... روز عاشورا ... روزه ...
روزه ... افطار ...
الاّ ...
...
از آنجاه ... حضرت صادق ... الشمس ...
الشمس ...
... <u>قول کربلا</u> چون در کربلا ... حضرت صادق ...
ولا اختضبت ...
...

اللهم العن اباالشرور ... موضع دهم
قال الله تعالی فی سورة هود یا نوح اهبط بسلام منا وبرکات علیک وعلی امم ممن معک وامم سنمتعهم ثم یمسهم منا عذاب الیم
... نوح ... اهبط بسلام ...
کشتی ...
در ... شوال ... استوت السفینة علی الجبل اربعین یوما حتی جفت الارض ...
نادی الله الیٰ نوح ان اهبط بسلام منا وبرکات علیک ... ان ... التطیرو
الوحوش والدواب والهوام ... فی الفضاء کما کانت فی الاول ثم ان ... اللیل والنهار
والشمس والقمر والنجوم کما کانت اولا ثم ... الطوفان عن الارض ...
... حضرت صادق ... نوح ... روز ... جودی قرار گرفت ...
حضرت امام رضا ... نوح ... کشتی ... نوح و فرزندان او ... هشتاد کس
بودند ... ایشان ... الثمانین ... هشتاد نفر بودند ...
جودی ... نوح بعد از طوفان ... حضرت باقر ... نوح
درختان ... درخت خرما ... درخت خرما ... نوح درخت خرما
... شیطان ... درخت ... نوح ...
شیطان گفت ... درخت ...
... ابلیس گفت ...
نوح گفت ...
نوح گفت یا نبی الله ... نوح ...
... شیطان ...
حلال ... درخت انکور ... شیطان گفت ... نوح گفت
... شیطان ... نوح گفت ... انکور
... درختان ... نوح ...
... درخت انکور ... ابلیس ... قال ...
... الکرم ... ابلیس ... نوح ... ابلیس ... الکرم ...
فقال ابلیس ... ابلیس ...
... الکرم
فی الارض ...
علیها ...

هذه الاوصاف الاربعة ... وثب فى اعضائه ... داد آنها ... در رقص

... فاذا قوى ... فاذا حدث ... طلب الشر ...

فهذه العناصر الاربعة ... الاربع ... الا النفس

ليس ... فى النفس ... ذكر شده كه ... العرب العسكر

... ادل ... كه ... بكوش ... بكنم ... بكفت كم

سؤال ... جواب ... اول ... بر ... دركشتى ...

پس ... درشتى ... بس ... يافت ... نوح ... كشود

سام ... حام ويافث ... نوح ... شد ... پسر

سام ... نوح ... سوى ... خدايا تغيير ... آب ... كم ... نسند

... يافت ... خدا تغيير ... نوح كفت ... يافت كه ... فرزندان

... حضرت ... فرزندان سام ... ياجوج وماجوج ...

... فرزندان ... ياجوج وماجوج ... فرزندان ...

دوم ... نوح ... سام ...

... نوح ... سام ...

... النبوة والملك ... من نسل سام ... الانبياء والاصفياء ... حام ...

... اللهم ... عليهم ... سام ...

... اللهم ... نوح ...

... حام ...

... الاولاد ... سام ...

... سوم ...

... النوح ...

... كه ...

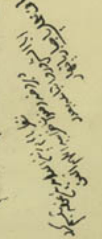
... مقتضى ... حام ...

... سام ...

... ابو ... غلام ...

... غلام ... حام ...

... غلام ... دهم



حضرت

... الصافات ... نوح ... المجيبون ونجيناه واهله من الكرب العظيم ... تحقيق كه خواند مارا

نوح ... ادم

... نوح ... حام ...

... حام ... نوح ... كشتى

... نوح ... سام وحام ويافث و

... نوح ... حضرت آدم ...

... الطوفان ... آدم ... الطوفات ... النبوة ...

... سنة ... نوح ... طوفان ...

... سام ... فارس ...

... سام ... حام ...

... يافث ...

ياجوج وماجوج ... حام ...

... نوح ...

... العباد ...

... سام ...

... ياجوج وماجوج ...

... اول ... سوم ...

... دوم ...

... نوح ... سام ...

... اول ...

... سام ... نوح ...

... سام ...

... دوم ...

... حضرت يافت

اشاره بامیرالمؤمنین کرد و گفت وصی من ایشان است گفتند یا رسول الله صحیفه در پیش ما هست که در آنجا صفت [illegible]
کرده اند و علامات او را نوشته اند [illegible] در پیش [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا [illegible] وصی [illegible] نوح [illegible]
[illegible] مصحف نوح [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین سلام کرد [illegible]
[illegible] الاسلام و ایمان آوردند [illegible]
العابدین [illegible] علی بن الحسین [illegible]
[illegible] ابوطالب [illegible]
[illegible]
[illegible] موسی بن عمران [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] دوازدهم

قال [illegible] نوح [illegible]
[illegible]
[illegible] فقال [illegible]
یا نوح ما هذا البیاض الذی تراه قال [illegible] هذه عظام قومک [illegible] فقال له جبرئیل [illegible]
ما هذه الصلاصل قال [illegible] هذه اصوات السلاسل التی [illegible]
[illegible] نوح [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] یا نوح [illegible]
[illegible] نوح [illegible] جبرئیل گفت یا نوح [illegible]
[illegible] نوح [illegible]
[illegible] نوح گفت رب [illegible]
[illegible] والمؤمنین والمؤمنات ولا تزد الظالمین الا تبارا [illegible]
[illegible]

نوح

[illegible] و خانه نوح در مسجد کوفه
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] مسجد [illegible]
که در زمان آدم و نوح بوده است دوازده هزار [illegible] نوح [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین در مسجد کوفه [illegible]
[illegible] حضرت آدم [illegible]
و خانه حضرت نوح و خانه حضرت ادریس و محل نماز حضرت ابراهیم و محل نماز [illegible] حضرت خضر [illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible]
[illegible] ردیم [illegible]
[illegible] از حضرت صادق سؤال کرد از معنی آیه رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی
مؤمنا حضرت فرمود [illegible] الانبیاء [illegible] حضرت صادق [illegible]
ابوحنیفه [illegible] ابوحنیفه گفت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] نوح [illegible]
[illegible]
[illegible]
جبرئیل نزد او آمد و گفت ای نوح پیغمبری تو منقضی شد و ایام عمر تو تمام شد [illegible] علم پیغمبری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسم اعظم و میراث علم و آثار علم پیغمبری را [illegible] نوح [illegible]
[illegible] هود [illegible]
[illegible]
نوح در آفتاب نشسته بود و گفت السلام علیک یا نوح [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
عزرائیل [illegible]

شعر فاسد نوح [illegible] فقال له ملك الموت ما هذا الجزع یا نوح الم تشبع من الدنیا وانت اطول الناس عمرا

فقال نوح ما وجدت الدنیا الا کدار لها بابان دخلت من احدهما وخرجت من الآخر ثم ان ملك الموت ناوله کاسا من شراب الجنة

وقال له اشرب من هذا الشراب [illegible] فلما شربه [illegible] علی [illegible]

ای کنت نوح [illegible] تا عمر نوح [illegible] اگر [illegible] وفات نوح [illegible] کربلا

روز عاشورا وقت شهادت علی اکبر رسول خدا [illegible] از شراب بهشت آورد [illegible] شرح [illegible]

[illegible] قبره [illegible] الکرب [illegible] نوح [illegible] حضرت

صادق [illegible] امیر المؤمنین [illegible] حضرت نوح [illegible] نوح

[illegible] حضرت صادق [illegible] امیر المؤمنین در

میان سینه نوح [illegible] ابراهیم [illegible] نوح [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] نوح [illegible] روز ولادت

رسول خدا [illegible] امیر المؤمنین [illegible] السلام علیک [illegible] نوح [illegible] حضرت صادق

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] حضرت [illegible] اسمعیل فرزند آنحضرت سوار شد

[illegible] سوار شدیم [illegible] اسمعیل

فرمود [illegible] حضرت نماز کرد [illegible] اسمعیل [illegible] امام حسین [illegible]

[illegible] شیعیان [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] حضرت صادق [illegible] یونس بن ظبیان [illegible]

یونس [illegible] اهل [illegible]

پس فرمود یا یونس [illegible]

[illegible] یونس [illegible]

[illegible] فرمود [illegible]

[illegible] نماز [illegible]

[illegible] یونس [illegible] فرمود [illegible]

یونس [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

موضع سر حضرت امام حسین است [illegible] عبد الله بن زیاد [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

است [illegible] مؤلف گوید [illegible]

[illegible] موضع زیارت [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] آنحضرت است [illegible]

ایشان

ایشان نیست مؤلف گوید [illegible] واهلنا من الکرب العظیم اشارت است بنوح [illegible] کربلا

[illegible] الآخرین [illegible]

[illegible] در احوال حضرت هود

واز برای آن شش حوض است حوض اول قال الله تعالی [illegible] هود [illegible]

قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره ان انتم الا مفترون مؤلف گوید [illegible] احوال هود [illegible]

[illegible] اول سوره اعراف دویم سوره هود سیم سوره شعرا چهارم سوره حم سجده پنجم سوره احقاف ششم

سوره ذاریات هفتم سوره [illegible] هشتم سوره حاقه نهم سوره بروج دهم سوره فجر [illegible] هود [illegible]

[illegible] قوم عاد [illegible] هود [illegible]

[illegible]

[illegible] نوح است [illegible] هود [illegible]

[illegible] حضرت صادق [illegible] نوح [illegible] شیعیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیعیان [illegible] هود [illegible]

[illegible] هود [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] هود [illegible]

تا [illegible] شهرهای ایشان [illegible] زراعت ودرخت خرما بسیار داشتند [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] هود را برای ایشان مبعوث کرد [illegible]

[illegible] وکان [illegible] ذراع [illegible]

الشمس من الارض [illegible] علی الجبل [illegible] وکان طول الرجل [illegible] ذراع [illegible]

[illegible] ذراعا وکانوا لا یبلغون الحلم [illegible] سنة [illegible]

ولا [illegible] العظیمة وکانوا قوما جبارین یعبدون الاوثان من دون

الله قال وهب بن منبه [illegible] رجلا من قوم موسی [illegible] رجل من العمالقة قال رایت

[illegible] ذکروا [illegible] رجل من العمالقة [illegible] فرسخا من [illegible]

فلما [illegible] الله الیهم هودا وکان [illegible] سنة [illegible]

[illegible] الی قومه [illegible]

[illegible] قبلهم وجعلهم ملوکا علی الاسرة من الذهب وجعلهم الملوک [illegible]

[illegible: diagonal marginal note in left margin]

وادعهم الی التوحید وان یرجعوا عن عبادة الاوثان فوثب الیهم هود وهو فی یوم عیدهم وقد اجتمعت ملوک
وجلسوا علی اسرة الذهب وجلس الملک الجلجان علی سریر من الذهب وعلی راسه تاج مرصع بالجواهر الفاخرة فلما
واذا بصوت هود وهو یقول یا قوم اعبدوا الله ربی وربکم ما لکم من اله غیره وان هذه الاصنام التی تعبدونها من دون
الله تعالی اهلکت قوم نوح قبلکم فلما رآه الملک الجلجان قال له ویلک یا هود ما تظن انک مع جموع عاد تغلبنا
تغلبنا بهذه الکلمات ام تعلم ان فی کل یوم ولیلة یولد لنا الف ولد فلما اصبح هود وهو یدعوهم الی التوحید دعهم
لا یبعون سنة سال الاثمار بعقم نسائهم فلم تحمل منهن امراة فی تلک السنة فشکوا ذلک الی ملکهم الجلجان وقالوا ان
هودا اعقم نسائنا ونخشی ان یکون صادقا بما یقول ثم ان اشرارهم حملوا علی هود واخرجوه وقالوا ان یرسل الله
علیهم ریحا عقیما فلما سمعوا ذلک ضربوه ضربا شدیدا حتی غشی علیه من الضرب فلما افاق ضربوه بالحجارة فاقام فیهم
سبعین سنة وهم یرجمونه بالحجارة فلما ایس منهم قال الهی انت تعلم انی قد بلغت رسالتک الی قوم عاد وهم علی کفرهم فی ضلال
مبین ثم ان الله تعالی ارسل علیهم المطر سبع سنین پس هود مشغول زراعت بود وآب میکشید برای زراعت پس جمعی بودند
در خانه او وادا وخواستند ناگاه ... که سعید ... وگفت شما کیستید گفتند ما از ولات
بلاد ایم ودختر سالیست که باران نیامده که از برای ما دعا کنی که باران ببارد انرا گفت اگر
دعای هود مستجاب میبود از برای خویش دعا میکرد که زراعتش بسوخته انکه آب کشد ... گفت در
موضع است ... حضرت وگفت ... که ... دعا باید از خدا سوال کن که باران
بارد ... هود ... دعا کرد وبا ایشان گفت ...
که خدا برای شما باران ... باشد ... در منزل ... قال
سعید ... کوری ... هود گفت ... دعا کنم خدا ...
کسل ... خدا ... که ادما ... دشمن ... باشد که
من مالک ... باشد مولف گوید جعفر از کانواده
بوت بلند شده اند اول نوح دوم هود سیم لوط چهارم رسول خدا که رب العالمین ... روزی
عایشه خود رسول خدا آمد ... حضرت رسول ... وپیوسته ...
جعفر را دوست ... دو ... جبرئیل
... گفت ... پیش ... حضور ...
... فضیلت ... پیش ...
زمان ... چهارم ... ابراهیم ...
اوبرای ... بود ... که ... حوض ...
... جبرئیل ... در ...
... حوض دوم

[illegible]

قال الله تعالی فی سورة الاعراف والی عاد اخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون قال الملأ الذین کفروا من قومه انا
لنریک فی سفاهة وانا لنظنک من الکاذبین حاصل معنی آنکه چون هود قوم خود را امر بعبادت خدا کرد گفتند بزرگان واشراف که کافر بودند
... سفاهت ... قال یا قوم لیس بی سفاهة ولکنی رسول من رب العالمین گفت
... ابلغکم رسالات ربی وانا لکم ناصح امین ...
... اوعجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم علی رجل منکم لینذرکم
... عذاب خدا
... واذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح وزادکم فی الخلق بسطة فاذکروا آلاء الله لعلکم تفلحون ...
... نعمتهای خدا ...
... قالوا اجئتنا لنعبد الله وحده ونذر ما کان یعبد آباؤنا فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین ...
... قال قد وقع علیکم من ربکم رجس وغضب اتجادلوننی فی اسماء سمیتموها انتم وآباؤکم ما نزل
الله بها من سلطان فانتظروا انی معکم من المنتظرین ...
... عذاب ...
... قوم ...
... هود ...
... گفت ...
... هود ...
... هود ...
... قوم نوح ...
... هود ...

[illegible]

۱۱۱

ندا داشت که گفت ای قوم از خدا بترسید و خدا را عبادت کنید که اگر ایمان بیاورید این بلاها که بهم رسیده [illegible] کردند بر شما چون

این را شنیدند شروع کردند [illegible] و هر چه بر ایشان نازل شد [illegible] هود گفت یارب [illegible] ... درباره ایشان شود

ایشان را [illegible] هود گفت ای قوم خدا مرا وعده کرده که شما را هلاک

[illegible] هود

[illegible] شهید [illegible]

[illegible]

[illegible]

113

امام حسن عسکری بروایتی صحیح اکتفا نمود روزی معتمد خلیفه خواست کثرت لشکر خود را بر آنحضرت ظاهر سازد با آنحضرت بصحرا رفت
و تل عظیمی بود خلیفه امر نمود تا لشکر با اسبان دامن خاکی از آن برداشتند پس از برداشتن ایشان تل بر طرف
شد و کوه های بجای آن ماند پس حضرت امام حسن [illegible] آنچه لشکر خلیفه بود [illegible]
مؤلف گوید در حکایت [illegible] در دروازه [illegible] سجاد [illegible] چون [illegible]
[illegible] کرد [illegible] بطن خود [illegible]
[illegible] پس [illegible] آثار [illegible] ساکن [illegible]
[illegible] لا تنظر الیهن اللهم [illegible]

موعظه چهارم

قال الله تعالی فی سورة السجدة فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود اذ جاءتهم الرسل من بین ایدیهم
ومن خلفهم الا تعبدوا الا الله یعنی اگر اعراض کنند از ایمان تو پس بگو ای محمد ترسانیدم شما را از صاعقه و عذابی مثل
عذاب عاد و ثمود در وقتی که پیغمبران آمدند بسوی ایشان از پیش رو و از عقب ایشان که عبادت نکنید مگر خدا را قالوا لو شاء ربنا
لانزل ملائکة فانا بما ارسلتم به کافرون گفتند اگر میخواست پروردگار ما هر آینه میفرستاد ملائکه پس ما بآنچه شما
فرستاده شده اید کافرانیم فاما عاد فاستکبروا فی الارض بغیر الحق وقالوا من اشد منا قوة اولم یروا ان الله الذی خلقهم
هو اشد منهم قوة وکانوا بآیاتنا یجحدون [illegible] زیاده باشد
[illegible] فارسلنا علیهم ریحا صرصرا
فی ایام نحسات لنذیقهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا ولعذاب الآخرة اخزی وهم لا ینصرون پس فرستادیم بر ایشان
بادی تند [illegible] عذاب [illegible] عذاب آخرت [illegible]
[illegible] و اذکر اخا عاد اذ انذر قومه بالاحقاف وقد خلت النذر من بین یدیه
ومن خلفه الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم [illegible]
[illegible] عذاب
[illegible] قالوا اجئتنا لتأفکنا عن آلهتنا فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین [illegible]
[illegible] قال انما العلم عند الله وابلغکم ما ارسلت به
ولکنی اراکم قوما تجهلون [illegible]
[illegible] فلما رأوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا بل هو ما استعجلتم
به ریح فیها عذاب الیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تدمر کل شیء بامر ربها فاصبحوا لا یری الا مساکنهم کذلک نجزی

114

هود

[illegible] آثار ایشان [illegible]
[illegible] حضرت هود در باره ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] در باره ایشان ماند [illegible]
[illegible]
[illegible] بر ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اذ جاءهم [illegible]
[illegible] هفتاد [illegible]
[illegible] هفتاد هزار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سخرها علیهم سبع لیال وثمانیة ایام حسوما
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سبع لیال وثمانیة ایام حسوما فتری القوم فیها صرعی کأنهم اعجاز نخل خاویة فهل تری لهم من باقیة [illegible]

115

چون بارها و وزرد ... [illegible] ... عادات ایشان حضرت

[illegible]

[illegible]

مؤلف گوید [illegible]

[illegible]

قال الله تعالى في سورة القمر كذبت عاد فكيف كان عذابي ونذر انا ارسلنا عليهم ريحا صرصرا في يوم نحس مستمر تنزع الناس كانهم اعجاز نخل منقعر فكيف كان عذابي ونذر [illegible]

[illegible]

116

[illegible]

... انه اهلك عادا الاولى ...

[illegible]

۱۱۷ آنحضرت دعا کرد تا باد صرصر [illegible] که [illegible] هلاک [illegible]

[illegible] حضرموت [illegible] **اول** در حضرموت [illegible]

که در روضة الصفا نقل شده [illegible] حضرموت [illegible]

[illegible] بسم الله [illegible] الی الملک [illegible]

[illegible] **دوم** [illegible]

[illegible] **سیم** [illegible] امام حسن [illegible]

[illegible] امام حسن [illegible]

[illegible]

[illegible] **موضع ششم**

[illegible] ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱۸ [illegible]

[illegible]

119 شری که از آن حکایت خبر داد در صحرای عدن دید با باغها و آب روان ... که گرد آن حصاری بود که بر دور آن حصار

برج‌های بسیار ... چون نزدیک آن شهر رسید گمان کرد که در آن شهر کسی هست ...

[illegible]

نمونه هزار پنجم در احوال حضرت صالح و اصحاب سوره آن که قوم ثمود است مرقوم اول

قال الله تعالی فی سورة الاعراف والی ثمود اخاهم صالحا ... احوال صالح را در شش سوره بیان فرموده اول سوره

اعراف دوم سوره هود سیم سوره شعرا چهارم سوره نمل پنجم سوره قمر ششم سوره ...

[illegible]

[illegible]

قال الله تعالى في سورة هود والى ثمود اخاهم صالحا قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره هو انشأكم من الارض واستعمركم فيها فاستغفروه ثم توبوا اليه ان ربي قريب مجيب [illegible]

[illegible]

[illegible]

١٢٣

علی پایه و غلب [illegible] ولا تجعل [illegible] ولکن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ما را اثر [illegible] انا ارسلنا [illegible]

[illegible] الذهب [illegible] الفضة [illegible] الزبرجد الاخضر [illegible] المرجان [illegible]

[illegible] فاذا اخرجتها لکم بهذه الصفة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قوم فذا شرطکم علی شرایط کثیرة وانا اشرط علیکم ان لا یرکبها احد ولا یرمیها بحجر ولا سهم

ولا یمنعها من شرب الماء ولا یمنع فصیلها [illegible]

[illegible]

[illegible]

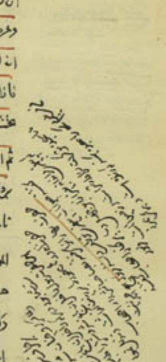
[illegible] ناقة [illegible] الناقة [illegible]

[illegible] صالح رسول الله قال ابن عباس [illegible]

[illegible] ذراع [illegible]

ان لا اله الا الله صالح رسول الله [illegible] الناقة وفصیلها [illegible] الجبال [illegible]

[illegible]



[illegible]

ثم ان مواشی القوم [illegible] الناقة [illegible] مؤلف گوید [illegible] اول

[illegible] حضرت رسول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] ایها الناس [illegible]

[illegible]

صالح

[illegible] حوف [illegible]

قال [illegible] در سوره الشعراء کذبت ثمود المرسلین اذ قال لهم اخوهم صالح الا تتقون انی لکم رسول امین فاتقوا الله واطیعون

وما اسالکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین [illegible]

[illegible]

[illegible] آمنین فی جنات وعیون وزروع ونخل طلعها هضیم [illegible]

[illegible]

[illegible] وتنحتون من الجبال بیوتا فارهین [illegible] فاتقوا الله واطیعون

ولا تطیعوا امر المسرفین الذین یفسدون فی الارض ولا یصلحون [illegible]

[illegible] قالوا انما انت من المسحرین ما انت الا بشر مثلنا فات بآیة ان کنت من الصادقین

[illegible]

[illegible] ناقة لها شرب ولکم شرب یوم معلوم ولا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب یوم عظیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفت بلی پس ودان گفته و ... رسول خدا ... ابوبکر گفت رسول خدا ... کرده گفت اگر خلیفه ... ابن ابوبکر

جواب ... حضرت ... کمان نماز کرد

... دوم روایت ... نصاری ... رسول خدا آمدند ...

[illegible]

سیم ...

[illegible]

اول ... لا اله الا الله محمد رسول الله دویم لا اله الا الله علی ولی الله ...

[illegible]

چهارم ...

[illegible]

اللهم العن ... شرور ... اخبار ...

قال ... الاعراف فعقروا الناقة وعتوا عن امر ربهم ... قوم صالح ...

... فعقروها فقال تمتعوا في دارکم ثلاثة ایام ...

... کذبت ثمود بطغواها ...

[illegible]

مؤلف گوید

شعر

مؤلف گوید

۱۲۹

[illegible] ازنانقد صالح [illegible]

کفت چون بخانه برکشتم [illegible] تشیع [illegible]

[illegible]

[illegible] دروغ می‌کوید [illegible] صالح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وکفت لا اله الا [illegible]

[illegible] وکفت انا [illegible]

[illegible] دعای مرا استجابت کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] موافقت کرد [illegible]

[illegible] حوض [illegible]

قال [illegible]

[illegible]

۱۳۰

[illegible] صالح [illegible]

[illegible]

[illegible] اول [illegible] دوم [illegible] سیم [illegible]

[illegible] موافقت کرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

141

پس ... صالح ... [illegible]

بالوس ... شام روانه شد ... خلاصه صالح ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... ولت کوید ... [illegible]

آیه اول ... دوم ... سوم ... [illegible]

آیه چهارم ... [illegible]

... [illegible]

... حوض هفتم

[illegible]

تمّ حوض ششم در احوال حضرت خلیل و اسمعیل و ساره و [illegible]

حوض اول

بدانکه خواهیم در هفده سوره احوال حضرت خلیل و اسمعیل را بیان نموده اول سوره بقره دویم سوره آل عمران سیم سوره نساء چهارم سوره انعام پنجم سوره توبه ششم سوره هود هفتم سوره ابراهیم هشتم سوره حجر نهم سوره نحل دهم سوره مریم یازدهم سوره انبیا دوازدهم سوره حج سیزدهم سوره عنکبوت چهاردهم سوره صافات پانزدهم سوره ص شانزدهم سوره زخرف هفدهم سوره ذاریات [illegible] سوره نجم اما سوره بقره میفرماید ام تقولون ان ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط کانوا هودا او نصاری [illegible]

[illegible]

بود که رحمی از رحمهای کوه بوده است مخوف بود پس آن حرامزاده آزر گفت به نمرود که پس باید میان زنان و مردان
جدائی افکنیم پس حکم کرد که مردان از زنان جدا کنند و حامله شد مادر ابراهیم بابراهیم و حملش ظاهر نشد و چون نزدیک شد ولادتش
گفت ای آزر مرا علتی عارض شده است و میخواهم از تو جدا شوم در آن زمان قاعده چنین بود که در حالت حیض زنان
از شوهران جدا میشدند پس بیرون آمد و بغاری رفت و ابراهیم گریه کرد و غار شکافته شد پس او را سنها کرد و در قماطی پیچیده بگذاشت
خود برگشت و در غار را بسنگ برآورد پس خداوند روزی ابراهیم را در انگشت مهینش بیرون قرار داد که او را میمکید
و در هر چند گاه مادر نزد او میآمد و نمرود بر هر زن حامله موکل کرده بود که بپرسد تا اگر پسر متولد شود او را بکشند لهذا مادر ابراهیم
از ترس کشتن ابراهیم را در آن غار پنهان کرده بود پس ابراهیم روزی را بیشتر نمو میکرد که دیگران در ماهی [illegible] و در ماهی دیگر
حضرت امام موسی فرمود که مادر ابراهیم متولد شد و برادر دیگر ابراهیم بخدمت نمرود و بود [illegible] رای او کاری می‌کرد
نقل کرد و ستارگان چون صبح شد نمرود گفت در این شب از عجیبی دیدم ... گفت چه دیدی گفت فرزندی باهم رسول
زمین ما که هلال مانند بیرون آمد ... پس نمرود تعجب کرد ... گفت ای آزر زنان
بار حامله شده اند گفت نه ... و در علم نجوم یافته بود که او را هلاک ... و این را یافته بود که خدا او را نجات خواهد داد
پس امر کرد نمرود که مردان را از زنان جدا کنند و مردان را از شهر بیرون کنند و زنان در شهر باشند و در هفت شب
ابراهیم مجامعت کرد با زوجه خود و نطفه ابراهیم بسته شد پس گمان برد که همین فرزند خواهد بود پس نمرود طلبید
زنان قابله را که هیچ چیز در شکم پنهان نمیماند ... بار ابراهیم پس حق تعالی انچه در شکم او بود برپشت چسبانید
که آن زنان نیافتند و گفتند مادر شکم او چیزی نمی‌بینیم پس چون ابراهیم متولد شد پدرش خواست او را نزد نمرود برد
زنش گفت پسر خود را و برای نمرود مبر ... بگذار که من او را بیکی از این غارها ببرم و هم بخوانم تا اجلش برسد
و پسر خود تو بدست خود نکشته باشی گفت ببر پس مادر ابراهیم او را بغاری برد و شیر داد و بر در غار سنگی گذاشت
و برگشت پس حق تعالی روزی او را در انگشت ابهام خود مقرر کرد که انگشت خود را میمکید و شیر از آن بهم میرسید
و در یک روز آنقدر نمو میکرد که اطفال دیگر در سالی پس بر این گذشت ... مادرش به پدرش گفت مرا
رخصت بده که بروم بسوی غار و به بینم که ... پدرش رخصت داد چون مادر داخل غار شد دید که
ابراهیم زنده است و دیدهایش مانند دو چراغ روشن بود پس او را گرفت و بسینه خود چسبانید و او را شیر داد
و برگشت پدرش احوال ابراهیم را پرسید گفت او را در زیر خاک پنهان کردم و برگشتم پس پیوسته چنین بود که
گاهی به بهانه کاری از پدر ابراهیم غایب میشد و خود را بابراهیم میرسانید و او را شیر میداد ... حرکت آمد
روزی مادرش رفت و او را شیر داد چون خواست که برگردد جامه اش را گرفت مادرش گفت ... آنحضرت ... خود
بگیر گفت مادرش ... ابراهیم پدر و مادرش ... لما
... مادرش ... ابراهیم ...
زمین قرار گرفت برخاست ... اشهد ان لا اله الا الله ... گفت
... مادرش ... ابراهیم ... افتاد

[illegible] و چون ... ولادت

اول ... ابراهیم ... الحق ...

دوم ... شهادت لا اله الا الله ...

سیم المحسن ... برادر ...

ابراهیم ... ابراهیم ...

و گفت ... ای فرزند ... شیعه

... مادر ... قاسم ... روز عاشورا در
کربلا ... قاسم ... الشهدا ...
برادر ... کرد ...
گریستند ...
... آنحضرت ...
... آنحضرت ... آنحضرت را
... مادر ...
شهادت ...
... حضرت ... الا الله ...
... حوض دوم ... قال ... الانعام ...
... مؤلف گوید ... ابراهیم ...
ولیکن مشهور میان علمای شیعه ... ابراهیم ... تارخ ...
بوده ... حضرت رسول تا آدم همه
مسلمان بوده اند ... ابراهیم ... آنحضرت ... مسلمان ...
... آنحضرت تارخ بوده است ...
... آنحضرت بوده است ... آنحضرت بوده است
... آنحضرت بوده است ... تارخ ... آنحضرت ...
و آنحضرت ... بوده ...
... علی العزیز الرحیم ...
... توکل ...
... آنحضرت ...
...

١٣٧ [illegible] ابن عباس گفت [illegible] از اصلاب پدران [illegible] از نکاح نه بزنا
[illegible] فلما جن علیه اللیل رای کوکبا
[illegible]
[illegible] قال هذا ربی گفت ابراهیم اینست پروردگار من [illegible]
[illegible]
[illegible] چنانکه مذهب خصم است [illegible]
[illegible] گفت این [illegible]
فلما افل قال لا احب الآفلین [illegible]
[illegible] حدوث است [illegible]
[illegible] فلما رای القمر بازغا [illegible]
[illegible] قال هذا ربی گفت اینست پروردگار من [illegible]
[illegible] فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن
من القوم الضالین گفت ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر [illegible]
ابراهیم آفتاب را [illegible]
[illegible] فلما افلت قال یا قوم
انی بری مما تشرکون [illegible]
[illegible] چون ابراهیم [illegible]
[illegible] وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا [illegible]
[illegible]
[illegible] وما انا من المشرکین [illegible] مؤلف گوید
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
نظم [illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]

نقل

ابراهیم

١٣٨ نقل شده که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] مؤلف گوید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] سوال [illegible]
[illegible] کلام ابراهیم هذا ربی [illegible] جواب [illegible]
[illegible] وجه اول [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] وجه دوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]

وجه پنجم آنست که این سخن بر سبیل استفهام بود یعنی بر سبیل انکار چنانکه روایت از حضرت امام رضا پرسیدند از تفسیر این آیه
حضرت فرمودند ابراهیم که هذا ربی گفت بر سبیل انکار و استخبار بود نه بر وجه اخبار [illegible]
[illegible]

[illegible] بر رسول خدا [illegible]
[illegible]

۱۴۱ و گناه ایشان را و آمرزیم و بپوشانیم ایشان را مترجم الم عذاب بوده است ایشان را بر دوام برای آنکه مخلد خواهند بود در آتش‌های ایشان
و زیرا که چنین خواهند بیرون آمد پس فرق میان حکم ایشان و کافران حکم با مادر آن کافران و عذاب ما ایشان را مع
و حکم گناهان ایشان از آتش‌های ایشان بیرون آیند پس چون مؤمنان از عذاب رهند و ایشان بیرون آیند و جواب شوند واجب شود
عذاب ایشان بیرون دنیا و شود بر ایشان بلای سخت و اگر نه این باشد پس هر گاه که اجر بهشت کرده‌ام از برای ایشان
آن عذاب خود در آخرت عظیم تر است از اجر ثواب ایشان و خواهی ... که عذاب من برای بیکار در روز جلال و
بیکاری عقل است ای ابراهیم پس مرا ایشان کار خود بگذار که مهربانم با ایشان از تو و مرا با ایشان بگذار که منم جبار بردبار و
دانا و حکیم تدبیر می‌کنم ایشان را به علم خود و جاری می‌کنم در ایشان قضا و قدر خود را و در روایت دیگر حضرت صادق فرمود چون دید
ابراهیم ... شخصی را به حکم زنا و گناه ... نفرین کرد او را ... او را دید و عمل را ... کرد دوم مرتبه
پس ... و کرد باد او را ابراهیم دعا ... مستجاب ... که ... اگر می‌خواستم ایشان را خلق نمی‌کردم
من خلق کرده‌ام ایشان را بر سه صنف یک صنف مرا می‌پرستد و هیچ چیز را با من شریک نمی‌کند و ایشان را ثواب می‌دهم
و یک صنف دیگر را می‌پرستند ... و یک صنف غیر مرا می‌پرستند و از صلب
ایشان جمعی بیرون می‌آیم که مرا می‌پرستند مؤلف گوید بعلم رحمت واسعه الهی از ایشان نزول آیه والذین اذا فعلوا فاحشة
او ظلموا انفسهم ظاهر می‌شود چنانکه در کتاب امالی و کتاب ... روایت شده که روزی معاذ بن جبل بر رسول الله
باکیا یعنی داخل شد معاذ بن جبل بر رسول خدا در حالتی که گریه می‌کرد پس سلام کرد حضرت جواب سلام او را داده فرمود چرا گریه
می‌کنی ای معاذ گفت یا رسول الله در خانه جوانی ایستاده ... گریه می‌کند ... دخول طلب ... حضرت فرمود یا معاذ او را
داخل کن پس معاذ او را داخل نمود سلام کرد و جواب سلام را شنید حضرت فرمود ای جوان چرا گریه می‌کنی ... گفت چگونه گریه
نکنم و حال آنکه گناهی کرده‌ام که اگر خدا مرا به بعضی از آن گناهان بگیرد مرا داخل آتش ... و گمان ... که خدا ... گناه مرا
و گمان ندارم که ... هل اشرکت بالله شیئا گفت اعوذ بالله ... قال اقتلت النفس التی
حرم الله عرض کرد نه فرمود خدا گناه ترا ... قال فانها اعظم من جبال الرواسی فرمود
خدا گناه ترا ... هفت زمین و دریاها ... قال فانها اعظم
من الارضین ... فرمود خدا ... گناه ترا ... آسمان‌ها و ستاره‌ها و عرش و کرسی ... قال فانها
اعظم من ذلک پس حضرت ... فرمود ... ذنوبک اعظم ام ربک پس جوان بسجده افتاد و گفت سبحان ربی
ما شیء اعظم من ربی ربی اعظم ... پس حضرت فرمود ... گناه عظیم را مگر رب عظیم پس جوان گفت
لا والله ... پس حضرت فرمود ... ای جوان ... گناهان خود را
خود پس جوان گفت ... هفت سال ... قبرها ... کفن‌ها ... دختری از انصار وفات کرد ...
دفن کردند ... کفن ... او را بیرون آوردم ... کردم ... او را ...
پس شیطان ... گفت ... بیرون ...
بر ... مرا ... پس ... که ... مرا ...

۱۴۲ یقفنی ... ترکتنی عریانة فی عساکر الموتی ونزعتنی من حفرتی وسلبتنی اکفانی وترکتنی اقوم جنبة الی حسابی فویل
لشبابک من النار فما اظن انی اشم رائحة الجنة ابدا فما تری لی یا رسول الله فقال النبی تنح عنی یا فاسق انی اخاف ان احترق
بنارک فما اقربک من النار ثم لم یزل یقول ویشیر الیه حتی امعن من بین یدیه فذهب فاتی المدینة فتزود منها ثم اتی بعض جبالها
فتعبد فیها ولبس مسحا وغل یدیه جمیعا الی عنقه ونادی یا رب هذا عبدک بهلول بین یدیک مغلول یا رب انت الذی
تعرفنی وزل منی ما تعلم یا سیدی یا رب انی اصبحت من النادمین واتیت نبیک تائبا فطردنی وزادنی خوفا فاسالک
بجلالک وعظمة سلطانک ان لا تخیب رجائی سیدی ولا تبطل دعائی ولا تقنطنی من رحمتک فلم یزل یقول ذلک اربعین
یوما ولیلة تبکی له السباع والوحوش فلما تمت له اربعون یوما ولیلة رفع یدیه الی السماء وقال اللهم ما فعلت فی حاجتی
ان کنت استجبت دعائی وغفرت خطیئتی فاوح الی نبیک وان لم تستجب دعائی ولم تغفر لی خطیئتی واردت عقوبتی
فعجل بنار تحرقنی او عقوبة فی الدنیا تهلکنی وخلصنی من فضیحة یوم القیمة فانزل الله علی نبیه والذین اذا فعلوا فاحشة
الخ یقول عز وجل اتاک عبدی یا محمد تائبا فطردته فاین یذهب والی من یقصد ومن یسال ان یغفر ذنبا غیری ثم قال
این آیه نازل شد رسول خدا بیرون آمد در حالتی که این آیه را می‌خواند و تبسم می‌نمود و با اصحاب می‌گفت که مرا دلالت کند بجوان توبه کننده
معاذ عرض کرد یا رسول الله شنیده‌ام در فلان کوه است پس حضرت با اصحاب آمدند بالای کوه دیدند جوان میان دو سنگ ایستاده
مغلولة یداه الی عنقه قد اسود وجهه وتساقطت اشفار عینیه من البکاء وهو یقول سیدی قد احسنت خلقی واحسنت
صورتی فلیت شعری ماذا ترید بی افی النار تحرقنی او فی جوارک تسکننی اللهم انک قد اکثرت الاحسان الی وانعمت علی
فلیت شعری ماذا یکون آخر امری الی الجنة تزفنی ام الی النار تسوقنی اللهم ان خطیئتی اعظم من السموات و
الارضین ومن کرسیک الواسع وعرشک العظیم فلیت شعری تغفر خطیئتی ام تفضحنی بها یوم القیمة فلم یزل یقول نحو هذا وهو یبکی ویحثو
التراب علی راسه وقد احاطت به السباع وصفت فوقه الطیور وهم یبکون لبکائه فدنا رسول الله فاطلق یدیه من عنقه
ونفض التراب عن راسه وقال یا بهلول ابشر فانک عتیق الله من النار ثم قال لاصحابه هکذا تدارکوا الذنوب کما تدارکها
بهلول مؤلف گوید جوان عاصی چون چهل شبانه روز گریه کرد و وحوش و طیور از برای گریه او گریستند اما جوان معصوم امام زین
العابدین چون چهل روز گریست امان و زمین با او موافقت کرده چهل روز گریستند ولیکن فرق که دارد اینست که
چون عاصی گریست دریای رحمت الهی تلاطم کرد و او را از تقصیرش گذشت اما چون گریه امام معصوم و جهان مظلوم را
... غضب ... الهی ... تا ... اگر ... جوان عاصی را ...
... زبان ... اگر رسول خدا ... جوان عاصی را
... حضرت ... اگر رسول خدا جوان عاصی را ... اما امام معصوم را ظلم
... جوان عاصی ... اما ...
... امام زین العابدین ... اللهم العن ...
... حرف چهارم قال الله تعالی فی سورة الانعام وحاجه قومه
... ابراهیم قوم او ... قال اتحاجونی فی الله ... ابراهیم ... انکار ... وخاصمه

بان درو دهانت خدا او و خواهی کو برین غلبه کند در دین و [illegible] و حال الکه راه نموده است خدا مرا بتو هیچ خود بروی لطف
و توفیق بر فهم او را تخویف کردند که تا معبودان ما استهزا کنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم فرمود ولا اخاف
ما تشرکون به و من نترسم [illegible] بدیهات [illegible] و هیچ وقت از بتان شما [illegible] ضرر
من توانند رسانید [illegible] و کیف اخاف ما اشرکتم و چگونه بترسم [illegible] ایجادات ولا تخافون انکم
اشرکتم بالله ما لم ینزل به علیکم سلطانا [illegible] که شرک [illegible] و هیچ خدا [illegible]
شما [illegible] غالب [illegible] بعبودیت شما [illegible] فای الفریقین احق بالامن [illegible]
غالب [illegible] احق بالامن [illegible] کدام از این دو کروه
موحدان و مشرکان [illegible] ان کنتم تعلمون [illegible]
[illegible] **مولف کوید** [illegible] **اول** [illegible] **دوم** [illegible] افرأیت من اتخذ الهه هواه [illegible]
[illegible] که [illegible] معبود [illegible]
مقصود و مطلوب [illegible] معبود [illegible]
خدای او است [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] زلش
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
پس [illegible] و اذکر فی الکتاب ابراهیم یاد کن ای محمد
برای قوم خود در قرآن قصه ابراهیم را [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] انه کان صدیقا نبیا [illegible]
و این صفت [illegible] صادق و مصدق بود [illegible]
یاد کن [illegible] اذ قال لابیه چون گفت [illegible] آزر را [illegible]
یا ابت لم تعبد ما لا یسمع ای پدر من چرا [illegible] ولا یبصر و هیچ
[illegible] ولا یغنی عنک شیئا [illegible]
[illegible]
الالباب [illegible] یا ابت انی قد جاءنی من العلم ما لم یاتک ای پدر من [illegible]
[illegible] فاتبعنی اهدک صراطا سویا [illegible]
[illegible]
لا تعبد الشیطان ای پدر من [illegible] ان الشیطان

کان للرحمن عصیا [illegible] عصیان [illegible] اولاد او را
[illegible] یا ابت انی اخاف ان یمسک عذاب من الرحمن [illegible] از جانب خدا بسبب
[illegible] فتکون للشیطان ولیا [illegible]
[illegible] قال اراغب انت عن الهتی یا ابراهیم گفت آذر [illegible]
[illegible] لئن لم تنته لارجمنک [illegible]
سنگسار [illegible] واهجرنی ملیا [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] قال سلام علیک [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ساستغفر لک ربی انه کان بی حفیا
[illegible]
[illegible] **مولف کوید** حقیقت آنست که استغفار ابراهیم برای [illegible]
[illegible] ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین [illegible]
[illegible] ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب
الجحیم [illegible]
استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه [illegible]
[illegible] فلما تبین له
انه عدو لله [illegible]
تبرأ منه [illegible] ان ابراهیم لاواه حلیم [illegible]
[illegible] **مولف کوید** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۴۵ جانت نفرین کردند و چنین شدند پس توان ایشان را شفاعت پس عقوبت خدا اهل ایشان را نازل گردد که با اعداد الله ضرورت بر هلاکم
نمایم و نیکو کند و مضمون این حدیث آنکه محمد را ببوسید جمع خلق فرستاده است و اهل بصیرت همه انبیا کرده اند که اگر
نفرین کند پرت که جمع اعضای او از هم بریزد و اجزای او با اطراف جهات پراکنده کند که اثری از ایشان نماند و هرگز نمی اجزاء
من بعد هیچ یک جمع نگردد هر آینه خدا چنین خواهد کرد چون این سخن را از هیل شنیدند او را ناسزا کردند بسوی آنحضرت
رو نمودند و استغاثه کردند و گفتند یا محمد ای ابا القاسم ما را نفرین میفرما پس بر ما ببخش و خدا و خدا را بخوان که اینها را از این بلاها نجات
بخشد و عهد میکنیم که دیگر آنچه را امر تو کند پس پیغمبر نفرین که حضرت نفرین کرده بود آوردند نزد حضرت باز داشت و رواج
نزدیک بود ایشان را انتظار کشیدند پس محمد و علی ایشان گفتند ریزه های خود را بپوشید و بکوشید خدا اسرار آنجا محمد و علی و آل
طیبین ایشان نیکو کند و هیچ نشد که بار اسباب بخشید چون گفتند همه صحیح شدند و نیکو شد آنچه نموده بودند شد بر و آنچه نزد ایشان
از عقوبت آنها ایمان آوردند بر پای فرش بر شدند های خود را بردند پس حضرت شفا یافتگان فرمودند با و خواهید یافت شما را
رنج کردم که نخورده چیزی هم شما را آنچه خورده اید و دور کرده اید و آنچه خورده اید پس چیزی را رها کرده اید ور این روز
خورده بودند و بعد از آن کرده بودند و در خانه های خود ذخیره کرده بودند پس فرمود ای ملائکه پروردگار حاضر کنید نزد
من باقی مانده طعامهای ایشان را در میان سفره ها که در آن خورده بودند پس دیدند در هوا جمیع سفره ها و خوانهای ایشان را
فرود آوردند و حضرت شان را که هر یک از طعام از یکدست و هر دو را از یک پس فرمود ای طعام خورده بار خدا که چه
مقدار از تو خورده است و چه مقدار باقی مانده است پس طعام سخن آمد و گفت از من فلان مقدار خورده و فلان مقدار خادم
او خورده و من باقی مانده ام پس حضرت فرمود که بیدای طعامهای کیستم گفتند است رسول الله پس ایشان را بعد از آن حضرت
ملکیه اولیت علم کشف این بود در تو است که بعد از تو هم کوشش کند که آن دو در تو شد و خلیفه تو است
و بعد از خلیفه ما است و اهل بیت در دو جانب بود است ارنا الاهان عن الحق و نبا و نشر الذل ستغشه و دعا
کفعل الماء فی الاصتاب بدا و فی نطق الانامی صار ربحا ستیعه پس دوای بر ابن زیاد لعین که لعنه الله بر سر الحسین بن علی
وضعیف شد اول بروایت اسرار الشهاده چون سر حضرت را دار و قصر ابن زیاد کردند خون از دیوارها قصر جاری شد و دم
بروایت خصب است از قصر بر ابدویان لعین حمله کرد و شرفها بر بود و در ابو را در ابو الاتریاک کریخت و داخل یکی خانه های خود
گردید بسوی سر خود و نبود یکی و کریفت از آتش اگر در و بایوس سد درها نه شرک و ماوای تو آتش جهنم است پس چه هم سران
ترس بر و افتاد و بروایتی بخرت ما در ش یاد گفت ای خبیث فرزند پسر او از آن کشتی بحر انحه دوی بهشت را از خواهی دید
بروایت بحار ابن زیاد سر را برداشته بر ران خود نهاد که قطره خون از آن سر بر جامه او کشید جامه او را ندادن راسوراخ کرد
در دو ران بعایت شد و آن سوراخ در ران او باقی ماند و هر چند معالجه کرد صحت نیافت و بوی بدی از آن ظاهر شد چنانچه همیشه
مشک با خود داشت که از شدت آن بوی بود و بعد از آن که شنیدید بر سر بوی با وجود این عفونت بر شک غالب بود شد ۱۱۱۲
الف ابا السرور و اتباع و بعد من ملک باخبار بانهار حوض نجیم قال الله تعالی فی سورة الانبیاء
اذ قال لابیه و قومه ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون در تفسیر علی بن ابراهیم منقول است که چون ابراهیم از ایمان امر ادا پیکر
شد از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن کوه عبور کرد و معاونان بابل آمد و بعد از آن

۱۴۶ مشغول شد و در روز عید خود ایشان از شهر بیرون رفتند اهل بابل چنین است شکار و صورتها که پرستش شما را نمایند
پرستش آنها را بجا آورند و در این کلام تحقیر شأن اصنام است و تشنیع قوم او که تعظیم و اطلاق لفظ کردند چه تمثال که صورت
بیروح است ضد روح است از آن شعور است و نه نفعی از آن متوقع و آنها هفتاد و دو بت بودند و بتی بزرگ بود و در کشتی
همه را از طلا ساخته بودند و در کوه هر شاهوار و جیبهای او ترکیب کرده و آن صورتها بر هیأت زنان و بعضی بر صورت مردانا
بودند و بعضی بر صورت ستارگان بودند و بعضی بر صورت علمای خود ساخته بودند بروایتی از امام جعفر صادق منقول است رسول الله
عن التصاویر فقال من صور صورة کلفه الله یوم القیامة ان ینفخ فیها ولیس بنافخ و در حدیث دیگر کل مصور فی النار
یجعل له بکل صورة صورها نفسا فیعذبه فی جهنم نیز رسول خدا نهی کرد از نقل نقاش و در بود کسیکه صورتی سازد
روز قیامت خدا امر میکند که روح جسم ساده آن صورت نماید و در میدهد و در نماید و هر صورتی در جهنم است و خدا
بصورتی که کشیده نفس بی نفس که آن را عذاب میکند در جهنم و حرام است سالم صورت جسم و ذات الظل نیز روایت
الارواح و اضعی نیز روایت کرده که امیر المؤمنین بر جماعتی گذشت که شطرنج بازی میکردند فرمود ما هذه التماثیل التی انتم
لها عاکفون لقد عصیتم الله و رسوله که آنها مانند ابراهیم فرمود این چه صورتهاست که بر آن میپرستید قالوا وجدنا
آباءنا لها عابدین گفتند در جواب او که ما یافتیم پدران خود را عبادت اینها را پرستیدگان ما نیز تقلید ایشان کرده عبادت
این بتان مشغولیم ما هم پرستش آنها را اقامه کرده ایم بروایتی تغییر حال خصم که بین شیطان است که در میان راه تقلید
بدارد و بوسیله آن ایشان را در وادی ضلالت در آورد نزاعی که بعد جهل باشد علم تقلید ای عمو
ای کاین تقلید را واصیر نمود نبود تقلید و دانا مقام جاهل تقلید با کتب علم جاهل را آورده کردن در کمر
با ایشان روحمانا آورده دید این یکی در وصف تقلید علم و اینکه در محسوس تقلید رحم این شیوه مانند قصه را داند
باور بکنند این بر گفته یار کشف جای لا الا نستان را در جای الاما رایات است مؤمنین آورده از آن بروت
عالی کرده عالم دو نفوت دیگر این فتن تقلید کم رهو حبل من سیر وجد کم رشته تقلید از یار کسب
پیش خود رسم تو اتا تکی بند تقلید آنها است یارشا خواجه و بنده و دونا سایش اختیار خود بدست خویش ده
در شرع و عقل در آویش رو چون ابراهیم این جواب را از ایشان شنید قال لقد کنتم انتم و آباؤکم فی ضلال مبین
گفت بخدا قسم و بیدشا و پدران شما در گمراهی روشن و خطا و اشکار به در سلک اهل ضلال که بر هیچ عاقلی
از ضلالت پوشیده نیست بجهت عدم استناد شما و پدران شما بدلیل و حجتی بر مذهب خود مؤلف گوید
بنا بوری که یکی از علمای عامه است میگوید ابراهیم بودند و پرستش بجهت آنکه شما نمیفهمید آن غلط و رو شنی و کرد
رحیا و خود بتوان گرد که فرمود انی اراک وقومک فی ضلال مبین و حال آنکه خواهر زاده در حق والدین ولا تقل لهما اف
ولا تنهرهما و قل لهما قولا کریما و ابراهیم ندا کرد او را با سم با بر آنچه کسیکه بعض قرائت کنند که از قال ابراهیم لابیه آزر
ندا کردن ابراهیم او را با سم دلیل استخفاف است و لهذا در این شریعت قال موسی لاخیه هرون اخلفنی اخری دعوت
را بعضی قرائت کرده میکند تا کی کار استخفاف نباید الکامل قالوا اجئتنا بالحق ام انت من اللاعبین گفتند
قوم با ابراهیم آیا آوردی با سخن راست و جدی یا میخواهی این سخن را بجد میگوئی یا بازی میکنی کاف و این سخن را

بطریق لعب و بازی و مطایبه با کودکان گفت قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ فرمود ابراهیم [illegible] بازی نکنید و در این قول ١٢٧
بلکه پروردگار شما آنست که آسمانها و زمینها است آفریده [illegible] که از جمله طبقات آسمان و زمین را وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ
و من بر این حجت گواهم بر شما از آنکه او خالق جمیع عالم است از گواهانم مولف گوید اخبار کتب تواریخ [illegible] و کرده اند
که ابتدای بت پرستی در چه وقت بود اول حضرت ادریس را قبل از عروج با آسمان دوستی داشت در زمین که هرگاه [illegible] اهل مجلس
حضرت غایب می‌شد و چون ادریس با آسمان رفت از عروج بسیار کرد ابلیس نزد او آمد و گفت ترا چه می‌شود که این
مرد [illegible] گفت از مفارقت ادریس ابلیس گفت اگر خواهی صورتی مثل [illegible] ادریس [illegible] شاید [illegible] تسکین
بهم رسانی [illegible] ابلیس صورتی ساخت [illegible] ادریس و چون [illegible] صورت [illegible] که شب و روز
صورت را در خانه [illegible] ساخت که [illegible] صبح و شام [illegible] نظر می‌کرد [illegible] تا آن شخص در خانه خود بر آن
[illegible] ابلیس بصورت
انسان در میان ایشان حاضر شده گفت ادریس و این مرد این صورت را [illegible] است [illegible] می‌پرستیدند
[illegible] ایشان [illegible] ابلیس در ایشان [illegible] مشغول بت پرستی شدند
و بت پرستی در میان مردم شیوع یافت دویم آنکه [illegible] ادریس [illegible] مستجاب الدعوه بودند اول [illegible]
بود دویم سواع سیم یغوث چهارم یعوق پنجم نسر [illegible]
[illegible]
گفت که اینها خدایان ایشان [illegible] مولف گوید چون [illegible]
[illegible] فَقَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ
الْآخِرِ [illegible] إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا [illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شیطان [illegible] فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ [illegible]
للعبادات الذی [illegible]
علیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت [illegible] ابو جهل لعین و گفت آنکه

رع اس

ابراهیم

١٢٨ آنکه [illegible] چون [illegible] ابو جهل رفت و اوصاف آنحضرت را [illegible] گفت [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] تا آنکه حضرت رسول [illegible] و چون آنحضرت [illegible]
حضرت [illegible] حضرت [illegible] گفت بلی یا رسول الله فرمود [illegible]
[illegible] غلام [illegible] سوار است [illegible]
عرض کرد یا رسول الله [illegible] حضرت [illegible]
ابو جهل [illegible] ابو طالب [illegible]
[illegible] بنی هاشم [illegible] اولاد عبد المطلب سوار شدند [illegible]
ابو طالب نزد ایشان رفت [illegible] ابو جهل گفت [illegible]
[illegible] ابو طالب
گفت [illegible] حضرت [illegible] ابو جهل [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ابو طالب گفت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
ابو طالب نزد ابو جهل آمد و گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جهل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] ابو جهل [illegible] ابو جهل [illegible] سوال
[illegible] حضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ابو جهل [illegible] ابو جهل سوال کرد جواب
[illegible] حضرت [illegible]
و ابو جهل خایب و خاسر برگشت مولف گوید [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دویم چون حضرت [illegible]

اتمام زد و احتیاج سوی چیم روان شد چنانچه الم زبان وشاهد دائی شیخ زهد شارة الی حایل ناصر محمّد باکیا بن زیاد
رید زید بن ارقب برزنم آمده و کوید الطلیعة الظلیمة من انه ثلث ابن بنت نبیها بعضا دار ظلم الی که کشته بر
و مرتبه خود را اللهم العن ابا السرور و اتباعهم بعود مافی محل اصار را بفهار حوض ششم
قال الله تعالی فی سورة الصافات از قال لابیه و قومه ماذا تعبدون یعنی یاد کن چون ابراهیم گفت مر عم خود آزر را که در وقت
و مقام تمام پدر او بود و نزد خود را دو قوم که ایشان را دید که به پرستیدن بتان اهتمام می نمودند این چه چیز است که می پرستید
ائفکا آلهة دون الله تریدون ایا بهتان گویید خدایان را یعنی بتان که بزعم شما خدا باشند بجز از خدا اراده میکنید و مراد
خود از ایشان میطلبید فما ظنکم برب العالمین پس گمان شما چیست به پروردگار عالمیان یعنی چونکه سزاوار عبادت
اوست نه غیر او [illegible] که او پروردگار عالمیان است مستحق آنست که او را پرستش کنند نه غیر او پس چیست ظن شما که ترک
پرستش مستحق عبادت کرده به پرستش بتان قیام و اقدام مینمایید یا ایشان را شریک او میسازید یا از عذاب او ایمن
و هیچ اوبه عمل کنید از آنکه کسی که شما او را ندیده باشید و شما او را گذاشته غیر او را پرستش کنید او شما را معذب کرده
را بیخ آنست که پروردگار خود را بر چه صفت دانید چه جنس گمان و چه ببینید تا او را با شما این بتان و کنید و ایشان را شریک او
و کرایند ایشان چون ایشان عید داشتند اسلاف ایشان بتان را فرمود که کشند و کرایند عیدات و بتعواهم
دا مروز طعامها رنگارنگ تو ببریم و بر هوای بتان و کذاریم تا فردا که از صحرا باز کردیم و به بت خانه در آئیم داخل طعامها را
برسم تبرک و تیمن قسمت نماییم تو نیز با ما رفیق ما باش و جمع ما را مترجم تا از آنجا با به بت خانه درآ تا حال و ترتیب بت
و صورت و اشکال ایشان را نظر کن و او دانیم که چه و ارنا شا دیگر ملات ما خواهی کرد و ما را در پرستش ایشان
معاون خواهی داشت ابراهیم نعبران استماع این کلام هیچ جوابی نگفت روزه دیگر هم دو بارات او گفتند و ای ابراهیم
بیا تا ما بصحرا رویم فنظر نظرة فی النجوم پس در نگریست ابراهیم نگریستنی بستاره کان فقال انی سقیم پس گفت بدرستیکه
من بیمارم [illegible] ساداو العالم [illegible] از رسول خدا پرسید سبب چیست که ستارها بعضی کوچک و بعضی بزرگ بنظر آید
و حال آنکه مقدار ستارها یکسان است فرمود سبب آنکه میان ستارها و میان آسمان دنیا دریاها و بادهای
دریا پیمارا بلندی کند پس این سبب ستارها کوچک و بزرگ ظاهر میشوند مؤلف گوید علامه در کتاب منتهی المطلب
فرموده التنجیم حرام وکذا تعلم النجوم مع اعتقاد انها مؤثرة او ان لها مدخلا فی التاثیر بالنفع والضرر وبالجملة
کل من یعتقد ربط الحرکات النفسانیة والطبیعیة بالحرکات الفلکیة والاتصالات الکوکبیة کافر واخذ
الاجرة علی ذلک حرام واما من یتعلم النجوم لیعرف قدر سیر الکواکب وبعده واحوال من التربیع والکسف
وغیرهما فانه لا باس به ونحوه قال فی التحریر والقواعد وقال الشهید نوّر الله ضریحه فی قواعده کل من اعتقد
فی الکوکب انها مدبرة لهذا العالم وموجدة ماحیة فلا ریب انه کافر وان اعتقد انها تفعل الآثار المنسوبة
الیها والله سبحانه هو المؤثر الاعظم کما یقول اهل العدل فهو مخطئ اذ لا حیوة لهذه الکواکب ثابتة
بدلیل عقلی ولا نقلی وقال فی الدروس ویحرم اعتقاد تاثیر النجوم مستقلة او بالشرکة والاخبار عن الکائنات
بسببها اما لو اخبر بجریان العادة ان الله تعالی یفعل کذا عند کذا لم یحرم وان کره علی ان العادة فیها لا تطرد الا فیما قل واما

بل ربما کان فیه شیئا لما فیه من الاطلاع علی حکم الله وعظم قدرته وقال المحقق الشیخ علی فی شرح القواعد التنجیم الاخبار
عن احکام النجوم باعتبار الحرکات الفلکیة والاتصالات الکوکبیة التی مرجعها الی القیاس والتخمین الی ان قال وقد ورد
عن صاحب الشرع النهی عن تعلم النجوم بالمنع وهو حتی قال امیر المؤمنین ایاکم وتعلم النجوم الا ما یهتدی به فی بر او بحر فانها
تدعو الی الکهانة المنجم کالکاهن والکاهن کالساحر والساحر کالکافر والکافر فی النار الی ان قال فاعلم ان التنجیم
مع اعتقاد ان للنجوم تاثیرا فی الموجودات السفلیة ولو علی جهة المدخلیة حرام وکذا تعلم النجوم علی هذا الوجه بل هذا الاعتقاد
کفر فی نفسه نعوذ بالله منه اما التنجیم لا علی هذا الوجه مع التحرز من الکذب فانه جایز فقد ثبت کراهیة التزویج وسفر
الحج فی العقرب فذلک من هذا القبیل نعم هو مکروه ولا ینجر الی الاعتقاد الفاسد وقال الشیخ البهائی ما یدعیه المنجمون من ارتباط
بعض الحوادث السفلیة بالاجرام العلویة ان زعموا ان تلک الاجرام هی العلة المؤثرة فی تلک الحوادث بالاستقلال
او انها شریکة فی التاثیر فهذا لا یحل للمسلم اعتقاده وعلم النجوم المبتنی علی هذا کفر والعیاذ بالله وعلی هذا حمل ما
ورد فی الحدیث من التحذیر عن علم النجوم والنهی عن اعتقاد صحته وان قالوا ان اتصالات تلک الاجرام وما یعرض لها من
الاوضاع علامات علی بعض حوادث هذا العالم مما یوجده الله سبحانه بقدرته وارادته کما ان حرکات النبض واختلافات
اوضاعه علامات یستدل بها الطبیب علی ما یعرض للبدن من قرب الصحة او اشتداد المرض ونحو ذلک وکما یستدل
باختلاج بعض الاعضاء علی بعض الاحوال المستقبلة فهذا لا مانع منه ولا حرج فی اعتقاده وما روی من صحة علم النجوم وجواز
تعلمه محمول علی هذا المعنی بروایتی صحیح چون امیر المؤمنین بجنگ خوارج روانه شد دهقانی خدمت آنحضرت آمد وگفت یا امیر
المؤمنین الطوالع نحس اصحاب السعود وسعد اصحاب النحوس ولزم الحکیم فی مثل هذا الیوم الاستخفاء والجلوس حاصل
کواکب طالع نحوستام ... و کواکب سعد بکواکب نحس منحوس شده و از برای حکیم لازم است که در مثل چنین روزی پنهان شود
و در یکجا خود بنشیند وانّ یومک هذا یوم صعب قد اقترن فیه کوکبان قتالان وشرف فیه بهرام فی برج المیزان وانقدت
من برجک النیران ولیس لک الحرب بمکان امروز روزیست علامت کننده که دو ستاره قتال بیکدیگر شده اند و بهرام
خود کرده ابر برج [illegible] و آتش در برج [illegible] تو حضرت تبسم نموده فرمود ایها الدهقان المنبئ بالاخبار
والمحذر من الاقدار [illegible] گذشته در آخر میزان و کدام ستاره در برج سرطان پس دهقان گفت زود
باشد که نظر کنم و اسطرلاب از آستین خود بیرون آورد با شوخی پس حضرت فرمود انت مسیر الجاریات گفت نه فرمود فانت
تقضی علی الثابتات گفت نه حضرت فرمود پس خبر ده مرا از طول برج اسد و دوری آن از مطالع و مراجع و چیست زهره را
از زوایج و جوامع گفت نمیدانم فرمود چیست میان سواری تا در اری و چیست تمام میان ساعات تا فجرات و چیست شعاع
نور دهنده کان و چه قدرات نقشهای بحری چیست گفت نمیدانم حضرت فرمود آیا میدانی سلطنت امروز منتقل شد از خانه
بخانه در شهرهای چین و منقلب شد برج ماچین و آتش گرفت خانهای برنج و آشفته حصار سرندیب و خراب شد مغرا [illegible]
و دوازده [illegible] گذاردند در [illegible] مراد عنبری [illegible] شد در اقلیم [illegible] یهودی و برهم شد بطارقه روم و کور کردید
راهب عموریه و افتاد شرافات قسطنطنیه اما ابنها علم بهذا نه حضرت فرمود آیا این الکواکب ینفع فی الفلک
ودیانها ینفعها من حسن قال لا علم لی بذلک فرمود که گذشته سعوات وامروز سعد است نقشها ... سعید شد

در هر عالمی فضا دائم بعضا از این عوالم در صحرا است و بعضی در دریا و بعضی در کوه ها و بعضی در بیابانها و بعضی در آبادیها کدام بستان
اینها را سیر کرد گفت نه دائم حضرت فرمود گویا تو با فرزندان مشتری و زحل حکم کرده چنانکه تو ایشان را در مشرق دیده و در سحر
تمام الوقوع برج را شناخته بوده و حرص مریخ را بجهة تقریبی شمرده و این دلیل است که هزار هزار در مغرب گذشته و امروز مشغول شوند
و مثل ایشان را در شهرها ساکن کردید شبان را خود بسوی طالبین که از سوی در لشکر حضرت آمده بود پس فرمود این گوهر را ببرد بسوی کوه
از آنکه این آن هزار هزار است که وصیت پس چون حضرت این را فرمود را مخصوص کمان کرد که حضرت حکم نکرد گفتن آنکه در دو گفته
اما در جهنم روانه شد پس حضرت فرمود ای دهقان من و صاحب محمد شرقی دو دفعه بهشتم در آنهم که قطب را بدرا کرده و ایم در فلک را
بیموده ایم پس حضرت فرمود انکه بت کرده دیگر که آتش افتاده شد از برج طالع من باشد که برای نفع نظم که نه حضرت
زیرا که نور و ضیا را از او نزول است داشتن المعلم ان ان دو گذشته و این مسئلهٔ بسیار مشکل و اکرایی حساب از یکی
و توانی بشماری مهرهای پنهانی که در این مقالات پس حضرت از آنجا روانه شد و فرمود فی نجم آخر جبل
تراءى المريخ في بيت الحمل فقلت وقع بين اكابر الجمل المشتري عشرون شهر او زحل ارغ من يلي اما بين الدول
کمالی و درازی خود حمل الحامل فطلب در دلایل نظر نظر في النجوم فقال اني سقيم فرمود بعضی گفته اند که آنحضرت را تب
نوبه عارض می شد نظر کرد در ستارها و گفت وقت نوبه من است و من تب خواهم کرد و با شما نخواهم آمد بعضی گفته اند
که چون اهل نجوم بودند ابراهیم هم بعمل بفهم ایشان نظر بستارها کرد و گفت من در ستاره خود دیدم که بیمار خواهم شد یا
دانستی بسبیل معطلی باشد در عزم کلام که خلاف واقع باشد در سبیل معطلی گفته شود دور به کنایه و در آن فصیح
بلکه آن دروغ جایز است بلکه در بسیاری از جاها واجب می شود از برای حفظ نفس خود یا مال او در باب دروغ خود با
دیگری را از حضرت صادق پرسیدند که چگونه ابراهیم گفت من سقیم فرمود ابراهیم سقیم نبود و دروغ نگفت و غرض
آن بود که من بیمارم در دین خود در طلب حق و کم یا طلب چاره می کنم که دین باطل را برهم زنم و بعد از آنهم که تعبیر من بیمار
خواهم شد و هر که در معرض مردن است بیمار است و در روایتی دیگر بوری نجوم ابراهیم سهم یعنی ابراهیم همراه نمرود باشد
مبرور تبدیل کار روانه شد فلما کان ببعض الطريق الذي نفسه وقال اني سقيم اشتكي رجلي یعنی چون پاره راه رفت
خود را بر روی خاک انداخت و فرمود من بیمارم یعنی پای من درد می کند و من توانم به پای بیایم پس فرمودند اما در دست برداشتند شعیب
پس وادی ابراهیم کوه که عمر روز تا شورا پس سهل تجاوز را با را بر روی خاک افتاده دیدند دست از حضرت برداشتند
بلکه امام زمان می فرماید و نسی اهلها کالعبيد و صغروا في الحديث برهانه جلیه چون ابراهیم در نجوم نظر کرد
علمی که خدا با دو روزی کرده بود مطلع شد بر واقعه کربلا و شهادت حضرت ابی عبدالله پس گفت من بیمارم یعنی دل
غمگین است و بیمارست برای واقعه کربلا مؤلف گوید بنا بر روایات کتاب تاویل الآیات مراد از نجوم ائمه اند و مراد
از نجم رسول خداست چنانچه فرموده است والنجم اذا هوى و در جای دیگر فرموده و علامات و بالنجم هم يهتدون پس گویا
در علم بیت خلیل خدا آنحضرت سید الشهدا را دید و دانست سرانجام غریب و بیکس و تنها و لب تشنه خواهد
الجیه بود که گفته باری حسین آنچه بر کربلا و کار حسین آنکه بود که در کربلا چه کرد او را با رضا و صلح
اللهم العن اول الشهور و تابعهم سیوراً على علی و جابر با نهار هوض هفتم قال سید ستم و سوره

الالباب و تالله لاكيدن اصنامكم بعد ان تولوا مدبرين مؤلف گوید خواکیفیه شکستن حضرت خلیل اصنام را در دو سوره
ذکر کرده اول سوره صافات دوم سوره انبیا یعنی حضرت ابراهیم فرمود بخدا سوگند که اینها حیله خواهم کرد و تدبیر خواهم نمود
در شکستن بتان شما بعد از آنکه روی گردانیده در حالتی که پشت کننده باشید برای ایشان که ایشان را گذاشته و بتان را بیگرد خود
رفته اید و در سوره صافات فرموده فراغ الى آلهتهم پس مخفیانه ایشان میل کرد بسوی خدایان ایشان یعنی بتان که از برای
ایشان بودند چون به بتخانه در آمد بتان را دید که با انواع زینت آراسته و طعام الوان پیش ایشان نهاده فقال الا تأكلون
پس بر سبیل استهزا و سرزنش بر مشرکان ایشان گفت آیا نمی خورید این طعام لذیذ را و چون جواب از ایشان نشنید دیگر
باره از روی تهکم گفت ما لكم لا تنطقون چیست شما را که سخن نمی گوئید و جواب نمی دهید و در این کلام تنبیه نموده زیرا که
اصنام چون جامد هستند و سخن نمی گویند و حرکت نمی کنند سبیل استنباطی است ایشان و بطلان صلاحیت عبادت نداشته باشند پس حضرت خلیل
برداشت و در سوره انبیاء فرمود فجعلهم جذاذا الا كبيرا لهم پس گردانید بتان را ریزه ریزه و قطعه قطعه مگر بت بزرگ را
نشکست بلکه تبر را بگردن او نهاده بیرون آمد لعلهم اليه يرجعون شاید بسوی بت بزرگ که با نکرده یعنی
رجوع کرده از او بپرسند که شکننده بتان کیست چه ایشان معتقد آن که در حل مشکلات رجوع با و کنند و غرض ابراهیم
از این عمل الزام قوم بود و در سوره صافات فرمود فراغ عليهم ضربا باليمين پس پنهانی میل کرد بر بتان و بزد بر ایشان
زدنی بدست راست که قوت او بیشتر بود از دست چپ مؤلف گوید در احادیث آمده آمده است بتهای کفار را شکستند
اول حضرت ابراهیم در شهر بابل که کوفه بوده باشد دوم امیرالمؤمنین در مکه معظمه و حالی المتقين اما بر ظاهر منقولست که
شکستن ایشان را چهار فضیلت بود که در هیچ یک از انبیاء جمع اهل زمین شسته شود هم و سبب بخواهند بود اول آنکه طفل بود که اسلام
اختیار کرد و طفل اسبق در اسلام است دوم هر وقت جبرئیل بر پیغمبر نازل شد حضرت او شنید سوم آنکه
علت ما لم یعطاه از جانب خدا و رسول و همسر عقد او در زیر درخت طوبی بود در شهر و بلا آنکه قوتین چهارم آنکه
صورت وجه پیغمبر قدم نگذاشت مگر بر سر پا خالی و در مکه وقت انداختن هبل قدم بر موضع خاتم نبوت گذاشت
روایت جلیله در مستحب الوسائل سی صد و شصت بود که بر سر آنها را بسیک ر در روغنه بودند پس حضرت رسول در روز
فتح مکه شخصی از منزل ریزه برداشت و بر روی آنها بحث و می فرمود جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا پس
با عجاز آنحضرت همه بر خاک سرور در افتادند پس حکم فرمود آنها را از مسجد بیرون بردند و شکستند در روایت دیگر چون حضرت
رسول داخل مکه شد در حجر اسمعیل سیصد و شصت بت گذاشته بودند حضرت بر ابر هر یک از آنها که می رسید عصا که
در دست مبارک خود داشت بچشم اشکم آن بت می زد و می گفت جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا
و آن بت در رو بر قفا می افتاد و اهل مکه می گفتند پنهان که ما جادوتر از محمد ندیده ایم در روایت دیگر آمده چون رسول خدا
فتح مکه نمود و داخل مسجد الحرام شد و هر چه مشرکین بتهای خود را در موضع بلندی نصب کرده اند که دست کسی با نها نرسد
پس رسول خدا فرمود یا علی این بت را بالای کعبه می بینی عرض کرد بلی فرمود من تو را بلند کنم تا آن را انداخته خود بردار
امیرالمؤمنین عرض کرد یا رسول الله من شما را بلند کنم فرمود اگر تمام اهل عالم جمع شوند و خواهند که پاره از بدن مرا بردارند
و در طاقت من نیست که بار نبوت بردارم پس رسول خدا بدست مبارک پای علی را گرفت و بلند کرد بر دوش که

۱۵۳

سفیدی زیر بغل حضرت نمایان شد که بالا بود ۞ که ای کعبه تو زیب عرش خدا ۞ بدوش من از مهر بگذار پا
که خواهان بردن چنین آمده ۞ خداوند را این کرم آمده ۞ که پایت شود سنگ در دوش من ۞ فزاید به نیروی تو هوش من
مکن شاه دین ناگفتنی تمام ۞ بناچار پا را بجا کرد آن ۞ علا جوید در انجای بیچاره [illegible] ۞ همه آفرینش بر آمد زبان
تزلزل بدوش پیمبر افتاد ۞ ملک بر فلک بر زمین اوفتاد ۞ نبی چون که بر دوش نبی اعلا رسید ۞ ز لا بر گذشت و به الا رسید
علی چون بدوش نبی پا نهاد ۞ ز لا قدم سوی بالا نهاد ۞ پی آنکه بلند اندر آورد دست ۞ که شد زان بلندی سر افلاک پست
جهان دست بازو نبود آن شد ۞ همه سوی او با پدیدار شد ۞ بر ابجد طومار نه آسمان ۞ نشانی نماند از زمان و مکان
بهم ریخت نه آسمان تار و پود ۞ الا ای دست چون پیروی عنکبوت ۞ بیا ضرب دست خدای جهان ۞ خدایا به برفتد تا آسمان
همه خورد و خار و خزن آمدند ۞ بسوی زمین سرنگون آمدند ۞ مولف گوید حکمت در آنکه حضرت سید زوج بتول را بر دوش
خود برداشت آن که علم بر اسطرلاب آیات پرستی و کند [illegible] و سازد و نیز اشعارات با نکه علی معصوم ا
[illegible] رسول خدا حامل وزر کنا شده و چون حامل علی شد با علی از جمیع کناه پاک و منزه باشد و ایضا اشاره
است با نکه علی [illegible] بنی تحقیق و همو [illegible] اوست و بروایه دیگر امیر المؤمنین ع بر دوش پیغمبر راه عجب اتفاق
بای علی برهان موضع داغ شد که بر قدرت الهی دست معراج آن موضع رسید چون حسان بن ثابت این چند شعر را گفت
[illegible] مرحبا ذکره المجد ثانیا موصده قلت لا افهم فی مدح امرئ ۞ حل ذوا اللب الجانی [illegible]
والنبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعده وضع الله بظهری یده فاحس القلب انه قد برده و علی واضع
اقدامه فی محل وضع الله یده بعد کنشرشدن از این امر که علی را تو همی کو بسا باکه حضرت فرود و شانه آنرا اراده
من کفتم اقدام [illegible] در ربع بزرگواری که صاحب عقل کردانشد [illegible] آن حضرت را عبادت کردند و عبور خود در انس
و بیغمبر برکزیده خود را از میان مشرت جواح چون صعود خود خداوند به قدرت بعضی من نهاد کرده راه اصحاب حسنی بود
و علی ازینها و خود را کرانت بجانب که خدا به قدرت خود درانهاد بود الکامل چون امیر المؤمنین بدوش خاتم النبیین
بر آمد و بتها را بر زمین انداخت و بروایتی علی چکونه خود را و پیغمبر عرض کرد یا رسول الله چنین [illegible] که حجابها کشوف
شد و کویا سرم بساق عرش رسیده و بهر دست دراز کنم بدست [illegible] و بروایه تحفة الادلیا کفت تمام دنیا دا سما
دعرش و کرسی پای برابر خود دیدم پس حضرت رسول فرمود یا علی خوشا حال این که یاری حق و کشتم و خوشا حال تو که
بر دوش من برآید و ذکار در حق و کفتی پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله ملائکه از کفتار شما ذکر در شکر
شادی و کنند و دیگر روایه هست و که چند پس امیر المؤمنین هبل را که بزرگترین بتها بر زمین استوار کرده بودند
از جای خود کند و بهر سو که دیوارها و خانه بلرزه در آمد بر زمین انداخت و سلاطین هبل را با سایر بتان در
هم شکستند و ابوسفیان در قریش حاضر بودند و و میدیدند پس اصحاب بجهة طعن و سرزنش با ابوسفیان گفتند
این آن خدای تو است که در روز احد در اوج سود و می کفتی اعل هبل اعل هبل پس ابوسفیان سر کشید
خود را بر زمین انداخت و عرض کرد یا رسول الله طمع داشتم که امروز سرزنش بنمید و از کرده بود و در کوزی پیل که امیر المؤمنین
نزد بیت از جهة نعمت بر رسول خدا و زعا نزد رب خود را بر زمین انداخت و بروایه غایة المرام رسول خدا بای

۴

ابراهیم

۱۵۴ پای علی را کرد حضرت بر زمین افتاد و تبسم نمود پس حضرت فرمود جرا خندیدی عرض کرد الله و خشم که خود را از چنین
بلندی بر زمین انداختم و الم بمن نرسید فرمود چگونه الم بتو برسد و حال آنکه رسول خدا ترا برداشته بود و جبرئیل ترا فرود آورد
و بروایه نزهة المصانیف چون ابراهیم بتهارا شکست الملعون هوا رفته چنان بخروشید که هیبت و دهشت غضب شد پس کفت
ای قوم خدایان شما را در هم شکستند پس خلق وارد بتخانه شدند قالوا من فعل هذا بآلهتنا انه لمن الظالمین یعنی
کفتند بر وجه تعجب کیست که کرده است این عمل را با خدایان ما یعنی آنها را باین طریق در هم شکسته بدرستی که او از ستمکاران
است پس مردی که او را ابراهیم شنیده بود انا قال لاکیدن اصنامکم را بیکری کفت دریابید نزد بتان یکدیگر کفتند ما آنچه بود
رسانیده بود قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم کفتند از جوانی شنیدیم که او کفته بواسطه آن جوانی که بیرون باید
کردید نیان را و کویند او را ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است بروایه صادق شنیدن نامی از حضرت صادق کفته شنوت را پرسیدند حضرت
فرمود شو هر و کوف ترجمه کرد هر کاه عطا کرده شود شکر کنیم و هرکاه منع کرده شود صبر کنیم حضرت فرمود سکهای مدینه
صفت اینان چنین است شفیق عرض کرد یا ابن رسول الله پس فتوت نزد شما چیست حضرت فرمود هرکاه عطا کرده شویم ایثار
کنیم و هرکاه منع کرده شویم شکر کنیم شفیق کفت المروة اولیکم یا ابن رسول الله و آن مرد کفت انا والله ایمنا واحد
الا بعد اکر ذکره فمن ابوه وجده بحق الخلافة والنبوة و بروایه دیگر روزی رسول خدا از خانه بیرون آمد در حالتی که
جامه نفیس پوشیده ناکاه نظر اعرابی بر حضرت افتاده عرض کرد جامه پوشیده که جوانان هستی حضرت فرمود بلی اعراب
من جوان پسر جوان برادر جوانم عرض کرد یا محمد الحمد کفت جواب بلی و لیکن چکونه پسر جوان و برادر جوان فرمود آیا در
جوان نشنیدی که برادرم علی و علی برادر من است و در احد منادی در آسمان ندا کرد لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی مولف
کوید جوانمردی علی بمرتبه بود که وقتی حضرت در میدان با بازوی علی ملاقات کرد مبارزت حضرت را طلبید حضرت شمشیر
با روی او مبارز کفت تو دیوانه زیرا که عاقل در این وقت اسلحه خود را بدشمن نمی دهد فرمود اکر سوال نموداری مکر روح خلاف
فتوت بود داکر تو برحم که تو نا جوانمردی و لیکن محروم جوانمردی و فتوت نزد من آنکه تو محروم باشی در
کلام فتوت عمل کرده باشم و انا المکرکفتم پس جوانم من پسر ابراهیم خلیلم که خدا فرمود سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم
کلا هل بمردان کفتند فأتوا به علی اعین الناس لعلهم یشهدون پس بیاورید او را برچشمهای مردمان شاید که ایشان
بدهند که این کرسیان را نکوهش کرده مولف کوید این طریقه طلبیدن نمرودیان حضرت خلیل را ایا طلبیدن اینان
شیر حجاز را بروایه ابن طاوس بار یا مزکان و زنان امام صبح را با محمل های بی مرکب کردند و هم ترون فی الحبال و اینان از ابر اسیها
بسته بودند فمن یبلغ الکرار ذا الناس و التقی بانه خبیر یعوون بالموا انا کبت که جز کنهیر رکاب ما که اولاد دادما
نعبا را نکرانه همیشه دربدر با هر شب بودند ایشان را از همه کس زیاد تر نمودند وانت الوجوه النیرات زودا البها مهاری الحدس
زنهم و محمل الاکبت تا جر کنه علیا که دختران او و صاحبه روی مولف را بجهه اولادانا می برند ما الحجهه فی المناحص الحبا
فاط علیهن الستور و شکل وانت بنی الزهرا بنت محمد وجوههم الناس شیرد و شنول وزنان دو دختران بنی
در مضرهای رفیع و ضیمهای عالیه نشستند به دهان اما محنه انبوه دختران فاطمه را در بیابان مردم بکرد آشکار و برجای علی
ایشان را و بیدند الاعتره هذی بان محمد بلا احظهن الناس و الا عبد الهول اللهم العن الاشرار الذین عمدوا بنی الحیدر

در مجلس ... السلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۵۵ حوض هشتم

قالوا فأتوا به على أعين الناس لعلهم يشهدون گفتند
پس بیارید او را در چشمهای مردمان یعنی جایی که همه ببینند تا حاضر شوند و گواهی دهند که این کس
بتان را نکوهش می‌کرده بعضی گفته‌اند حاضر شوند و عقوبت او را ببینند که مردم را در عقاب ابراهیم قبول نکرد و
گفت او را بیارید تا من برابر چشم مردمان ازو بپرسم تا خود اقرار کند با شما گواهی دهید زیرا که من بی‌شاهد حکم نمی‌کنم
بعضی گفته‌اند لعلهم یشهدون آنست که حاضر شوند مردم نزد عقوبت ابراهیم تا از آن عبرت گیرند پس ابراهیم را گرفته
نزد نمرود حاضر کردند قالوا ءأنت فعلت هذا بآلهتنا یا ابراهیم گفتند با او که آیا تو کرده‌ای این را به خدایان ما از شکستن
و پاره پاره کردن ای ابراهیم قال بل فعله کبیرهم هذا گفت ابراهیم بلکه کرده است این عمل را بزرگ ایشان
که این بتست بجهت خشم او بر ایشان که با وجود او چرا ایشان را می‌پرستند فسئلوهم ان کانوا ینطقون پس بپرسید از ایشان
که چه کس است که شما را شکسته است اگر هستند که سخن گویند یعنی این عمل از فعل بت بزرگ است اگر ناطق شوند
پس از ایشان سؤال کنید و چون تعلیق کلام بشرط محالست پس موجب کذب نباشد که ما نعقل است و این مثل آنست
که شخصی گوید فلان کس راست گوست در آنچه می‌گوید اگر اشتر بالای سر باشد پس غرض از همه آنست که ایشان را ثابت
برزرگ شکسته است اگر چنانکه سخن در راه دروغ است بر ضد لیکن جواب گفتن ایشان محالست پس اینکه ایشان را
بزرگ ایشان شکسته است محالست مولف گوید المعارف علیه آنست که چگونه گفت بزرگ ایشان آنها را شکسته
و حال آنکه خود شکسته بود و این دروغ است و دروغ بر پیغمبران روا نیست و از این شبهه چند وجه جواب و توان گفت
اول آنکه کلام ابراهیم مشروط بشرطی بود زیرا که گفت اگر ایشان حرف و قوت زدن و شعوری دارند و قابل پرستش
هستند پس ممکن است که از ایشان صادر شده باشد و در این کلام نهایت رسوائی ایشان را حاصل شد که هیچ حرف نزنند
و هیچ حرکتی و فعلی را از ایشان نتوان داد و دفع ضرری از خود نتوانند کرد چگونه سزاوار معبودیت توانند بود و از ایشان نفع
نفعی یا دفع ضرری نتوان بود چنانچه از حضرت صادق ع از تفسیر این آیه سؤال کردند حضرت فرمود ابراهیم گفت در آخر
سخنش ان کانوا ینطقون پس معنی آنست که اگر ایشان سخن گویند پس بزرگ ایشان کرده است و اگر ایشان سخن نگفتند
بزرگ ایشان نکرده بود و ابراهیم دروغ نگفته بود دوم آنکه نسبت فعل بزرگ بجهت آنست داده بر سبیل مجاز بود چون
باعث ابراهیم بر شکستن ایشان آن بود که قوم تعظیم ایشان می‌کردند و چون تعظیم بزرگ بیشتر می‌کردند پس آن باعث
دخل داشت در شکستن ایشان لهذا نسبت داد و این در عرف شایع است که فعل را با سبب دیگر غیر فاعل نسبت
می‌دهند سیم آنکه کبیرهم ابتدای سخن باشد و فاعل فعله مستتر باشد یعنی کرده است [تعلقت بعلم] هر که کرده است اگر بایست
و می‌گوید که اینها خدایند بزرگ ایشان حاضر است بپرسید از او که کرده است چهارم آنکه دروغ کلام خلاف واقعست
که در آن مصلحتی نبوده باشد و این را حضرت ابراهیم برای مصلحتی فرموده که ایشان را در عجب عاجز کرد چنانچه حضرت صادق ع
فرموده دروغ نمی‌باشد برکسیکه در مقام اصلاح باشد پس این آیه را خوانده فرمود والله که ایشان نکرده بودند و ابراهیم دروغ
نگفت و در حدیث دیگر فرموده دوست می‌دارد خدا دروغ را در اصلاح و ابراهیم گفت بل فعله کبیرهم برای اصلاح گفت
و اظهار آنکه ایشان صاحب عقل نیستند و دروغ نبود فرجعوا الی انفسهم پس بازگشتند مردم و بات

بتها

۱۵۶

بتهای خود بعضی رجوع بسوی یکدیگر کردند فقالوا انکم انتم الظالمون پس گفتند بعضی به بعضی دیگر بدرستی که شما ستمکارانید
بر خود برای آن سؤال که کرده‌اید چه شما را بایست سؤال الزام کرد و عاجز ساخت ثم نکسوا علی رؤسهم پس نگونسار کرده شدند
بر سرهای خود یعنی ایشان منقلب شدند بجادله بعضی گفته‌اند ثم نکسوا علی رؤسهم یعنی خجالت که ایشان بجهت
خجالت و حیرت والزام ابراهیم گردنها بر سر در پیش افکندند که اسفل ایشان مشرف شد بر اعلای ایشان و بعد از خجالت گفتند
لقد علمت ما هؤلاء ینطقون بدرستی که تو دانسته که این بتان سخن نگویند پس چرا امر می‌کنی که از ایشان بپرسیم و چون
ابراهیم اعتراف ایشان را در عجز آلهه خود شنید استماع فرمود قال افتعبدون من دون الله گفت از روی توبیخ و انکار
عبادت ایشان آیا پرستش می‌کنید بجز خدا ما لا ینفعکم شیئا و لا یضرکم آنرا که سود نرساند بشما چیزی اگر پرستش او
کنید و زیانی نکند شما را اگر پرستش او نکنید پس چه وجه پرستش آنها می‌کنید دلیل می‌کنید عبادت معبود را که منعم
اصول نعمت است بشما از وجود و قدرت و شهوت و حواس ظاهره و باطنه و غیر آن و توانا بر ثواب و عقاب اف لکم
و لما تعبدون من دون الله افلا تعقلون زشتی و ناخوشی باد مر شما را و مر آن چیزها که می‌پرستید و در پرستش او نظام
نباشد بجز از خدا و بر وفق اراده او پس آیا تتبع اعمال خود را او عقل ندارید تا بدو عمل خود را بدانید و دانایان را بشناسید و عبادت
معبودی که نامشغول شوید و در سوره صافات فرموده قال اتعبدون ما تنحتون آیا می‌پرستید آن چیزها که خود را شما
بدست خود تراشید و چوب و غیر آن یعنی چگونه صاحب نظر و عقل که تخته معمول خود را پرستش کند پس بجهت زیادتی انکار
فرمود والله خلقکم و ما تعملون و خدا آفریده است شما را و اصل هر آنچه می‌کنید بتهای خود را که آن اصل چوب
و سنگ و شاه و امثال آن که هم مخلوق خدا باشد و بر این پس چه صالح باشد که یکی از آنها معبود باشد می‌گوید که امیر المؤمنین ع
می‌فرمود انا معتوب الجبت و الطاغوت و تعلیق بغوث و یعوق و نسر ع و منها اضلوا کثیرا و مراد این فضایل بسیاست
و در حدیث نیز امیر المؤمنین ع برینه از جمله خود الهام حسین ع فرمود انا کاسر اللات و العزى انا هادم الهبل الاعلى و منوة
الثالثة الاخرى و انا الذی کسرت یغوث و یعوق و نسرا ع در روضة الصفا نقل شده که حضرت رسول ص در سال نهم
هجرت علی بن ابی طالب را با صد سوار به قبیله طی فرستاد و ثابت خانه قبیس را که در دیار ایشان بود خراب سازد نبی اصحاب
دو رکاب جنابش دلایات روشن آورده بعداز طی ساخت و چون به قبیله طی رسیده در وقت بغارت و تاراج پرداختند
و بت خانه را خراب کرده آتش زدند و غنیمت بسیار از بوده و شتر بدست اهل اسلام افتاد و بزرگ ایشان عدی بن
حاتم طائی گریخته بولایت شام رفت پس امیر المؤمنین ع بعد از وضع خمس غنایم را بر اصحاب قسمت نمود و دختر حاتم را
که زنی با فصاحت بود داخل خمس گردانید و به مدینه آورده و او را در خانه جا داد روزی رسول خدا به مسجد می‌رفت دختر
حاتم از خانه بیرون آمده بر سر راه آن سرور ایستاد و عرض کرد یا رسول الله هلک الوالد و غاب الوافد فامنن علی
من الله علیک رسول خدا از وی وافد تو کیست جواب داد برادرم عدی بن حاتم حضرت فرمود آنکه گریخته از خدا
و رسول پس به مسجد رفت چون روز دیگر شد باز دختر حاتم سر راه بر حضرت گرفته همان سخن را عرض کرد و همان
جواب را شنید پس روز سیم سر راه را بر حضرت گرفت و عرض کرد یا رسول الله دختر رئیس قبیله خویشم و پدرم
حاتم دنانکرده ... بشام گریخته ... منت گذارد مرا آزاد کن پس حضرت فرمود زود تو را آزاد کردیم

بعد از چند روز جماعتی از قبیله حاتم برسم تجارت بمدینه آمدند و خدمت حضرت رسول رسیدند می‌خواستند آثار احوی حضرت با ایشان
نمود و فرمود که می‌خواهید بقبیله خود روید چه نزد من آمدید که بشما کار دارم بعد از چند روز خدمت حضرت آمدند و عرض کردند اگر اذن
می‌دهی می‌خواهیم بوطن خود برگردیم پس حضرت رسول دختر حاتم را طلبید و خلعتی با او مرحمت نموده اسباب سفرش را مهیا کرد
و او را با جماعت همراه بسوی قبیله خود فرستاد شعبه این زمان حضرت بدختر برادر زاده امام زین العابدین
بغزات فاطمه همراه بود و شکری چهار روز بود و شهرها جلوه داد پس چون دختر حاتم از مدینه بیرون رفت بجانب شام توجه نمود و
چون داخل شهر شام شد برادر خود را ملاقات کرد و احوال و افعال و اقوال رسول خدا را از برای برادر نقل نمود پس عدی بن
حاتم از شام متوجه مدینه شد تا خدمت حضرت رسید و پاهای حضرت را بوسید و خواست بروی خاک بنشیند چون حضرت از شیء بود حضرت
از روی التفات ردای خود را از دوش برداشت و بروی زمین پهن کرد و فرمود بروی رداء من بنشین عدی و ادب شایع
نمود پس حضرت بالغ کرد تا آنکه عدی بر ردای او بنشیند پس عدی گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
شعبه مروی است بزرگ زاده بود رسول خدا آن مرتبه در رو و حال اینکه او در روی ردا و خود نشانید اما اهل کوفه چون بزرگ
دنیا و شفیع روز معاد بلکه زاده کربلا را بروی نطع خواباندند و بریدند ملعونی پیش آمد بحکم آنکه قطع کرد رأس شریف و القاه بکوفه آورد و جهالت
روایت است که پس نمرود در باب ابراهیم با قوم خود مشورت کرد گفتند بسوزانید ابراهیم را و یاری کنید خدایان خود را اگر یاری
کننده‌اید پس حضرت صادق فرمود نمرود و اصحابش همه فرزندان زنا بودند که بر ردای یک تن پیغمبر را می‌کشند و فرعون نیز
و اصحابش هم حلال زاده بودند که گفتند او را و برادرش را واگذار و ساحران را جمع کن و هیچ یک کشتن ایشان نکردند
زیرا که راضی نمی‌شود بکشتن پیغمبر با امام مگر فرزند زنا مولف گوید الان حدیث شریف احوال دو طایفه معلوم می‌شود اول که پیغمبر
و دوم آنکه در خانه فاطمه آتش و هیزم آوردند و زیاد کردند و نسوزانیدند این خانه را بلکه بکمر رسانیدند خانه امام حسین در کربلا
عمر بن سعد که این گناه را زیاد کرد اقرار بالخیام و من فیها اللهم العن الا الشرور و ابن سعد و ما ابن شمر و احزاب این بهار
حرف نهم قال الله تعالی فی سورة الانبیاء قالوا حرقوه و انصروا آلهتکم و قالوا ابنوا له بنیانا فالقوه فی الجحیم یعنی نمرود با همه
اشراف قوم گفتند بسوزانید او را که عقوبت آتش صعب تر است و انصروا آلهتکم ان کنتم فاعلین یعنی یاری
دهید خدایان خود را بانتقام کشیدن از او اگر هستید کنندگان نصرت پس یاری کنندگان مر آلهه خود را و قلنا یا نار
کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و گفتیم ای آتش باش خدا نمود برودت و سلامت بر ابراهیم و ارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین
و خواستند نمرودیان با ابراهیم مکری و تدبیری کنند در سوختن او پس کردانیدیم ایشان را زیانکاران یعنی زیان
کار و ایشان زیرا که جهد سعی ایشان برهان شد بر حقیت قول ابراهیم و بطلان فعل ایشان و در سوره صافات
می‌فرماید قالوا ابنوا له بنیانا فالقوه فی الجحیم یعنی گفتند فعل خود را بنگرید برای سوختن ابراهیم بنائی از هیزم پر ساختند و آتش در آن
نهید از اطراف و جواب فالقوه فی الجحیم پس بیفکنید او را در آن آتش سوزان فارادوا به کیدا فجعلناهم الاسفلین
پس اراده کردند با ابراهیم مکری و حیله در هلاک او باین طریق که او را در میان آتش اندازند
کردانیدیم ایشان را مغلوب و خار زیرا که هلاک کردانیدیم ایشان را و آتش را بر ابراهیم گلستان ساختیم و دلایل برهان
روشن کردانیدیم بر علو شان و غالبیت و حقیقت دین او در پستی خصمان او در دوره عنکبوت میفرماید فما کان جواب

قومه الا ان قالوا اقتلوه او حرقوه یعنی چون ابراهیم قوم خود را بعبادت خدا و توحید او امر نمود و از عبادت اوثان نهی نمود
پس نبود جواب قوم او مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی که بکشید او را یا بسوزانید او را بروایت مجالس المؤمنین چون
در مقام تدبیر کشتن ابراهیم برآمدند گفتند هرگاه بشمشیر بکشیم عمان کشتن را بهتر است و او بخدای عمرا نزدیک نمود پس
صلاح آنکه کل اهالی اتفاق نموده هر کس بقدر طاقت خود هیزم آورند و او را بسوزانند تا هم جمع شوند باشند در انتقام خدایان
خود بعضی گفتند انه نمرود تنوری داشت از آهن که چون بر کسی غضب می‌نمود امر می‌کرد آن را پر از آتش می‌کردند و آن کس را در آن
می‌انداختند تا آنکه می‌سوخت و چون ابراهیم بتها را شکست نمرود غضب کرده گفت تنور را پر از آتش کرده و حضرت را
در آن اندازید آتش با امر خدا اصلا بحضرت نرسانید نمرود گفت اهل مملکت جمع شوند پس گفت چه می‌گویید در باب ابراهیم
گفتند مصلحت آنست که او را حبس کنی و امر نمائی که همه مردم هیزم جمع کرده آتش زده او را در آن اندازی پس ناچار در آن آتش می‌سوزد
و نمرود امر کرد پس حضرت را در حبس نمود و از مردم جمع هیزم مشغول شدند چون که بیمار شد نذر می‌کرد
که اگر از این مرض شفا یابم بجمع کردن هیزم برای سوختن خلیل مشغول شوم و بعضی در بیماری وصیت می‌کردند بجز پول هیزم
برای سوختن ابراهیم و بعضی زنها نذر می‌کردند که اگر حاجات ایشان روا شود هیزم جمع کنند و بعضی پنبه می‌ریسیدند
و ریسمانها را می‌فروختند و از قیمت آن هیزم می‌خریدند بروایت ساد العالم ابراهیم هفت نمود ان البغال کانت تتناسل
و کانت من اسرع الدواب فی نقل الحطب لنار ابراهیم فدعا الله علیها فقطع الله نسلها یعنی قاطرها زاد و ولد
می‌نمودند و از همه حیوانات تعجیل می‌کردند در نقل هیزم از برای سوزانیدن خلیل پس ابراهیم بر او نفرین کرد و خدا نسل او را قطع
نمود مولف گوید از جمله قاطرها و عجب دلدل رسول خدا بود زیرا که در ساد العالم روایت است که چون دختر سلطانان کربلا
پیغمبر بر پشت شهباز سوار بود پس خود دلدل پس از بروی زمین خوابید و صبیکش با پیغمبر هیچ با تلک تا آنکه رسول خدا
از خال برداشت و بجانب مورچه‌های کنار انداخت در مورد هم لا یمضون بر کنار کرد و گفت دیگر حضرت بچه خود را
نمود قوری سال ریزه چین بود پس از چشم حضرت بچه چهار شهید جان مخفف شد که تو زنده بود و نکوش بروی زمین بچه
بر حضرت قبضه برداشت و بصورت کفار ریخت و فرمود شاهت الوجوه هم لا یبصرون بروایت شیخ خلاصه نمرود امر کرد
حظیره در پیش کوه بنا کردند و ارتفاع دیوار آن شصت ذراع بود و قریب بکماه هیزم جمع کردند و آن را پر ساختند و روغن
و نفت بر آن هیزمها ریختند و آتش در آن زدند **نظم** دود را بر هیزم ساخته سال و مه هیزم در آن انداخته
خارزهای کی بجرها یافته بر کشیده در جدره تافته آتش انگیختند پس در آن دره کوه و صحرا شعله در شور جوش
زمهریر از آب و آتش دور گرفت از شرر را تا سمک افروخت دود پیچیده در این نیلی حباب تار شد از دود چشم آفتاب
زالتهاب آتش و دود لهب جمله اجزای جهات بگرفته تب بروایت حلبی چون امروز آمد که ابراهیم را بسوزانند
در آتش اندازند نمرود دید که شعله‌های آن حد برون آمده و از برای نمرود منظر رفیعی ساخته بودند که از آنجا نظر کند بابراهیم
که چگونه آتش او را می‌سوزاند چون ابراهیم را آوردند کسی نزدیک آتش نمی‌توانست رفت که او را در آتش اندازند زیرا
که مرغ از پنج فرسخ راه نمی‌توانست پرواز کند از بسیاری آن آتش پس شیطان آمد و منجنیق را تعلیم ایشان کرد
مولف گوید در مجمع البحرین در ذیل لغت منجنیق گفته منجنیق اصلها بالفارسیة من چی نیک ای ما اجودنی و نقل هو شکسته

وانچه عجایب بروایت مجلسی ابراهیم را آوردند و از آنجا که بجز برو و ... کشید و گفت بر کردار ابراهیم ... ابراهیم خلیل
کرد پس بروایت ... ابراهیم را بتعلیم شیطان ... درافتاد که از آنجا ... بر حضرت ...
نمرود امر کرد او را آب ... بعد ... گفت ای پادشاه عجب دارم از تو که ابراهیم را با آتش ... و کار ... در باب ...
گفت اگر چه ابراهیم دشمن است اما او ... کرد ... کریم بروایت ...
ثم آخروا ابراهیم ... فی المنجنیق ... فقال ... السماء ... واحد فی ... انا الواحد فی
الارض لیس فی الارض احد یعبدک غیری حسبی الله و نعم الوکیل بروایت ... ابراهیم را در منجنیق نهادند ...
که ... از فرشتگان ... زمین و آسمان و وحوش و طیور ... و جمله عرش و ساکنان
... کردند ... خداوند ... ابراهیم ...
... او را ...
او را ... شید ... المنجنیق ... که خلیل الله ...
... ابراهیم ...
... ابراهیم خلیل سلام کرد ابراهیم جواب ...
گفت ... تا تمام ... آتش ...
... ابراهیم گفت ... گفت ابراهیم ...
... ابراهیم ... فرشته موکل ...
... آتش ... ابراهیم ...
... فرشته موکل ... گفت ابراهیم ...
... ابراهیم ...
... فرشته موکل ... طبقات ...
... ابراهیم ...
... ابراهیم را در منجنیق ...
... ابراهیم ...
...
بروایت حضرت امام ... ابراهیم را ... جبرئیل ...
... ابراهیم خلیل ...
...
...
... آب ... آتش ...

رفت ... و ... آتش ...
در رسول خدا ... حضرت ... خلیل ... ابراهیم ...
سوره اخلاص خواند یا الله یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد نجنی من النار برحمتک
چون ... منجنیق ... خلیل ... جبرئیل ... گفت ...
...
گفت ... بالسؤال ...
... جبرئیل ... خلیل ...
لا اله الا الله محمد رسول الله ...
نقش بود لا اله الا الله محمد رسول الله ...
... ابراهیم ... آتش ...
حضرت رسول ... محمد و آل ... ابراهیم ...
... آتش ...
...
...
خلاصه چون ابراهیم ... آتش ... ابراهیم ...
... ابراهیم ...
ابراهیم ... ابراهیم ...
... ابراهیم ... ابراهیم ...
...
... خلیل ...
... کربلا ... خلیل ... سید الشهدا ... خلیل ...
... سید الشهدا ... خلیل ... سید الشهدا ...
... خلیل ... سید الشهدا ...
... خلیل ... سید الشهدا ...
... جبرئیل ... خلیل ... سید الشهدا ...
... خلیل ... سید الشهدا ...
اگر جبرئیل ... خلیل کرد ... کربلا ... سید الشهدا ...

حوض دهم قال الله تعالی فی سورة العنکبوت وابراهیم اذ قال لقومه اعبدوا الله واتقوه ذلکم خیر لکم ان کنتم
تعلمون یعنی فرستادیم ما ابراهیم را پس وقوم او یاد کن چون گفت مر گروه خود را که بپرستید خدا را بوحدانیت و بترسید از عذاب
او این عبادت و ترسکاری بهترست مر شما را از انچه برانید از دین و این خود اگر هستید که و [illegible] از شر و نفع را
[illegible] انما تعبدون من دون الله اوثانا و تخلقون افکا [illegible] که [illegible] بجز از خدا
بتان [illegible] دروغ [illegible] فما کان جواب قومه الا ان قالوا اقتلوه او
حرقوه [illegible] ایشان [illegible] بعضی از ایشان با بعضی که بکشید
او را [illegible] فانجاه الله من النار [illegible]
و او را [illegible] ان فی ذلک لایات لقوم یؤمنون [illegible]
و این [illegible] از حفظ ابراهیم [illegible] از اتش [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] حضرت را با اتش [illegible] هفت شب در خواب [illegible] ابراهیم زنده است
[illegible] اضغاث احلام است اگر ابراهیم [illegible]
روز هفتم گفت نمرود [illegible] بوران در خوش [illegible] من [illegible] سر [illegible] اتش [illegible]
[illegible] هر [illegible] امروز در سلطان [illegible] امروز در کوه [illegible] تا به بینم حال [illegible]
[illegible] جانب [illegible]
[illegible] گلستان [illegible] گلستان [illegible] خلیل [illegible]
[illegible] حال [illegible] مشاهده کرد گفت
[illegible] ابراهیم [illegible] اتش [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] نمرود [illegible]
کرد ابراهیم [illegible] که از برای [illegible] کنم
[illegible] نمرود چهار هزار [illegible] قربانی کرد
[illegible] ابراهیم [illegible] نمرود گفت [illegible] اتش [illegible] نمرود [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] اتش [illegible]
[illegible] النار لا تحرق [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
اتش [illegible] ابراهیم [illegible] اتش [illegible]
ناگاه [illegible] نمرود گفت ای ابراهیم خدای تو [illegible] چنانچه

ابراهیم

الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه ان آتاه الله الملک [illegible] نظر نکردی بسوی انکسیکه
[illegible] با ابراهیم [illegible] خدا [illegible] پروردگار او [illegible]
[illegible] خدا او را پادشاهی [illegible] پادشاهی او [illegible] در خصوص [illegible]
اذ قال ابراهیم ربی الذی یحیی ویمیت [illegible] گفت ابراهیم [illegible] پروردگار [illegible] زنده
[illegible] قال انا احیی وامیت گفت نمرود [illegible]
[illegible] زنده [illegible] زنده کردم [illegible]
[illegible] زنده کردن
[illegible] زنده کردن [illegible]
[illegible] عادات علی
[illegible] التلبیس [illegible]
[illegible] التلبیس [illegible] قال ابراهیم فان الله یأتی بالشمس
من المشرق فأت بها من المغرب گفت ابراهیم [illegible] خدا [illegible] افتاب را [illegible] از افق شرقی [illegible]
[illegible] فبهت الذی کفر [illegible] که
[illegible] کلام ابراهیم [illegible] والله لا یهدی القوم الظالمین
[illegible] مولف گوید [illegible] افتاب [illegible]
چرا ابراهیم [illegible] افتاب [illegible]
[illegible] ابراهیم بود که
[illegible] ابراهیم [illegible] افتاب [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] افتاب [illegible]
[illegible] اول [illegible] دوم [illegible] سیم [illegible]
چهارم [illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible]
مولف گوید [illegible] افتاب [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کنم خدا [illegible]

۱۴۴ دختر رسول بهتر بود واسته زبود این فرزند حسین بن علی است پس حضرت زمان اندکی مرا برد تا اینکه بکوه رسیدیم که کها
و بیابانی شهر که ضبط بیار بود و هیچ بنای او نبود تا آنکه مرا داخل مسجد کرد و من مسجد کوفه را ندیده بودم دعوی شناختم
پس حضرت رکعت نماز بجا آورد پس فرمود میدانی کجا رسیدیم گفتم خدا و رسول و پسر رسول بهتر میدانند فرمود این قبر جدم
علی بن ابی طالب است پس اندکی مرا برد دیگر فرمود میدانی کجا عرض کردم خدا و رسول خدا و پسر پیغمبر بهتر میدانند
فرمود این قبر حضرت خلیل است پس اندکی راه دیگر مرا برد و داخل مکه شد و من کعبه را ندیده بودم و چاه زمزم را نمی شناختم
فرمود میدانی کجایی گفتم خدا و رسول و پسر رسول اعلم حضرت فرمود این شهر مکه و این خانه کعبه و این چاه زمزم است
پس اندکی مرا سیر داد و مرا داخل مسجد پیغمبر نمود پس بیت و چهار رکعت نماز بجا آورد پس فرمود آیا میدانی کجایی عرض کردم خدا
و رسول و پسر رسول بهتر میدانند فرمود این مسجد جدم پیغمبر است پس اندکی مرا برد تا کاه دیدم بکوه و شعب ابی جبیل رسیدیم پس فرمود
یا احمد میخواهی ترا بایام را ببینی عرض کردم بلی فرمود یا لیل ادبر فادبر الیل بمعنی او شب پشت بکن پس شب پشت نمود
پس فرمود یا نهار اقبل فاقبل النهار ای روز زبا پس روز آمد و خورشید طلوع کرد و روشن در وسط آسمان قرار گرفت پس نماز
ظهر را و عصر او و جمیع بجا آوردیم پس حضرت فرمود یا نهار ادبر یا لیل اقبل یعنی ای روز برگرد و بود و ای شب برگرد دیدم
هوا تاریک شد و وقت نماز مغرب رسید و نماز مغرب را بجا آوردیم پس فرمود یا احمد دیدی عرض کردم بلی مرا کفایت کرد یا ابن
رسول الله پس مرا گردانید و سیر داد تا آنکه رسیدیم بکوهی که محیط به دنیا بود و جمیع دنیا در میان آن کوه بود پس فرمود
آیا میدانی در کجایی عرض کردم خدا و رسول و پسر رسول بهتر میدانند فرمود این کوه محیط به دنیاست پس در آنجا جمعی را دیدم
که لباسهای سفید پوشیده بودند فرمود یا احمد اینها جماعت قوم موسی هستند پس حضرت بر ایشان سلام کرد پس عرض کردم
یابن رسول الله مرا خواب دریافته بود پس فرمود آیا میخواهی بر فراش خود بخوابی عرض کردم بلی پس پای خود را
بر زمین زد و من در خواب رفتم و چون بیدار شدم دیدم در منزل خودم هستم پس وضو گرفتم و نماز صبح را در منزل خودم بجا آوردم

مؤلف گوید در روایت حضرت بطریق طی الارض سه دفعه رفت **اول** بجهت قوم موسی **دوم** بجهت فرزند خود حضرت رضا
بجهت دیدن آن حضرت بعد از وفات خود **سیم** ... و روایت است که حضرت پیش از وفات خود سه روز بسبب فرمود بس است بجهت وجود خود خواهم رفت برای اینکه مهر
بکشم از فرزندم علی کتاب مهرها که پدرم از من گرفت و او را در خواب وعطیه خود کردانم در باعجه بانه را اینها را مسبب گفت آیا
امروز کسی مهرها را باینکم و مهرها را برداریم و حال آنکه در پیش بابان برد و ایشان رضا فرمود که این نبوت در باره حکم او در باره ناصب
است گفتند فرمود برای این است که کسی کشیده است دعا کن که خدا مرا باین نبوت بیدار نمود خدا را اورا با تعاد
پس فرمود من خدا را خواهم خواند باسم بزرگواری که آصف بن برخیا بآن اسم خواند و قبل از آنکه تخت بلقیس را آورد در پیش سلیمان
گذاشت پس آنچه چشم را بر گردانند تا آنکه مرا در فرزندم علی را در مدینه در بیل کنار جمع ساز دعیب گفت شنیدم حضرت دعا
خواند تا کاه از چشم من غایب شد در همان مکان ایستادم تا آنکه دیدم آن حضرت بجای خود برگشت و مهرها را همه برد
پس گفت پس حضرت فرمود سه روز دیگر از دنیا میروم چون این طعام را بخورم بعد از من نفع ببرم و بسیار بخورم تا همه برایت
خبر دهم که زهر و سیخ و چیزهای دیگر کشیده شود این لعین را برمی آید که جنایت و آنچه و احوال آن حضرت بدهی که دیگران که وفات آن حضرت شود

فصل یازدهم

در بیان ... قال الله تعالی فی سورة الصافات وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ و گفت ابراهیم
بعد از آنکه من رونده‌ام بجانب پروردگار خود ... که بزودی مرا هدایت خواهد کرد بسوی آنچه رو در آن باشد که ما را ناپدید اراده است
و معلوم است که ... از مصالح دینیه و دنیویه در آنجا بود که ... قبل از آنکه ... بود و در سوره
انبیا فرموده است وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا ... و نجات دادیم ما ابراهیم را از زمین عراق که منزل نمرود و قوم او بود و نجات دادیم برادرزاده
او لوط بن هاران بن تارخ را و رسانیدیم ایشان را إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ بآن زمینی که برکت کردیم در آن برای
عالمیان زیرا که زمین شام و در آن زمان اهل توحید چهار کس بیشتر نبودند ابراهیم و لوط و ساره که دختر عم ابراهیم بود
در روضه اولی است که زمین شام از آن جهت برکت دارد که تمام انبیا در آن دیار مبعوث شده بودند یا از جهت کثرت آب
و اشجار و انهار و بسیاری نعمت و ارزانی آن برکت است بر روایتی آب خوش شام از بیت المقدس است جمع آبها
از زیر بیت المقدس است

مؤلف گوید خواستیم در چهار سوره تعریف شام را بیان نماییم **اول** در سوره انبیاء که بزودی اشاره کرد
دوم در سوره ... **سیم** در سوره اسری که فرمود سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ ... که بعضی گفته‌اند برکت از ... و دانستی که از روی
کراهت بر روی موزه ... از مسجد الحرام بسوی مسجد ... انکه آن مسجد که برکت
دادیم بر کرداگرد آن که زمین شام است که هم برکت دین که از جهت آنکه محل هبوط وحی و انبیاست و هم برکت دنیا بجهت کثرت اشجار
و انهار و بسیاری ثمار و فواکه ... و بر روایت سادات العالم حضرت باقر فرمود نعم الارض الشام و بئس القوم اهلها الیوم
... امیر المؤمنین آمر بسوره ... فی ایة البقرة قال ... قال ان اهل الشام قال لا تسبوا اهل
الشام ولکن تولوا من اهل الشام هم ابناء مصر لعنوا علی لسان داود فجعل الله منهم القردة والخنازیر

مؤلف گوید ممکن است جمع میان الآیات والاخبار الواردة فی مدح الشام و ذم اهلها بأنها من احلاف
احوال اهله فی الازمان فانه کان فی اول الزمان محل الانبیاء والصلحاء فکان من البلاد المبارکة الشریفة
فلما صار اهله من اشقی الناس واکثرهم صار من شر البلاد کما ان مکة کانت من الایام المشرکة کما یظهر
من بعض الاخبار ... صارت احسن البلاد بروایة ... چون آتش بر حضرت خلیل سرد شد
نمرود امر کرد ابراهیم را از بلاد او بیرون کنند و نگذارند که گوسفندها و مالهای خود را با خود ببرد پس حجت گرفت ابراهیم بر ایشان
که اگر گوسفندها و مال مرا میگیرید پس عمری که من در تحصیل آنها صرف کرده‌ام پس مخاصمه را نزد قاضی بردند قاضی
حکم کرد که ابراهیم هرچه در بلاد ایشان تحصیل کرده است با ایشان بگذارد و بر اصحاب نمرود حکم کرد که عمری که در بلاد
ایشان کذرانیده است باو پس دهند پس چون این قضیه را بنمرود نقل کردند حکم کرد که ابراهیم را از بلاد او بیرون کنند
و اموالش را باو پس دهند و گفت اگر او در بلاد شما بماند دین شما را فاسد میکند و بخدایان شما ضرر میرساند
پس بیرون کردند ابراهیم و لوط را از بلاد خود بجانب شام پس ابراهیم با لوط و ساره بیرون رفتند و ابراهیم گله و
اموال خود را برداشت و تابوتی ساخت و ساره را در آنجا گذاشت و قفل زد بر آن تابوت از بسیاری غیرتی که
از برای ساره داشت و رفت تا آنکه از ملک نمرود بیرون رفت و داخل ملک شخصی از قبطیان شد که او را عرارة میگفتند

١٦٥ پس یکی از عشاران بر ابراهیم گذشت و عشار آمد که عشور اموال ابراهیم را بگیرد چون نزدیک تابوت رسید عشار گفت این
تابوت را بگشا تا آنچه در آن هست عشور آن بگیرم ابراهیم گفت آنچه در این تابوت هست هر چه خواهی حساب کن از
طلا و نقره و عشرش را از من بگیر و تابوت را مگشا عشار گفت ناگشاده نمی‌شود پس عشار به جبر در تابوت را گشود چون
ساره را با حسن و جمالی که داشت از آن جمله مشاهده کرد از ابراهیم پرسید این زن چه نسبت دارد با تو گفت زوجه و حرم من و دختر
خالهٔ من است گفت چرا او را در این تابوت پنهان کرده بودی فرمود برای غیرت برا آنکه کسی او را نبیند عشار گفت نمی‌گذارم
از اینجا حرکت کنی تا آنکه حال این زن و حال تو را به پادشاه عرض کنم پس رسولی به سوی پادشاه فرستاد و حقیقت حال را عرض
کرد پادشاه جمعی را فرستاد که تابوت را بیاورند ابراهیم با ایشان فرمود من از تابوت جدا نمی‌شوم مگر آنکه جانم از بدن جدا شود چون این
خبر به پادشاه رسانیدند فرستاد که ابراهیم را با تابوت نزد او حاضر سازند پس ابراهیم و تابوت و جمیع اموال او را نزد پادشاه
بردند پادشاه با ابراهیم گفت در تابوت را بگشا حضرت فرمود حرم من و دختر خالهٔ من در این تابوت است جمیع اموال خود را
و دهم که در تابوت را نگشائی پس پادشاه بجبر واداشت و چون ساره اخته انا عدل عن هی زوجتی قبل لان اجبار کنات بجوسیا
و عندهم ان الاخت اذا کانت زوجة کان اخوها احق بها من غیره فاراد ابراهیم ان یمنعهم عنها فاذا هو لا یراها و هیئه
پادشاه بجبر تابوت را گشود چون حسن و جمال ساره را مشاهده کرد خود را ضبط نتوانست کرد دست بجانب
ساره دراز کرد ابراهیم روی از او گردانید و گفت خداوندا حبس کن دست او را از حرم من و دختر خاله‌ام پس دست پادشاه
خشک شد و نتوانست که دست به ساره دراز کند و نتوانست که به سوی خود برگرداند پادشاه با ابراهیم گفت خدای تو چنین کرد
گفت بلی خدای من صاحب غیرت است و حرام را دشمن می‌دارد و چون اراده حرام کردی مانع شد میان تو و اراده تو پادشاه
گفت از خدای خود بطلب که دست مرا به سوی من برگرداند که دیگر متعرض حرمت تو نمی‌شوم ابراهیم گفت پروردگارا دستش را
باو برگردان که دیگر متعرض حرم من نمی‌شود پس خدا دستش را باو برگردانید باز چون نظرش به ساره افتاد خود را ضبط
نتوانست کرد دست بسوی ساره دراز کرد باز ابراهیم از غیرت رو گردانید و دعا کرد دست پادشاه خشک شد
و به ساره نرسید پادشاه گفت پروردگار تو بسیار صاحب غیرت است و تو بسیار غیوری پس از خدای خود سوال کن
که دست مرا به من برگرداند که اگر دعای تو را مستجاب کند دیگر این کار نخواهم کرد فرمود سوال می‌کنم به شرط آنکه اگر دیگر چنین
کاری بکنی از من سوال نکنی که از برای تو دعا کنم پادشاه گفت بلی ابراهیم گفت خداوندا اگر راست می‌گوید دستش را باو بر
گردان پس دستش باو برگشت پس چون پادشاه این حال را مشاهده کرد مهابتی از حضرت ابراهیم در دلش افتاد
و آنحضرت را تعظیم و تکریم بسیار کرد و گفت تو ایمنی از آنکه متعرض حرمت تو شوم یا چیزی از اموال تو را بگیرم پس هر جا که
خواهی برو ولیکن مرا بسوی تو حاجتی است ابراهیم فرمود آن حاجت چیست گفت می‌خواهم رخصت دهی که کنیزک جمیله
خوش روی عاقله‌ای که دارم او را به ساره ببخشم که خدمت او کند ابراهیم رخصت داد پس هاجر را که مادر اسمعیل است
باو بخشید پس ابراهیم با اهل و اموال خود روانه شد که برود پادشاه از دنبال او مشایعت کرد از برای تعظیم ابراهیم
و همراه او در پشت سر راه رفت پس خدا با ابراهیم وحی کرد بایست و پیش پادشاه جابری که تسلط یافته راه مرو
ولیکن از عقب او برو و تعظیم او بکن که سلطنت و تا اراک از پادشاهی و منصب ما نیکوکار باشد

پس ابراهیم

پس ابراهیم ایستاد و به پادشاه گفت پیش برو که خدای من در این ساعت به من وحی کرد که تو را تعظیم کنم و تو را مقدم دارم و از عقب
تو راه بروم برای اجلال تو پادشاه گفت خدای تو چنین وحی کرد گفت بلی پادشاه گفت شهادت می‌دهم که خدای تو صاحب رفق
و حلم و بردباری و کریم است و مرا راغب گردانیدی در دین خود پس پادشاه ابراهیم را وداع کرد و ابراهیم روانه شد تا
اعلای شامات فرود آمد و لوط را در ادنای شامات گذاشت مولف گوید حضرت خلیل نتوانست به بیند نامحرم دست بسوی
حرمش دراز کند نفرین کرد پس چه گذشت بر امام زین العابدین چه گذشت عصر روز عاشورا در کربلا وقتی که دید لشکر نامحرم دور خیمه‌ها
و خواهرانش گرفته‌اند نکم حرموا بین اذن ... حتی ... عاشق چه بسیار زار گوش‌ها از بناه حوروش
نظر لکها کردند بجهت گرفتن گوشواره و چه بسیار طپانچه که زدند بر روی دختران جمیله اذا مضها ضرب السیاط
دلم پاره شد و آن شنیده الله ... تازیانه بر سر و پشت می‌زدند و هر گاه روهای خود را بیاد ... بر سر خود
روی خود را از نامحرمان می‌پوشیدند و یهوی علی الاعقاب والقیح نادها و ضرب العدی بالسوط فوق العواتق
و اینها بر شترهای شتران نشانیدند فوق ایشان نوبه بر نوبه و نازیانه زدن شقان بود که بر سر و پشت ایشان فرود
شعر اگر پادشاه کافر چون حال ساره را دید کنیز به ساره بخشید اما یزید ولد الزنا چون اسیری و گرفتاری دختران فاطمه را دید
نا سزا با ایشان گفته اهل مجلس را جری کرد تا آنکه یکی خواهش کنیزی ... از بنات علی و امام حسین نمودند شعر اگر پادشاه
چون نفرین ابراهیم و پیغام پروردگار کریم را شنید سلطان شهید را پس یزید چون کلام خدا ... را شنید عازم قتل حضرت
گردید شعر اگر ظهیر با ... از ظلم پادشاه بیرون آمد با حرمش در اعلای شامات منزل گرفت امام زین العابدین ...
خواهرانش ... ابن ... در شام ... گردید مولف گوید ... ابراهیم ... ابن ... اهل
افتاد اول با پادشاه قبط مرهم ... نمرود ... روایت کرده که چون ابراهیم خواست از بابل بیرون رود ... نمرود گفت ای اموال را
در سلطنت و مملکت پادشاه ما کسب کرده و در بلاد او بهم رسانیده ... در مذهب ما ... اینها را از بلاد او بیرون بری
ابراهیم گفت حکم کنید ... پادشاه و ... نام ... پس نزد ... اینها ... پادشاه ما است در دین
راضی باشد ... پادشاه کسب کرده ... اینها ... است ... به دست
و آن ابراهیم گفت اگر حکم تو ... ابراهیم گفت ... پادشاه ... برگرداند
عمرهای که صرف کرده‌ام در کسب کردن اینها ... پادشاه ... اینها را بیرون ...
دست ابراهیم ... پس ابراهیم ساره را در صندوق نشانید و روانه شد پس نزد اطراف ... ابراهیم را نگذارند ...
... ابراهیم گذشت ... که عشار آنجا بود و گرفت عشر ... ابراهیم بود ...
صندوق ... ابراهیم گفت هر چه خواهی حساب کن ... ابراهیم ... صندوقی
صندوق را گشود چون نظرش بر ساره افتاد از حسن و جمال او تعجب شد گفت این زن کیست ابراهیم گفت خواهر من است
و عرض ... که خواهر من است ... پس حکم کرد صندوق را ... نزد پادشاه بردند و خواست که دست بسوی او
موعظه دوازدهم تا آنکه نام ... و سوره الصافات ... ابراهیم ... حضرت
کرد ای ... که از جمله ... فرزند ... ابراهیم

حضرت ابراهیم

ساره نبود اگر خواهی هاجر را به من ببخش شاید خدا به من فرزندی عطا کند که خلف ما باشد پس هاجر را از ساره خرید و با او
مقاربت کرد پس اسمعیل بوجود آمد چنانچه در ... فبشرناه بغلام حلیم پس ... ابراهیم را ...
... روضة الصفا نقل شده که چون حضرت خلیل ساره را تزویج نمود ... فرزندی از ساره متولد نشد ساره
چنین ... که خواطر خلیل ... که خدا او را فرزندی کرامت فرماید پس هاجر کنیز خود را بخلیل بخشید و
ابراهیم ... در هاجر تصرف کرده ... حامله شد ... انقضای مدت حمل اسمعیل متولد شد پس ساره را
... اضطراب کرد ... هاجر ... پس هاجر از ساره
... ابراهیم ساره ... هاجر را سوراخ کرد ...
... که ختنه کردند هاجر را ... اسمعیل ... ساره مادر اسحق ...

[illegible]

کرده‌ام که هر که داخل آن شود ایمن باشد و اول بقعه از زمین که از آن خلق کرده‌ام و آن مکه است پس جبرئیل براق را برای ابراهیم
آورد و هاجر و ابراهیم و اسمعیل بر براق سوار کرد و بجانب کعبه روانه شد پس ابراهیم بهر محلی که ... که در آنجا درخت
و نخلستان و زراعت بود ... جبرئیل ... پس ایشان را در موضع خانه
کعبه گذاشت و ابراهیم عهد کرده بود با ساره که فرود نیاید تا بسوی او برگردد ... ...
بود و هاجر عبائی ... درخت ... با فرزند خود ... چون ابراهیم ایشان را گذاشت و خواست برگردد بسوی ساره
هاجر گفت ای ابراهیم ... در این موضع که ... و آبی و زراعتی نیست ابراهیم گفت ...
... ابراهیم ایشان را وداع کرد که
برگردد هاجر و اسمعیل ... ابراهیم گفت ...
... هاجر گفت ...
... مؤلف گوید ...
... مرتبه اول ... مرتبه دوم ...

[illegible]

حوض سیزدهم

قال سبحانه و تعالی حکایة عن ابراهیم ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم یعنی ای پروردگار ما بدرستی که من ساکن کردانیدم بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل است که چون از هاجر متولد شد
ساره گفت دل من چنین میخواهد که فرزند هاجر را ببری بموضعی که در آن آب و آبادانی نباشد و خلیل الله شاد شد بواسطه خلاص
جبرئیل و آورد که ... ساره کو ... پس ابراهیم بر اشتر نشست و هاجر و اسمعیل را سوار کرده با بلد از زمان شام روی
بحرم آورد ایشان را فرود آورد و گفت ... ساکن ساختم بر وادی بی زرع که ... نیست بیعنی آب ندارد و کم
در آن کشت ... تزد بیت خانه تو که حرام کردانیدی ... هر آنچه ... حرام است ...
... ابراهیم ... خانه ... ظاهر بود ...
... ربنا لیقیموا الصلوة ای ... ربنا ایشان را در ... ساکن کردانیدم تا بپا
دارند نماز ... فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم ... دلهای بعضی از مردمان را ...
... افئدة من الناس ... لو قال افئدة الناس ...
... و النصاری و المجوس
... المسلمین ...
... از انواع میوه ها ...
... انواع میوه ها ... ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه ...
... ربنا انک تعلم ما نخفی و ما نعلن ای پروردگار ما بدرستی که تو ...
... و ما یخفی علی الله من شیء فی الارض و لا فی السماء ...
... چون ابراهیم هاجر و اسمعیل
را ... اسمعیل تشنه شد و آب ...
... صفا ... مروه ...
... صفا ... اسمعیل ...
... اسمعیل ... صفا ...
... صفا و مروه
... مرتبه هفتم ... مروه ... اسمعیل ... آب ...
... اسمعیل ... آب ...

[illegible]

حوض چهاردهم قال الله تعالی در سورهٔ البقره و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل یعنی

یاد کن یا محمد وقتی که بر می‌داشت ابراهیم اساسها و پایه‌ها را از خانهٔ کعبه و اسمعیل نیز یعنی بر سر کشت چه بلند ساخت پایه‌های آن خانه را بلند و منه که هر یک از طرفین از خانه بکار برکردند و اصحاب اثنا که ابراهیم بنا کرد و اسمعیل سنگ جمع کرد و بدست ابراهیم می‌داد و اسمعیل عربی سخن می‌گفت و ابراهیم سریانی و هر یک از ایشان سخن یکدیگر را و دانستند و لیکن بزبان نمی‌توانستند گفت ابراهیم با اسمعیل می‌گفت بزبان سریانی هبلی کیا یعنی سنگ بیار اسمعیل بزبان تازی می‌گفت هاک هذا الحجر یعنی اینست سنگ در روایت که آدم بنای کعبه ... در چون روزگاری چند برآن بگذشت ویران شد حق تعالی ابراهیم را امر فرمود تا با مرافقت اسمعیل تجدید آن کرد چون تمام گشت گفتند ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم ای پروردگار ما بپذیر از ما این کار ما را بدرستی که توئی شنوا مر دعای ما را دانا به نیتهای ما

مؤلف گوید ... و قبول الله عمل العبد عبارة عن کون العمل بحیث یرضاه الله تعالی و یثیب علیه و الاول الذی هو الجارحة

من الادلة شبه الفعل من الغیر بالهدیة و اثابة الله علیه و رضاه به بالقبول و قیل ان بین القبول و التقبل فرقا فان التقبل عبارة عن تکلف القبول و ذلک حیث یکون العمل ناقصا لا یستحق ان یقبل فاختیر تقبل عمهما تواضعا و استقصارا لعملهما بهذا علی ان الفعل المقرون بالاخلاص یجب ترتب الثواب علیه الا انه یکون فی طلبه فائدة و یجهلان نجاة الطلب نشر الی ... من جملة افعال الموفق بالاخلاص فکیف بطلب القبول عن ذلک و فی قوله انک انت السمیع یعنی السمیع لدعائنا العلیم بنیاتنا

بروایتی چون اسمعیل بحد بلوغ رسید پس خدا امر کرد ابراهیم را که خانهٔ کعبه را بنا کنند گفت پروردگارا در کدام بقعه بنا کنم ... زود که روایت بقعه که خیمه از برای آدم فرستادم و در اینجا نصب کردم و حرم بسبب آن روشن شده است در طوفان نوح باسمان رفت پس خدا جبرئیل را فرستاد که خطی کشید برای ابراهیم جای خانهٔ کعبه را پس حدودهای کعبه را از برای ابراهیم از بهشت فرستاد و حجر الاسود که خدا برای ابراهیم فرستاده بود از برف سفیدتر بود و چون کافران ... سیاه شد در روایتی دیگر حضرت امام فرمود ... و سکینه باد نیکوئی است که از بهشت بیرون می‌آید و صورتی دارد مانند صورت انسان و در او بوی بسیار خوشبوئی دارد و ... ابراهیم نازل شد و در وقتی که بنا و خانهٔ کعبه می‌کرد در دور اساس خانه حرکت می‌کرد و ابراهیم پی خانه را از عقب او می‌کند در روایتی بنا بوری بعث الله غماما ... علی قدر البیت الحرام فی العرض و الطول و فیها رأس یتکلم و له لسان و عینان فقال یا ابراهیم ابن علی مقداری فاخذ فی البناء و ذهبت السحابة و بروایتی اخبار است روز هجم ماه بود که ابراهیم و اسمعیل بنای خانهٔ کعبه گذاشتند در روایتی جمعی عرب پیشتر حج می‌رفتند آن خانه خراب شده بود و اثری چند از آن مانده بود و لیکن بیها یعنی ... معروف و معلوم بود پس چون عرب از حج برمی‌گشتند اسمعیل سنگها را جمع می‌کرد و در میان کعبه می‌انداخت و چون خدا امر کرد که خانه را بنا کند ابراهیم آمد و گفت ای فرزند خدا ما را امر کرده است که کعبه را بنا کنیم پس چون

خاکها و سنگها را برداشتند و با اساس اول رسانیدند دیدند که بر سنگ سرخ بود پس خدا وحی کرد که بنای کعبه را بر این سنگ بگذارند و چهار ملک را برای فرستاد که جمع کنند برای او سنگها را پس ابراهیم و اسمعیل بنا می‌کردند و ملائکه سنگ بایشان میدادند تا آنکه دوازده ذراع بلند شد و دو در گذاشتند برای آن که یک در که از آن بیرون روند و برای آن عتبه گذاشتند و بر درهای آن حلقه‌های آهن آویختند و کعبه عریان بود پس چون مردم بمکه وارد شدند اسمعیل زنی از قبیلهٔ حمیر را دید و او را خوش آمد و بسمت آنکه شوهر ... را از خدا سؤال

سؤال کرد که او را برای او تزویج او بخشید کردند و در واقع آن زن شوهر داشت پس خدا بر شوهرش مرگ را مقدر کرد و چون شوهرش مرد آن زن در مکه ماند از حزن بر فوت شوهرش پس خدا صبر او را بصبر بدل کرد تا بعد در خواستن اسمعیل او را پس از آن زن بود بسیار موافق و دانا چون ابراهیم بحج آمد اسمعیل بجانب طائف رفته بود که آذوقه برای اهل خود بیاورد آن زن دید پیرمردی را که روی شاهد بود یعنی ابراهیم پس ابراهیم از آن زن پرسید که احوال شما چون است گفت حال ما بسیار خوب است و چون از احوال اسمعیل سؤال کرد آن زن شوهر خود را مدح نمود و گفت حال او خوش است پس ابراهیم پرسید از کدام قبیله گفت از قبیله حمیر پس ابراهیم برگشت و اسمعیل را ندید و نامه نوشت و بآن زن داد و گفت چون شوهرت بیاید این نامه را باو بده چون اسمعیل برگشت و نامه را خواند پرسید و آن پیرمرد بود گفت او را بسیار نیکو شبیه بتو یافتم اسمعیل گفت او پدر من بود زن گفت پس وای ای واسمعیل گفت چرا اگر نظر او بر چیزی از بدن تو افتاده گفت نه و لیکن می‌ترسم که تقصیر در خدمت او کرده باشم پس آن زن عاقله با اسمعیل گفت اما برای این دو در گاه دو پرده بیاویزیم یکی از این جانب دیگر از آن جانب گفت بلی پس دو پرده ساختند که طول آنها دوازده ذراع بود و بر آن درها آویختند ابراهیم را خوش آمد آن پرده‌ها و گفت اما برای کعبه جامه نباشیم که هم کعبه را بپوشانیم که این سنگها بد نماست اسمعیل گفت بلی سوت توجه شو پس آن زن پشم بسیار رشته و رشتهٔ خود که آنها را برای او برسند ... زنان بهم رسید که از یکدیگر بدر و طلب ... در راه بایشان ... کار رو کرد و بسیار شد قبیله‌ها و اشنایان و طلب داد از هر طرفی که فارغ و رشد و آویخت پس چون موسم حج شد یک طرف ماند که جامه‌اش تمام نشده بود با اسمعیل گفت چه کنیم این جانب را که جامه‌اش تمام نشده است پس برای آن طرف از برگ خرما جامه ترتیب داده و آویخت و چون موسم حج رسید عرب بسیار آمدند بر وجهی که پیشتر چنان نمی‌آمدند ... و چیزی مشاهده کردند که ایشان را خوش آمد پس گفتند سزاوار است که برای عمارت کنندهٔ این خانه هدیه بیاوریم پس از آن روز هدیه برای کعبه مقرر شد پس هر قبیله از قبایل عرب هدیه برای خانه آوردند از زر و چیزهای دیگر تا آنکه مال بسیار جمع شد پس آن حصف خرما را برداشتند و جامهٔ کعبه را تمام کردند و در کعبه را آویختند و کعبه سقف نداشت اسمعیل ستونها گذاشت ... این ستونها که ... از چوب و سقف از آن چوبها و چوبها را درست کرد گل برای آن ... از چوب عرب در سال دیگر آمدند و داخل کعبه شدند و دیدند که عمارت کعبه زیاد شده است گفتند سزاوار آنست که از برای عمارت کنندهٔ خانه هدیه زیاده کنیم پس در سال آینده هدیه بسیار آوردند و اسمعیل ندانست که هدیه را چکند پس حق تعالی باو وحی فرمود که بکش ایشان را و اطعام کن حاجیان را و شکایت کرد اسمعیل بسوی ابراهیم کمی آب را پس خدا وحی نمود با ابراهیم که بکن چاهی که آب حجاج از آن چاه باشد پس جبرئیل نازل شد و چاه زمزم را برای ایشان حفر نمود تا آنکه ظاهر شد پس جبرئیل گفت که فرو رو ای ابراهیم پس ابراهیم بته چاه رفت و جبرئیل گفت ای ابراهیم کلنگ در چهار جانب چاه بزن و بسم الله بگو پس ابراهیم کلنگ زد برای زاویه که در جانب کعبه است و بسم الله گفت پس چشمه جاری شد و هم چنین بر هر جانب که زد و بسم الله گفت چشمه جاری شد پس جبرئیل گفت بیاشام ای ابراهیم از این آب و دعا کن که خدا برکت در این آب برای فرزندانت پس جبرئیل و ابراهیم هر دو از چاه بیرون آمدند پس جبرئیل گفت ای ابراهیم از این آب بر سر و بدن خود بریز و طواف کن دور کعبه که این علامات

۱۷۴

... اسمعیل عطا کرده است پس ابراهیم برگشت و اسمعیل او را تا ... کرد تا بیرون حرم و ابراهیم رفت و اسمعیل

... مؤلف گوید چون ... اسمعیل ... ابراهیم ...

... کرد و ... العطش ... حضرت ... برداشته از طرف ... برداشت

... با اهل و عیال و اصحاب ...

[illegible]

... قال ابو عبدالله ...

[illegible]

حوض پانزدهم

[illegible]

مؤلف گوید ... الاسلام ...

[illegible]

۱۷۵

[illegible]

باب الصفا دا از سر فرود آمد و جبرئیل در پیش ایشان ایستاد و روی بسوی کعبه کرد و اللّه اکبر گفت و ایشان نیز گفتند
و الحمد لله گفت و خدا را بزرگی یاد کرد و بر خدا ثنا کرد و ایشان کردند مثل آنچه او کرد و جبرئیل روانه شد و ایشان نیز روانه
شدند با حمد و ثنا و تعظیم خدا تا آوردایشان را نزد حجر الاسود و امر کرد ایشان را که دست بر حجر بمالند و انرا ببوسند و هفت
شوط ایشان را طواف فرمود و ایشان را در موضع مقام ابراهیم باز داشت و امر کرد دو رکعت نماز بکنند و هفت شوط سعی صفا
و مروه کنند پس چون نماز ... ایشان تمام شد امر کرد ایشان را بجا آوردند پس چون از هم لهما ... امر کرد ابراهیم را
... و اسمعیل ... ابراهیم ...
[illegible]

حوض شانزدهم

تا الدستم فی سورة البقرة و اذ جعلنا البیت مثابة للناس و امنا
یعنی یاد کن یا محمد وقتی که گردانیدیم خانهٔ کعبه را جای بازگشت برای مردمان یا موضع ثواب ایشان برای حاجیان که هر سال
باین موضع کنند و ... ثواب بسبب ... و موضع امنی که در او کسی را نکشند و متعرض او نشوند ...
... و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی ...
... و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل ...
و اسمعیل ان طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود ...
[illegible]

178

[illegible]

مؤلف گوید [illegible]

[illegible]

177

[illegible] مؤلف گوید إنّا [illegible]

[illegible]

وجه اول [illegible]

179 ای خلیل ای جلد خواب را الم صد عزا راحت حسرت المنام [illegible] ان یا ابراهیم [illegible] ای ابراهیم قد صدقت الرؤیا
بدرستی که راست کردی خواب خود را که دیده بودی انا کذلک نجزی المحسنین بدرستی که ما چنانکه جزا دادیم ابراهیم را جزا میدهیم
نیکوکاران را ان هذا لهو البلاء المبین بدرستی که ابتلا و امتحان ابراهیم [illegible] انا [illegible] است [illegible] که این غلامی [illegible]
[illegible] و بعضی ذکر کرده اند خطاب رسید یا ابراهیم [illegible] را [illegible] خلیل [illegible] کرد [illegible] برداشت [illegible]
[illegible] روز عاشورا که در عالم [illegible] بود [illegible] را [illegible] کرد در [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] که وقت استجابت دعا است پس اسمعیل [illegible] بر دعا برداشت [illegible] کرد [illegible] است [illegible] که وقت [illegible]
[illegible] که باشد [illegible] ای خلیل ای اسمعیل [illegible] برادر [illegible] است [illegible]
شیعه این [illegible] اسمعیل [illegible] امام حسین در کربلا [illegible] [illegible]
[illegible] للرب العاصین من [illegible] الآن [illegible] اللهم العن [illegible]
[illegible] باتمام **حرف هفدهم** قال الله تعالی فی سورة الصافات و بشرناه باسحق نبیا من
الصالحین [illegible] ابراهیم را بوجود فرزندی اسحق نام [illegible] که [illegible] بود که [illegible] از جمله [illegible]
[illegible] و بارکنا علیه و علی اسحق و من ذریتهما محسن و ظالم لنفسه مبین [illegible] ابراهیم [illegible] اسحق [illegible]
اولاد و ذریه او را [illegible] بعضی از فرزندان ایشان نیکوکار [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] **مؤلف گوید** در میان علمای خاصه و عامه در باب ذبیح [illegible]
عظیم [illegible] بلکه یهود و نصاری [illegible] اتفاق دارند [illegible] اسحق بوده [illegible] شیعه از هر دو طرف وارد شده [illegible]
علمای شیعه آنست که ذبیح اسمعیل بوده [illegible] روایات شیعه بر این دلالت دارد [illegible] ذبیح یکی بوده [illegible]
ممکن است که جمع کرد [illegible] اخبار [illegible] ذبیح بودن اسحق [illegible] بوده باشد [illegible]
ذبیح بودن [illegible] عصر [illegible] علمای [illegible] مشهور بوده باشد [illegible] اهل کتاب [illegible] نقل کرده اند
که عمر بن عبد العزیز [illegible] علمای یهود [illegible] علمای اهل کتاب [illegible] ذبیح اسمعیل است
[illegible] انکار میکنند [illegible] اسحق [illegible] اسمعیل [illegible] که این فضیلت برای [illegible]
ایشان باشد [illegible] از حضرت امام رضا [illegible] قول رسول خدا انا ابن الذبیحین [illegible] اسمعیل [illegible]
ابراهیم خلیل و عبد الله بن عبد المطلب [illegible] که روایات مختلف است در ذبیح
بعضی از آنها وارد شده است که اسمعیل است و بعضی وارد شده است که اسحق است [illegible]
[illegible] ذبیح اسمعیل بوده [illegible] اسحق متولد شده [illegible] اسمعیل [illegible] که کاش [illegible]
ذبیح [illegible] صبر [illegible] ابراهیم [illegible] کرد [illegible]
[illegible] که اسحق [illegible] آرزو [illegible] ذبیح
[illegible] انا ابن الذبیحین [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]

نخ

ابراهیم

180 [illegible] حضرت [illegible] که فرزند دو ذبیح است که اسمعیل و اسحق باشند یکی ذبیح حقیقی است و دیگری ذبیح
مجازی است و الله العالم **مؤلف گوید** [illegible] در تفسیر چند دلیل ذکر کرده [illegible] اسمعیل ذبیح است **اول**
آنکه خدا وصف کرده اسمعیل [illegible] و اذکر اسمعیل و الیسع و ذا الکفل کل من الصابرین [illegible] اسمعیل است
بر ذبیح چنانچه گفت ستجدنی ان شاء الله من الصابرین **دوم** آنکه اسمعیل را وصف نموده [illegible] صادق
الوعد [illegible] که [illegible] بر ذبیح [illegible] خود **سیم** آنکه خدا فرموده [illegible] اسحق یعقوب
[illegible] لانه اذا بشر بالولد [illegible] **چهارم** آنکه اسمعیل قبل از اسحق متولد شده [illegible]
رب هب لی من الصالحین اسمعیل است [illegible] ذبیح اسمعیل است **پنجم** آنکه [illegible]
[illegible] اولاد اسمعیل بوده [illegible] حجاج خانه خدا را سوزانید [illegible] سوخته شد [illegible]
[illegible] ذبیح اسمعیل [illegible] الحاصل در سوره صافات فرموده و فدیناه بذبح عظیم [illegible] اسمعیل را [illegible]
[illegible] **مؤلف گوید** در وصف [illegible] گوسفند [illegible] **اول** آنکه گوسفندی بود که هابیل
[illegible] **دوم** آنکه [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] گوسفند [illegible] ذبح [illegible]
سیم آنکه [illegible]
[illegible] **چهارم** آنکه عظیم [illegible]
[illegible] **پنجم** آنکه [illegible] جبرئیل
[illegible] حضرت خلیل [illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] خلیل [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] جبرئیل گفت الله اکبر ابراهیم گفت لا اله الا الله و الله اکبر اسمعیل [illegible]
گفت الله اکبر و لله الحمد [illegible] **ششم** [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] امام رضا [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible] از حضرت صادق [illegible] ذبح [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ذبح [illegible]
[illegible] ابراهیم گفت [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]

١٩١ باورا داد اهامل بی چادر و بیچی نهاد و رودوش خود را بر سر گذاشته بود و گفت پروردگارا مرا مواخذه مکن با انچه کردم
پس چون انکه پدرش خود را اسمعیل بدید او را در بغل گرفت و زیر گلوی اش را ملاحظه کرد اثر خراشی مشاهده کرد در گلوی او دید
ترسید و بیمار شد و در همان مرض از دنیا رفت شیخ حق دارد هاجر اثر خراش کارد را نتوانست بر گلوی فرزندش ببیند
پس محروم از بیت الله که چون کرده در کربلا که جوانان خود را پاره پاره مشاهده نمود بروایتی حضرت صادق فرمود که عجوز اهل کعبه
بیت و بعضی اسمعیل چون مادرش از دنیا رفت او را در انجا دفن کرد و دیواری بر دور ان کشید که قبر مادرش پایمال نشود
و در انجا قبرهای پیغمبران هست مؤلف گوید تا حال بنحوی که در مطاف الطواف است داخل حجر اسمعیل نمود و پا بروی قبرها
بگذارد پس مخالفت کنند اهل کوفه که حرمت اولاد فاطمه را نگاه نداشتند و اموات سوره اسلاف را پایمال ستم اصحاب نمودند
بروایت فضل بن شاذان حضرت امام رضا فرمود چون خدا امر کرد ابراهیم را که ذبح کند بجای پسرش اسمعیل گوسفند را
که برای او نازل ساخت ابراهیم آرزو کرد کاش فرزند خود اسمعیل را بدست خود قربانی میکرد و مامور میشد که بجای او
گوسفند بکشد تا بدلش میرسید انچه بدل پدری که عزیزترین فرزندانش را بدست خود
بکشد پس مستحق میشد بلند ترین درجات اهل ثواب را بر مصیبتها پس خداوند وحی کرد بسوی او یا ابراهیم
کیست محبوبترین خلق تو بسوی تو عرض کرد پروردگارا خلقی نیافریده ای که محبوبتر باشد بسوی من از حبیب
تو محمد مصطفی پس خدا وحی کرد بسوی ابراهیم که محمد را دوست تر داری یا خودت را عرض کرد بلکه حضرت محمد
را بسوی من از جان خودم دوست تر دارم پس فرزند او محبوبتر است بسوی تو یا فرزند تو عرض کرد بلکه فرزندان حضرت
نزد من محبوبتر از فرزند خودم پس فرمود که ذبح فرزند محمد بدست دشمنانش بظلم
بیشتر بدرد می آورد دلت را یا ذبح فرزند تو بدست تو در طاعت من عرض کرد پروردگارا بلکه ذبح فرزند محمد بدست دشمنانش
دل مرا بیشتر بدرد می آورد پس خداوند وحی فرمود یا ابراهیم بدرستیکه طایفه که دعوی کنند که از امت محمد اند حسین فرزند
او را بعد از او بظلم و عدوان خواهند کشت چنانچه گوسفند را میکشند و بسبب این مستوجب غضب من خواهند شد
پس ابراهیم از استماع این قصه جزع نمود و بجزع امد ابراهیم و دلش بدرد امد و گریان شد پس خداوند وحی کرد یا ابراهیم
فدا کردم جزع ترا بر پسرت اسمعیل اگر او را بدست خود ذبح میکردی بجزع تو بر حسین و کشته شدن او
و واجب کردم از برای تو بلندترین درجات اهل ثواب را بر مصیبتها اینست معنی قول خدا که وفدیناه بذبح عظیم
ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که اصل کبوتران حرم باقیمانده کبوتری چند است که اسمعیل پسر ابراهیم
داشت بروایتی سایل مردی سوال کرد از حضرت صادق که هرگاه حاجی در مکه در خانه خود را ببندد و کبوتری در ان خانه
هست و بیرون رفتن نتوانست تا بمیرد حکم چیست فرمود اگر پیش از احرام در بسته کفاره اش یک درهم است و اگر بعد از
احرام در را بسته باید قیمت کبوتر را بدهد بروایتی دیگر فرمود که قیمت کبوتر را بدهد و یک گوسفند بدهد بروایتی حضرت صادق فرمود
حضرت صادق فرمود که هرگاه شخصی یکی از کبوتران حرم را بکشد باید قیمتش را بدهد و گوسفند بکشد
گوشت انرا نخورد و اگر گوشت انرا خورد بر او واجب میشود دلاجوری که همچنانچه قیمت خود را بدهد
ملاحظه کن که با اینهمه تحفظ استخفاف ان حرمت را نمایند شیعه بیداد بر حرم و بر بیت کبوتران کنند

ابراهیم

١٩٢ موضع هدهم تا الاستنم و سوره هود و لقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری مؤلف گوید خداوند احوال و لادت اسحق را
در سه سوره بیان فرموده اول در سوره هود و لقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری یعنی بدرستیکه آمدند فرستادگان ما که هشت فرشته
باعث بانه یا ده یا دوازده نفر بودند و بروایت تفسیر خلاصه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بصورت جوانان ساده روی صاحب جمال
امدند بسوی ابراهیم بشارت دهندگان قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال سلام گفت ابراهیم جواب سلام
بر شما و ابراهیم ندانست که ایشان فرشتگانند فما لبث ان جاء بعجل حنیذ پس درنگ نکرد که آورد گوساله بریان کرده بسنگهای داغ
تفسیر خلاصه فرشتگان گفتند یا ابراهیم مهمانی و طعامی ترا بود چرا نخوانی ایشان را آورد و ده مهمان خانه نشاندند و ساره گفت
امروز مهمانان عزیز بخانه ما امده اند که در همه عمر خود از ایشان نیکوتر و خوشتر ندیده ام برای ایشان طعامی مهیا کن
ساره گفت طعامی ندارم و گوشتی هم در خانه نیست که طعام از ان ترتیب دهم اگر گوساله اینست که اینجا پیدا و در دست دارید
خانه ام و منحصر بگوساله کرده ام ابراهیم فرمود تا گوساله را کشتند و بریان کردند و آوردند پس آن آب
در روضة الصفا نقل شده که فرشتگان گفتند ما بهای این طعام را نداریم چگونه بخوریم ابراهیم فرمود هرگاه میخواهید بهای این
طعام را بدهید در ابتدای خوردن بسم الله و در وقت فراغ الحمد لله بگوئید فرشتگان گفتند دوست خدا او را خلیل خود
گردانیده فلما رای ایدیهم لا تصل الیه نکرهم پس انگاه که دید ابراهیم دستهای ایشان را که دراز نمیرسد بان گوساله بلکه
دست بان طعام دراز نمیکنند ناخوش داشت ایشان را و اوجس منهم خیفة و در دل احساس کرد از ایشان ترسی چرا که در انوقت رسم چنان
بود که هرگاه دشمنی آسیبی میرساند طعام او را نمیخورد از این جهة ابراهیم ترسید فرشتگان گفتند لا تخف
انا ارسلنا الی قوم لوط مترس بدرستیکه ما فرشتگانیم فرستاده شده بسوی گروه لوط و از ایشان طعام خوردن نیست و امرأته
قائمة و ساره ایستاده بود در خدمت بحضرت فرشتگان شیخ فضحکت فبشرناها باسحق و من وراء اسحق یعقوب پس بشارت
دادیم او را بزاییدن ما انکه بوجود فرزندی اسحق نام و از پس اسحق یعقوب پس چون ساره مژده فرزند شنید قالت یا ویلتی
ءالد و انا عجوز گفت ای عجب ایا من بزایم و حال انکه من پیره زنم و هذا بعلی شیخا و این شوهر منست در حالتیکه پیر است
ان هذا لشیء عجیب بدرستیکه این چیزیست که میگویید بسیار عجیب است قالوا اتعجبین من امر الله گفتند آیا عجب میکنی از کار خدا
رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت بخشش خدا و برکتها بر شما است ای اهل بیت ابراهیم انه حمید مجید بدرستیکه
خدا ستوده است با عطای نعم بزرگوار است باظهار کرم دوم در سوره حجر و نبئهم عن ضیف ابراهیم خبر ده ایشان را
بزرگان را از مهمانان ابراهیم اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما چون در امدند بر او پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی
قال انا منکم وجلون گفت ابراهیم بدرستیکه ما از شما ترسانیم و سبب این بود که بی وقت و بی اذن داخل شده بودند قالوا
لا توجل انا نبشرک بغلام علیم گفتند مترس بدرستیکه ما مژده میدهیم ترا به پسری که علم نبوت یا وحی خواهد داشت
قال ابشرتمونی علی ان مسنی الکبر گفت ایا بشارت میدهید مرا با انکه رسیده است مرا پیری بسالی تعجب او بر ان
بود که چون اکنون پیر است بر این صورت وجود کرده فبم تبشرون پس بچه نوع مژده میدهید مرا قالوا
بشرناک بالحق فلا تکن من القانطین گفتند مژده دادیم ترا براستی پس مباش از نا امیدان سوم در سوره
ذاریات در سوره هل اتیک حدیث ضیف ابراهیم المکرمین ایا امد بتو استفهام بجهة تعجیب است و تنبیه بر انکه این

۱۸۳ این از وحی بلکه علام است نه از سخن جن و مراد از این جزاست یعنی البشری بولادت اسحق ... ابراهیم که کرامی کرده شده بودند
نزد او جماعتی از اولاد ابراهیم که بنفس نفیس خود برخواستند ایشان تمام بود از وطلوا علیه چون در آمدند بر ابراهیم قالوا
پس گفتند که سلام کردیم سلام کردنی قال سلام گفت ابراهیم سلام بر شما است و چون ایشانرا بصورت غریب و شکل
عجیب دید بعد از جواب سلام در نفس خود گفت قوم منکرون گروهی هستید ناشناخته یعنی علم بر حقیقت حال شما ندارم و نمی‌دانم
و شما چه کسانید فراغ الی اهله پس میل کرد و بنهفتگی خود بسوی اهل خود رو چنانچه ایشان ندانستند که بکجا می‌رود
و نزد ساره آمد فجاء بعجل سمین پس آورد در برابر مهمانان گوساله بریان فربه فقربه الیهم پس نزدیک گردانید آنرا بسوی
ایشان یعنی پیش ایشان برزمین نهاد و ایشان میل نکردند قال الا تاکلون گفت ابراهیم آیا نمی‌خورید از این طعام
گویند ابراهیم را عادت نبود که در وقت اکل بر مهمانان نگاه کند تا خجل نشوند و طعام بر غبت بخورند درینجا نیز
عادت قدیمی خود با ایشان نگاه نکرد و خاطرش آن بود که ایشان نیز بطعام خوردن مشغول شدند ساره از پس پرده می‌دید
که اصلا بطعام خوردن نمی‌شوند ابراهیم را از این معنی واقف کردانید چون نگاه کرد دید که طعام نمی‌خورند فاوجس
منهم خیفة پس دریافت از ایشان ترسی چه در آنجا رسم بود که اگر کسی دشمنی بودی طعام او را نخوردی پس ابراهیم
بجهت این خائف شد که مبادا قصد شری کرده باشند و بقصد شری باین آمده باشند چون از ابراهیم اثر خوف دیدند
قالوا لا تخف گفتند باو مترس و اندیشه مکن ما فرشتگانیم بر رسالت خدا آمده‌ایم چون ابراهیم دانست که اینها
فرشتگانند گفتند چرا آمده‌اید بر چه کار گفتند این گوساله را بیجان کردیم و از ما درش جدا نمی‌ساختیم جبرئیل گفت برات
گوساله زد زنده شد و برجست و بنزد مادر خود رفت و ساره در پس پرده بود چون این حال را دید متعجب شد و بشرّوه
بالغلام علیم و بشارت دادند او را بپسری که اسحق نام کرد از ساره متولد شود کامل در علم
فاقبلت امراته پس روی بخانه نهاد زن ابراهیم در رسانیدن آن کوزه بکسر برزد و بر روی خود زد و گفت ای وای بر من
که در وقت تعجب ... این سخن گفت الایلیا الیلینا واین کلمه در لغت ایشان در وقت
تعظیم امور مستعمل بود فصکت وجهها پس طپانچه زد بسر انگشتان بر روی خود یعنی گفت انگشتان جمع کرد
در ... زدن این عادت زنان است در وقت تعجب دیگر آنکه ساره گفت حرارت در چهره او
خوردانست بجهت حیا طپانچه بر روی خود زد وقالت عجوز عقیم و گفت من پیره زنی نازاینده‌ام پس چگونه فرزند
آورم در آن وقت ساره نود و نه ساله بود و از عمر ابراهیم صد و نود سال گذشته بود قالوا کذلک قال ربک گفتند
فرشتگان باو همچنین که بشارت دادیم تو را گفته است پروردگار تو و ما از نزد او خبر میدهیم نه از پیش خود انه هو
الحکیم العلیم بدرستیکه خدا او است حکم کننده بوجود ولد در تو را با حکم کار در اینجا اراده نماید و دانا بمصلحتی بود بجمیع
خلایق امور و هر که ... در وصف باشد قول الاولی و دیگر ... خواهد بود روایت است که چون جبرئیل
تعجب ساره بدید او را گفت نظر در سقف خانه خود کن چون نظر کرد دید که چوبهای خشک که در سقف خانه بود
همه سبز شده و میوه بر آنها ظاهر گردید پس نزد این حال اطمینان تمام در باب وجود ولد او را حاصل شد در روضة الصفا
منقول است که چون هفت روز گذشت ساره با سحق حامله شد و چون شب ولادت اسحق رسید ابراهیم باسمان
نظر

۱۸۴ باسمان نظر کرد هزار ستاره دید که در یک جا جمع شده‌اند پس ... را از جبرئیل پرسید جواب داد این اشاره بآنست که از صلب
این پسر هزار پیغمبر بیرون آید پس ابراهیم گفت پروردگارا چون باسحق این کرامت فرمودی اسمعیل را نیز نعمتی عطا کن
خطاب آمد که از نسل اسمعیل پیغمبری بوجود آید که خاتم انبیا باشد و ظهور او آنچنان داعی بشفاعت او محتاج باشند
پس ابراهیم گفت الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل واسحق ان ربی لسمیع الدعاء یعنی شکر و سپاس خدای را
که به محض قدرت خود بخشید و عطا کرد مرا بر سر پیری و بزرگسالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید از فرزند بودن بخشید
دو پسر را اسمعیل و اسحق یعنی اسمعیل در شصت و چهار سالگی ما در نود و نه سالگی و اسحق را در نود و سه سالگی یا در
صد و دوازده سالگی بدرستیکه پروردگار من شنونده یعنی اجابت کننده دعا است رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی
ای آفریننده من بگردان مرا بوجه الطاف بپا دارنده نماز و از فرزندان مرا نوعی بده بر مواظبت بر نماز ربنا وتقبل دعاء ای پروردگار
با کرم مرا دعا را بپذیر و اجابت کن دعا مرا ربنا اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین یوم یقوم الحساب ای پروردگار ما بیامرز مرا و مر پدر و مادر مرا
این امر در حال آن بوده که آنحضرت سوال مغفرت کرده برای ایشان و در روز قیامت که
کافر بودند این دعا نکرده و بیامرز سایر مؤمنان را روزی که قایم شود حساب خلایق در مجمع البیان منقول است که چهار ده
تن از انبیا ختنه کرده متولد شدند اول آدم دوم شیث سیم نوح چهارم هود پنجم صالح ششم لوط هفتم
شعیب هشتم موسی نهم سلیمان دهم زکریا یازدهم عیسی دوازدهم حنظله بن صفوان سیزدهم خاتم انبیا
و روایت است که آنحضرت صادق فرمود که مختون نزد ما هستند و گویند ابراهیم خلیل الرحمن خود را ختنه کرد به تیشه
در روز جمعه حضرت ... که ایشان و گویند در روغ و گویند مر ابراهیم را وحی گفت برای چگونه بوده است
و بعد از این علاف ایشان بالاف ایشان در روز هفتم واقع شد و چون اسمعیل متولد شد ختنه او را فرمود و
پس ساره سرزنش کرد هاجر را با جمع کنیزان را بان سرزنش و گفتند که ... شاید ... باشد پس هاجر گریست
واین امر بسیار برا و دشوار آمد چون اسمعیل آنچه که مادرش بگریه اندر کرده شد پیش ابراهیم داخل شد و از اسمعیل
پرسید که بسبب گریه تو چیست اسمعیل گفت که ساره مادرم را چنین سرزنش کرده و دادگرفت و من نیز بسبب گریه او گریست
مرهم پیش ابراهیم بجای نماز خود رفت و با خدا مناجات کرد و سوال نمود که این معنی را از هاجر دور کرداند و سوال او را
قرین اجابت کردانید پس از ساره اسحق متولد شد در روز هفتم ناقص افتاد و علاقش نیفتاد ساره از این اندوه
این حال بجزع آمد و چون ابراهیم داخل شد گفت ای ابراهیم این چه امر است که در آل ابراهیم واولاد پیغمبران حادث
شد اهل این اسحق ناقص افتاد و علاقش نیفتاد پس ابراهیم بجای نماز خود رفت با پروردگار خود مناجات کرد
و این واقعه را شکایت نمود پس خدا وحی نمود با ابراهیم که این بسبب این سرزنشی است که ساره هاجر را کرد پس سوگند
خوردم که این علاقه را از احدی از فرزندان پیغمبران نیفکنم تا ساره سرزنش که ساره هاجر را کرد پس ختنه کن
اسحق را با آهن دکروا آهن را باو بچشان پس ابراهیم اسحق را با آهن ختنه کرد و بعد از آن سنت جاری شد که هم کس اولاد
خود را با آهن ختنه کند و در روایتی دیگر آمده که ختنه کرده از مادر متولد می‌شود بپرهیز عالم چون اسمعیل ختنه متولد شد ابوطالب خواست
او را ختنه کند ... این فرزندی است که حرارت آهن با و نخواهد رسید مگر در وقتی که خدا و رسول و ...

مولف گوید
در مجمع البیان ... اول ... دوم ... سیم ...

یا دشمنه و دانش بسوی او شتافت ابوطالب بیهیل ابن‌ملجم گفته ابن ملجم مرادی ادات کشتن این بود
در کوفه در سال چهلم از وفات پیغمبر الا للهم العن الاشرار و اتباعهم اجمعین و اطلب اخبار با تهار حوض
نوزدهم قال الله تعالى فی سورة البقرة و اذ ابتلى ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن یعنی یاد کن یا محمد وقتی که آزمود و
تکلیف کرد ابراهیم را پروردگار او بسخنانی یعنی با وامر و نواهی پس ابراهیم باتمام رسانید ان حقی که رضای الهی در آن بود
و کلمات را چند وجه گفته‌اند اول بینش چنانچه حق تعالی در سوره انعام فرموده و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات
و الارض و لیکون من الموقنین یعنی نمودیم ملکوت آسمانها و زمینها را از اینجا ابراهیم از برای آنکه بوده باشد از
صاحبان بینش دوم معرفت بقدیم بودن خالقش در وقتی که نظر کرد بستاره و آفتاب و ماه و استدلال کرد به
فرو رفتن و پنهان شدن آنها بر آنکه حادثند و مخلوق و انهار آنکه از پی شده و از آنجا چنانچه در سوره انعام فرموده که انی لا احب
الآفلین سیم شجاعت و شجاعت ابراهیم از شکستن بتان ظاهر می‌شود که گفت تالله لاکیدن اصنامکم بعد ان تولوا مدبرین
بهم بتان را بشکست و بعد از آن تبر بگردن بت بزرگ آویخت چند هزار کس نهایت شجاعت است چهارم
حلم و بردباری چنانچه در سوره هود فرموده ان ابراهیم لحلیم اواه منیب پنجم سخاوت و مهمانی چنانچه در حکایت
مهمانان فرموده هل اتیک حدیث ضیف ابراهیم المکرمین ششم عزلت و دوری کردن از اهل بیت و خویشان خود از
برای خدا چنانچه در سوره مریم فرموده و اعتزلکم و ما تدعون من دون الله یعنی اعتزال و دوری میکنم از شما و آنچه میخوانید
انها را بجز خدا هفتم امر به نیکی و نهی از بدی کردن چنانچه در چند سوره حق تعالی فرموده که ابراهیم امر میکرد
آذر را به پرستیدن خدا و نهی می‌نمود از عبادت بتان هشتم دفع بدی به نیکی کردن در هنگامی که آذر با او گفت
اراغب انت عن آلهتی یا ابراهیم لئن لم تنته لارجمنک و اهجرنی ملیا آیا میخواهی تو خدایان مرا ای ابراهیم اگر
باز نایستی از این هر آینه سنگسار میکنم و دور شو زمانی بسیار قال سلام علیک سأستغفر لک ربی انه کان بی حفیا
ابراهیم در جواب فرمود سلام بر تو طلب آمرزش کنم از برای تو از پروردگار خود بدرستی که او هست بمن مهربان است
و نیکوکار نهم توکل چنانچه فرموده فانهم عدو لی الا رب العالمین الذی خلقنی فهو یهدین و الذی هو یطعمنی و
یسقین یعنی ابلیس و پرستش شما دیوان گذشته شما پس دشمن منند مگر پروردگار عالمیان که مرا خلق کرده
پس او مرا هدایت میکند و او مرا طعام و می‌دهد و آب دهم حکم و منسوب شدن بصالحات چنانچه
فرموده رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین یعنی ببخش بمن حکمی و ملحق گردان مرا بصالحان و اجعل لی لسان صدق
فی الآخرین دیگر دعا برای من لسان صدق در آخرین یعنی ذکر خیری در میان مردمان صدق ابن المومنین است
در رسالت صلوات منقول است که ابراهیم از خدا خواست که ذکر خیر او را بر زبان امت محمد جاری گرداند و راهی از آن
خدا دعای او را مستجاب کرد و این آیت را امر فرمود که بر آنحضرت که صاحب بعث است صلوات بفرستند چنانکه بعضی
فرستادن بر صاحب شریعت مامور کرده‌اند و خدا فرمود و صلی الله تعالى علیه یازدهم امتحان در حالت در شدن
در آتش و جنبش نهادند او را در آتش انداختند دوازدهم امتحان در فرزند وقتی که خدا او را امر کرد بذبح اسمعیل
سیزدهم امتحان در زن هنگامی که خدا خلاص کرد چون هشت ساره را از پادشاه قبطی چهاردهم صبر بر کج خلقی ساره

یازدهم خود را در طاعت خدا فقیر دانستن در اینجا که دعا کرد و لا تخزنی یوم یبعثون یعنی مرا خوار مکن در روزی که مردم
مبعوث شوند شانزدهم نزاهت چنانچه فرموده ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا هفدهم جمع کردن اشراط
همه طاعات در اینجا که گفت ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من
المسلمین یعنی نماز من و عبادت من و زندگی و مردگی من خالص است برای خدا و بزرگی که پروردگار
عالمیان است او را شریکی نیست و باین امر کرده شده‌ام و من اول منقادان و گردن نهندگانم هیجدهم اخلاص و لفظ اخلاص کردن
جزئیات از جمله در شرع عبارت از صاف کردن اعتقاد است از شک و شرک و شبهه و خالص کردانیدن اعمال از ریا
و سمعه و عجب و نخوت پس اخلاص دو نوع است اول اخلاص در توحید چنانکه معصوم فرموده کمال الاخلاص له نفی الصفات
عنه دوم اخلاص در عمل چنانکه خدا در مقام تعلیم به پیغمبر خود فرموده قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب
العالمین پس ابراهیم گفت زندگی و مردن من پس همه طاعات را در اینجا داخل کرد هیجدهم مستجاب شدن دعا و احیای در
زنده کردن مردگان نوزدهم شهادت دادن خدا برای او که از جمله صالحان است در اینجا که فرموده و لقد اصطفیناه
فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین یعنی اختیار کردیم او را در دنیا بیستم اقتدا کردن پیغمبران بعد از او و بیان
چنانچه خدا فرموده ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابیکم ابراهیم هو سماکم المسلمین من قبل ملة پدر شما ابراهیم او نامیده است
شما را مسلمانان پیش از این و حضرت صادق فرموده که ابتلای ابراهیم آن بود که خدا در خواب او را امر کرد که فرزندش را ذبح
کند پس تمام کرد آنرا ابراهیم پس خدا فرمود یا ابراهیم انی جاعلک للناس اماما یعنی من تو را برای مردم امام گردانیدم
قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین در حلیة حیات القلوب از ابن مسعود مروی است که حضرت رسول
فرمود منم دعا کرده پدرم ابراهیم گفتیم یا رسول الله تو چگونه دعا کرده ادتی فرمود که حق تعالی وحی کرد بسوی ابراهیم
که انی جاعلک للناس اماما پس ابراهیم از بسکه شاد شد از وعده امامت که از فرزندان او نیز بیرون میشود قال و من ذریتی
گفت از ذریه من شایسته امام قرار ده پس خدا وحی کرد بسوی او که ای ابراهیم من با تو عهد نمی‌کنم که ظالمان از ذریه تو را امام
گردانم گفت پروردگارا کدام است ان ظالمی که عهد امامت او بمن نرسد فرمود کسی است که سجده کند بتی را من او را هرگز امام
نمیگردانم و نمیتواند بود که او امام باشد پس ابراهیم گفت و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام خدایا دور گردان مرا و فرزندان
صلبی مرا از آنکه بپرستیم بتان را بعضی گفته‌اند فرزندان اسمعیل چون دعای حضرت خلیل به پرستیدن بتها مبتلا
سنگی بود که از آن دو آری کنند و گرد آن و گرد جمع شوند و گفتند خانه کعبه از حجر است پس هر جا سنگی بیابیم بمنزله خانه
کعبه خواهد بود و آن سنگ را ساختن شرعا بت و واشنده این قول است ضعیف زیرا که و شبهه قریش از آل اسمعیل
بودند و بت پرستی ایشان مشهور است و ظاهر آنست که چون دعای انبیا مردود نمی‌شود دعا مستجاب است پس بنا بر این
سوال ابراهیم مخصوص او و اولاد صلبی او است و گاهی بحکم علم الهی معلوم کرده باشد که توفیق یابند از اولاد او و حق تعالى
از ذریت او دعا کرده و در حق ایشان دعا او دعا کرده باشد و حیرانی انقطاع و نزول سوال آن گفت رب انهن اضللن
کثیرا من الناس ای پروردگار من بدرستی که بتان گمراه کردند بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیاری شدند از مردمان
و لهذا بتوان را موجب اضلال ایشان دانستند و فمن تبعنی فانه منی یعنی پس هر که پیروی کرد مرا و دین من

پس بدرستی که او آن نفس است یعنی از اهل است من من عصانی فانک غفور رحیم و هر که نافرمانی کند مرا در دین و شرک کند

پس بدرستی که تو آمرزنده مهربانی [illegible] مولف گوید

[illegible] اول انکه ابراهیم نگفت ومن عصانی [illegible] اشارة الی العصاة [illegible]

المغفرة والرحمة دوم [illegible]

[illegible]

[illegible] سیم [illegible]

[illegible] اول شارب کردن دوم [illegible] سیم [illegible]

چهارم سوال کردن پنجم خلال کردن ششم [illegible] هفتم ختنه کردن هشتم [illegible]

نهم استنجا دهم [illegible]

[illegible]

حوض بیستم قال الله تعالی فی سورة البقرة واذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی

مولف گوید [illegible] اول [illegible]

[illegible] دوم [illegible]

[illegible] سیم [illegible]

[illegible] چهارم [illegible] پنجم [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible] دوم [illegible]

[illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible]

[illegible]

189

بدسکر فته ایشان را هم از دو مرد ... زبور بخوان ایشان را بنام بزرگ من و قسم ده ایشان را بجبروت و عظمت من و کوهها
ده تا بودند و مرغها خروس و کبوتر و طاوس و کلاغ بودند و در روایتی دیگر حضرت امام رضا فرمود ابراهیم گرفت کرکس و
مرغابی و طاوس و خروس را پس ریزه ریزه کرد آنها را و ریزها را با هم مخلوط و ممزوج کرد پس بر هر کوه از کوهها که در
دور او بودند جزوی نهاد و آن کوهها ده تا بودند و منقارهای آن مرغان را در میان انگشتان خود گرفت پس آن مرغها را بنامهای
ایشان خواند و نزد خود دانه و آب گذاشت پس پرواز کرد اجزای حیوانات بعضی بسوی بعضی تا بدنها درست شد
و هر بدنی متصل شد و چسبید بگردن و سر خود پس ابراهیم دست از منقارهای آن مرغان برداشت پس پرواز کردند
و بر زمین نشستند و از آن آب خوردند و از آن دانه برچیدند و گفتند یا نبی الله زنده کردی ما را خدا ترا زنده کرداند
ابراهیم گفت بلکه خدا مرده‌ها را زنده میکند و او بر همه چیز قادر است و در روایتی دیگر حضرت باقر فرمود گرفت شتر مرغ
و طاوس و مرغابی و خروس را و در روایتی دیگر از حضرت صادق پرسیدند از تفسیر این آیه فرمود هدهد و صرد و طاوس و
کلاغ را گرفت و ذبح کرد و سرهای ایشان را جدا کرد پس در هاون کوفت بدنهای آنها را با پرها و استخوانها و گوشت
نرم کوبید که اجزای آنها همه بیکدیگر مخلوط شد پس ده جزو کرد و بر ده کوه گذاشت و نزد خود دانه و آب نهاد
پس منقارهای آنها را در میان انگشتان خود گرفت و گفت بیایید بسوی من باذن خدا پس پرواز کرد بعضی از اجزا بسوی
بعضی گوشتها و پرها و استخوانها تا درست شد بدنها چنانچه بودند و هر بدنی آمد و چسبید بگردن خود پس ابراهیم
دست از منقارشان برداشت و بر زمین نشستند و از آن آب آشامیدند و از آن دانه برچیدند پس گفتند یا نبی الله
زنده کردی ما را خدا ترا زنده کرداند پس ابراهیم گفت بلکه خدا زنده میکند و میمیراند حضرت فرمود و این تفسیر ظاهر آیه
و تفسیر باطنش اینست که بگیر چهار نفر از آنها که تحمل کلام تو توانند و ضبط کردن سخن داشته باشند پس علم
خود را با ایشان بسپار پس بفرست ایشان را باطراف زمینها که حجتهای تو باشند بر مردم و هر وقت که خواهی که
نزد تو بیایند ایشان را بخوان بنام بزرگ خدا تا بیایند بسوی تو دوان باذن خدا و منقول است طاوس و کرکس و خروس
و مرغابی را ذبح کرد پس طاوس زینت دنیا بود و کرکس طول امل بود و خروس [illegible] بسیار و مرغابی حرص بود و
خروس شهوت بود پس گویا خدا فرمود اگر دوست [illegible] زنده شود دلت [illegible] مطمئن گردد پس بیرون کن این چهار
چیز را از دل خود [illegible] مؤلف گوید [illegible]
[illegible] در تعیین مرغها واقع شده شاید بعضی محمول بر تقیه باشد و [illegible] علم وارد شده باشد و محتمل است
که این امر چند مرتبه واقع شده باشد و لیکن بعید است مؤلف گوید [illegible]
کتب معتبره از ایشان منقول است که گفت روزی [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible] ماوی [illegible] گرسنه [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible] این امر عجیب است [illegible]
[illegible]

190

[illegible] حضرت [illegible] طاوس [illegible]
[illegible] پس حضرت [illegible] پاره پاره [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible] مرغان [illegible]
[illegible] باذن الله [illegible] مرغان زنده شده پس پرواز کردند
[illegible] فرمود تعجب [illegible] که خدا قادر است [illegible]
[illegible] مؤلف گوید [illegible] اول آنکه معصوم
[illegible] شبیه معصوم [illegible]
[illegible] امام زین العابدین [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] دوم آنکه [illegible] مرغی [illegible]
[illegible] اطفال [illegible]
[illegible] یا اهل الکوفة [illegible] حوض
بیت دیگر قال الله تعالی فی سورة النساء واتخذ الله ابراهیم خلیلا [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] مؤلف گوید [illegible]
[illegible] اول [illegible] حضرت امام رضا فرمود که خدا ابراهیم
را خلیل خود گردانید که هیچکس [illegible] سوال نکرد دوم
حضرت صادق فرمود که [illegible] خلیل خود گردانید که سجده [illegible] سیم
[illegible] اورا خلیل خود گردانید که بسیار صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد چهارم رسول خدا فرمود ابراهیم را
خدا خلیل خود [illegible] طعام [illegible]
[illegible] ابراهیم را خلیل خود گردانید بشارت [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم گفت [illegible]

191

و گفت خدا مرا خلیل خود کرد [illegible] بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که چون رسولان ملائکه از جانب خدا بسوی ابراهیم
آمدند برای هلاک کردن قوم لوط از برای ایشان گوساله بریان آورد و گفت بخورید گفتند نخوریم تا ما را خبر دهی
که قیمتش چیست ابراهیم گفت چون خواهید بخورید بگوئید بسم الله و چون فارغ شوید بگوئید الحمد لله پس
جبرئیل رو کرد بر همراهان خود و ایشان چهار نفر بودند و جبرئیل سرکرده ایشان بود و گفت سزاوار است که خدا او را خلیل
خود کرداند بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که ابراهیم اول کسی بود که از برای او ریگ آرد شد و روزی که رفت بنزد دوستی
که در مصر داشت که از او طعامی قرض کند [illegible] در منزل خود نیافت و خجالت کشید که بار شتر را خالی برگرداند پس
خورجین را از ریگ پر کرد چون داخل خانه شد چهارپای خود را با ساره گذاشت و از خجالت بخانه رفت و خوابید چون
ساره همیان را گشود آردی دید که از بهترین آردها بود آرد را نان پخت نزد ابراهیم طعام نیکوئی
آورد ابراهیم گفت از کجا آوردی این را گفت از آن آردی که از نزد خلیل مصری آوردی ابراهیم گفت آنکه آرد
بمن داده است خلیل خدا است نه مصری پس برای این سبب او را خلیل خود خواند پس خدا را شکر و حمد کرد و از آن
طعام تناول نمود در روایت دیگر ابراهیم بسیار ضیافت کننده بود پس روزی مهمانی برای او نازل شدند و چیزی نزد او نبود
با خود گفت اگر چوب سقف خانه را بردارم و بفروشم به نجار [illegible] خواهد تراشید پس مهمانان را در [illegible]
نشانید و [illegible] را با خود برداشت و آمد بر صحرای [illegible] و در کعبه نماز کرد چون از نماز فارغ شد [illegible] را ندید
دانست که خدا اسباب او را مهیا کرده است چون برگشت بخانه دید ساره چیزی می پزد پرسید از کجا آوردی
اینها را [illegible]
[illegible]
[illegible] پس جبرئیل [illegible] ریگها را [illegible] و سنگها را [illegible] کرد
سنگهای ریزه را [illegible] و در روایت دیگر حضرت صادق [illegible]
[illegible] که حضرت ابراهیم هرگاه تنگی [illegible]
او [illegible] خود رفت [illegible] نزد قوم خود رفت پس در بعضی از اوقات [illegible]
[illegible] پس برگشت [illegible] بخانه رسید [illegible]
از [illegible] ساره [illegible] داخل خانه شد خورجین را [illegible] و افتتاح نماز کرد پس ساره آمد خورجین را گشود
پر از آرد [illegible] نان بپخت و ابراهیم را [illegible] که از نماز فارغ شو و طعام بخور ابراهیم گفت از کجا
آوردی گفت از آن آرد که در خورجین بود پس ابراهیم سر باسمان بلند کرد [illegible] خلیل [illegible]
[illegible] است خلیل [illegible] در روایت دیگر حضرت صادق [illegible] ابراهیم [illegible]
مهمان را بسیار دوست میداشت پس هرگاه مهمانی نزد او نبود بیرون رفت بطلب ایشان [illegible]
[illegible] بطلب مهمان بیرون رفت چون بخانه برگشت شخصی را [illegible]
که داخل این خانه شده [illegible] پروردگار [illegible] ابراهیم دانست که او جبرئیل است و حمد کرد

پروردگار

ابراهیم

192

پروردگار خود را پس جبرئیل گفت پروردگارت ترا [illegible] این بنده [illegible] که او را خلیل خود کرد [illegible]
ابراهیم گفت بگو کیست آن بنده [illegible] تا [illegible] جبرئیل گفت توئی آن بنده ابراهیم گفت چرا مرا خلیل خود کرده
جبرئیل گفت برای آنکه [illegible] هیچکس [illegible] سؤال نکردی [illegible] مؤلف گوید حضرت خلیل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روضة الصفا نقل شده که روزی ابراهیم بطلب مهمان از خانه بیرون آمد مرد
پیری را دید او را بخانه آورد [illegible] حضرت [illegible] او را طعام [illegible] از خانه بیرون کرد
از نظر حضرت عتاب شد خطاب رسید ای ابراهیم این بنده اگر چه گناهکار [illegible] و لیکن هرگز از خوان احسان محروم
نشده امروز [illegible] از خانه بیرون کردی پس ابراهیم متأثر گشته [illegible]
روانه شد و او را بخانه آورد [illegible] ابراهیم [illegible] پس
[illegible]
داری مؤلف گوید [illegible] از خانه خلیل بیرون رود [illegible]
[illegible] امام زین العابدین [illegible]
[illegible] و طعام [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] اللهم العن [illegible] حکومت [illegible]
قال الله تعالی فی سورة الشعراء الذی خلقنی فهو یهدین [illegible] کسی است که آفرید مرا [illegible] بوجود آورد
پس او راه می نماید مرا [illegible] در قول و فعل [illegible] راه و [illegible] خلق [illegible]
[illegible] والذی هو یطعمنی و یسقین [illegible] کسی است که [illegible]
[illegible]
[illegible] و اذا مرضت فهو یشفین [illegible] والذی یمیتنی ثم یحیین [illegible] پروردگار عالمیان کسی است که [illegible]
[illegible] برای محاسبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین [illegible] کناهان مرا [illegible]
[illegible] حسنات الابرار سیئات المقربین

۱۹۴

شعراست براین حاصل که صدور این کلام از حضرت خلیل بجهة احتیاج بود برفع دادخواهی آنکه ملاحظه الوهیت نزارد

هرکه بکه فاعل این افعال است بعد از آن گفت رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن

کمال علم و عمل تا آن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم و بنزد بکله مراد بحکم نبوت است و در رسالت مرا سبب نوعین کمال در علم

و عمل بیشه یکان راه و برگزیدگان درگاه یعنی در زمره انبیا که کاملند در صلاحیت و اصلاح اهل صلاحیت … آنحضرت …

معنوی و کبیره واجعل لی لسان صدق فی الاخرین و بگردان برای من زبان راست یعنی زبان ثنا گوی ثنا خوان در میان پس آیندگان

بعد ثنا و نیکونامی و آوازه مرا جاری کن بر زبان کسانی که از پس من آیند بر وجهی که اشان در دنیا تا بود نهایت

باشد و اجعلنی من ورثة جنة النعیم و بگردان مرا از وارثان بهشت پر نعمت واغفر لابی انه کان من الضالین و بیامرز پدر

مرا یعنی عم او بدرستیکه او است از گمراهان و او کافر بوده که در این ذنب حضرت ابراهیم ممنوع شده بود از استغفار برای

کفار ولا تخزنی یوم یبعثون و رسوا مساز و خوار مگردان مرا بجهة عتاب بر ترک اولی در روزی که برانگیخته شوند همه مردمان

بروایتی جمیع این دعا بر وجه انقطاع بود و کسر نفس و تعلیم اشان زیرا که انبیا بجهة عصمت از خزی ایمنند … معصیت

ان محفوظند یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم روزی که سود نکند و فایده نرساند مال و نه پسران هیچ کس را

مگر کسیکه بیاید بخدا بدلی … و بحسب حضرت عارف … قلب سلیم دلی است که سالم باشد از حب دنیا یا سالم

باشد از کفر و نفاق یا سالم باشد از فساد و معاصی یا سالم باشد از حسد و خیانت یا سالم باشد از بغض اهل بیت

بروایتی … حضرت … روزی حضرت ابراهیم بیرون رفت در شهرها و گشت که از مخلوقات خدا عبرت بگیرد

پس گشت به بیابانی ناگاه شخصی را دید که ایستاده است و نماز میکند و صدایش بآسمان بلند شده است

و دعایش … پس ابراهیم نزد او ایستاد و از نماز او تعجب کرد پس نشست و انتظار کشید تا او از نماز فارغ شود

چون بسیار طول انجامید او را بدست خود حرکت داد و گفت من بسوی تو حاجتی دارم سبک کن نماز را پس او سبک

کرد نماز را با ابراهیم نشست پس ابراهیم از او پرسید که برای کی نماز میکنی گفت برای خدای ابراهیم گفت خدا

کیست گفت الله خلق کرده است تو را و مرا ابراهیم گفت طریقه تو مرا خوش آمد من دوست دارم با تو برادری کنم بگو کجا

خانه تو … که هرگاه خواهم تو را ملاقات کنم و زیارت نمایم تو را گفت … با خانه من نتوانی آمد زیرا

که در میان … دریائی هست که از آن نمیتوان عبور کرد ابراهیم گفت تو چگونه عبور میکنی گفت من بر روی آب راه میروم

ابراهیم گفت شاید آن کسی که آب را برای تو مسخر کرده است برای من نیز مسخر کند بیا … و شب

با تو … باشیم پس چون صبح شد نزد آب رسیدند … بسم الله گفت و بروی آب روانه شد ابراهیم نیز بسم الله

گفت و بروی آب روانه شد پس … تعجب کرد و چون بمنزل او رسیدند ابراهیم پرسید معیشت تو از کجا

است گفت میوه این درخت را جمع میکنم و در تمام سال از آن معاش میکنم ابراهیم گفت کدام روز عظیم تر است

گفت روزی که خدا جزا دهد بعضی خلایق را بر کرده های ایشان ابراهیم گفت بیا تو دعا کن من

آمین بگویم یا من دعا کنم و تو آمین بگو عابد گفت از برای چه دعا کنیم ابراهیم گفت از برای گناهکاران

مومنان عابد گفت نه ابراهیم گفت چرا عابد گفت از برای آنکه سه سال است که دعائی کنم و هنوز مستجاب

نشده

ابراهیم ۱۹۵

نشده و دیگر شرم میکنم که از خدا حاجتی طلبم تا مستجاب نشود ابراهیم گفت خدا هرگاه بنده را دوست بدارد دعایش را

حبس میکند تا او مناجات کند و سوال نماید از او و طلب کند و چون بنده را دشمن دارد زود دعایش را مستجاب میکند

یا در دلش ناامیدی اندازد که دعا نکند پس ابراهیم پرسید چه مطلب است که در این مدت از خدا طلبیده عابد

گفت روزی در اینجا بنماز خود ایستاده بودم ناگاه طفلی در نهایت حسن و جمال گذشت که نور از جبینش ساطع بود و کاکلی

از قفا انداخته بود و گاوی چند را و چهارپایان چند که گویا روغن بر آن مالیده بودند و گوسفندی چند همراه داشت در نهایت

فربهی و خوشی … دیدم بسیار خوشم آمد گفتم ای کودک اینها از کیست گفت اینها گاو و گوسفندان از ابراهیم

گفتم تو کیستی گفت منم اسمعیل پسر ابراهیم خلیل خدا پس دعا کردم و از خدا سوال نمودم که خلیل خود را بمن بنماید پس ابراهیم

گفت منم ابراهیم خلیل الرحمن و آن طفل پسر من است عابد گفت الحمد لله رب العالمین که دعای مرا مستجاب کرد پس

… ابراهیم را بوسید و دست در گردن او در آورد و گفت الحال دعا کن تا من آمین بر دعای تو بگویم

پس دعا کرد ابراهیم از برای مومنین و مومنات از امروز تا روز قیامت که خدا گناهان ایشان را بیامرزد و از ایشان راضی

شود و عابد بر دعای ابراهیم آمین گفت پس حضرت باقر فرمود که دعای ابراهیم کامل و شامل حال گناهکاران شیعیان ما

هست تا روز قیامت … ششصد و شصت سال … گذشته بود مولف گوید

اما دعای پیغمبر … بروایت … عایشه گفت شبی حضرت رسول در حجره من بود … شبی بیدار شدم

دیدم که حضرت در رختخواب نیست پس حجره را ملاحظه نمودم در آنجا نبود … و در … دیدم حضرت را

… نزدیک … با خود گفتم … در خواب … رو … باشد پس … بیرون رفتم

… دیدم حضرت ایستاده … و … مناجات میکند … شنیدم که …

… اسئلک … علی بن ابی طالب … خدا … سوال کنم تو را … علی بن ابی طالب

… یا حبیبنا … علی بن ابی طالب … هذا … و هو

… علی بن ابی طالب … کردم حضرت در این … خدا را

… گفتم … حالت … حضرت مرا امید … فرمود ای عایشه

… عرض کردم … در رختخواب … خوف کردم … امری روی داده باشد …

… بر … حضرت فرمود یا عایشه … عرض کردم یا رسول الله … فرمود

… الملائکة المقربین … الانبیاء المرسلین … عرض کردم

المرسلین … خاتم النبیین … عرض کردم … خدا …

… چرا … فرمود ای عایشه … حضرت فرمود … نظر کردم …

نظر کردم … ملکوت … در جمیع … اطلاع … مرتبه … نزد خدا … مرتبه …

بالاتر از علی … شیعه … خدا را … شیعه انا دعا و مناجات

… وقت شهادت … بروایت … عرض کرد … خدا … سهو … گرم … خواهی …

[illegible]

از جانب معبود رسید با حسین و ... [illegible] ... که نورانی شود 195

[illegible] الان طالب ... الموت ... اللهم العن ابا الشرور ... [illegible]

حوض یلیث و صیم [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]

ابراهیم در اصول شرع و طریق ... [illegible] ... در فروع شریعت با اکثر ان

پیرو او بوده باشد و ... ایشان دو هزار و ... و چهل سال ... [illegible]

هوویکی ... [illegible] ... ابراهیم ...

[illegible]

[illegible] ... ابراهیم و اسمعیل ...

[illegible] ... ابراهیم ...

[illegible] ... ابراهیم ...

[illegible] ... الکتاب والحکمة ... [illegible]

[illegible] ... احکام ... [illegible]

[illegible]

مولف گوید ... [illegible] ... ابراهیم ... اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابراهیم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابراهیم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابراهیم ... [illegible]

[illegible] ... ابراهیم ... [illegible]

[illegible] ... ابراهیم ... دوم ... [illegible]

[illegible] ... ابراهیم ... [illegible]

ابراهیم

کرد

196 پروردگارا برای تو خانه کعبه و هفتاد مسجد ... [illegible] ... است بار دیگر ابراهیم ... [illegible]

و جهان جواب ... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]

... [illegible] ... علی ... [illegible]

[illegible] ... ابراهیم ... [illegible]

علی ع ... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... علی بن ابی طالب ... [illegible]

فاطمه زهرا است ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... امام حسین ... [illegible]

[illegible] ... ابراهیم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابراهیم ... [illegible]

[illegible] ... ابراهیم مولف گوید ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس خادم را فرمود کرد آن زردی و سفیدی را نرم نموده بهم مخلوط ساخت پس فرمود خرما و ماهیچه را از پدرانش از رسول خدا [illegible]
که چون روز [illegible] شود اولاد شیعیان ما به هم مخلوط خواهیم شد [illegible] حضرت حارث یکی از اصحاب فرمود تو از ما
اهل بیتی [illegible] عرض کرد [illegible] از آل محمد [illegible] عرض کرد از نفس ایشان فرمود [illegible]
نخوانده [illegible] إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ یعنی [illegible]
مردم با براهیم [illegible] ایشانند که پیروی او کردند و این پیغمبر است [illegible] اند و خدا دوست [illegible] است اما
نخوانده [illegible] فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی پس کسیکه پیروی [illegible] و هر که
[illegible] ابراهیم از خدا سئوال نمود که مرا [illegible] اطفال
[illegible] مؤلف گوید [illegible] ابراهیم [illegible]
شیعیان [illegible] که چون شب معراج رسول خدا را داخل بهشت شد [illegible] ابراهیم
[illegible] اطفال [illegible] نزد او هستند [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] رسول خدا
[illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم گفت [illegible]
سلام کرد [illegible] حضرت فرمود [illegible] ابراهیم از خدا سؤال
کرده [illegible] اطفال شیعیان [illegible] شیعه [illegible]
[illegible] اطفال شیعه [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت چون این حال را مشاهده نمود [illegible] عرض
کرد اللهم انت الشاهد علی قوم [illegible]
[illegible]
مؤلف گوید [illegible] اول [illegible] علی اصغر دوم [illegible]
[illegible] خود
[illegible] سیم [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] اللهم [illegible]
[illegible] حوض پنجم و چهارم قال الله تعالی فی سورة الصافات سلام علی ابراهیم سلام و تحیت از
جانب خدا بر ابراهیم است [illegible] ابراهیم [illegible] ثواب
[illegible] انه من عبادنا المؤمنین [illegible] ابراهیم [illegible] در کتاب
[illegible] ابراهیم را خلیل خود کرد [illegible]

[illegible]

برگزید او را خدا و خلیل [illegible] خلیل [illegible] ابراهیم خلیل الله
[illegible] وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا [illegible]
[illegible] ای خدا [illegible]
[illegible] خلیل [illegible]
[illegible] خلیل [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
جبرئیل [illegible] خلیل [illegible] القدس [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] قدس
[illegible] قدس [illegible]
[illegible]
جبرئیل [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] سبوح [illegible] العالمین [illegible] رب الملائکة [illegible] جبرئیل گفت سبوح قدوس رب
الملائکة والروح چون ابراهیم نام دوست را [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
جبرئیل [illegible] سبوح قدوس [illegible] الملائکة والروح [illegible] خلیل [illegible]
[illegible] سبوح
قدوس رب الملائکة والروح ابراهیم [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] خلیل [illegible]
ابراهیم دید [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
گفت [illegible] جبرئیل [illegible] مرحبا [illegible] جبرئیل [illegible] حلال
[illegible]
پس جبرئیل [illegible] مؤلف گوید [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] اصحاب رسول خدا [illegible] جبرئیل سؤال کرد

از هیچ کس بجز بانت شاه اودیا انگشتر را با و داد جبرئیل انگشتر را گرفته گفت انا ولیّ نعمتی ترک نعمتهم التور

اهل مکه رحل الی نارد دادعوا الخبر والطاسین بحرها وابراهیم والنجم انا ولیّ لهولاء وعرّ ولمن کرم

دیوارا برا مبنی منقولست که المحنه ان تهب جمیع مالک الی محبوبک ولا تبقی لک شیئا یعنی محبت است

که ببخشی جمع مال خود را بر محبوب و نگذاری از برای خود چیزی را بعلمه لفظ حب که مرکب از دو حرف است

ثم تفسیر معنی کرده اند که حا اشاره است بروح و با اشاره ببدن است که محب باید از دو چیز در بگذرد

اینکه منقولست که در وقتی هشتاد کس بحضرت ابراهیم آمدند حضرت ایشان را مهمانی کرد چون طعام حاضر نمودند ابراهیم فرمود

چه شود اگر عذاری هفت بجبره کند و ایمان بیاورید ایشان بایکدیگر گفتند این مرد بر ما حق است عظیم صواب آنکه ازبهر او

سر بر زمین نهیم بعد خدا و تو را سجده کنیم ولکن در طلب آثار خود باشیم چون ایشان سر بر زمین گذاشتند ابراهیم

نیز سجده انداد و عرض کرد خدایا ایشان از بی کسی تو دعوت کردیم اکنون تو راضی داشته باش حق تعالی همه را در آن

حالت توفیق عطا کرد چون سر برداشتند گفتند ای ابراهیم اسلام را با عرض کن پس خلیل ایشان را مسلمان کرد

و با حضرت بردند تا دنیا را از دنیا رفتند ایضا در همان کتاب منقولست که ابراهیم تا مهمان نمی یافت طعام نمی خورد

تا آنکه سه روز گذشت که مهمانی نرسید روز چهارم بطلب مهمان بصحرا رفت ناگاه راهبی را دید چون نظر راهب

از دور بر حضرت افتاد گفت الله اکبر پس حضرت پیش رفته سلام کرد در نبوت سبب تکبیر گفتن چه بود عرض کرد

سی سال بود که روزه نگشوده بودم مگر با آنکه طعام در منتظر بودم چون ترا دیدم جبرئیل خبر داده که مهمان اینم تا روزه بگشایم

خلیل تعجب کرد چون شام شد آهویی آمد راهب زبان خود را حرکت داد ناگاه آهو بریان شده پیش ایشان

نهاد گرفت راهب خبر کرد بخور اما استخوان آن را شکن چون ابراهیم و راهب از گوشت آهو خوردند

و سیر شدند راهب استخوانها را در پوست آهو جمع کرده دعا کرد ناگاه آهو زنده شد و رو بصحرا نهاد

حضرت فرمود مرا دعایی یاد کن راهب گفت از من چه دعا خواهی که چهل سال است دعا کنم لقای ابراهیم را

و مستجاب نشده حضرت تبسم نموده فرمود او منم دعای تو مستجاب شد چون راهب حضرت را شناخت

عرض کرد مرا معذور دار که گستاخی کردم پس غسل نموده پیراهن پاک پوشید و دو رکعت نماز کرد و گفت الهی دعای

مرا مستجاب نمودی اکنون مرا بدیدار خود مشرف کن و جان مرا بستان خلیل نظر کرد پس سر در کنار حضرت نهاده

جان تسلیم کرد پس حضرت متفکر بود که چگونه تنها این مرد را تجهیز کند ناگاه چند نفر از جانب بیابان ظاهر شد

حضرت فرمود پیش ایشان عرض کرد که ای پیغمبر خدا ما دو گوشت بیفرا برادر ما حرام است ما با در برادر ما را آورده ایم تا

راهب را دفن کنیم پس جنازه را خود فرو کشید از آسمان آمد با حنوط و کفن آورده بودند راهب را غسل

داده کفن کردند پس حضرت پیش ایستاده و ملائکه عقب سر راهب نماز کرده او را بخاک سپردند ششم

اگر سر راهب وقت مردن بر روی دامن خلیل بود اما سر فرزند علی بن ابی طالب وقت شهادت بر روی خاک

کربلا اگر راهب وقت مردن خلیل را دید اما شهدا وقت شهادت شهر بانو را دید اگر بشارت بهشت

از برای راهب آمدند اما در کربلا ای برادر هم بهشت حافظ بر اهل بیت اهل کربلا تا از آسمان

گفتند

ابراهیم

گفتن از برای راهب آوردند اما در کربلا اهل کوفه چون امام حسین را برهنه کردند اگر خلیل بر راهب نماز کرد و لیکن

در کربلا حسین تنها جنازه ها را نماز کرد اما کدام دوست بر نعشش نماز کرد اللهم العن ابا الشرور و اتباعهم بعدد ما فی

علمک با خبار و انظار **صحف بیست و پنجم** قال الله تعالی فی سورة الاعلی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف

ابراهیم و موسی بدانکه بدرستی که مضمون بعضی از آیات این سوره در صحیفه های پیش است که صحیفه های

ابراهیم و الواح تورات باشد در روایات القلوب از ابو ذر منقول است که رسول خدا فرمود خدا بر ابراهیم بیست صحیفه

فرستاد ابوذر گفت یا رسول الله چه بود صحیفه های ابراهیم فرمود همه مثلها و حکمتها بود و در آن صحف بود این نصایح

که ای پادشاه اختیار کرده شده مغرور شو من نفرستادم ترا برای آنکه جمع کنی دنیا را بعضی بر بعضی ولکن فرستادم ترا

برای آنکه رد کنی از من دعای مظلومان را که من رد نمی کنم دعای ایشان را اگرچه کافر باشد و بر عاقل لازم

است تا مغلوب نداشته باشد اینکه او را چهار ساعت باشد **اول** ساعتی که در آن ساعت مناجات کند با پروردگار

خود **دوم** ساعتی که در آن ساعت حساب نفس خود را بکند که چه کرده است از نیکی و بدی **سوم** ساعتی که

تفکر نماید در آن ساعت در اینکه خدا نسبت با او کرده است از نعمتهای نامتناهی **چهارم** ساعتی که در آن ساعت

خلوت کند برای بهره نفس خود از حلال بدرستی که این ساعت یاور است او را بر ساعتهای دیگر و راحت دل است بر آن ساعتها

و بر عاقل لازم است که بینا باشد بر زمانه خود و احوالات و پیوسته متوجه اصلاح خود باشد و نگاه دارنده زبان

خود باشد از آنچه نباید گفت پس بدرستی که کسیکه کلام خود را از عمل خود حساب کند کم می شود سخن او مگر در چیزی که نفعی با

او داشته باشد و بر عاقل لازم است که طلب کننده باشد سه چیز را **اول** مرمت معاش دنیای خود **دوم**

تحصیل کردن توشه برای آخرت خود **سوم** لذت یافتن در چیزی که حرام نباشد پس ابوذر گفت این آیات

را در اینها هست فرمود آری قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی بل تؤثرون الحیوة الدنیا و الآخرة خیر و ابقی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف

ابراهیم و موسی یعنی بتحقیق که رستگاری یافت هر که زکوة داد یا خود را از کفر و معصیت پاک کرد و یاد کرد پروردگار

خود را پس نماز کرد بلکه شما اختیار می کنید زندگانی دنیا را و آخرت بهتر و باقی تر است بدرستی که این ثبت است در

صحیفه های ابراهیم و موسی ایضا حضرت صادق فرمود صحف ابراهیم در شب اول ماه مبارک رمضان نازل شد ایضا

از حضرت صادق پرسیدند از تفسیر این سوره ثم اضطره فرمود ابراهیم آرزو داشت که زن جلد او رشد اینست که ابراهیم

آنکه ارحام کرد اجداد را که او را امور ساخته بودند تا بسیار دعا کرد با حق با خدا عهد کرده بود حضرت فرمود که صحف

تمام این دعا را و خواند اصبحت ربی محمودا اصبحت لا اشرک بالله شیئا ولا ادعو مع الله الها آخر ولا اتخذ من

دونه ولیا پس این سبب او را بنده شکور نامیدند و در روایت دیگر حضرت صادق فرمود که هنگام در ذکر رسول ابراهیم

که زمین شکایت کرد بسوی حق تعالی از دیدن عورت تو را بپوشان عورت خود را زمین حجاب قرار ده پس ابراهیم

زیر جامه از برای خود ساخت که ثالث در هاو او بود و در حدیث دیگر فرمود ابراهیم اول کسی بود که مهمانی کرد مهمانان را

در روایت دیگر فرمود الضیف یجیء برزقه و یرتحل بذنوب اهله در حدیث دیگر فرمود لا خیر فیمن لا یضیف ایضا

حضرت صادق فرمود بار الها که بخورد تا نرا در سلمانی در نرد و دوست تراست از آنکه بنده از آن کنم ایضا فرمود

۲۰۱

نخورد هرکه بخورد طعامی را که نخوانند او را به سوی آن طعام پس بتحقیق که خورده است ... را ... حضرت صادق
... شما را بخوانند بطعامی پس خود را ... که ... اکل حرام خورده باید ... داخل خانه
... باید بعضی از علما گفته اند ... که متعارف باشد ... و ... شرط است
که مهمان ... اکل ... اسراف و افساد ... جایز نیست که مهمان طعام را ... را
... بعد ... که صاحب
خانه این طعام را ترتیب داده ... مهمان ... خورش بخورد ... حرام است ... حکم ... خود
... جایز نیست ... این نوع تصرفات ... داخل ... و ظلم
... از جمله ... است و حضرت صادق ... اذا دخل احدکم ... فاعرض علیه الطعام
... فاعرض علیه ... الوضوء ... روایة کتاب ... از برادران ...
... امیرالمومنین ... بر ... آنها را اکرام ...
... طعام ... فارغ شد ...
[illegible]

۲۰۲

موعظه بیست و ششم

قال الله تعالی فی سورة البقرة ومن یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه
... عبدالله بن سلام ... یکی ... مهاجر ... اسلام
دعوت کرد و گفت ... که ... درتورات ... شما ... اگر ... ایمان آورند
ومن یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه یعنی کیست که ... ابراهیم ...
... ولقد اصطفیناه فی الدنیا ... ابراهیم را ...
... وانه فی الآخرة لمن الصالحین
... ابراهیم ...
... ابراهیم ...
اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین ... ابراهیم ... تسلیم شو
... ابراهیم ... تسلیم ...
... حضرت ... خلیل ...
[illegible]

وارد شد و بپوشید با ادات بهر نزد ابراهیم و گفت نوبت در شهر بابل زلزله و خسف شد و در این شب که تو داری در شهر
ما شوی زلزله نشد امشب هم بهر تا ببینیم که چون میشود چون در شب دیگر زلزله شد اهالی شهر نزد
ابراهیم آمدند و گفتند نزد ما تا میکن و آنچه خواهی با تو دهیم ابراهیم فرمود من مامورم در این شهر و لیکن این
هوای نجف را که در پشت شهر شما است من بخرید تا زلزله دیگر در شهر شما نشود گفتند با تو بخشیدیم ابراهیم
فرمود نمیگیرم مگر بخرید گفتند پس بگیر به هر قیمت که خواهی پس خرید آن زمین را از ایشان بهفت گوسفند و چهار دراز
گوش پس اصحاب سبب آن زمین را با تفا گفتند زیرا که گوسفند را الغنم بلغت نبطی نجف گویند پس ابراهیم با عمرت
گفت یا خلیل الرحمن چه میکنی این زمین را که نه زراعت در آن و نه آب گرد و نه چوای چرا است ابراهیم فرمود ساکت
شو که خدا مبعوث از این صحرا محشور کرداند هفتاد هزار کس را که داخل بهشت شوند بی حساب که هر یک از ایشان شفاعت
کنند جماعت بسیار را ابن حمویه امیرالمومنین در دست کوفه شکل در جوار رحمت ابن خورنق در حیره که میرا ابن قطره جمال
هادر رحمو کوه کرده جمعی یاران گفتند یا امیرالمومنین و هوای این زمین را این ما الیمیار و حال این جماعت زاید
زبود شد او از رسول خدا که از اینجا گوید هفتاد هزار کس داخل بهشت خواهند شد بی حساب خواستم از ملک ایشان محشور
شوند در مشارق الانوار از اصبغ بن نباته مروی است ان امیرالمومنین کان یجلس فی نجف الکوفه فقال یوما لمن حوله من یری ما اری
فقالوا و ما تری یا عین الله الناظره فی عباده فقال اری بعیرا یحمل جنازه و رجل یسوقه و رجل یقوده و سیاتیکم بعد ثلثه ایام فلما
کان الیوم الثالث قدم البعیر و الجنازه مشدوده علیه و الرجلان معه فسلما علی الجماعه فقال لهما امیرالمومنین بعد ان حیاهم
من انتم و من این اقبلتم و ما هذه الجنازه و لماذا قدمتم فقالا نحن من الیمن و اما المیت فابونا و انه عند الموت اوصی الینا فقال ان
اغسلونی و کفنونی و صلوا علی و احملونی علی بعیری هذا الی العراق و ادفنونی هناک بنجف الکوفه فقال لهما امیرالمومنین
هل سالتماه لماذا فقالا اجل قد سالناه فقال یدفن هناک رجل لو شفع فی یوم العرض فی اهل الموقف لشفع فقام امیرالمومنین فقال صدق
روایت شده که چون حضرت ابراهیم سواره به صحرای کربلا رسید اسب آنحضرت بسر درآمد و ابراهیم از اسب در گردید و سرش شکست
و خون از آن جاری شد پس شروع در استغفار کرد و گفت خدایا چه گناه از من سرزد که سزاوار این عقوبت
شدم پس جبرئیل نازل شد و گفت ای ابراهیم گناهی از تو صادر نشده و لکن این موضع است که فرزندزاده خاتم
انبیا و فرزند علی مرتضی کشته خواهد شد و خدا خواست که خون تو با خون او موافقت نماید و خون تو برای این زمین ریخته
شود ابراهیم گفت یا جبرئیل کشنده او کیست جبرئیل گفت ملعون اهل سموات و ارضین و قلم جاری شد بر
لوح بلعن او بی اذن پروردگار پس خدا وحی نمود که بسبب این لعن مستحق گردیدی ثنای ما را پس ابراهیم دست
بر آورد و یزید را لعن بسیار کرد و اسب آنحضرت بزبان فصیح آمین گفت ابراهیم با او خطاب کرد
شد که آمین گفتی بر لعن من بر او پس گفت برای آنکه من همیشه فخر میکردم بسواری تو بر من و چون افتادم
و توانایی ... بسبب این یزید بود
از خدا سوال کردم که او را دفن ... شیعه ...
و خواهی ...

اللهم العن ابا الشرور و ابناءه ... **حوض بیست و هفتم**
قال الله تعالی فی سورة الاعلی ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی بدرستیکه آدمی هر آینه از حد بیرون میرود و تعدی میکند
که و کند بر خدا بجهت آنکه دید است خود را که بی نیاز شده بکثرت عشیره و اموال
بطریق التفات با ابتداء خطاب و کند از روی تهدید و تخویف از عاقبت طغیان و میفرماید ان الی ربک الرجعی
بدرستیکه بسوی پروردگار تو است بازگشتن هم ... پس کافی و خواهد دید که مآل کار چنین باشد چگونه
آرد ... عذاب ...
در قیامت از هر کس بدتر خواهد بود ... ابراهیم ... در باب پروردگار
و دو کس از بنی اسرائیل که یهود و نصاری را گمراه کردند و فرعون و ابوبکر و عمر ... حضرت امام موسی ... جهنم
وادی هست که ... از روزی که خدا او را خلق کرده است ...
که ... جهنم ... و بیرون ...
و ... هست که
پناه ... اهل ... برای اهلش
و در آن کوه ... جمیع اهل آن کوه ...
است ... برای اهل آن ... جمیع اهل ...
... جاه ... جمیع اهل ...
... که ... برای اهلش و ...
مار ... صندوق است ... اند ... پنج نفر ...
که هابیل را کشت و نمرود که با ابراهیم محاجه کرد در باب پروردگارش و گفت من زنده میکنم و میمیرانم و فرعون که گفت
من پروردگار بزرگ شما و یهودا که یهود را گمراه کرد و بولس که نصاری را گمراه کرد و دو کس که ...
... امیرالمومنین ... نمرود ... پس چهار کرکس گرفت ...
از چوب ساخت ... تابوت ...
... نمود ... کرکسها ...
... برداشت ... نظر کرد ...
... نظر کرد ...
... نظر کرد ...
... تابوت ...
... خدا ...
و ذلیل کرد ... خدا ... پروردگار ...

براو ضعیف ترین خلقش را تا بنماید بار دیگر قدرت و عظمت خود را [illegible] تا بر دماغش رسید و او را کشت

مؤلف گوید جمله که گوید الاین احادیث که [illegible] قصه پشه و نمرود واقع است اما تفصیلش در اخبار معتبره [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] نمرود [illegible]

[illegible]

[illegible] وجهل سال ابراهیم [illegible] ابن آدم و ما

ابن آدم [illegible] حضرت امام رضا [illegible]

استهزا [illegible] والبعوضة [illegible]

[illegible] النسر [illegible]

[illegible] البعوض [illegible] البهیم الالیل

[illegible] العظام النحل [illegible] الاول

[illegible] ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها [illegible]

[illegible]

[illegible] ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الفیل مع کبره [illegible] فی غایة الصغر [illegible]

[illegible]

[illegible]

یا رب لا اقوی علی دفع الاذی [illegible] علی الضعیف المؤذی [illegible] بعوضة

[illegible] یا ابتاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایها الناس [illegible]

[illegible]

کشته [illegible] رسول خدا [illegible]

مؤلف گوید [illegible]

چنانچه [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] الدهر [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسین [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] البعوضة [illegible]

اللهم [illegible] موعظت هشتم قال الله تعالی فی

سورة البقرة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که ابراهیم در حال حیات خود [illegible] واسحق [illegible] مشغول شد و بعد از اسحق

[illegible]

تولد شد [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] فرزند

[illegible] وباسمک العظیم الاعظم

الاجل الاکرم [illegible] ابراهیم خلیلک [illegible]

[illegible]

پس با یکدیگر سیر کردند تا ... با ایشان ... بر دین اسلام ... ناگاه ... ابراهیم
ملکی را ملاقات کرد پس از او پرسید که کیستی گفت من ملک الموتم ابراهیم گفت میتوانی خود را بمن بنمائی بان صورتی که ...
صورت قبض روح مؤمن میکنی گفت بلی رو از من بگردان پس ابراهیم رو از او گردانید و چون نظر کرد جوانی دید خوش
صورت و خوش جامه و نیکو شمایل و خوشبو پس گفت یا ملک الموت اگر مؤمن نه بیند بغیر از حسن و جمال تو را بس است او را
پس گفت ایا میتوانی که خود را بنمائی بان صورتی که ارواح اشقیا را قبض میکنی گفت طاقت دیدن آن نداری ابراهیم گفت
طاقت دارم پس گفت رو از من بگردان پس چون نظر کرد مردی سیاه دید که موهایش راست ایستاده و در نهایت بدبوئی با جامهای
سیاه و از دهان و سوراخهای بینی او آتش و دود بیرون می آید پس ابراهیم بیهوش شد و چون بهوش آمد ملک بصورت
اول برگشته بود گفت یا ملک الموت اگر فاجر نه بیند مگر همین صورت تو را بس است برای عذاب او حضرت صادق فرمود
که ساره با ابراهیم گفت تو پیر شده و اجلت نزدیک شده است اگر دعا میکردی که خدا اجل تو را تاخیر کند و عمر تو را دراز کند
که نفعش بما و بدیگر مردم بیشتر باشد نیکو بود پس ابراهیم از خدا سوال کرد آنچه ساره التماس کرده بود خدا وحی
کرد بسوی او که از زیادتی عمر و طلب بکن هر چه خواهی تا بتو عطا کنم پس ابراهیم ساره را خبر داد که خدا چنین وحی کرده است
ساره گفت که از خدا سوال کن که تو را نمیراند تا تو مرگ را از او طلب کنی ابراهیم چنین سوال کرد و حق تعالی مستجاب گردانید چون
ابراهیم ساره را خبر داد بستجابت دعا ساره گفت شکر کن خدا را و طعامی مهیا کن و فقرا و اهل حاجت را بخوان
که از آن طعام تناول نمایند پس ابراهیم چنین کرد چون در آن طعام حاضر شدند در میان ایشان مرد پیر ضعیف کوری بود که مادر نجیبی
بود که با ... چون ... از ... نشست و لقمه بر داشت و خواست بر دهان برد و دستش لرزید و از جانب راست و چپ
لقمه حرکت کرد تا آنکه لقمه را پیشانی خود و بینی ... و دستش ... و جانب دهانش برد پس از ... بجانب دیگر
گرفت و دستش حرکت کرد و بر ... اش گذاشت و ابراهیم پیوسته نظرش بسوی او بود پس تعجب کرد از این حال و از نایب
او سوال کرد از سبب این اختلال نايب گفت این حال ... و ناشی از احوال پیری و از ضعف و پیریست ابراهیم در خاطر
خود گفت که اگر من بسیار پیر شوم مثل این مرد خواهم شد پس ابراهیم بسبب آنچه دیده بود حال از حق تعالی سوال کرد
که خداوندا مرا بمیران در اجلی که برای من نوشته بودی که مرا احتیاج نیست بزیادتی عمر بعد از آنچه مشاهده کردم
و بروایت دیگر ابن المؤمنین فرمود چون خدا خواست که قبض روح ابراهیم بکند ملک الموت را بسوی او فرستاد پس گفت السلام
علیک یا ابراهیم ابراهیم گفت و علیک السلام یا ملک الموت ایا آمده که مرا بخوانی یا خبر مرگ مرا آورده
داعیه ... آمده که قبض روح من بکنی ملک الموت گفت بلکه آمده ام که با خبر کنم تو را که ملاقات الهی در عالم قدس میخواهم پس
اجابت کن ابراهیم گفت هرگز دیده خلیلی را که خلیل خود را بمیراند پس ملک الموت برگشت تا در موقف عرض خود ایستاد
و گفت خداوندا شنیدی آنچه خلیل تو ابراهیم گفت حق تعالی فرمود یا ملک الموت برو بسوی او و بگو هرگز دیده که دوستی
دیده که لقای دوست خود را نخواهد دوستی که از روی حقیقت لقای کرامت دوست خود باشد پس ابراهیم آن را
شنید آرزومند لقای حق تعالی گردید ... نمود و خواستن زندگی دنیا اگر برای نعمت و لذات فانیه دنیا باشد نشانه ... دل که با
تحصیل آخرت و عبادت خدا باشد از محبت آخرت است نه محبت دنیا و دوستی ... نزد ... ماسوی الله

از

در دعاها و بسیار طلب طول عمر وارد شده است پس مرتبه کمال آنست که آنچه مقتضای قضای الهی باشد راضی باشد و اگر داند که حیات را
از برای او خدا خواهد باید راضی باشد و اگر داند خدا مرگ را از برای او میخواهد باید راضی باشد و اگر هیچ یک را نداند
حیات را از خدا طلب برای تحصیل معرفت و محبت الهی مطلوب است و با تحصیل خلاص از آنچه داند که خدا راضی است بطلب و
حیات و شفا کردن در تلخی مرگ ... طلب میکند و اگر اینان زندگی دنیا برای خود و خواهش خود طلب نمایند مطلب خطیر معرفت و تحصیل
رضای الهی نیست اندازه حضرت امام جعفر صادق فرمود که ملک الموت آمد که قبض روح ابراهیم نماید ابراهیم مرگ را نخواست پس ملک الموت
برگشت بسوی پروردگار خود و گفت ابراهیم از مرگ کراهت دارد حق تعالی فرمود که بگذار ابراهیم را که میخواهد مرا عبادت کند تا آنکه
ابراهیم شخص پیری دید که آنچه میخورد در ساعت از طرف دیگرش بیرون میرفت پس حیات را نخواست و مرگ را دوست
داشت پس برگشت ابراهیم بخانه آمد در آنجا نیکوترین صورتی دید که هرگز ندیده بود گفت تو کیستی گفت من ملک الموتم گفت سبحان
الله کیست که قرب تو را در زیارت تو را نخواهد و حال آنکه باین صورت نیکو باشی ملک الموت گفت یا خلیل الرحمن حق تعالی که ... نسبت
به بنده خیری خواهد مرا باین صورت نزد او میفرستد و اگر به بنده بدی خواهد مرا در غیر این صورت نزد او میفرستد
پس آنحضرت در شام بر حمت الهی واصل شد و بروایت دیگر حضرت صادق فرمود ابراهیم با پروردگار خود مناجات کرد و گفت
پروردگارا چگونه خواهد شد حال این عیال پیش از آنکه از من فرزندان شخص خلقی یابند که بار عیال او بر سد خدا وحی کرد
بار که ای ابراهیم ایا از برای عیال خود بعد از خود خلیفه و جانشینی بهتر از من میخواهی گفت نه خدا وندا اکنون خاطرم
شاد شد و دانستم که لطف تو شامل حال ایشان است شعیه ابراهیم اهل و عیال خود را در میان خانه و منزل میدید بار دیگر
مکرر ایشان است ... چه گذشت بر امام حسین روز عاشورا در کربلا که اهل و عیال خود را در میان سی هزار کافر میدید
لهذا ... بحسب ... الانبیاء ثم الاوصیاء ... فی البعث ... و ...
و ... آنحضرت ... شکت عطشا ... ان الشاطئ ... هذا علی ابو ... و عت باب
المؤمنین ... دلایل ... منقولات ... که ... خلیل سوال کرد و گفت ای
خلیل ای هیچ آرزو در خاطر باری ... مانده ... در دنیا ... کامل باشم ... در وقت ... شدن ...
عبادت ... حضرت ... از ... خطاب رسید که من ... خود را ... که ... تو را
یاد کند و ... تا روح ... تو از ... شادمان کرد پس ... که ... خود ... امر کند
که ملائکه ... ابراهیم ... در حال صلوات ... شیعه ارزوی حضرت خلیل ... در وقت احتضار
شیری ... ارزوی امام حسین در حالت احتضار ... ابن ... هلال بن نافع گفت من با اصحاب عمر بن سعد بودم
ناگاه ... بشارت ... بشمر ... الحسین ... رفتم ... امام مظلوم
دیدم در میان خاک ... افتاده ... روح از بدنش پرواز کند ... هرگز کشته ... اغشته نیکوتر و نورانی تر
از او ندیده بودم ... روی او و جمال او ... که ... ناگاه شنیدم که فرمود
... ناگاه ... حرام زاده گفت ... جهنم ... دارد ... جهنم
... حضرت ... فرمود ... جدم ...

حوض سی ام

قال الله تعالی فی سورة الزخرف وجعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون یعنی ذکر کرد ابراهیم توحید را یعنی کلمه طیبه لا اله الا الله را بکلمه انی براء مما تعبدون را کلمه پاینده در عقب خود یعنی در باب فرزندان و لهذا در میان اولاد او همیشه موحدی بوده و پیوسته صاحب دعوتی در میان ایشان مردم را بدین اسلام ترغیب و تحریص تا شاید که همه اولاد او رجوع نمایند بدان چه بوده در توحید و اخلاص و بتوی اشارت و حضرت صادق فرموده مراد بکلمه باقیه که ابراهیم در عقب خود گذاشته امامت است چه تا روز قیامت امامت در میان اولاد او باقی خواهد بود و لهذا از سدی منقول است که مراد بعقب آل محمد اند

و در روایت عالم آل شر ابراهیم در وقت طلب فرزند مناجات کرد و گفت اسمع ایل یعنی بشنو دعای مرا آن جهت دلدار شد که شدش سمی با سمعیل و اهل لغت عرب هذا را گویند و او لکیکه موجب نام کردن اسمعیل بوده اول کسیکه لغت و خط عرب را پیدا کرد اسمعیل بود

مؤلف گوید در وضع خط عربی اختلافات بعضی گفته اند از حدیث هو قیم یحکم وعلم آدم الاسماء کلها ناسخ و مصاحف هم چیزی را آدم تعلیم کرد پس جلیه ناسخ نموده آدم شیث را با ان تنبیه کرد تا خط را بیرون آورد و بعضی دیگر گفته اند از حکم احدث اول این خط ادریس بوده ادریس اول کسی است که خط نوشته باشد و جامه دوخته باشد و بعضی گفته اند آدم قبل از وفات خود بسیصد سال چون از برای هر گروهی از فرزندان خود لغتی تعیین و کرد صفحهای بسیار چون الواح از گل ساخت و نامی هر لغتی خطی بیرون آورد و اصول لغات ایشان را در آنجا نوشت و آنها را بجای ایشان مثل آجر دان و گروه بود در طوفان نوح غرق شد و خط و لغت عرب در میان قوم معلوس بود تا وقتیکه اسمعیل در زمین مکه ساکن شد و بکار رسالت مشرف گشت شبی در خواب دید که در کوه گنجی مدفون است چون روز شد برخاست و اطراف آن کوه را طلب کرد و آن گنج را بیافت و پیدا کرد که طول او دیدن شده و نقشهای غریب بر روی آن دید در حیرت افتاد و گفت خداوندا از اسرار این آگاهی آمد و اسمعیل را بر لغت و خط عرب واقف گردانید و بعضی گفته اند خط عرب را شش نفر از طسم وضع کرده اند و ایشان در عهد شعیب ملوک مدین بودند و بزرگان ایشان **ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت** نام بود اول ایشان بزرگان خود را تصویر کردند و سپس ایشان از جهة حروف که با ایشان یافت دو ترکیب دیگر ساختند **اول** تخذ ضظغ را نیز روادف نام نهادند و بروایتی دیگر ابوجاد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ و در روایت است که خدا اسمان در زمین رادر آن روزها آفرید و از انها ابتدا و ختم بسعفص قرشت نامهای آن شش روز است و بر ابوجاد معلوم می شود دار جمیع خطوطی که مشهور است از عربی و یونانی و عبری و هندی و خطائی خط عرب تر است و در ایام خلفا خط مشهور در میان عرب خط کوفی بوده و خط ابن مقله بعد از این خط کوفی بیرون آورد و در زمان امیر المؤمنین بیت و وجهی نیز هست که حضرت بعبد الله بن عباس فرمود اد و در این خط کوفی در میان قرون مراد است که انطق یعنی حروف حسنها و در با سلام و شدیع ما بین السطور و ارفع ما بین الحروف و ارفع التاسبة فی صورها واعط کل حرف حقها و در روضة الصفا منقول است که اسمعیل بعد از فوت پدرش ابراهیم بشام رفت و مرقد شریف پدر را زیارت کرد و خدا او را ببعوث نموده بسوی جماعتی از اهل یمن فرستاد که در پیش منزل داشتند و حضرت هر چند ارشاد کرد قبول نکردند و اخر الامر بجهة عظم بسروایتی بیت الاخوان چون شاه کوسفندان اسمعیل را یکبار بعضی از اشترات برو و بعدا از چند روز نامتواتر اسمعیل در وقت کرد چند روز است که کوسفندان از این سبب آب نمی خورند دلیل اسمعیل عرض کرد بار حضرت بسبب چیست که کوسفندان

از این سبب آب نمی خورند پس جبرئیل آمد و عرض کرد سبب را از کوسفندان سوال کن تا جواب بشنوی پس هر آینه اسمعیل فرمود چرا آب نمی خورید کوسفندان بزبان فصیح عرض کردند که با در وقتی که فرزند نوح پیش مسجد تا جهت در این زمین بالب تشنه شهید خواهد شد پس با جهت حزن و اندوه بر این مظلوم از این سبب آب نمی خوریم اسمعیل سوال کرد که قاتل این مظلوم کیست گفتند یزید ملعون اصل لعنه الله وعلیه پس اسمعیل گفت اللهم العن قاتل الحسین پس چون اسمعیل عمرش بصد و سی سال رسید مخصوصه و بسا وفات دوازده پسر داشت چون علامات رحلت ظاهر شد وصیت با فرزندان خود کرد پس کرد وارث و در رسالت پس از فرزندان بود برادر بچرفته کردند که اکثر مشهور است بر عجز اسمعیل در روایتی آمده است که اولاد این برادر اسمعیل هر به در جهات و پیوسته فرزندان اسمعیل واقف بر از زبان حافظان بیت الله بودند و برای صرف بر ایشان چنانچه آنها داور هر ایشان را بزرگی از بزرگی تا زمان عدنان **مؤلف گوید** اما در کربلا چون سید الشهدا علامات شهادت را پیدا دارد چهند و حضرت حمار را وداع کرد و در حوالی نو بهر پدر من و افضل عزت من و خلیفه حق بر ابن عباس و اطفال را کا ایشان را خریدار و در یک ساعت که زنان چهی و شاد شدن و مصائب ذر کار ایشان را فرو کردند هر گاه تا اکثر ایشان را ساکت کن و ایمن ایشان باشی هرگاه وحشتناک شوند ایشان را تسلی بده بیخی تو چرا که از مردان ایشان کسی باقی نمانده است که با ایشان کم نه بر تو ایت تا ایشان نشیده خود سوی او شتافت تا رسید جز

حوض سی و یکم

قال الله تعالی فی سورة آل عمران ان الله اصطفی آدم و نوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین بدرستیکه خدا برگزید آدم را به تعلیم اسما و امر فرمود ملائکه را بسجود او و بر حرب آورد انبیا را صفیا داد ایشان را بطلب او و نوح را برای عمر و الهام او ساختن کشتی و نجات او از طوفان و آل ابراهیم را که اسمعیل و اسحق اند و اولاد ایشان به نبوت و امامت و بنای خانه کعبه و خلافت و آل عمران را که موسی و هرون اند بهاست و بعضی گفتند او صحابه ایشان را بر واسطه و در تفسیر اهل بیت مراد با آل عمران علی بن ابی طالب و عمران اسم ابوطالب است و معاد از آل و را آل ابراهیم ثم و آل عمران علی بن ابی طالب حاصل انکه حق تعالی ایشان را بر همه اوصیای حق برگزید تفضیل ادا و ذریه بعضها من بعض در حالتیکه ایشان فرزندان هستند بر مجاز ایشان از بعضی را که شروح اندیعنی اولاد پیدا شده اند از آبای برگزیده خود و الله سمیع علیم و خدا شنوا است با قوال مردم و داناست با حال ایشان پس برگزید هر کسیکه مستقیم القول و العمل است بر ابن بابویه حضرت رسول فرمود اول کسیکه در قیامت بخوانندش خواهم بود جبار از جانب راست عرش خواهم ایستاد و حلهای بهشت در من خواهند پوشانید پس پدرم ابراهیم را خواهند طلبید و از جانب چپ عرش در سایه عرش ایستاده خواهد شد و حله سرخی از حلهای بهشت را بر او خواهند پوشانید پس منادی از زیر عرش ندا خواهد کرد که نیکو پدری است پدر تو ابراهیم و نیکو برادری است برادر تو علی و پس برادرم دیگر حضرت صادق فرمود چون روز قیامت شود محمد را بخوانند و حله سرخی بر او پوشانند و او را از جانب راست عرش باز دارند پس بخوانند ابراهیم را و بر او جامه سفید بپوشانند و از جانب چپ عرش او را باز دارند پس طلبند امیر المؤمنین را و حله سرخی با و پوشانند و از جانب راست پیغمبر او را باز دارند پس طلبند اسمعیل را و حله سفیدی بر او بپوشانند و از جانب چپ ابراهیم باز دارند پس حضرت

امام حسن را بطلبند و جامه سرخی بپوشانند و در جانب راست امیر المومنین باز دارند پس بطلبند حضرت امام حسین را و جامه
سرخی بپوشانند و در جانب راست امام حسن باز دارند و هم چنین هر امامی را بطلبند و حله سرخی بپوشانند و در جانب
راست امام سابق باز دارند پس شیعیان ائمه را بطلبند و در پیش روی ایشان باز دارند پس بطلبند فاطمه را با زنان از فرزندان
و شیعیان او پس داخل بهشت شوند بی حساب پس منادی ندا کند از میان عرش از جانب رب العزت و از افق اعلی که خوب
پدری است پدر تو یا محمد و آن ابراهیم است و خوب برادریست برادر تو و آن علی بن ابی طالب است و نیکو فرزندانند فرزند
زادهای تو یعنی حسن و حسین و نیکو جنینی است در شکم شهید شده یعنی محسن است و نیکو امامانند راه نماینده الله
و ذریه تو امام زین العابدین تا آخر ائمه و نیکو شیعه اند شیعیان تو بدرستی که محمد و وصی او و فرزندان او و سبطهای او و امامان
از ذریه او ایشان رستگارانند پس امر کنند ایشان را به سوی بهشت و اینست آنچه حق تعالی می فرماید که هر که دور کرده شود
از آتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس بتحقیق که او رستگار است اینست حضرت رسول فرموده هر که خواهد
که ابراهیم را ببیند در بحر نظر کند و در روایت مشارق الانوار رسول مختار فرمود من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی رفعته و الی میکائیل
فی رتبته و الی جبرئیل فی جلالته و الی آدم فی علمه و الی نوح فی خشیته و الی ابراهیم فی خلته و الی عیسی فی سیاحته
و الی محمد فی شرفه و منزلته فلینظر الی علی بن ابی طالب و هذا تنبیه و رمز الی انه الاسم الاعظم الجاری فی کل شیء خلقه الله فات
و لاه و معناه لانه کلمة واجب الوجود و النور الشرقی فی سماء الوجود و الموجود بکل رفعه و انه علت ذاته حتی و رتبة و کل
و انه علت قدره و منزلته و بحث مستمر تعالی فی مواضع الافلاک دون منزلته و نور الکواکب فی الاقمار من اشراق
ظهور الجلیل العظیم و آلی العلی العظیم فهو مما لا الاولیاء و رجوع الانبیاء فرفعة اسرافیل و عظمة جبرئیل و هیبة آدم و کرم الخلیل
و سیاحة عیسی و سیاحة موسی و حکم داود و ملک سلیمان ذرة من بحره و نقطة من بحره ابن ابی در حدیث دیگر ابن عباس گفت رسول الله فرمود
ان الله جل ارحمه ان اتبغیه ملکا الملک و حاکما او خلیفة و ان احضره اخا و وزیرا و ولیا و هو صالح المومنین امرا اطاعته کما کمی
و طاعته طاعتی فعلیکم بطاعته و اجتناب معصیته فانه صدیق هذه الامة و فاروقها و محدثها و هارونها و یوشعها و آصفها
و شمعونها و بابها و حطتها و سفینة نجاتها و طالوتها و ذو قرنیها الا و انه محنة الوری و الحجة العظمی و العروة الوثقی و امام اهل
الدنیا و انه مع الحق و الحق معه و انه قسیم الجنة فلا یدخلها عدو له و لا یزحزح عنها ولی له و قسیم النار فلا یدخلها ولی له و لا یزحزح
عنها عدو له الا ان و لایته علی الاتباع مد و حجة الله و اما عبادة الله و ابنا عم فریضة الله و اولیاؤه اولیاء الله و اعداؤه اعداء الله
و خیر حزب الله و سلم الله در حدیث سرور المومنین از ابن عباس منقول است که روزی رسول الله در مسجد نشسته بود و جمعی از
مهاجر و انصار در خدمت آنحضرت بودند که جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله خدا ترا سلام می رساند و می فرماید علی را حاضر
کن و در مقابل روی خود بنشان و بابا بالا رفت پس رسول خدا امیر المومنین را طلبید و در مقابل خود در برو بنشانید ناگاه
جبرئیل نازل شد و طبقی از رطب آورد و در میان ایشان گذاشت و گفت بخورید پس چون از خوردن فارغ شدند آفتابه و
طشتی آورد و گفت یا رسول الله خدا امر فرموده که تو آب بریزی بر دستهای علی که آنحضرت بود بسم الله و طاهر و آفتابه را گرفت
و خواست که آب بریزد بر دستهای امیر المومنین عرض کرد یا رسول الله من سزاوارترم باینکه آب بریزم بر دستهای شما

نهم هشتم در احوال حضرت لوط و از برای او هشت حوض است

حوض اول قال الله تعالی و فی سورة الاعراف و لوطا اذ قال لقومه مولف گوید بدانکه خداوند عالم احوال
لوط را در چند سوره بیان می فرماید اول در سوره اعراف دوم در سوره هود سیم در سوره حجر چهارم
در سوره شعراء پنجم در سوره عنکبوت ششم در سوره ذاریات هفتم در سوره قمر اما در سوره اعراف می فرماید
و لوطا اذ قال لقومه اتأتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین یعنی و فرستادیم لوط بن هاران بن تارخ را که برادر
زاده ابراهیم بود بقوم او و در وقتی که گفت از روی انکار و تقریع مر گروه خود را آیا می کنید شما این عمل قبیح و زشت یعنی لواط
که در نهایت قبح و زشتی است پیشی نگرفته است بر شما آن فاحشه را یعنی پیش از شما این کار نکرده هیچ کس از عالمیان
انکم لتأتون الرجال ایشان را و حفص انکم بخوانند بحذف همزه اول یعنی بدرستی که شما می آئید بمردان شهوة من دون النساء
از جهت شهوت بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما بل انتم قوم مسرفون بلکه هستید شما گروه اسراف کنندگان که تجاوز
از حد شرع و عقل کردید و ما کان جواب قومه و نبود جواب قوم لوط در برابر این کلام الا ان قالوا اخرجوهم من قریتکم
مگر اینکه گفتند بابنای جنس خود بیرون کنید لوط را با دختران او و اتباع او که باوی بودند و ایمان آورده بودند از ده خود
انهم اناس یتطهرون بدرستی که لوط و پیروان او مردمانی هستند که طلب پاکیزگی می کنند از این عمل که ما می کنیم و در این باب
با ما شفق نیستند بروایت جابر از امیر المومنین مذکور است چیزی است در این باب که از عملهای قوم لوط است کمان گلوله
انداختن و سنگریزه با انگشت انداختن و صفیر زدن و جامه بر زمین انداختن از روی تکبر و بند های قبا
و پیراهن را گشودن و در حدیث دیگر از اعمال شنیعه ایشان آن بود که در مجالس برروی یکدیگر با دیسر می دادند لهذا لوط
با ایشان گفت که در مجالس خود کارهای بد می کنید مولف گوید بعد از قوم لوط گویا این عمل شنیع را نکرد مگر معویه لعین
بروایت جابر سرور المومنین از کتاب کامل بهائی نقل کرده که روز جمعه معویه بر منبر خطبه می خواند در آن اثنا باد روی شکم
او را در جا شد که از شدت صدای آن حاضران همه برآمدند آن بجیا خطبه را موقوف نموده گفت حمد سزاوار خداوندی است
که بینها و ما را آفرید و ارواح ما را در آن ساکن گردانید و قرار داد در آن ریاح را و خروج آنرا موجب راحت ساخت
و گاهی می شود که در غیر وقت با حرکت و کنند و در آن باکی و بحثی نیست صعصعه که یکی از حاضران بود بر خواست
و گفت ای معویه خداوند ما را آفرید و ارواح را در آن ساکن گردانید و باد ما را در آن قرار داد و خروج آنرا راحت نفس
ساخت اما اخراج آنرا در کنیف راحت گردانید و بر منبر بدعت ساخت پس گفت ای اهل شام برخیزید که امیر شما بر
منبر تغوط کرد و نماز او و شما همه باطل شد اینچه حضرت امام رضا فرموده از اعمال شنیعه قوم لوط آن بود که در مجالس باد
سر می دادند و شرم نمی کردند اینچه حضرت رسول فرموده در مجلسها سنگریزه بر یکدیگر انداختن از عمل قوم لوط است
و بعضی نقل کرده اند که پیرزنی با همها وقتی در خرکه و گذشت سنگریزه بسوی او می انداختند و سنگ هر که برا و
می خورد او شوهر او می شد او را عمل قبیح با او می کرد و بعضی نقل کرده اند که در حضور یکدیگر لواط می کردند و دیوار
نمی کردند و بروایت دیگر حضرت رسول چون قوم لوط کردند آنچه کردند زمین گریه کرد بسوی پروردگار تا گریه اش باسمان
رسید و آسمان گریه کرد تا بعرش رسید پس خدا امر کرد بسوی آسمان که سنگ بر ایشان ببارد و در گرد بسوی زمین که
ایشان را فرو برد مولف گوید یکی از احکام امیر المومنین در شهر کوفه این بود که در غلام انصار یا پسر مومی است که او را

[illegible]

۲۱۵ امیرالمؤمنین در مسجد کوفه بر دکة القضا نشسته بود که مردی برخاست که او را صفوان الجمال میگفتند و گفت یا امیرالمؤمنین من
از شیعیان توام و در یک گناهی شده‌ام و خواهم که در دنیا مرا از آن پاک سازی که در قیامت بآن گرفتار نگردم که گناهی بزرگتر باشد آن حضرت
از گناهش پرسید گفت من با اطفال اللواطه کرده‌ام آن حضرت فرمود کدام عقوبت را میخواهی میدانم که یک ضربت ذوالفقار بشود یا جزیم
یا آنکه بر دیوار بروی بیندازیم یا آنکه تورا در آتش اندازم و هر که این معصیت را مرتکب شود جزای او یکی از این سه چیز خواهد
بود آن مرد گفت ای مولای من مرا باتش بسوزان تا از آتش آخرت خلاص شوم آن حضرت بجا رسید و او را در دست چنان که فردا
صبح این مرد را بسوزانیم و یا ید در دفتر بود و بر خیزد و صیت کن آن مرد برخاست و وصیت کرد بهر حقی که کسی با او داشت
با او بر کسی داشت و مال خود را در میان اولاد خود تقسیم نمود و هر حقی که بر او بود از انجا آورد و شب در حجره امیرالمؤمنین
در خانه نوح دعا بر مشرف مسجد جامع کوفه بر سر بر دو چون صبح شد آن حضرت از نماز فارغ کردید بیمار نمود مذاکر در کوفه
که مردم جمع شوند و حکم امیرالمؤمنین را مشاهده کنند و جامع کنند که چگونه او را سوزانند مردم بسیار که از شیعیان و دوست
اوات واکراه او را بسوزانند اما تش با فعل او شود و امیرالمؤمنین این عقاب را او شبل عمار و گویند که حضرت آن مرد را آورد
و هزار دسته فیرالادوا انکند و فوری کبریت و سنگ چخماق با او داد و فرمود آتش بزن و بسوزان اکرا از شیعیان و
دوستان منی و مرا و شناسی باتش خواهی سوخت و اکر از دشمنان و مخالفان و دروغ گوئی آتش گوشت تو را نخواهد
خورد و استخوانهای تو را نخواهد شکست پس آن مرد آتش افروخت و تمام آن هیمه ها سوخت و آن مرد جامه سفید پوشیده
بود و مطلقا آن آتش جامه اش نسوخت و دود در آن اثر نکرد پس آن حضرت فرمود الله اکبر کذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعیدا
و خسروا خسرانا مبینا پس ... از شیعیان ما از آنان باشد و نیم قسمت کنند و بهشت و آتش ... چند و غرب ... نجات
داده هیچ طرفی روایت کوید این حکم امیرالمؤمنین بود در ... کوفه تا آنکه قور در ... شاش ... شود
حکم ابن سعد ... عمر ... الاخرة ... شکل ... سوار شوند ... زنان اهل
خیام ... کنند که ... بر خاست ... این سعد ... المحبت و قال ... امروا
علیهم النار ... بود و گفت ... کفایت ... ظلمها ... که با امام حسین کردی ... بحق
حرم رسول الله می‌خواهی ... رسول خدا ... چون ابن سعد ... اهل بیت ... کند
حوض امر کرد بغارت اهل بیت اللهم العن ابا الشرور ... عمر ... بجای بیشتر از نهار
دوم قال الله تعالی فی سورة الحجر قال فما خطبکم ایها المرسلون یعنی حضرت ابراهیم گفت پس چیست کار و روز شما
ای فرستادگان و چه کار دارید ... قالوا انا ارسلنا الی قوم مجرمین گفتند ما را فرستاده‌اند بسوی کروه کافران
یعنی قوم لوط که ایشان را هلاک کنیم الا آل لوط انا لمنجوهم اجمعین مگر آل لوط را بدرستی که ما نجات دهیم ایشان را
الا امرأته قدرنا انها لمن الغابرین مگر زن او را قضا کردیم و حکم نمودیم ما بر خدا بدرستی که او از آنها است که باز ماندگان
باشد در شهر ... برای عذاب و در سوره شعرا خواهد کذبت قوم لوط المرسلین تکذیب کردند قوم لوط یعنی اهل
مؤتفکات پیغمبران را چون لوط و ابراهیم و غیر ایشان از انبیاء گذشته اذ قال لهم اخوهم لوط الا تتقون
یاد کن چون گفت مر ایشان برادر نسبی ایشان ... شفقت ... لوط با اهل مؤتفکه

عل نسر

لوط

۲۱۶ علاقه نسب بنود حاصل که لوط ایشان را گفت ایا نمی پرهیزید از شکار ... اعظم ... انی لکم رسول امین بدرستی که من
مر شما را فرستاده‌ام که امینم در نصیحت و عرض من از این هلاکت شما است نه غیر آن فاتقوا الله و اطیعون پس بپرهیزید
از خدا و از قول استماع نصیحت من و فرمان برید از قول من و عظ من و ما اسئلکم علیه من اجر و من طلب نمی‌کنم از شما بر پند و نصیحت
هیچ مزدی ... شما کراهت ... را بسبب قول شما ... ان اجری الا علی رب العالمین نیست مزد من بر این ... مگر بر پروردگار
عالمیان بعد از آن بسبیل انکار و سرزنش و توبیخ ایشان گفت اتأتون الذکران من العالمین آیا می‌آئید بمردان از عالمیان که هیچ کس
در این امر پیش از شما این عمل نکرده با زنان ... و تذرون ما خلق لکم ربکم من ازواجکم و وا می‌گذارید
دست باز میدارید از آنکه او آفریده است برای استمتاع شما پروردگار شما از زنان شما بل انتم قوم عادون بلکه شما گروهی
هستید از حد در گذشتگان که از حد و زنان ... مردان ... و ... بلکه هم حیوانات با این عمل
قالوا لئن لم تنته یا لوط لتکونن من المخرجین گفتند قوم لوط در جواب او اگر باز نایستی ای لوط از نهی ما از این عمل
ما ... دعوت و نگهی ... اینهمه گردیده باشی تو را از شهر خویش اخراج کنیم هم چنین که هر ... بیرون از اهل
از شهر بیرون کنند قال انی لعملکم من القالین گفت لوط بدرستی که من مر کردار شما را از دشمنانم بغایت دشمنی که ...
... انکار کرد ... لوط ... رب نجنی و اهلی مما یعملون
... کار ... که ... از شامت ... را ...
حضرت ... قوم لوط ... بودند که خدا ایشان را هلاک کرده است ... ایشان ...
بسیار کرد ... ایشان آن بود که چون ... کار ... مردان ... زنان را ...
پس شیطان ... چاره که برای ایشان کرد آن بود که هر وقت ایشان از زراعت ...
ایشان ساخته بودند خراب میکرد پس ... کنیم این شخص را که باغ ما را خراب ...
... کردند ... ناگاه دیدند پسری ... حسن و جمال ... که باغهای ما را خراب ...
گفت ... که هر مرتبه باغهای شما را خراب ... پس رای ایشان بران قرار گرفت که او را بکشند و او را شخصی
سپردند چون شب شد شیطان شروع بفریاد کرد آن شخص گفت چه میشود ... گفت شب ... سینه خود
بخوابان ... چون ... از خواب ... کرد ... و تعلیم
او نمود که با او لواط کرد ... پس شیطان از ایشان ... چون صبح شد ... آمد ... قوم
ایشان را خبر داد ... شب واقع شده بود ایشان را خوش آمد این عمل که پیشتر نبود ... مشغول
عمل قبیح شدند تا آنکه اکتفا کردند مردان بمردان پس ... مردان ... ایشان ... و ... شد
... این عمل ... کردند تا آنکه مردم ترک شهر ایشان ... پس ترک کردند زنان را و مشغول ... شیطان
... که ... مردان کار ... را ... کرد بصورت زن ... زنان ... شما مشغول ... شده‌اند
شما نیز با یکدیگر مساحقه کنید پس زنان نیز مشغول بیکدیگر شدند و ... لوط ایشان را پند ...
میداد تا آنکه حجت خدا بر ایشان تمام شد روایت کوید در ... اصحاب ... لوط ...

مشهور کفته که اینها خوشی است معروف در دام جاهلیت در شش نزبود که بجا از آن شش نفر یس با عمر بن الخطاب
واین اثیر در نهایه کفته که روافض کار وکنند که ستر با عمر مخنث بود ودروغ کوید لعله در او با خوشی کم روای است
مکو الرجال بود **مؤلف کوید** احبار از اخبار رسول وشیعه پیدا است که هر کس راضی شود بغیر علی بن ابی طالب که او را امیر
المؤمنین بکوید مبتلا باین مرض می شود زیرا که در تفسیر عیاشی روایت کرده که روزی مردی نزد حضرت صادق آمد وکفت
السلام علیک یا امیر المؤمنین حضرت چون لفظ امیر المؤمنین را شنید مجهه اضراب این نام مبارک را بجا برخواسته فرمودند
بکو این اسمی است که بر کسی دیکر غیر از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب روا نیست ورسول خدا او را باین اسم خوانده ودیکری
باین اسم خوانده نمی شود مکر اینکه ان شخص منکوح است یعنی البته کسی با او وطی کرده است واکر نکرده است البته باید
مبتلا خواهد شد وایت که خداوند در سوره نساء فرموده ان یدعون من دونه الا اناثا یعنی نمی خوانند بغیر از خدا مکر ماده
مؤنثان بکر یا رکار ان زاوان یدعون الا شیطانا مریدا که نمی خوانند بحقیقت او را که می خوانند باین نکه شیطان سرکشته
وضلالت را لعنه الله را نموده است او را خدا و در کرده است از رحمت خود راوی عرض کرد نام شما بچه اسم خوانده شود
فرمود چنین خواهند کفت السلام علیک یا بقیة الله السلام علیک یابن رسول الله ودر کتاب کنز الفوائد از ابن عباس منقول
است که روزی با رسول خدا آمدم از کوچهای مدینه میرفتم که علی بن ابی طالب پیدا شد کفتم السلام علیک یا رسول الله ورحمة
الله وبرکاته حضرت فرمود وعلیک السلام یا امیر المؤمنین چکونه است احوال تو عرض کرد خواب بسیار بعد از آن حضرت رسول
ویوسته ان فکر روز رحم که ابن عباس کوید بیان این سخن حضرت تعجب کردم وکفتم یا رسول الله چه در باره علی فرمودی با زودی
محبت بود با چه فرمودان جانب خدا فرمود کفتم در باره علی مکر آنچه را که بچشم خود مشاهده کردم در آن شب که مرا بآسمان
بردند بر هیچ دری از درهای بهشت نکذشتم مکر اینکه دیدم بر آن نوشته است علی بن ابی طالب امیر المؤمنین قبل از
خلق آدم بسبعین الف عام **مؤلف کوید** چون مردم این فضایل ومناقب را شنیدند بر علی حسد بردند وجون پیغمبر از دنیا
رفت حقش را غصب کردند زوجه اش را زدند محسنش را شهید کردند خودش را بریسمان بکردن بسجد بردند احوال الامر
ودر باب عبارت فزونش راشکافتند فرزندش حسن را بزهر جفا شهید کردند در کربلا دور امام حسین را احاطه کردند احوال الاحوال ...
بجهه بیت وطواهد را بکشتید کنند فرزند او کشتم بسبب غضه وحقدی که از پدر تو در سینهای ما است وبسبب
عملی کرده است باید اینها را ... اللهم العن اباالشرور واتباعه بعدد ما فی علمک با جبار یا قهار
قال الله تعالی فی سوره العنکبوت ولوطا اذ قال لقومه ... **موضع سیم**
در روضه کافی مرکرده حضرت ... انکم لتأتون الفاحشة ...
... السبیل
عمل شنیع ... لتأتون الرجال ...
... اکراه
... لواط ...
کراه ایشان است بزنان ... وکشید بر زنان

رنا توت فی نادیکم المنکر روایت در مجلس خود منکرات یعنی مشاهده ... لواط مشغول می شوند بر روی همدیکر ...
ودر مجلس ... واز آن شرم نمی ... وبا انواع قبایح اقدام می نمایند که در عقل وشرع مذموم است چون ...
مزاح کردن ... سنکریزه با انکشت ...
... فما کان جواب قومه الا ان قالوا ائتنا بعذاب الله ان کنت من الصادقین ...
لوط ... لوط را انکار کنند ...
وبسبب این عذاب ... دست بمناجات برداشت قال رب انصرنی علی القوم
المفسدین کفت ای پروردکار ... بیارای ... بر انزال العذاب ... باتباع فاحشه وکذشتن این طریقه شنیع ...
... **مؤلف کوید** ... که در میان این است از قوم لوط باقی مانده **اول**
کمان کلوله انداختن **دوم** سنکریزه با انکشت انداختن **سیم** فندق ... **چهارم** ... انداختن
... **پنجم** ... **ششم** انکشت ... **هفتم** ...
هشتم ... **نهم** ... **دهم** لواط کردن **یازدهم** مساحقه نمودن ...
...
زنهای ... که در وقت زن وشوهر ...
...
...
...
...
هو ... فرج المرأة ...
...
...
...
...
...
توبه ...
... ازحضرت صادق ... امیر المؤمنین ...
علیها البینة ...
... حضرت صادق ... رسول الله ...

[illegible]

مثل شیعی ابهم من الاصبع ... قال الهمنه ... اخر الزمان واقرب الساعة وهو ...
الارضه ... کاشفات عاریات ... خارجات فی الدین داخلات ... مایلات الی الشهوات
سریعات الی اللذات ... فی جهنم خالدات ... ابهم رسول خدا ... ان المراة اذا استن ذهب
... وذلک ... وان الرجل اذا استن ذهب ...
... ان المراة اذا کبرت ذهب ...
... والزنج والخزر والکور
والسند والهند والقند والنبط ... لان الحوا الزنج والخزر ... قال
والسند والهند والقند لیس ... یعنی ... حضرت باقر فرمود ...

کوفه ... بود ناگاه زنی آمد که با شوهرش نزاع داشت حضرت ... حکم کرد ... گفت ... چنان نبود
که تو حکم کردی ... السنه ... رعیت ... حکم تو ... پدر ... حضرت
... ای ... زنان دیگر
... ابن ابی طالب ...
... رفت و گفت ...
ابو طالب ... حضرت ...
که ... حضرت
... داده باشد
... ارواح ... ارواح ... پیش ...
ایشان ... بر پیغمبر ...
که ان فی ذلک لایات للمتوسمین ... ا[ز] فرزندان من ...
... احوال ...
...
السیرات ... ذلک لایات ...
...
... الامام ...

حوض چهارم

قال الله تعالی فی سورة القمر ولقد انذرهم بطشتنا فتماروا بالنذر یعنی ... لوط قوم خود را
از ... ایشان را ... تعذیب واهلاک ... بیم کردن ... تکذیب او نمودند ولقد
راودوه عن ضیفه ... لوط را ...
وگفتند ایشان را تسلیم ما کن ... طریق ...

نزد ... اهل ... فطمسنا اعینهم ... چشمهای ایشان را فذوقوا عذابی ونذر بچشید
عقوبت ... انجیم کردیم ... وقوع عذاب ... ولقد صبحهم بکرة عذاب مستقر
... که ... قوم لوط ... ایشان عقوبت ... ایشان ...
فذوقوا عذابی ونذر ... عقوبت ... هلاک ایشان
ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر ... قرآن ... برای فهم کردن
... ابراهیم ...
... ابراهیم ...
... ابراهیم
... ابراهیم ... ابراهیم ...
... شهرها ...
ایشان ... شیطان ... ایشان ...
... شهرهای ...
... شیطان بصورت
... ایشان ...
... مردان ... زنان مستغنی شوند
وزنان ... ابراهیم ...
لوط ... ایشان ... بلوط
... ابراهیم ...
...
... هلاک ... ایشان وگفت
... حضرت لوط ... خود ...
... ایشان ... لوطا ...
... ایشان ...
... حضرت ... ایشان ...
... حضرت رسول ...
...
... حضرت رسول ... حضرت

حارث فرمود که اینکه بلا [illegible] عرض می‌شوند [illegible] کنون [illegible] و [illegible]

[illegible] شرار [illegible] الرجال کان [illegible] شرار [illegible] النساء کانت من [illegible]

[illegible] یزید [illegible] در خوشنه [illegible] حارث [illegible] الاطفال را

[illegible] حضرت [illegible] اطفال را [illegible]

[illegible]

و در روایت بعض اصحاب حضرت صادق [illegible] عرش [illegible] بگذارد [illegible]

[illegible] جهنم [illegible] جهنم [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible] دوم [illegible] سیم [illegible]

[illegible] چهارم [illegible] العرش [illegible]

[illegible]

ابلیس از روی بخل در نوعی نفس پس بخل باعث شد ایشان را که چون مهمان بر ایشان وارد می‌شد فضیحت بر سر او می‌آوردند
و این عمل را می‌کردند و آنکه شهوتی در خواهش این عمل شنیع داشته باشند و غرض ایشان نبود مگر آنکه مهمان
بشهر ایشان فرود نیایند و ایشان را با ایشان ضیافت کرد پس این عمل شنیع از ایشان در شهرها شهرت کرد و مهمان
از ایشان حذر کردند پس بخل بلائی بر ایشان مسلط کرد که از خود دفع نمی‌توانستند کرد تا آنکه بی‌جهت خواهش ایشان
این عمل شنیع که طلب می‌کردند از مردان در شهرها و مردم و دادند برات پس لواط در دنیا از بخل بدو رواج یافت و ضرر عظیمش
بیشتر در سواد و شنیع‌تر است نزد خدا از بخل بودن راوی پرسید آیا اهل شهر لوط همه این کار را می‌کردند فرمود بلی مگر اهل
یک خانه از مسلمانان مگر نشنیده‌ای که فرموده در سوره ذاریات فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین
یعنی ملائکه با ابراهیم گفتند پس بیرون خواهیم آورد هر که در قریه‌های مؤمنان باشد از گروه کافران بلوط پس نیافتیم باین
دران قریه‌ها بجز از اهل یک خانه از مسلمانان که آن لوط است و دختران او بروایت تفسیر خلاصه در موت میت آل لوط کس
از قوم لوط ایشان را باور ده بود و ترکنا فیها آیة للذین یخافون العذاب الالیم یعنی گذاشتیم در آن قریه‌ها نشانه از عذاب
که آن حجارت سنگها است برای عبرت آنانکه بترسند از عذاب دردناک پس بروایت معتبر حضرت باقر فرمود که لوط در میان قوم خود
سی سال ماند که ایشان را بسوی خدا می‌خواند و حذر می‌نمود ایشان را از عذاب الهی و ایشان قومی بودند که خود را
از غایط پاک نمی‌کردند و غسل جنابت نمی‌کردند و لوط پسر خاله ابراهیم بود و ساره زوجه ابراهیم خواهر لوط بود و لوط و ابراهیم
دو پیغمبر مرسل بودند که مردم را از عذاب خدا می‌ترسانیدند و لوط مردی بود سخی و صاحب کرم و مهمانی که بر او وارد
می‌شد ضیافت می‌کرد و حذر می‌نمود مهمانان خود را از شر قوم خود پس چون قوم لوط این را از او دیدند گفتند
ما تو را نهی کردیم از مهمانی کردن مهمان را اگر باز تو نکنی مهمان داری ما فضیحت می‌رسانیم به مهمانان تو و تو را
خار و ذلیل می‌کنیم نزد ایشان پس لوط هرگاه مهمانی می‌رسید پنهان می‌کرد امر او را از بیم آنکه مبادا قوم او فضیحت
نمایند او را زیرا که لوط را در میان ایشان قبیله و عشیره نبود و پیوسته لوط و ابراهیم متوقع نزول عذاب بر آن قوم
بودند و ابراهیم و لوط را منزلتی شریف نزد خدا بود و خدا هرگاه اراده می‌کرد عذاب قوم لوط را مودت ابراهیم
و خلت او و محبت لوط را ملاحظه کرده عذاب را از ایشان تاخیر می‌کرد پس چون غضب الهی بر ایشان شدید شد
و عذاب ایشان را مقدر فرمود مقرر شد که عوض دهد ابراهیم را از عذاب قوم لوط به پسری دانا که موجب تسلی ابراهیم گردد
از مصیبتی که باو رسید بسبب هلاک شدن قوم لوط بروایت معتبر ابن بابویه ابراهیم از خدا سوال کرد که بلا را از ایشان بگرداند
پس خدا وحی فرمود باو که ای ابراهیم درگذر از این امر که امر پروردگار تو آمده است و عذاب بر ایشان فرستادنی است بعد از طلوع
آفتاب همین روز است و این حکایات و برکتها دارد مؤلف گوید این بود شمه‌ای از حضرت ابراهیم در باب قوم لوط
بطرش بروایت صحیح از اهل کوفه گفت باینجا فرود آمدیم که سال الم صحیح را نام معبودیم در بازارها را غارت این بود که چون
شام نو شد ... در صفوف ... مشغول شرب خمر بودیم و در دوران صفوف و خواب بودیم شب از شبها
همراهان شراب خوردند تا مست شدند و من در آن شب شراب نخوردم چون پاسی از شب گذشت صدای عظیم
... صاحب ... آتش ... آسمان ...

شنیدم

لوط
شنیدم که راه دهید آنجا ... محمد بن عبدالله ... فرزندش و ... صلوات ... اسماعیل ... و قعقعه سلاح
سواران ... آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و رسول خدا ... ایشان ...
...
...
... پس انبیا حضرت را تعزیت گفتند و تسلی دادند پس جبرئیل عرض کرد یا رسول الله خدا مرا امر فرموده که اطاعت
تو کنم ...
... ایشان را هلاک کنم ...
الامان یا رسول الله حضرت فرمود برو خدا ترا ... صبح ...
اللهم العن ... حوض ششم
قال الله تعالی ... لوط
...
...
...
...
...
...
...
...
... و لما ان جاءت رسلنا لوطا سیء بهم وضاق بهم ذرعا وقالوا لا تخف ولا تحزن انا منجوک واهلک الا امرأتک کانت من الغابرین
...
...
... انا منزلون علی اهل هذه القریة رجزا من السماء بما کانوا یفسقون ...
...
...
...
...
...
...

کانت من الغابرین

۲۲۵ بریسات و مخبر ایشان تمام کند چون طغیان ایشان زیاده شد فرستاد بسوی ایشان ملکی چند را که بیرون کنند
لوط که در شهر ایشان است از مؤمنان پس یافتند در آن شهر غیر از یک خانه از مسلمانان پس ایشان را بیرون کردند و
لوط گفتند که این شب اهل خود را از شهر بیرون ببر بغیر از زنت چون نصف شب گذشت لوط با دختران روانه شد
و زنش برگشت و رو بسوی قوم خود کرد که ایشان را خبر کند که لوط بیرون رفت چون صبح طالع شد از عرش الهی ندا بسوی
جبرئیل رسید که او [illegible] قول خدا لانیم [illegible] است در عذاب قوم لوط پس بالهای خود بسوی شهر قوم لوط [illegible]
احاطه کرده است [illegible] از طبقه هفتم زمین [illegible] بسوی آسمان [illegible] و ایشان را [illegible]
مدبر کرد [illegible] آن [illegible] هوالی [illegible] از خانه لوط [illegible] باشد [illegible] را عبور کند [illegible]
از کوه [illegible] کار [illegible] خود را بر طرف شرقی از شهر [illegible] بطرف غربی آن [illegible] با همراه از
هفتم طبقه زمین بغیر از منزل آل لوط که از آن علامتی [illegible] انها را در میان بال خود تا بار
داشتم انها را در حالیکه اهل آسمان صدای خروس و سگهای ایشان را میشنیدند پس آفتاب طالع شد از پیش عرش
ندا بمن رسید که ای جبرئیل برگردان شهر را پس این قوم پس برگردانیدم بر ایشان تا آنکه [illegible] بر ایشان
سنگها از سجیل که همه صاحب علامت بودند [illegible] بودند و این عذاب از برای ستمکاران است [illegible]
ایشان بگیر [illegible] پس حضرت رسول فرمود ای جبرئیل شهر ایشان در کجا بود عرض کرد آنجا که امروز [illegible]
است در نواحی شام حضرت پرسید چون شهر را بر ایشان برگردانیدی آن شهر بکجا افتاد گفت در میان دریای شام
افتاد تا معرفی [illegible] شد در میان دریا [illegible] و [illegible] اهل [illegible] آوردند و گفتند این غلام
[illegible] گواهی [illegible] حضرت [illegible] فرمود [illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible] فرمود چرا چنین کردی عرض کرد برای آنکه [illegible] و کردن مانع ادب [illegible]
[illegible] از خودم گشته شد فرمود تورا [illegible] گواه [illegible] عرض کردم [illegible] از کجا [illegible]
خود [illegible] حضرت فرمود [illegible]
کفت [illegible] فرمود [illegible] ساعت ظاهر شود [illegible] و کوفی [illegible] فرمود [illegible]
اگر [illegible] غلام [illegible] و کوید قصاص [illegible] غلام [illegible] و کوید [illegible]
بعضی از روی تعجب گفتند علی بن ابی طالب تا امروز [illegible] و کرد [illegible]
در [illegible] حضرت [illegible] فرمود [illegible] غلام [illegible]
که [illegible] عرض کردند یا امیرالمؤمنین این [illegible] فرمود از رسول خدا [illegible] که هر که عمل قوم
لوط کند [illegible] و قوم لوط [illegible] تا آنجا [illegible] ایشان [illegible]
طایفه باشند در تفسیر علامه [illegible] گوید در [illegible] واجب است که فاعل و مفعول [illegible] هیچ خلافی نیست [illegible]
امام محمد [illegible] و [illegible] و [illegible]
باشد [illegible] در [illegible] کتاب [illegible] قوم لوط [illegible]

ص

[illegible] و [illegible] الرجل الرجل [illegible]

۲۲۶ هوشیم [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] بود **مولف گوید** اینکه [illegible] بود که آسمان و زمین و عرش و کرسی [illegible]
[illegible] از [illegible] شهر [illegible] از هیچ طرف [illegible] کوشه چشم با آسمان کرد و گفت
[illegible] المستغیثین [illegible] استغاثه [illegible] جوابش [illegible] و دادرس طلب [illegible]
[illegible] بحر [illegible] آسمانها [illegible] و گفتند خداوندا [illegible] بر فرزند پیغمبر تو [illegible]
[illegible] انتقام [illegible] نظر کن بجانب راست عرش [illegible] نظر کردند [illegible] شخصی [illegible]
[illegible] انتقام [illegible] اللهم [illegible]
حوض هشتم قال الله [illegible] قوم لوط [illegible] ایشان [illegible] که
ایشان [illegible] بسوی لوط [illegible] الشیطان [illegible]
[illegible] در تفسیر علامه [illegible] لوط [illegible]
قوم [illegible] شهادت [illegible] ایشان را هلاک [illegible] شهر بود [illegible] صد هزار مرد
[illegible] رسیدند [illegible] شهرها بود [illegible] لوط [illegible] بود [illegible] لوط [illegible] خود
[illegible] و سلام کردند و گفتند [illegible] لوط [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از [illegible] اهل [illegible] است بسوی صاحب
این شهر لوط گفت [illegible] این شهر [illegible] است که [illegible] مردان را [illegible]
[illegible] اینکه در میان این شهر را [illegible] جبرئیل [illegible] گرد [illegible]
شهادت [illegible] لوط تکلیف خانه بایشان کرد و ایشان قبول کردند پس لوط پیش افتاد و ایشان از عقب او روانه شدند
[illegible] لوط پشیمان شد از این تکلیف کردن و در خاطر خود گفت [illegible] ایشان [illegible] خود [illegible]
[illegible] بسوی ایشان [illegible] گفت [illegible] خلق خدا [illegible] جبرئیل گفت این
دو شهادت [illegible] در خانه رسیدند [illegible] لوط این سخن را اعاده کرد جبرئیل گفت این سه شهادت [illegible] اهل
شهر [illegible] خانه لوط رسیدند [illegible] سخن را اعاده کرد جبرئیل گفت این چهار شهادت [illegible] لوط [illegible] ایشان
[illegible] لوط [illegible] تا [illegible] شود پس ایشان نزد لوط نشستند
و لوط دختر خود را فرستاد که برای ایشان نان بیاورد و آبی در کوزه کند و برای ایشان حاضر سازد [illegible]
[illegible] چون [illegible] روانه شد [illegible] لوط [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] پس لوط [illegible] رفت و ایشان در میان راه و رفتند لوط با ایشان و گفت
[illegible] ایشان و گفتند [illegible] است که در میان راه بودیم و لوط [illegible]
[illegible] شیطان رفت [illegible] زن لوط [illegible] در چاه انداخت [illegible]
[illegible] اهل شهر [illegible] خانه لوط [illegible] را در خانه لوط [illegible] کنند [illegible] لوط [illegible]
[illegible] لوط [illegible] از [illegible]

[illegible]

٢٢٧

[illegible] کفت ای قوم [illegible] الیس منکم رجل رشید [illegible]
یکی را از خود [illegible] لوط ملائکه را داخل حجره کرد و کفت لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید
باز کرید [illegible] البته [illegible] و کرم [illegible]
[illegible] شهرها [illegible] لوط
[illegible] هؤلاء ضیفی فلا تفضحون کفت لوط [illegible]
مهمانان [illegible] واتقوا الله ولا تخزون
[illegible] قالوا اولم ننهک عن العالمین کفتند آیا ما [illegible]
[illegible] قال هؤلاء بناتی ان کنتم فاعلین کفت لوط [illegible]
دختران [illegible]
[illegible] هؤلاء بناتی هن اطهر لکم کفت لوط [illegible]
[illegible] قالوا لقد علمت ما لنا فی بناتک من حق کفتند [illegible]
حاجت [illegible] وانک لتعلم ما نرید [illegible] مولف کوید [illegible]
[illegible] لوط [illegible] زنهای ایشان [illegible]
[illegible] لوط [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اول [illegible]
حلال بوده باشد دوم [illegible]
[illegible] لوط خواست [illegible]
[illegible] حضرت لوط [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] لوط [illegible]
پرسیدند که قوم لوط چکونه [illegible] لوط [illegible]
[illegible]
[illegible] لوط [illegible]
[illegible] خانه لوط [illegible] لوط [illegible]
ایشان [illegible] لوط [illegible] داخل خانه [illegible] لوط
[illegible] لوط [illegible] جبرئیل [illegible]
داخل شوند [illegible] جبرئیل [illegible]

ایشان

لوط

٢٢٨

ایشان زد و کفت شاهت الوجوه [illegible] اهل شهر کور شدند [illegible] جبرئیل [illegible]
اشاره کرد [illegible] ایشان [illegible] کور شدند [illegible]
[illegible] مولف کوید [illegible] اول قوم لوط [illegible] دوم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چون [illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم العن ابا الشرور [illegible]

قال [illegible] فی سورة الاعراف فانجیناه واهله الا امرأته کانت من الغابرین یعنی پس
نجات دادیم لوط را [illegible] لوط [illegible]
[illegible] لوط [illegible] وامطرنا علیهم مطرا [illegible]
کفار قوم لوط [illegible] فانظر کیف کان عاقبة المجرمین [illegible]
[illegible] فاسر باهلک بقطع من اللیل یعنی جبرئیل کفت ای لوط [illegible]
[illegible] ولا یلتفت منکم احد الا امرأتک [illegible]
[illegible] انه مصیبها ما اصابهم [illegible] لوط [illegible]
[illegible] جبرئیل کفت ان موعدهم الصبح [illegible] لوط [illegible]
جبرئیل کفت [illegible] الیس الصبح بقریب فلما جاء امرنا [illegible] ایشان
جعلنا عالیها سافلها وامطرنا علیها حجارة من سجیل [illegible]
[illegible] منضود مسومة عند ربک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاسر باهلک بقطع من اللیل واتبع ادبارهم [illegible] این شهر
[illegible] ولا یلتفت منکم احد [illegible]
وامضوا حیث تؤمرون [illegible] وقضینا الیه ذلک الامر [illegible] لوط
[illegible] ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحین [illegible]
[illegible] لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون [illegible] لوط [illegible]
[illegible] فاخذتهم الصیحة مشرقین [illegible] جبرئیل [illegible]

۲۳۹

[illegible] باران [illegible] شهرها را زیر [illegible] فجعلنا عالیها سافلها [illegible]

وامطرنا علیهم حجارة من سجیل [illegible] ان فی ذلک لآیات للمتوسمین [illegible]

قوم لوط [illegible] وانها لبسبیل مقیم [illegible]

السبیل است [illegible] ان فی ذلک لآیة للمؤمنین [illegible]

[illegible] لوط [illegible] الا عجوزا فی الغابرین [illegible]

[illegible] ثم دمرنا الآخرین [illegible] وامطرنا علیهم مطرا فساء مطر المنذرین [illegible]

[illegible] ان فی ذلک لآیة وما کان اکثرهم [illegible]

مؤمنین [illegible]

[illegible] وان ربک لهو العزیز الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اول [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible] چهارم

[illegible]

[illegible]

نهر هشتم در احوال ذی القرنین و از برای او ده حوض است حوض اول ۲۴۰

قال الله تعالی در سوره الکهف یسئلونک عن ذی القرنین قل سأتلوا علیکم منه ذکرا [illegible]

[illegible] ذو القرنین که پادشاه شرق و غرب بود [illegible]

[illegible] مشرق و مغرب [illegible]

[illegible] ذو القرنین [illegible]

[illegible]

[illegible] ذو القرنین [illegible]

[illegible]

[illegible] ذو القرنین [illegible]

[illegible]

[illegible] ذو القرنین [illegible]

[illegible]

[illegible] ذو القرنین [illegible] اول [illegible]

[illegible] دوم [illegible] سوم [illegible]

[illegible] چهارم [illegible] پنجم [illegible]

[illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible]

[illegible] هشتم [illegible] نهم [illegible]

[illegible] دهم [illegible]

[illegible]

وعرصه بود در زمین و قطار نبود خدا او را از عرصه علمی که حق و باطل را بان بشناسد و تقویت داد او را در شاخهایش بقطعه
از آسمان یا آنچه که در ما تاریکیها [illegible] و برق بود پس او را این بخت بشارد و وحی کرد بسوی او که سیر کن و بگرد در زمین جمیع
مشرق و مغرب زمین که ما کردیم برای تو شهرها را و ذلیل گردیم بندگان را و خوف ترا در دل ایشان افکندیم پس روانه
شد ذو القرنین بسوی ناحیه مغرب و بهر شهری که میگذشت صدائی میکرد مانند شیر خشمناک پس بر انگیخته میشد
از شاخ او ظلمتها و رعد و برق و صاعقه چندانکه هلاک میکرد هر که مخالفت او میکرد و با او در مقام دشمنی بر می‌آمد
پس هنوز بمغرب آفتاب نرسیده بود تا آنکه اهل مشرق و مغرب همه منقاد او شدند چنانچه حق تعالی فرموده است انا مکنا
له فی الارض واتیناه من کل شیء سببا فاتبع سببا چون بمغرب آفتاب رسید دید که آفتاب در چشمه گرم فرو میرود
و با آفتاب هفتاد هزار ملک هستند که از زنجیرهای آهن و قلابها میکشند او را از قعر دریا در جانب راست زمین
چنانچه کشتی را بر روی آب میکشند پس با آفتاب رفت تا جائیکه آفتاب طالع میشود و بر احوال اهل مشرق مطلع شد چنانچه
حق تعالی وصف نموده پس امیر المؤمنین فرمود و در آنجا [illegible] شد که ایشان را سوزانیده بود و بدنها و رنگهای ایشان را
متغیر کرده بود پس از آنجا بتاریکی و ظلمت رفت تا رسید بمیان دو سد چنانچه در قرآن مجید یاد شده است و ذو القرنین
سد [illegible] بود پس [illegible] عظیم بود و بعد که خدا را پرستش کرد [illegible] او را یاری نمود و خدا
او را روشن داشت و خدا سببها برای او در شهرها [illegible] و تمکن ساخت او را در آنها تا آنکه مغرب
و مشرق را مالک شد و امیر المؤمنین در خطبه ابیات میفرماید انا ذو القرنین المذکور فی الصحف الاولی یعنی ذو القرنین
ذکر شده در کتب سماوی که پیش از این نازل شده بر پیغمبران [illegible] ابن الکوا از ذو القرنین الملک ام نبی
فقال لا ملک ولا نبی ولکن کان عبدا صالحا ضرب علی قرنه الایمن فی طاعة الله فمات ثم بعثه الله فضرب
علی قرنه الایسر فمات فبعثه الله فسمی ذو القرنین وفیکم مثله یعنی نفسه **مؤلف گوید** امیر المؤمنین [illegible] جهت
[illegible] **اول** بروایت [illegible] **اول** آنکه ذو القرنین [illegible]
رسول خدا [illegible] جبرئیل [illegible] نازل شد و وحی کرد [illegible] رسول الله [illegible] آسمان چهارم [illegible]
کرده [illegible] ملائکه [illegible] که خدا [illegible] ایشان را یاد
کرده [illegible] ملائکه [illegible] بشارت [illegible]
ملائکه [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] آسمان بود که [illegible]
نزد رسول خدا [illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] نور [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
رسانند [illegible] **دویم** [illegible] ابن مسعود [illegible]
[illegible]

نزاع کردند و از تنها سوال نمودند که هاکی از [illegible] آنچه بر پا کند وحی رسید که هر کس را که خدا [illegible]
تا شد او ایشان علی بن ابی طالب را اختیار نمودند **سیم** بروایت مشارق الانوار مقداد بن اسود گفت روزی خدمت امیر المؤمنین
نشسته بودم حضرت [illegible] با مقداد [illegible] در [illegible] شمشیر [illegible] بزرگوار شمشیر [illegible]
[illegible] نهاد و بسوی آسمان [illegible] کرد [illegible] و دیدم [illegible] بزرگوار از آسمان فرود
آمد در حالتیکه از شمشیر [illegible] و [illegible] کردند رخم و
[illegible] انا عبد الله علی خلقه
من اهل سموات و ارضه [illegible] **سیم** آنکه مردم دو ضربت بر سر ذو القرنین زدند
هم چنین امیر المؤمنین را دو ضربت [illegible] زدند **اول** در جنگ خندق که عمرو بن عبدود [illegible] شمشیر بر سر [illegible]
[illegible] **دویم** صبح نوزدهم ماه مبارک که ابن ملجم شمشیر [illegible]
[illegible] ذو القرنین [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] اللهم العن [illegible]
[illegible] سورة الکهف انا مکنا له فی الارض واتیناه من کل شیء
حوض دویم
سببا فاتبع سببا [illegible] ذو القرنین [illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] ذو
القرنین [illegible]
[illegible]
[illegible] خواب [illegible]
[illegible] ذو القرنین [illegible] خواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذو القرنین [illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسجد [illegible]

ازس ... و ... صحنها بسازند و بر سقف و سقف را ... درست کند و چون فارغ شوید ...
... انجال ... کا ... ها ... که بان خاک مخلوط است ...
... مسجد را ... سقف درست ... و فرا ...
... چهار سمت ... در شهرها ... کرد ...
... در شهرها ... ذوالقرنین ...

[illegible]

[illegible]

۲۲۵

فوت شد بسبب آن پس عذاب ... گفت اما کسی که ستم کند و شرک آورد پس او را عذاب خواهیم کرد پس برگردد
بسوی پروردگارش پس عذاب خواهد کرد او را عذابی منکر و عظیم ... نقل کرده ... کان یطبخ
العذاب و هو العذاب النکر و اما من آمن و عمل صالحا فله جزاء الحسنی و اما کسی که ایمان بیاورد و عمل صالح کند پس او را
جزای نیکو هست و سنقول له من امرنا یسرا و بزودی خواهیم گفت او را از امر خود آسانی ... جزای او
... تا آنکه خدا وحی کرد بسوی او که
ذوالقرنین ... کفت خداوندا بار عظیمی تکلیف نمودی که
... عالم ... ذوالقرنین ...
... بسیار یکدام لشکر ... و بچه حیله ایشان را
آرام کنم و یکدام ... و یکدام زبان با ایشان سخن بگویم ... ایشان ... و یکدام
گوش سخن ایشان را بشنوم و یکدام دیده ایشان را ... و یکدام ... و یکدام دل مطالب ایشان را
ادراک کنم و یکدام حکمت تدبیر امور ایشان بکنم و یکدام ... و یکدام عدالت به داد ایشان
برسم و یکدام معرفت حکم ... ایشان بکنم و یکدام ... و یکدام عقل احصای ایشان بکنم و یکدام
لشکر با ایشان جدال کنم ... پروردگار
... تکلیف نمی‌کنی کسی را مگر بقدر استطاعت او ... خدا وحی کرد ...
... که هر چیز را بشنوی و فهم تو را گشایش
دهم که هر چیز را ... و احصای او ... که هیچ چیز از تو فوت نشود
و حفظ و ... که ... که از هیچ چیز ... در تو ...
که از هیچ چیز ... و ... که هر چیز را احساس
کنی ... و روشنائی ...
... روانه شد باز ساخت
پروردگار خود ... نا گردد ... که آفتاب در آنجا غروب
میکند ... اجابت ... و ... ایشان قبول ... کردند
... سلطه ... شهرها ...
ایشان را ... ما ... را ...
الهی ... ذوالقرنین ...
... ایشان ...
چند ... اجرای ... ایشان ...
حاصل ... و ... و ... کرده است
... بر ... را احاطه کرده است

۱۲۱

۲۲۶

نامه ... گفت ... سبحان ربی ... الی آخرها سبحان ربی ... اول ... الی
آخرها سبحان ربی ... الی العرش سبحان ربی ... ذوالقرنین ...
تا خدا او را قوت داد ... ملک ... از ملک ... گفت ... بر این موضع
واحد ... ذوالقرنین ... قوت داد ... موضع ... قوت داد
کره ... این کوه ... را احاطه کرده است ملک گفت ... این کوه ... برود ... شود
و بر روی زمین کوهی از این کوه بزرگتر نیست و این اول کوهی است که خدا بر روی زمین خلق کرده است ...
با سایر ... زمین هفتم است را احاطه کرده است جمیع زمین مانند ... و بر روی زمین هیچ شهری نیست
مگر آنکه ریشه ... بسوی این کوه ... ریشه ...
ریشه که با آن شهر ... ذوالقرنین ... ملک گفت ...
... ملک گفت ...
و ... مولف گوید ... ملک ...
دراآورد اول ... گفت ...
... و ...
... و ...
... و ...
... و ...
... سلمان گفت ...
... و ...
... بن الخطاب
... زودی
... ها
مستجاب ... نهم ... زمین ... آسمان ...
... دهم ...
عاشورا ... عالم ... آسمان ...
بارید ... الامام ابن الامام ...
کاش ... کاش ... آسمان
... کاش ... کوه ... کوه ...
کاش ... کاش ... عالم ... کاش ...

حوض چهارم

قال الله تعالى في سورة الكهف ثم اتبع سبباً حتى اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع
على قوم لم نجعل لهم من دونها ستراً يعني پس پيروی کرد ذو القرنين سببی را تا رسيد بر محل طلوع کردن آفتاب يافت آنرا که طلوع
می‌کرد بر گروهی که نکردانيده بوديم از برای ايشان بجز آفتاب ستری را که ايشانرا بپوشاند از آن در روايت [illegible]
بودند خانه ساختن را [illegible] گفته اند در زير زمين نقبها کنده بودند و در آنجا ساکن بودند و بعضی گفته اند که [illegible]
[illegible] بودند که ملک و ما احطنا بما لديه خبراً يعني چنين بود امر ذو القرنين و بتحقيق که علم ما احاطه کرده بود بآنچه نزد او
القرنين بود از اسباب و لشکرها و اسباب و ادوات [illegible] ذو القرنين [illegible] سال [illegible]
گذشته چونکه پادشاه شد سی سال در پادشاهی بود مؤلف گويد [illegible] ذکر اين حديث [illegible] سال پادشاهی او
از پيش گذشت [illegible] که تمام عالم را گرفت و پادشاهی [illegible]
احاديث ديگر [illegible] از حضرت باقر روايت [illegible]
بعد از آنچ اول ذو القرنين [illegible] دويم داود سيم سليمان چهارم يوسف [illegible]
شرق و غرب [illegible]
شد [illegible] مؤلف گويد [illegible] ذکر اين حديث [illegible] ذو القرنين [illegible]
بر سبيل تغليب و مجاز [illegible]
و [illegible] ذو القرنين [illegible]
[illegible]
گفت [illegible] شرق و غرب [illegible]
و نقل [illegible] چرا [illegible]
دلهای [illegible] گفت چرا [illegible]
گفت چرا در ميان شما [illegible] گفت چرا در ميان شما [illegible]
[illegible] گفت چرا در ميان شما [illegible] گفت چرا
تفاوت [illegible]
[illegible] گفت چرا نزاع و اختلاف در ميان شما [illegible]
و فساد در ميان [illegible] گفت چرا [illegible]
[illegible] گفت چرا [illegible]
و [illegible] گفت چرا در ميان شما [illegible]
و [illegible] گفت چرا در ميان شما [illegible]
[illegible] گفت چرا [illegible]
[illegible] گفت چرا [illegible] در ميان شما [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت چرا [illegible]
[illegible] گفت چرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذو القرنين [illegible]
از حضرت آدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
اسمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مطلع آفتاب [illegible]
شهری [illegible]

حوض پنجم

[illegible]

[illegible]

... انا الاول انا الآخر انا الظاهر انا الباطن ...

[illegible]

ذوالقرنین

۲۴۲ نسل ایشان زیاده می‌شود و میخواهیم که ایشان زمین را بر ما خراب کنند [illegible] ساخت
خانیم که اول ایشان از میان این دو کوه بر ما طالع شوند پس ذوالقرنین گفت بیاورید پارهای آهن و مس را که از برای
این سد کافی باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آوردند [illegible] پس جمع کردند آهن و مس برای ذوالقرنین [illegible]
[illegible]

۲۴۱ [illegible]

بکریه دراید و روی مبارک بهم درهم نهاد از غلام چشم رکشو دسیل الشهدا را بدیشمی کرد و روحش بر آمد نفرین بر آن کرد

اللهم العن ابا الشر و رو اتباعه بعود ما و عذاب اجبار با انهار حوض ششم قال الله تعالی فی سورة

الکهف قالوا یا ذا القرنین ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض بعد رفع جنگ نهضت ذوالقرنین با ن جماعت کفت جوب بای و بعد بپرورد کار من کم

یاجوج و ماجوج حروف یا بنه نزد بعضی نام قبیلت بکواه این سد را مساوی زمین روم و بپرورد کار من خواست و ترکنا بعضهم

یومئذ یموج فی بعض و واکذاشتیم بعضی ایشان را امروز که کار بعد که سد درهم ریزد بعضی ذکر کرده در سورهٔ انبیا مذکور بود حتی اذا فتحت یاجوج

و ماجوج یعنی هلاک شرکان و در کلام ازلست و حرام ننبع ان که باز کردند تا وقتی که کشاده شود سد یاجوج و ماجوج یعنی چون

ان سد را کشایند رجعت واقع شود و هم من کل حدب ینسلون و هم یاجوج و ماجوج بسوا نخروج از هر بلندی و پستی

شتابنده در روند یعنی ایشان در جواب زمین منتشر شوند تا انکه هیچ بقعه از زمین نباشد که با ایشان رفته نکند سنه

وهب کفت یاجوج و ماجوج بر هم روی زمین برسند مگر مکه و مدینه و بیت المقدس و در روایتی تغیر کلمات کرده اند المبع

بیتهما کل لیلة یغلو و للاسر تحجبان یاجوج و ماجوج عن الخروج و در جایی رسول خدا فرمود یاجوج و ماجوج هر روز بر

اینکه نزد سد و با بیل و کلنک از آخر اب و گشتنا نتمام می شود پس می گویند فردا تمام کنیم چون روز دیگر باز آیند

بنه المحکم باز زائل شده تا انکه وسد او وقتی که اراده خدا تعلق گرفته که بیرون آیند یکی از ایشان سلطان می شود و گوید

انشاء الله فردا تمام کنیم چون روز دیگر شود و آیند و باقی مانده از آخر اب بکشند و بیرون آیند و سد را شکسته ایشان

در شام و ساقه ایشان در خراسان خواهد بود و بنوشند آب شرق و غرب و طرفان را بخورند و پاشند و خشکانند بر دانه

مع الوحوش البر قوت بعیل و لا اخرج الا اکلوه و عن علی یاجوج و ماجوج صنف منهم فی طول شبر و صنف منهم مفرط الطول الهم مخالب

الطیر و انیاب السباع و تداعی الحمام و فسافد البهائم و عواء الذئب و شعور تقیهم الحر و البرد و اذان عظام و عن ابی

سعید الخدری قال سمعت رسول الله یقول یفتح سد یاجوج و ماجوج یخرجون علی الناس کما قال الله و هم من کل حدب

ینسلون فیغشون الارض کلها و ینحاز المسلمون الی حصونهم و یضمون الیهم مواشیهم و یشربون میاه الارض

حتی ان بعضهم لیمرون بالنهر فیشربون ما فیه حتی یترکونه یابسا و لا یبقی احد من الناس الا من کان فی حصن او جبل شامخ

فیقول قائلهم هولاء اهل الارض و قد بقی من فی السماء ثم یهز احدهم حربته ثم یرمی بها نحو السماء فترجع

الیهم مخضوبة بالدم فیقولون قد قتلنا اهل السماء فبینا هم کذلک اذ سلط الله علیهم دودا مثل النغف

فیدخل فی اذانهم و ینقب اعناقهم فیصبحون موتی لا یسمع لهم حس و لا ذکر و در روایت الارض نتن من

جیفهم ثم یبعث الله تعالی مطرا یسیل فیحمل جیفهم الی البحار و در روایت تفسیر طاهر جرجیر رسول خدا فرمود بنی المصطفی

می رفت که جبرئیل آیات اول سوره حج را آورد که یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم تا اخر کم

و لکن عذاب الله شدید پس رسول خدا آن را برهم فرمود تا توقف کردند و آنحضرت این روایت را با واز بلند بر

ایشان خواند پس همه مردم یکبار در آمدند و در هیچ وقت این قدر گریه نکرده بودند که آن شب گریه کردند و چون

روز شد هیچ کس بخت از خیمه اسباب نکرفت و خیمه نزد و طعام نپخت بعضی گریه می کردند و بعضی حزین و

غمگین سر بزانوی خود فرو برده بودند رسول خدا فرمود و میدانید آن روز چه روزی خواهد بود گفتند الله و

رسوله

ذوالقرنین

۲۲۴ و رسوله اعلم حضرت فرمود آن روزیست که خدا به آدم فرماید که برخیز و بعث النار از فرزندان خود را بدوزخ فرست آدم عرض کند یا رب

چند کس را بدوزخ بفرستم ندا رسد که از هزار نفر نهصد و نود و نه نفر را بدوزخ فرست و یکی را به بهشت اصحاب چون این سخن را

شنیدند صداها بلند کردند و گریه و های های کردن گرفتند و گفتند یا رسول الله نجات یابنده از ان که خواهد بود حضرت فرمود

که خواهد بود حضرت فرمود شاد باشید که از مثل شما در خلق هستند که ایشان را یاجوج و ماجوج می گویند که حان

غایت کثرت از حد و حصر تجاوز کنند و عدد ایشان را بجز خدا کسی نداند همه ایشان اهل دوزخ باشند با بسیاری که از کافران دیگر

و در میان شما مومنان کافران مانند موی سفید است در کاو سیاه و سیاه بر کاو سفید پس فرمود که ثلث اهل بهشت شما باشید اصحاب را

تکبیر و حمد گفتند پس حضرت فرمود امیدوارم که شما دو ثلث اهل بهشت باشید و بدانید که اهل بهشت

صد و بیست صف باشند هشتاد صف از آن شما باشند پس حضرت فرمود هفتاد هزار تن از امت من

باشند که بی حساب به بهشت روند عکاشة بن محصن برخاست و گفت یا رسول الله دعا کن که من از جمله ایشان باشم

حضرت فرمود بار خدایا او را از ایشان گردان پس مردی از انصار برخاست و همین سوال را کرد حضرت فرمود عکاشه

باین مطلب بر تو سبقت گرفت ابن عباس گوید آن انصاری منافق بود جهت این حضرت برای او دعا نکرد و در روایت

اسباب النزول در زمان خلافت عمر چون حضرت امام حسن و امام حسین و محمد بن الحنفیه و محمد بن ابی بکر و عمار و مقداد

و سلمان را در باطن تابع بوده تفحص کردند از احوال ایشان را بدر ذوالقرنین رسانیدند و قوم

یاجوج و ماجوج را با ایشان نمود سلمان گوید کوهی بود که تا به آن رفته بود و دیدیم و دیگران در شام و در سیل و بلندی و از ساکنان

آن بلاد شرح پرسیدند امیرالمومنین جواب داد و نکاح یافته این سد که اسکندر در عهد این سد بنا کرد که بیرون نیایند

در کم تر سد ایشان را نگهداشته و ایشان را قدرت مخالفت نیست و در روایت علی ابن ابی طالب گفت بخدا که حضرت

امام من گفت در هر گز ندیده بودم فرمود تو از اهل صدقی گفتم از اهل باب الابواب فرمود که از اهل سرای گفتم

از اهل باب الابواب فرمود از اهل سرای گفتم فرمود همان سدیست که ذوالقرنین ساخته و سد و دانسته بکل

حضرت باقر فرمود که ذوالقرنین بحج رفت با شش صد هزار سوار چون داخل حرم شد بعضی از اصحاب که بحجت

از حضرت نا خانه کعبه و چون برکت گفت شخصی را دیدم که از او نور افتاده خوش رو بود و بوی خوش کشید از ابراهیم

خلیل الرحمن چون این را شنید حکم فرمود چهار پایان را پی کنند پس زمین کرد و شش صد هزار اسب

در آن مقدار زنان که پیاده اسب را ترک کنند پس ذوالقرنین گفت سوار نخواهم شد بلکه پیاده و روی بسوی خلیل

پس ذوالقرنین با اصحابش پیاده آمدند تا حضرت ابراهیم را ملاقات کرد پس ابراهیم از او پرسید که بچه

چیز عمر خود را قطع کردی تا دنیا را طی کردی گفت بیان ده کلمه ۱ سبحان من هو باق لا یفنی ۲ سبحان من هو

عالم لا ینسی ۳ سبحان من هو حافظ لا یسقط ۴ سبحان من هو بصیر لا یرتاب ۵ سبحان من هو قیوم لا ینام

۶ سبحان من هو ملک لا یرام ۷ سبحان من هو عزیز لا یضام ۸ سبحان من هو محتجب لا یری ۹ سبحان من هو

واسع لا یتکلف ۱۰ سبحان من هو قائم لا یلهو ۱۱ سبحان من هو دائم لا یسهو شعر ذوالقرنین با کام

پادشاه مشرق و مغرب بود چون حضرت خلیل را شناخت رعایت ادب کرده سوار نشد بلکه پیاده بجانب

۲۴۵

حضرت روانه کردید اما ابن سعد حرام زاده در کربلا چون سوارهای حضرت خلیل را دید همه ایشان را بالای اسب بر زمین
افکند و بدنهای ایشان را برهنه سرهای ایشان را بر سر نیزه در اطراف بلاد گردانیدند و زنها و طفلهای ایشان را اسیر
کرده در جلو اسبها روانه چنانچه امام حسین خود فرموده بود بروایت بحار چون حضرت خواست روانه میدان شود زینب پیش
آمد و عرض کرد یا اخی اینست بالکل دل بکشته شدن دادی و یقین بشهادت کردی حضرت فرمود کیف لا ابکی و لیس
لی معین و لا نصیر چگونه بیتابی نکنم حال آنکه یاوری ندارم عرض کرد یا رابخچه خود بر کردیات حضرت فرمود چه سازم اگر
دست از من برداشته خود را در این مهلکه نیفکنم و کافی بکم یساقون کالعبید یسوقونکم امام الرکاب و سوطکم
سوء العذاب کویا می‌بینم در این نزدیکی که شما را بیندکان و کفار اسیر کرده اند و شما را در جلو اسب می‌دوانند و عذاب
می‌کنند زینب بکبیر رسانید و گفت واوحدتاه واقلة ناصراه واسوء منقلباه واشوم صباحاه پس دست زد و جامه را
چاک زد و مو را پریشان کرد و طپانچه بروز زد حضرت فرمود مهلا یا بنت المرتضی ان البکاء طویل اللهم العن ابا الشرور

حوض هفتم

قال الله تعالی فی سورة الملائکة الحمد لله
و ابناء سعید در باقی عقاب یا جبار یا قهار
فاطر السموات والارض جاعل الملائکة رسلا اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع در تفسیر آورده و هست دهنوا حمد بود تا بنات مرغوا بیدا
کسی را وارثنا ولا یقو منا بیت آن شکافته و بیرون آورده اسمانها و زمینها ان کنتم من الصادقین و جود و سیوع و سجدات بود شمال
بروایت بحار ملک ذوالقرنین را دوستی بود از ملائکه که نام او رفائیل بود و فرود آمد بسوی او و با او سخن میگفت
دل از بسکه یکدیگر روزی با هم نشسته بودند ذوالقرنین پرسید چگونه است عبادت اهل آسمان و چون است
عبادت اهل زمین رفائیل گفت ای ذوالقرنین چه چیز است عبادت اهل زمین در آسمانها جا و قدری نیست مگر اینکه
بر روی او ملکی هست که ایستاده است که هرگز نمی نشیند و یا در رکوع است که هرگز بسجود نمی رود و یا در سجود
است که هرگز سر بر نمی دارد پس ذوالقرنین بسیار گریست و گفت ای رفائیل می‌خواهم که در دنیا آنقدر زنده بمانم که
عبادت پروردگار خود را بنهایت رسانم و حق طاعت او را چنانچه سزاوار اوست بجا آورم رفائیل گفت ای ذوالقرنین
خدا را چشمه هست که از آن آب الحیوة گویند و حق تعالی بر خود لازم کرده است که هرکه از آن چشمه آب بخورد نمیرد
تا از خدا سوال کند مردن را ای اینچه رابیابی آنچه خواهی زندگانی می‌توانی کرد ذوالقرنین گفت آیا وادی آن چشمه
در کجاست رفائیل گفت من نمیدانم و لیکن در آسمانها شنیدم که خدا را در زمین ظلمتی هست که انس و جن از آن کور
پی نبرده اند ملک گفت در کجاست ملک گفت نمیدانم و بآسمان رفت پس ذوالقرنین بسیار غمگین شد از اینکه رفائیل چشمه
و ظلمت را خبر داد و جهت بزاد او را نپرسید که آن است شنیدم تو اندی شد در این باب پس جمع کرد ذوالقرنین فقها
و علما و اهل مملکت خود را و آنها که خوانده بودند کتابهای اسلاف را و آثار پیغمبری را دیده بودند و چون جمع
با ایشان گفت ای گروه فقها و دانایان و اهل کتاب و آثار پیغمبران آیا یافته اید در آنچه خوانده اید از کتابهای
خدا در کتابهای انبیا که پیش از شما بودند که چشمه خدا در زمین خلق کرده است که آنرا چشمه زندگانی
گویند و گفته هرکه از آن چشمه آب بخورد نمیرد تا خود از خدا سوال کند مردن را گفتند
نه ای پادشاه گفت آیا یافته اید در آنچه خوانده اید از کتاب خدا که خدا در زمین ظلمتی آفریده باشد که جن

[illegible]

دانش

۲۴۶

از آن نبرده باشد گفتند نه ای پادشاه پس ذوالقرنین بسیار محزون و اندوهگین شد و گریست برای آنکه خبری که خواهش او
بود از چشمه و ظلمت نشنید و در میان آن دانایان پسری بود از فرزندان اوصیاء پیغمبران و او ساکت بود و حرف نمی‌زد
چون ذوالقرنین ما یوس شد از آنجماعت آن طفل گفت ای پادشاه تو سوال میکنی از این جماعت از امری که ایشان را علمی
و علم آنچه میخواهی نزد من است پس شاد شد ذوالقرنین شادی عظیمی تا آنکه از تخت فرود آمد و او را نزدیک خود طلبید گفت
میدهم سراز آنچه میخواهی گفت بلی ای پادشاه من یافتم در کتاب آدم آن کتابی که نوشت در روزیکه نام کرد آنچه در زمین است از
چشمه و درخت پس دیدم و یافتم که خدا چشمه هست که از آن آب الحیوة گویند و اراده حتمی الهی تعلق گرفته است بآنکه هرکه
از آن چشمه بخورد نمیرد تا خود سوال مرگ بکند و آن چشمه در تاریکی و ظلمات که از آنجا ندانش و ملائکه را میرسند است و دوا
القرنین از شنیدن این سخن بسیار شاد شد و گفت نزدیک من بیا ای پسر عالم که موضع این ظلمت کجاست گفت بلی در کتاب آدم
یافتم که در جانب مشرق است پس ذوالقرنین شاد شد و فرستاد بسوی اهل مملکت خود و اشراف و فقها و علما و حکمای
ایشان را جمع کرد تا آنکه هزار حکیم و عالم و فقیه نزد او جمع شدند پس چون جمع شدند مهیای رفتن شد و با تهیه عظیم و قوی شدید
روی بمطلع آفتاب روانه شد و دریاها را قطع و کوه و شهرها و کوهها و بیابانها را طی نمود تا پس دوازده سال چنین
طی مراحل نمود تا با ول ظلمات رسید و تاریکی شاهده کرد که شبیه تاریکی شب و تاریکی دود نبود و این دوانی تا تمام
کرده بود پس در کنار آن ظلمت فرود آمد و لشکر خود را در آنجا جا داد و اهل فضل و کمال و دانایان و فقها و اهل
خود را طلبید و گفت ای گروه فقها و علما من و خواهم که این ظلمات را طی کنم پس همه سجده کردند از تعظیم و گفتند ای
پادشاه تو امری را طلب کردی که هیچکس طلب نکرده است و هیچ پادشاهی پیش از تو این راه نرفته است ای
پیغمبران و نه از رسولان خدا و نه از پادشاهان و نه از بزرگان دنیا گفت مرا ناچار است رفتن این راه و طلب کردن
این مقصود گفتند ما و دانیم که اگر تو ظلمت را طی کنی البته بحاجت خود و رسی بی آنکه شفقتی بتو برسد اما میترسیم که در
ظلمات امری عارض شود که باعث زوال پادشاهی و هلاک تو گردد و بسبب آن اهل زمین نا سر شوند ذوالقرنین
گفت مرا چاره نیست بجز طی کردن این راه پس سجده کردند و گفتند خداوندا ما بیزاری میجوئیم بسوی تو از آنچه ذوا
القرنین اراده کرده است پس ذوالقرنین گفت ای گروه علما مرا خبر دهید که بینا ترین کدام یک از حیوانات بیشتر است
گفتند اسپان مادیان باکره پس از میان لشکر خود شش هزار مادیان باکره انتخاب کرد و از اهل علم و حکمت
شش هزار کس انتخاب کرد و بهر یک از ایشان یک مادیان داد و حضرت خضر را سرکرده دو هزار سوار کرد و مقدم
لشکر خود کردانید و امر کرد ایشان را که داخل ظلمات شوند و خود با چهار هزار کس از عقب روانه شد و امر کرد لشکر
خود را که دوازده سال در همان موضع باشند و انتظار برگشتن او بکشند و اگر بعد از دوازده سال مفقود شود بسوی اوطان
و اوطان خود روانه شوند ... ای پادشاه ما در ظلمت
... پس ذوالقرنین ...
...
که هرکه ... دوازده ... و در ظلمات روانه شد و از هر منزل که ... ...

۲۴۷ ذوالقرنین زود قائد روزی در میان ظلمات خضر به رودخانه رسید پس با اصحاب خود گفت که در این موضع باشید
و از جای خود حرکت مکنید و اسب خود را نزد ایشان واگذاشت و دانه را به سوی آن رودخانه انداخت چون در میان آب آمد [illegible]
تا به آب رسید صدای آن [illegible] خضر رسید که ناگاه صدا کند چون به آب رسید صدا از آن ظاهر شد خضر
از پی روشنی آن رفت ناگاه چشمه دید که از شیر سفیدتر و از یاقوت صاف‌تر و از عسل شیرین‌تر بود پس از آن آب
خورد و در جامه‌های خود در کشید و غسل کرد در آن آب و جامه‌های خود را پوشید و دانه را به سوی اصحاب خود انداخت
و صدای آن ظاهر شد و از پی صدا رفت و با اصحاب خود رسید و سوار شد و ذوالقرنین بعد از آن موضع گذشت و بر آن
چشمه مطلع نشد **مؤلف گوید** اگر ذوالقرنین در ظلمات به طلب آب حیوة رفت و از آن محروم شد نظرش
روز کربلا روز عاشورا به نزد اهل فرات شدند و با لب تشنه بیرون آمدند **اول** حضرت عباس که از لشکر [illegible] خود را
به میان [illegible] انداخت و اسب را [illegible] کرد در آب فرات شد و پیاده گردید و مشک را پر از آب کرد و کفی از آب برداشت
که بیاشامد یاد آورد از تشنگی برادرش آب را ریخت و گفت و اشعار [illegible] گفت
یا نفس هونی [illegible] و [illegible] المطهر [illegible] تعجیل مکن در وجود آب که برادرت
تشنه است [illegible] و اسلم [illegible] فی العراق [illegible]
که [illegible] سوار شد و از [illegible] برداشت [illegible]
سوار شد و از شریعه بیرون آمد [illegible] برداشت [illegible] بابا از حسین تشنه [illegible]
[illegible] حرام است [illegible] آب [illegible]
[illegible] **دوم** علی اکبر بود که داخل شریعه شد [illegible] کرده [illegible]
آورد **سوم** [illegible] حسین بود [illegible] شریعه [illegible] عباس [illegible]
در میان شریعه بود که به سبب [illegible] جاری کرد [illegible] یا رب [illegible]
[illegible] خود پیغام داد [illegible] عبارت [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] بانهار
چهارم قال [illegible] فی سورة الکهف [illegible]
[illegible]
روایت است چون ذوالقرنین داخل ظلمات شد [illegible] رسید به [illegible] روشنائی [illegible]
[illegible] نور [illegible] سرخ [illegible]
[illegible] ناگاه قصری دید [illegible] ذوالقرنین [illegible]
داخل آن قصر شد پس در آنجا [illegible]
[illegible] در میان آسمان و زمین [illegible]
[illegible] ذوالقرنین [illegible] گفت [illegible]

ذوالقرنین

۲۴۸ از زمین [illegible] ذوالقرنین را از شاه [illegible] این حال [illegible]
[illegible] گفت [illegible] ذوالقرنین گفت [illegible]
[illegible] ذوالقرنین [illegible] گفت [illegible]
سوال کن [illegible]
[illegible] ذوالقرنین [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ذوالقرنین [illegible]
گفت سوال کن [illegible] لا اله الا الله [illegible] ذوالقرنین [illegible]
[illegible] گفت سوال کن [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
پس ذوالقرنین نظر کرد [illegible] گفت یا ذوالقرنین [illegible]
[illegible] ناگاه [illegible]
[illegible] سفید [illegible] صورت [illegible]
آسمان [illegible] ذوالقرنین
[illegible] گفت [illegible] ذوالقرنین گفت یا ذوالقرنین [illegible] ذوا
القرنین [illegible] گفت یا ذوالقرنین [illegible]
[illegible]
به سوی ذوالقرنین انداخت و گفت یا ذوالقرنین [illegible]
[illegible] ذوالقرنین سنگ را برداشت و به سوی اصحاب خود برگشت [illegible] سنگ را
[illegible] سنگ را [illegible]
[illegible] سنگ [illegible]
[illegible] سنگ [illegible]
[illegible] ای پادشاه [illegible] ذوالقرنین گفت ای پادشاه [illegible]
[illegible] این سنگ [illegible] ذوالقرنین گفت [illegible] خضر [illegible] ذوا
القرنین آورده بود [illegible] سنگ [illegible]
ذوالقرنین آورده بود [illegible] سنگ [illegible]
تعجب کردند [illegible] ای پادشاه [illegible] خضر [illegible]
پس [illegible] خضر [illegible]
این سنگ [illegible] ذوالقرنین گفت ای خضر [illegible] این سنگ [illegible] خضر گفت ای

گفت ای پادشاه بدرستی که امر خدا جاریست در بندگانش و سلطنت و پادشاهی را دهد بهر کس از بندگان است و حکم او جاری شده

از روی او باطل است و بدرستی که خدا ابتلا و نقصان کرده است بعضی از بندگانش را بجهت امتحان کرده است علم را بعالم و

جاهل را بجاهل [illegible] و بدرستی که مرا نقصان کرده است دو را این ذوالقرنین گفت خدا تو را رحمت کند

ای خضر [illegible] که خدا مرا ابتلا [illegible] کرده است [illegible]

[illegible]

مؤلف گوید [illegible]

[illegible]

حدیث نهم

[illegible]

مؤلف گوید [illegible]

حدیث دهم

[illegible]

٣٥١ معجزه اول امیر المؤمنین بود که چند مرتبه بر ابر سوار شد اول بروایة عوالم جابر انصاری گفت نوبتی امیر المؤمنین را چند روز ندیدم
ندیدم و شوق خدمت آنحضرت بر من غالب شد تا اینکه آمدم در خانه ام سلمه پس ام سلمه بیرون آمد و گفت کیستی گفتم منم جابر پرسید حاجت
تو چیست گفتم چند روز است که سید خود امیر المؤمنین را در مدینه ندیده ام و شوق ملاقات آنحضرت بر من غلبه کرده آمده ام که
اموال النجاشی را بپرسم ام سلمه گفت امیر المؤمنین بسفر رفته است گفتم بکجا رفته گفت سه روز است که در برهات است گفتم کدام
برهات چون ام سلمه این را شنید در را بروی من بست و گفت ای جابر بن نور اثبت دانا نیستم الحال برو بسوی مسجد
رسول خدا که امیر المؤمنین را در آنجا ملاقات خواهی کرد جابر گوید پس بمسجد آمدم شخصی را از دور دیدم که بمسجد آمد و مرا برف
از دور دیدم امیر المؤمنین را در آنجا دیدم با خود گفتم ام سلمه مرا فریب داد چون لحظه گذشت ابری بحرکت آمد و شکافته
شد و امیر المؤمنین از آنجا بیرون آمد و شمشیری در دست داشت که از آن خون میچکید پس دیدم آن شخص که در مسجد بود
برخاست و آنحضرت را در بغل گرفت و بابرو و چشمش را بوسید و گفت یا امیر المؤمنین چه دیدی گفتم خدا و دید که تو با دو کشتار
غالب کردانید و بشمشیر دست تو جاری ساخت یا امیر المؤمنین و شعر بن عبد الحضرت فرمود سلام برا بلا انکه اسماء تهامه
داشتند از ایشان مؤمن بشارت ده بهان شخص برای ابو سوار شد و رفت پس من خدمت امیر المؤمنین رفتم و ایشان سلام
کذشته بود بعرض رسانیدم حضرت فرمود ای جابر سر روز بود که من در برهات بودم عرض کردم برای چه کار رفته بودی
فرمود ای جابر تو بسیار غافلی یا علم دانی که دلایت مرا بر اسمانها و هر که در آنها ساکن است عرض کردند و هم چنین
بر زمین و هر که در آن ساکن است عرض کردند و طایفه از جن ولایت مرا قبول نکردند و حبیب بن جهم مصطفی مرا بایشان شمشیر بر کر
ایشان فرستاد چون من برایشان وارد شدم انها سر کرده شوند که کرده که بحشو دارند دور ایشان بودند طلب کرده
دیگر بمن ایمان اوردند و اطاعت کرده است که قبل از وی در شأن ایشان نازل شود کرده دیگران که ازغی بودند پس بخ
با ایشان به همان شمشیر جنگ کردم و تمام ایشان را کشتم جابر گوید پس حمد خدا را بجا آوردم و عرض کردم یا امیر المؤمنین آن شخص
که در مسجد بود که بود فرمود که او برادرم حضرت خضر بود و خدا او را بر حفظ کلی کردانیده است که در روزها جمع نزد من میاید
و اخبار اسمانها و سلام ملائکه را بمن میرساند و سلام مرا بایشان میبرد دویم بروایت انس بالغ امام حسن روزی
بپدر خود عرض کرد خواهم عجب ملکت و سلطنت سلیمان عطا کرده بود یا علی تا عظیم چیزی بشما رسیده حضرت فرمود ای
انچه خدا سلیمان را عطا کرده با حواری قبل از ما بخشیده و بعد از ما بما خواهد داد امام حسن عرض کرد میخواهم ببینیم
حضرت برخاسته دو رکعت نماز کرد و کلمه چند گفت و بعضی ها که نام آمد دست خود را بجانب مغرب دراز کرد در دست قطعه
ابری امد و بسوی مغرب نهاد حضرت برو رفت و ازو بو باز چیزی بکار او بر دست امد در حالیکه ابرها و گفت اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و انک وصی نبی کریم من شک فیک هلک و من تمسک بک فقد سلک
سبیل النجات و آن ابر ما را بسوی شکل نازل بود حضرت فرمود بر ضیر بوده بر بوی ابر بنشست پس فرزندان امیر المؤمنین و اعمار
و مقداد و سلمان بر آن ابر نشستند و خود حضرت بر آن ابر نشست حضرت ابرا اشاره کرد که بجانب مغرب روان شو
در وقت خواندن خطبه شقشقیه بروایت سهاد العالم هیثم تمار گفت نزد امیر المؤمنین بودیم که جوانی داود شد و در
سیم
سایه مردم نشست چون حضرت از احکام فارغ شد آن جوان برخاست و عرض کرد یا امیر المؤمنین من رسول دسوی تو امده ام
بار ...

٣٥٢ ار رسالتی که کو هما از شرق ان بالرزند و از رسالت از جانب فرودی است که ما فقط کتب جنرات و علم نقطا یا او احکام
الیخ است از تو در کلام و سرا و ارزانست از تو بایت مقام پس سیما جواب شو را دیکوید اما بخشب از روی حضرت ظاهر
و بعاد و جود بر ضرو بر شتر خود سوار شو و در قبایل کوفه کردش کن و بکو احابت کنید علی بن ابی طالب را تا مردم حق را از باطل
و حلال را از حرام بشناسند و صحیح را از سقیم تمیز دهند پس آن رسول سوار شده بود از خطبه جمع شوند چنانکه خدا و فرا ایمان کانت
الاصحید اعد فاز اهم جمیع لدینا محضرون مردم بروی یکدیگر و رجشته شد انکه مطلع بر زراعت سرجی بزود پس حضرت بالای منبر رفت
و تخنحی کرد که جمع مردم ساکت شدند پس فرمود خدا رحمت کند کسی را که بشنود و چون شنید در قلب خود جا دهد ایها
الناس بدرستیکه من و کنند کم ادیبر و نسب است و الدیام بیت مرکب کمر ده و از نور که ما انکم رجاکسر وانا اسای
ای بالدعاء روز چیزی که مردم از آن درون دانان باشد در دهان ستاهنت کسیکه بود و انم ای باهد و کلام تا سرد تحیه
با الغد خدا و معونه فرستاده است تحویل جهلی عرب را که تا جرات ار سخن گفتن و شنا و ایشان کم اگر خواهم اسخن بهای آورا
در عرض شکم و خور که کنم و ریشه را از زیر پا در شکاف و ادر ایشان غرد و بیم و لیکن تحمل شود سخن جمال اسرار خدا
پس چون ثنای الهی بجا آورده صلوات بر رسول خدا فرستاد و بدست خود اشاره بجانب هوا کرد و نازکا ابری ظاهر شد در حالیکه
و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و یا سید الوصیین و یا امام المتقین و یا غیاث المستغیثین و یا کنز المساکین
و معدن الراغبین پس حضرت اشاره کرد ابر نزد آمد و حضرت پای خود را بر آن گذاشت و بعار نزد بو و سوار شو و بکو بسم الله
مجریها و مرسیها پس او بلند شد و نظر ما غایب که بعد چون ساعتی گذشت ابر ظاهر شد و بالای مسجد کوفه سایه انداخت
پس بیرون آمد و بیانک و بکار رفتی عار گفت ابر مرا بر دورنانی گذشت که مشرف شدم بر شهر بزرگی که بر دور آن انهار و اشجار بود
داخل ابر او فرود آورد و در حمیره داخل شهر شدیم اهلان شهر بر دو رصف جمع شدند و صف ایشان لو مطر کرده نرسانید
فرمود با جماعت دو طایفه آیت کدام شهادت عرض کردم خدا و رسول و داد بهتر میدانند فرمود آنجاییکه هفتم از جیب بود بر در کند
یا امیر المؤمنین خدا این خوشنر با بود از ما بر لشکر از ایشان و جان بر جمع بکنی فرمود حضرت امر بنور و بنیر کارت فروز راهم سوی
کند بسبب جهاد با کفار و ناکثین و قاسطین و مارقین و اعدا کر خواهم دست خود را بلند دو کردم در شام
بر سینه معویه بزنم و بر روی ریش و شارب او دا بکم پس دست دراز کرده بر کردانید در حالیکه در دست شمشیری خون
بود چند بود پس مردم تعجب کردند چون چند روز گذشت خبر رسید که در همان روز معویه از تخت خود بر زمین افتاد و بیهوش
شد و چون بهوش آمد فصار بوها و شارب در ریش خود را کشیده دید شمعه چون معویه دلالت خبر این معجزه را از علی مرتضی بد
که اولاد حضرت را در دل گرفت و در خود ش امام حسن را شهید کرد و یزید حرام زاده امام حسین را شهید نمود و سر بریده حضرت را
در مجلس شراب و قمار خود حاضر نمود بروایت منتخب هنوز روز می بود که کنتش در خواب دیدم که درب اسمانها کشوده شد و فوج
فوج ملائکه نازل میشوند و بزیارت سر مبارک امام حسین میرفتند و میگفتند السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن
رسول الله ناگاه دیدم ابری از اسمان نزول و در آن بسیاری در میان ابر بوده و در میان ایشان مردی بود خوش شکل
نورانی دائم و بسرعت آمد و خود را انداخت بر دندانهای ثنایای حضرت امام حسین داد و دندانها را بوسید و میگفت یا ولدی
قتلوک کافر و از شرب الماء منعوک یا ولدی فرزندم منم جد تو رسول خدا دا بنت پدر تو علی مرتضی و این برادر تو حسن و این

[illegible] و خود را شمرده هم گفت ارشاد هم، این حالت

[illegible] از خواب بیدار شدم دیدم نوری [illegible]

[illegible] با حسین [illegible] خواب خود را [illegible]

[illegible]

سوره یوسف

[illegible] اول

تا الامر [illegible] سوره یوسف [illegible] احسن القصص

[illegible] ایات بینات کتاب [illegible] نزلت کوفیه [illegible]

[illegible] اولاً ذکر انبیا [illegible]

[illegible] ذکر عقل [illegible] احوال [illegible] ذکر علم تعبیر خواب [illegible]

[illegible] قصه یوسف [illegible]

[illegible] الذی هذا القران [illegible]

[illegible] من قبله لمن الغافلین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مولت کوفیه

[illegible] اول [illegible]

[illegible]

[illegible] دوم [illegible]

[illegible]

[illegible] سیم [illegible]

[illegible]

[illegible] چهارم [illegible]

[illegible]

[illegible] پنجم [illegible]

۲۵۵ باز دو نوبت بگفت حضرت را در مصیبت فرزندش حسین و همه فرمودند آنحضرت را بر ثواب که هوتم در عوض شهادت باو کرامت کرده و هو بدارد و نو برای آنحضرت است و نیز که امام مظلوم در آن و تیت بجز و شم شهید خواهد کرد و هو بار گوا آنرا نمو
حضرت و فرمود خدا دنیا را خذول کردان هر که او را یاری نکند و بکشد و هر که او را یاری کند و ذبح کند و او را ذبح کند و اشیا
بمطلب خود مرسانه اللهم العن ابا الشرور وانتاعهم رافی ملک ایاجار با اظهار **حوض دوم**
قال الله تعالی فسوره یوسف اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین
بعنی یاد کن یا محمد وقتی را که گفت یوسف مر پدر خود یعقوب را ای پدر من بدرستی که دیدم در خواب یازده ستاره را و آفتاب
و ماه را دیدم بر سر کوهی بلند بودیم در حوالی آن انهار جاری و اشجار سبز بود و از آسمان این ستارگان و آفتاب و ماه فرود
آمدند مرا سجده کردند در روایتی تفسیر خلاصه حضرت یعقوب دوازده پسر داشت
و یوسف را از همه دوست تر میداشت و نظر تربیت بر حال او و کاشت زیرا که هم جلیه جمال آراسته بود و هم پیرایه کمال
صورت حال او از کمال لطف حق بود و جمال معنیش در آینه صورت جلوه میکرد برادران را از این جهت رشک حسد
پیرامن دل نشسته بود و تیرگی رشک و غیرت بر لوح سینه ایشان نقش بسته و در سرای یعقوب درختی بود هر گاه پسری
از برای یعقوب متولد میشد از آن درخت شاخی پدید میآمد و آن پسر بزرگ میشد و چون بزرگ میشد پس یعقوب آن
شاخ را از درخت میبرید و بآن پسر میداد و میگفت این عصای تو است که با تو نشو و نما کرده و چون یوسف متولد شد
آن درخت هیچ شاخی بر نیاورد پس چون یوسف بهفت سالگی رسید با پدر گفت ای پدر همه برادران مرا عصا است
تا که چرا من بی عصا باشم یا یعقوب از من چوبی بخواه تا بتو ارزانی دارم یعقوب دعا کرده هو جبرئیل با عصائی
از چوب درخت بهشت فرستاد جبرئیل گفت یا نبی الله این چوب را به یوسف ده تا عصای او باشد و آن چوبی بود از زبرجد
سبز بود پس شبی یوسف در خواب دید که آن عصا را بر زمین زد و برادرانش نیز عصاهای خود را در زمین فرو بردند و اطراف عصای او در
رنیت و زبرجد بر عصا و یوسف بلند شد و سبز گشت و برگ و بار آورد و شاخها کشید و سایه گسترد و سر در
آسمان کشید و عصاهای برادران بر حال خود ماندند بی بار و برگ و عصاها ی برادران از بیخ بر کنده و در دریا
افکندند و عصای یوسف بر جای خود باند یوسف از خواب در آمد و ترسان شد و نزد پدر آمد پدر او را ترسان یافت
فرمود ای قرة العین من تو را چه رسیده یوسف صورت حال را با پدر تقریر کرد چون پدر از این خواب خبر یافت و حسد
و عناد ایشان ترا بکشتن دهد گفت این خواب را پنهان کن بر آنکه یوسف پیشوای همه برادران شود و در مرتبه
در درجه از چند بابد و با همه حکم بحکم او شوند و در روایتی دیگر در طبقات یعقوب با یوسف بر چه بود که یک ماه غم بحق
گذاشت که از نزد وی غایب شود و شب در روز از دل و دیده خود میداشت چون شروع در سن دوازده سالگی کرد شب
جمعه در کنار پدر خوابیده بود دید در واقعه که از آسمان یازده ستاره از آسمان فرود آمدند و او را سجده کردند
از دهشت آن خواب بیدار شد آنرا با پدر تقریر کرد یعقوب دانست که او در شهر فضیلت بابت عبرا و از برادران بلکه نا
از کم ستارگان اشاره بایشان است و از دو وجه از آنکه خال یوسف است و وشمس و قمر عبارت از آن ایشان است مشغول
و نیکو یاد بجا آوردند **مولف گوید** از خواب یوسف دلالت بر غلبت و جلالت یوسف میکرد و لیکن چند نوزده

خوابها

روایتی ... [illegible] العصا

۲۵۴ که دلالت بر شهادت امام حسین میکرد **اول** بروایت بحار هشتم منقولست که حضرت رسول خدا امود فرمود و عرض کرد در خواب دیدم
که آفتابی از بالای من طالع شد و از آن آفتاب دیگر بیرون آمد بر آن سیاهی آن از نرخ آن بیرون آمد و از آن ماهتاب
سیاهی بیرون آمد تمامان ستاره سیاه برآن آفتابی که از آفتاب بیرون آمد بود حمله کرد و آن را فرو برد پس جمیع افق آسمان
سیاه شد و ستارها چهار دیدم که از آسمان ظاهر شدند ستارهای سیاهی دیدم که در زمین پیدا شده و جمیع آفاق زمین را
گرفتند چون حضرت این خواب را شنید گریست و در دو بیته فرمود پس از آن دشمن خدا که آنوقت فرا ناره کرده برو
دوستان این وادی است آن ملعون بیرون رفت حضرت فرمود خدا و نفرین کن او را لعنت کن فرزندان او بعد از آن
از حضرت تعبیر خواب را پرسیدند حضرت فرمود آن آفتاب اول که طالع شد خورشید برج امامت علی بن ابی طالب و اخبار دیوم فرزندم حسین است
و آن ماه سیاهی که از فرزند او بیرون آمد معویه لعین است که منکر خدا و رسول است و اهل عالم را بضلالت خواهد افکند و آن
ستاره سیاهی که دیدی بود که آن ماه سیاه بیرون آمد بر آفتاب کوچک حمله کرد و او را فرو برد یزید پسر معویه است که با فرزندم
حسین جنگ خواهد کرد و او را شهید خواهد نمود و در روز شهادت امام حسین آفتاب تیره خواهد شد و آفاق
سیاه میشود و تیرگی کفر و ضلالت آفاق جهان را فرا خواهد گرفت و آن ستارها و سیاهی که دیدی بود در زمین بهم خواهند ساخت
بنی امیه اند که زمین را احاطه خواهند کرد **دوم** بروایت هوم العارفین و ایسر الصادقین روزی عربی وارد مدینه شد و از خلیفه
حضرت رسول سوال کرد جهال مدینه او را با بوبکر دلالت کردند اعرابی نزد ابوبکر رفته پرسید خلیفه و جانشین پیغمبر توئی گفت بلی
گفت من در یکجائی در خواب دیدم که حاضر جو در اینو گفت خواهی بود آنرا در حیات پیغمبر که آن کیکه خواب صحیح و تعبیر آن چه خواهد
ابوبکر گفت من از تعبیر خواب در امام دارم او را بعمر دلالت کرد عمر مثل ابابکر جواب داد او را بعثمان دلالت کرد عثمان نیز جواب
جواب ندارد داد و او را با امیرالمومنین دلالت کرد و چون اعرابی نزد حضرت آمد آن بزرگوار فرمود از امام حسین سوال کن چون
اعرابی نزد حضرت امام حسین رفت امد که سوالی که از خواب خود و تعبیر آن عرض کرد حضرت بیرون رفت تو از اهل عراق
در خواب دیدی ستاره درخشنده از آسمان نازل شد و بر کنار فرات فرود آمد و در آنجا در دریای خون فرو رفت عرض کرد
بلی حسین در خواب دیدم حضرت فرمود ای اعرابی آن ستاره منم که در زمین شط شهید خواهم شد با لب تشنه و شکم گرسنه
جسد پاره پاره در دریای خون دست و پا خواهم زد تا لقای پروردگار نماز کردم

[illegible]

حرف سیم [illegible] یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا

مصغر از روی شفقت ورحمت وکمال محبت بود [illegible] خواب خود را به برادران خود مگوی [illegible]

حیله کنند برای تو حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان ان الشیطان للانسان عدو مبین [illegible] که ابلیس

مر آدمی را دشمنی است آشکارا [illegible] روایت تفسیر خلاصه [illegible] صورت همه انبیا را بر آدم نمود و آدم

بدید در طبقه ششم آسمان یوسف را [illegible] تاج [illegible] وکرامت بر دوش

انداخته [illegible] هفتاد هزار فرشته [illegible] هفتاد هزار فرشته [illegible] تسبیح وتهلیل بر داشته در

پیش روی یوسف درخت سبز [illegible] یوسف ایستاده هر کجا که یوسف میرفت آن درخت

با وی حرکت میکرد آدم عرض کرد بار خدایا این کیست [illegible] فرزندان تو است که همه مردم [illegible]

بار عطا خواهیم کرد آدم عرض کرد خدایا چه بار عطا خواهی کرد [illegible] یوسف را در بغل گرفت و

سر وچشم او را بوسید وگفت یا بنی لا تاسف وانت یوسف [illegible] که تو یوسفی در حسن نادره

زمانی ویگانه دوران [illegible] نام نهاد آدم بود [illegible] آدم اول در خلقت بر صورت وجمال یوسف

بود [illegible] نور آدم [illegible] یوسف داد [illegible]

صورت [illegible] دو ابروی [illegible] چشم [illegible]

[illegible] چشم [illegible] وکرد یا [illegible] وگفت

[illegible] دیوار را روشن [illegible] لطافت [illegible]

[illegible] حسن یوسف [illegible] ساره [illegible] صورت

[illegible] حسن یوسف [illegible] بر جمیع مردمان [illegible]

مولف گوید [illegible] اول [illegible] فاطمه زهرا [illegible] خاتم انبیا

[illegible] بود [illegible]

طلوع کرد اول صبح دوم ظهر سیم [illegible] غروب [illegible] ظهر [illegible]

[illegible] انوار [illegible]

علقه انوار [illegible] النور الابیض [illegible] العصر

[illegible] الظلام [illegible] الصلوة [illegible] الاول نور الشمس [illegible]

طلوعها [illegible] علی الناس [illegible] نور الشمس [illegible] الوقت [illegible]

النهار [illegible] الزوال [illegible]

السماء [illegible] الملائکة الی الارض [illegible] النهار [illegible] المحبة [illegible] الاخرة [illegible]

من [illegible] المعارف [illegible] تفسیر [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] یوسف [illegible] این کیست [illegible]

است

است [illegible] حضرت [illegible] یوسف [illegible] انحضرت [illegible]

[illegible] یوسف [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] بسیار

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] اعضای [illegible]

[illegible] سینه [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] مولف

گوید [illegible] رسول خدا [illegible] اول [illegible] از ابن عباس [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] دوم [illegible] فاطمه زهرا [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] سیم امام حسن [illegible] ابو بکر [illegible] امام

حسین [illegible] امیر المومنین [illegible] چهارم امام حسین

[illegible] رسول خدا پنجم علی اکبر [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] علی اکبر [illegible] حضرت [illegible] اللهم اشهد

علی هولاء القوم [illegible] رسولک [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی

العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم [illegible] علی اکبر [illegible] انا علی بن الحسین بن

علی [illegible] لا یحکم فینا ابن الدعی

[illegible]

[illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible]

الصلوة علی محمد وآله الطیبین الاخیار پس چون عطا کردند ایشان را ... و تشخیصون ای حاسدنا انکم اخیر ... واحتکموا ابدالا

ای اهل کوه اباو طیبند که ایشان کرد ... را بر پدید که کدام هوشیار ... و کدام حرفت ادر او ... فحبسهم ان نظرت السماء ...

و لعل الاخوة اخری وانتم لا تجرون ماذا تقولون اذا قال السلام علیکم ماذا تعلمون وانتم اخر الامم با اهل بیته و اولادی ...

منهم اساری ومنهم فی خوا بدم ... ما کان ذا الجرانی ... ان تخلفونی ... و ذوی رحم را ... لیستغفروا لله

و ابن الناس پوشند جاری و قد وضعوا ایدیهم فی افواههم و رایت ... و الفتنا الواحده ... با ایشان ... که کلهم

جز الکهول و شبابکم جز الشباب و شابکم جز النساء و نساءکم جز الاهل هر کز ... و مغلوب ...

جزو چهارم

بزرگی شما را کسی نمی تواند سلب نماید اللهم العن ابا الشرور ... با جبار ... نهار

قال السلام فی سوره یوسف و کذلک یجتبیک ربک یعنی دهم چنانکه ... کار تو به نبوت و زبان فرمانی

و پادشاهی و غیرات ... و یعلمک من تاویل الاحادیث ... تعبیر خواب ... نام کند ...

خود را که نبوت است ... و علی آل یعقوب ... فرزندان یعقوب ... که پیغمبر بودند

اناد و لادا و پامراد برادران یوسف ... از ابراهیم ... و معرفت ازراف ...

و باحاطه اناهم ... یوسف ... توبه و معرفت ... ازراف

علی ابویک من قبل چنانکه تمام کرد نعمت نبوت را بر دو پدر تو پیش از این وقت ... مراد ...

ابراهیم و اسحق ... ابراهیم ... رسالت و نجات ... اسحق به نبوت و اخراج یعقوب و اسباط از

صلب او ان ربک علیم حکیم ... استحقاق ...

حکمت و مصلحت باشد ... ابو حمزه ثمالی گفت روز جمعه نماز صبح را با امام زین العابدین در مسجد ...

و چون حضرت از نماز فارغ شد بخانه تشریف برد و من ... پس طلبید کنیز ...

دو ... خانه ... طعام ... امروز روز جمعه است ...

سوال کند مستحق باشد ... مستحق باشند ... اطعام ...

پس ... یعقوب و آل یعقوب نازل شد ... طعام ... یعقوب ...

و تصدق ... هنگام افطار سائل ... روزه دار

سائل ... یعقوب ... طعام ... سائل ...

منزلت عظیم داشت بر در خانه یعقوب ... طعام ... سائل ...

حبیب ...

اورا افزایش گفت ... راجعون ... گرسنگی ...

روزه داشت گرسنه ... یعقوب ...

از زیادتی طعام شب مانده بود ... یعقوب ... ذلیل کردی ...

مرا ... بسبب ...

فرزندی

یوسف

تو نازل و کرده ای یعقوب ... بجز ... اثبات ...

و بعد از برکات ... طعام ... اثبات ... یعقوب ...

ملک ... درهنگام که ... خانه ...

دو بار کرد در خانه ... طعام ... سائل ... هیچ طعام ... و انا الیه راجعون

گفت ... یعقوب ... فرزندان تو ...

و صبح ... طعام ... یعقوب ... دشمنان ...

این از لطف و احسان ... دشمنان ...

و ... یعقوب ...

... ابو حمزه گفت ...

... یوسف ... یعقوب و آل یعقوب ... خواب ...

یوسف خواب را ... یعقوب ... خواب ...

... یعقوب ... خواب ... یوسف گفت

... خواب ... یوسف ...

... مولف گوید ... یعقوب ... یوسف

... جبرئیل ...

... گفت خداوند ...

... اول آنست ...

... دوم آنست ...

...

...

... سیم آنست ...

...

...

...

...

...

...

... انا لله و انا الیه راجعون ...

261 اما فرزندان یعقوب آنست اول از لیا بنت لیان سوی چهار تن نبیلون و جرموا و یشلوت و داره و من بعد از اهل بیته پس او را کشتند
و اولاد او را کشتند و جمع او را در برهنه کردند پس اهل السماء از نسل او برادر خواهند کرد و حدیث طولانی است
بر همین قدر اکتفا شد اللهم الحق ابا الشر و ردا بالعم سرور باقی بعلم احباب با منهار حوض پنجم
قال اسمه فیسرنج یوسف لقد کان فی یوسف واخوته آیات للسائلین بحقیقت که هست در قصه یوسف و برادران او
نشانهای قدرت باری الهی حکمت مر سوال کنندگان را از تفسیر خلاصه منقولست که برادران یوسف یکی بنیامین بود و او برادر
اعیانی بود و شش دیگر علاتی که پسر خاله یوسف بودند اول یهودا دوم روبیل سیم شمعون چهارم لاوی پنجم
زبالون ششم یشجر بودند و چهار دیگر از دو کنیز در وجود آمده بودند اول دان دوم نفتالی سیم جاد و
چهارم آشر بودند و یوسف و رحمت و سبرت از همه در پیش بود و یعقوب را اسرائیل امر و کنند یعنی خالص از برای خدا
بارگزیده خدا و برادر این حدیث دینتابوری یهودی از حضرت رسول صلعم عرض کرد یا محمد خبر ده از نام ستارها که یوسف
در خواب دید پس حضرت سکوت نمود جبرئیل نازل شد و حضرت را نامهای نجوم خبر داد پس حضرت یهودی فرمود اگر
نام این نجوم بگویم مسلمان خواهی شد عرض کرد بلی حضرت فرمود اول جربان دوم طارق سیم ذیال چهارم قابس پنجم
عمودان ششم فلیق هفتم مصبح هشتم ضروح نهم فرغ دهم وثاب یازدهم ذوالکتفین یوسف
این یازده ستاره و آفتاب و ماه را دید که از آسمان فرود آمدند و او را سجده کردند یهودی گفت ای والله که اسامی آنها همین است
کو ید نیشابوری گفته است اکثر هذه الاسامی لیست مما اشتهر عند اهل الهیئة فان صح الخبر فهی من العلوم التی
نزد بها الانبیاء سوال اگر کسی سوال کند چگونه حضرت یعقوب یوسف را تفضیل داد در محبت و ملاحظت تا آنکه
باعث این مفاسد گردید و حال آنکه تفضیل بعضی از فرزندان بر بعضی روا نیست خصوصا هرگاه موجب مفاسد باشد جواب
آنست تفضیل خوب نیست آنست که از جهت محبت بشریت باشد و جهت دینی در آن منظور نباشد و محبت یعقوب نسبت
بیوسف از جهت کمالات واقعیه و علم و فضل و قابلیت مرتبه نبوت بود با آنکه محبت قلبی اختیاری نیست و گاه باشد که در
اطوار اختیاریه تفاوت میان ایشان نگذاشته باشد و اما باعث آن مفاسد گردیدن گاه باشد که یعقوب نداند باشد
که باعث آن مفاسد خواهد شد و در روایتی حضرت صادق فرمود یعقوب و عیص در یک شکم متولد شدند اول عیص متولد شد
و بعد از او یعقوب پس عیص او را یعقوب نام کردند که در عقب عیص متولد شد و یعقوب را اسرائیل گفتند یعنی بنده خدا
زیرا که اسرا یعنی بنده است و ایل اسم خداست و در روایت دیگر اسرا یعنی قوت است یعنی قوة خدا و از کعب الاحبار
روایت کرده اند که یعقوب خدمت بیت المقدس می کرد و اول کسی که داخل بیت المقدس می شد و آخر کسی که بیرون می آمد
او بود و قندیلهای بیت المقدس را او روشن می کرد چون صبح می شد و می دید که قندیلها خاموش شده است نیم شبی
در مسجد بیت المقدس ماند و در کمین نشست ناگاه دید یکی از جنیان قندیلها را خاموش می کند پس او را گرفت و به یکی
از ستونهای بیت المقدس بست چون صبح شد مردم دیدند که یعقوب جنی را اسیر کرده است و بر ستون مسجد بسته است
و اسم آن جنی ایل بود پس از این سبب او را اسرائیل گفتند و نظیر این مطلب آن است که ملا حسین نظام شهرزوری در بعضی
کتب مذکور است که روزی رسول خدا در مکه نشسته بود ناگاه غوغای عظیمی در میان خلق پیدا شد و بعضی مردم آمدند و
عرض

عرض کردند یا رسول الله دیو عظیمی را خلق گرفته اند که ماننده شیر است با رویهای مهیب و دندانهایش از دهانش بیرون آمده
و هر دو دستش را محکم بسته اند و آن جنی بود که دیو رسید و عرض کرد یا رسول الله شکلی دارم حضرت فرمود شکل
توچیست عرض کرد یا رسول الله و ارسال انسان از خلقت آدم من در زمین بودم و اهل آن زمان را اذیت میکردم و هیچ روزی حیاتی
از دست من رهائی نداشت روزی جوانی جهت آفتاب نشسته بود دیدم ظاهر شد چون چشم من بر آن جوان افتاد قصد هلاکت
کردم ناگاه طپانچه بر من زد که صورت و گوشم مجروح شد و از آن تاریخ تا حال الالتیام جراحت آن گوش من می آید
و درد این مرض هیچ کس علاج آن نتوانست کرد پس آن جوان مرا گرفته دستم را به این لیف خرما بست و هر چند خواستم بگشایم نتوانستم
و نزد هر کسی رفتم از گشودن دستم عاجز شد تا آنکه خدا آدم را آفرید شاد شدم نزد آدم رفتم و حال خود را عرض کردم آدم مرا بسیار
کرد نتوانست دستم را بگشاید بعد هر کس که پیغمبر شد نزد او رفتم و ملاج نتوانست نمود پس
بنزد سلیمان رسیدم خدمتش رفتم و عجز بسیار کردم علاج نتوانست نمود پس
جبرئیل نازل شد و گفت یا نبی الله خدا ترا سلام رسانیده و می فرماید اکنون نتوانی گشایی که آن کسی که دست او را
بسته است او در زمان احمد مختار ظاهر خواهد شد و نام شریف او علی است پس سلیمان مرا گفت جبرئیل خبر داده و من بسیار صبر
کردم و همیشه منتظر بودم تا آنکه حال آن حضرت رسیدم پس هر چند از ابن کثیر دعا بر خواست که دست او را گشاید نتوانستند
تا آنکه امیر المؤمنین آمد و در حالتی که حضور آن حضرت بسیار کثیر بود آنکه گشته بود چون چشم دیو بر آن حضرت افتاد ترسید و لرزید و خود را
در میان مردم پنهان کرد حضرت فرمود چرا اضطراب شدی عرض کرد همین طفل است که طپانچه بر صورت من زد و دستهای
مرا بست حضرت رسول تبسم نموده رو با علی کردند چنانکه دستش را بسته است گشا امیر المؤمنین دست او را گشود و پایهای حضرت را
بوسیده مسلمان شد الحاصل مادر یوسف نامش راحیل بود و چون یعقوب راحیل را نکاح نمود در اول روشنی در خواب
دید که نور عظیمی در عبادت روشنی از جبین مبارک یعقوب ظاهر شد و بشبی که دو ثلث دنیا را روشن نمود چون یعقوب بیدار شد
تعبیر خواب را حواله بعلام الغیوب نمود ها تفان غیبی از پس پرده لاریبی ندا کردند که ای یعقوب از برای تو فرزندی
در رحم راحیل منعقد گشته که دو ثلث حسن عالم در عالمیان با او است پس یعقوب نه ماه چشم براه بود تا آنکه راحیل را
نگاه کرد قضا را یعقوب در آن وقت در صومعه عبادت بود ناگاه جبرئیل آمد و گفت السلام علیک یا ابا یوسف
چشمت روشن باد بتولد یوسف که در عالم عدیل و نظیر ندارد پس چون یعقوب بخانه آمد دید راحیل از ولادت فارغ گشته
یوسف را در پرده پیچیده او را برداشت و صورتش را بوسید پس یعقوب جهل کاو ذبح نموده و بهر یک در فقرا و
مساکین کشانید اطعام نمود پس چون یوسف بن دو سالگی رسید راحیل او را از شیر باز گرفت و بنیامین حامله
گردید و چون وقت ولادت بنیامین رسید عرضی در پیشانی راحیل نشست پس یعقوب را طلبید و عرض کرد
من بعضی وقت بمیرم و تو را وداع میکنم فرزندان من یوسف و بنیامین را بتو سپردم و پیشان مرا بیرون این بعد از من
مگذار که فرزندی یا در برادرش خار درختی ایشان را زنهار و آزاری که برادران بر حال کودکان من دارند جسمی
پس راحیل عالم فانی را وداع کرد مؤلف گوید این بود وصیت راحیل در باره یوسف و بنیامین ای اوصیت فاطمه زهرا
امیر المؤمنین که شفارش ایشان را با امیر المؤمنین نمود و چون وفات آن مظلومه رسید با سیاده جسمی نمود و جبرئیل در وقت
وفات حضرت رسول آمد و حله بهشت آورد آنحضرت آن را به پنج حصه نمود یک حصه را از برای خود و یک حصه از برای علی

برواتیه جمع جبرئیل و ... ... او را ... ... الله ... ... او کلا الاسراه

[illegible diagonal marginal notes]

۲۶۴ دیگر صد از براهین ... اسناد انکار را که از ... مرض ... بکار رفتن اسباب کافور ...
نزد در حضرت کوات ... خواب ... که در ... اگر جواب نکویم ... که پدر
بزرگوار خود ... جواب ... فرزندان ...
جواب ... گفت ... بقام ... جواب

حوض ... قال اسرتهم ... یوسف اذ قالوا لیوسف واخوه احب الی ابینا منا ونحن

عصبة یاد کن با محمد انرا که گفتند برادران یوسف با یکدیگر که اینه یوسف و برادر او بنیامین که برادر پدر و مادری اند
دوست ترند نزد پدر ما ... و حال آنکه ما جماعتی توانا و ... کار زار ... ایشان ... طفلانند ... بیشتر ما را
دوست تر داشتی و چون ... ضعیف را ... اختیار کرده ان ابانا لفی ضلال مبین بدرستیکه پدر
ما ... هویدا و آشکار ... صواب ... پس با یکدیگر گفتند
که ... باید کرد ... و پدر ... دوست دارد ...
نقل است ... روزی یعقوب طعامی ... طعام ... طعام ...
خطاب ... یعقوب چون ... درویش را از طعام ... راضی شو ...
شب یوسف خواب ... کرد یعقوب ... و گفت ... خواب ...
پس یوسف ... یعقوب ... یوسف ...
اجتبا یوسف ... شمعون ... یعقوب و یوسف ... یعقوب
از صحرا ... شمعون ... و گفت التعب لکم والاجر ...
... کیفیت خواب ... پس جبا تر دیوسف ...
و گفتند ای برادر ... دوست ... خواهیم ... یوسف ... آنرا
و مکر ... اگر خواب ... کردن ...
صدیقان ... ابراهیم واسحق ویعقوب ... خواب ...
کی پیر یوسف ... و گفتند ان ابانا لفی ضلال مبین مولف گوید اگر خواهد ...
اولاد یعقوب ... ان ابانا لفی ضلال مبین ... ما ضل صاحبکم ... شان نزول آیه
... السلام علیک یا ابا الحسن
... عبدالرحمن ...
... منافقات ... محمد ...
درباره ... علی ... علی ...
... رسول ...
درباره علی ... رسول ...

تام

۲۶۳ دار بجائی ... از ... در خانه ارقم بن ... جمع شوند و در آن روز در آن خانه صهیب ... بود
ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و سعید و عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده جراح بودند و با یکدیگر
گفتند ... درباره علی بسیار ... که امر ... خواهد کرد پس
ابن وقاص گفت کاش محمد درباره علی ... از آسمان ... آورد چنانکه درباره خود ... ان ... انه ...
در آن شب ستاره از آسمان نازل شد ... بالای دیوار خانه علی ... تمام ... واهل
بسیار ... ستاره ... در خانه کی نازل شده ... لکن این قوم
... رسول خدا ... مردم ... ... که ستاره
... ستاره که در خانه علی است ... رسول ... منافقان ... هر کس
منافقان ... در خانه صهیب جمع شدند ... علی ... کاش محمد
درباره علی ... از آسمان ... درباره خود ... شق القمر ... فرشتار
... خانه علی ... تمام ستارهای آسمان ... رسول ... صبح ...
... ستاره ... آسمان ... تمام ستارهای آسمان ... شدند و این ستاره ...
... پس حضرت رسول ... جبرئیل ... والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی مولف گوید ... یوسف ... برادران ... یوسف ...
... یعقوب ... یعقوب ... یوسف ... سبب ...
المومنین ... عایشه و حفصه ... رسول خدا ... واذ اسر النبی الی بعض ازواجه
حدیثا ... بعض ازواج خود ... هنگام که خبر کرد
حفصه عایشه را ... واظهره الله علیه ... جبرئیل ... مطلع ساخت
... بعضه ... انکم ... بعض ازواج ...
... حفصه ... ماریه ... عن بعض ...
... حفصه ... ماصل میشود
... ماریه ... حضرت ... اعلام ...
... هنگام که خبر داد حفصه ... قالت من انباک هذا ... حفصه ... که خبر داد ...
که من ... قال نبانی العلیم الخبیر ... ازواج خود
... آیه ... ازواج خود
... حفصه بود ... اجازه ... پدر ... حضرت اجازت داد ...
... حضرت ماریه قبطیه که مادر ابراهیم ... حفصه ... حفصه ...
چون ... حفصه ... رسول ...

يوسف

۲۶۶ خواهد گشت و چون وعده شده بود که این مقدمه بعوض نماز صبح اتفاق افتد ... بسبب تاریکی امر مخفی بود

می ماند ... سلام نماز ... علی را ... خالد

[illegible]

مولف گوید [illegible]

موضع هفتم [illegible]

[illegible]

موضع هشتم [illegible]

موضع هفتم [illegible]

مولف گوید [illegible]

اول [illegible] دوم [illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible]

[illegible]

خواهد

۲۶۷ دشمنان دین بر صحابه بفقه چون خصمی شما نابود است اواست شیر اوبراب وصبر کنیدان کنتم ناعلیت اگر هستید شما کدوکان
بمسوزت پس جهد براین امر متفق شدند برهانه نقار رسول مختار فرمود واشترلوات اهل السموات واهل الارض اجمعوا علی ترک گوا
فیه امرنی لسجدهم فی النار حاصل معنی قسم بخدا اگر جمع اهل آسمانها وزمین شریک شوند
در خون سلمان یا راضی باشند بکشتن او خدا همه را بآتش واندکستر و بروایتی دیگر چون شهادت فقیر بود شخصی در وقایت بر ایشان
در عهد کار و مردم در حساب باشند شخصی را بحضرت آورده وگفت ای کوید را با تو چکار بود در جواب وی هدود وغلات روز بکلم
کفتی دانانت بر کشتن من نمودی ایهم حضرت باقر فرمود شخصی را در قیامت آورند با شوری مجاز حضرت بر آن شخص کوید وآن
من که انکستند ام شریک است چون کسی نشنوده ام حوشم وظاهر فلانه بنده مرا سیر ب یاد کردی وآن سخن شهرت کرد وا
کشتن اوشد مولف کوید رسول خدا از غایت مهربانی که بخلق خدا داشت وصف در حق او فرمود وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
چنین مرتبه عالی از کشتن بعضی انکار بود اول بروایت صاحب ثاقب چون حضرت رسول زوج بتول را بسوی خیبر
بجهت جنگ کوهی با جمعی بزرگ کرلشکر درمیان ایشان حرب عظیمی اتفاق افتاد وچند روز غلبه داشت که او را کسری گفتند
او را انزو خود طلبید وگفت اگر بروی دانی شخصی را که عمامه سیاه بر سر دارد و بر اسبی سوار است او را بکیری وا بر کسی ونزد
من آوری با انکه او ابکشی من دختر خود را که بیاد در دعلم دیده ام بتو خواهم داد پس کسری چون این راشنید بر جست ودر زبل
سعیدی سوار شد وروبسوی ان لشکر جنگ جوی آورد انها را با تمام لشکر برداشت بجهت بر امیر المومنین حمله کرد چون نظر
امیرالمومنین بر کسری افتاد او آسیابانه شد و سر بهار او را بر سر کرد که دفعه نوره ای حضرت ساطع شد که تا هان هوا
را روشن نمود بعد از ان سوار شد و نزد وی بطلبا امد جیز چند گفت که کسی انهارا نفهمید که بیکمانه بیت دینه
نیل رو ها دو خود را بر کرد ان تو در لشکر حمله کرد ودو ایشانرا فرو زد تا در دروازه شهر عمان رسانید بعد پس
کشته وبزبان فصیح عرض کرد یا امیرالمومنین ما محمد را وشناسیم در یاد داد ایم مکر ان جنس سینه کم او محمد
وآل او را دشمن داشت چون انحضرت این را شنید فرمود رحمة خدا بر تو که هر کاه غضب مرا دست داد میشد ونزد میرفت
نیل ومهر صدای هر دو را شیطانیه در جای خود باز داد پس بحضرت پیش آمد وجای ذو الفقار برکرد نیل سینه
زد که سرش از تن جدا شد وشل کوه بزرکی بر زمین افتاد پس حضرت دست مبارک دراز نمود کسری را گرفت وبلند کرد که
زران حال جبرئیل نازل شد و پیغمبر را از فتح امیرالمومنین خبر داد پس انحضرت بالای حصار شهر آمد دید امیرالمومنین کسری را
بلند کرده ومحصون برزمین زد وگفت صدای بلند فرمود یا ابا الحسن اطلقه وهبه لی فهو اسیر ایضا اودا بن
بخشش وده پس امیرالمومنین کسری را بطریق مدارا برزمین نهاد کسری عرض کرد یا علی فرا
چشم کرد را رها کردی فرمود نگاه کن چون نگاه کرد دید حضرت از پیش چشمی برداشت در رسول خدا را دید با اصحاب بالای
حصار بعد با شاره پرسید یا علی این مرد کیست فرمود پیغمبر رسول خدا است عرض کرد را ایجا تا مدینه چند روز راه
است فرمود چهل روز کسری گفت یا علی خدای شما بزرک است وپیغمبر شما کریم است وانا اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله پس امیرالمومنین جنوبی را کشت ومغلوبی بسیاری از لشکرش را در دریا غرق کرد وبسیاری را کشت وباقی
مسلمان شده قلعه را تسلیم کردند وکرد ودختر جنوبی را با دیوانیج کرد ودختر از مسلمانان تزویج کرد که

ترا چنین

۲۶۸ را تعلیم ایشان کنند دوم بروایتی در خلافت چون امیرالمومنین چهل نفر از شجاعان را دو حصه کرد ولشکر کفار را بحر
بر ده اعداء فرمود وغارت کند در میان لشکرگاه بازدارید وهر کاه اسیری درست اوباشد او را بکشند ودر این روز ابن الاکوع
که جاسوس قبیله هذیل بود اسیر شد چون عمر او را اسیر دید بمرتبه ای انکار کرد این غلام دشمن خدا است که نزد
ما بجا سوسی آمده بود واکنون اسیر شده او را بکشید پس انصار در غضب شدند به عمر ابا خورده اورا گفت چون خبر بحضرت رسول
رسید عبدالله ابن مسعود کوید در نزد ونکشتیم اسیر را انکه پیش انصار گفتند وابکینه عمر او را کشتیم مولف کوید رسول خدا
نمیتواند شنود برای اسیر را بکشند تا مامور کرد بس عمر ام کلثوم در کربلا وقتیکه اراده قتل سید الشهدا کردند شیخ در سر مرضع
اراده قتل حضرت کردند اول در کربلا که گفتند اقتلوه علی فراشه بکواه این حاجه کرد وبحضرت حسین سلم التماس کرد
دوم در مجلس ابن زیاد که چون بسیار دشمنان بحضرت در آورده وزید اوکشته بیرون شد که مرد قتل کرد که کشته شوم سیم در مجلس یزید
در کتاب ... در کتاب الجرایات مروی است که در جنگ بصره چون طلحه وزبیر مغلوب شدند ولشکر عایشه گریختند کودکی بود
حامله در میان راه چون انزن حامله گریختگان را دید ترسید وطفلش ساقط شد تولد کرد واضطراب کرد تا آنکه مرد پس مادر
ان طفل نیز بسبب مردن طفل از دنیا رفت پس امیرالمومنین با لشکر رسیدند زن وطفل مرده بودند پس اینجا افتاده دیدند
حضرت فرمود این زن را چه رسیده عرض کردند این زن حامله بود پس چون گریختگان را دید ترسید وطفلش ساقط شد وخود نیز
وطفلش از دنیا رفتند حضرت فرمود کدام یک پیشتر مرده عرض کردند طفل قبل از مادر از دنیا رفت پس حضرت شوهر انزن را
طلبید دو ثلث دیه طفل را بشوهر داد ویک ثلث مال انزن شد پس نصف ثمن دیه که سهم مادر بود شوهر داد
نصف دیگر را بوارثان انزن داد زیرا که انزن اولاد نبود وجمیع اینها را از بیت المال بصره مرحمت نمود
مولف کوید این رفتار امیرالمومنین نسبت بزن وطفلی که از ترس وخوف در جنگ بصره از دنیا رفتند با اهل کوفه
بلای این احسان در جنگ کربلا چون زوجه وهب بن عبدالله کلبی شوهر خود را کشته دید با اختیار خود را بر نعش
شوهر رسانیده وصورت از روی شوهر پاک میکرد ناگاه نظر شمر بر او افتاد بغلام خود امر کرد تا در ابکش ان غلام عمودی
بر سر آن مظلومه زد که سرش شکافت ودر بالین شهدا ملحق شد وچون حرمله لعین علی اصغر شش ماهه را بر روی دست امام
حسین دید تیر کین بر گلوی نازنینش زد وچون ضربه الاسد به اسلام در غلتکاه خود را بپدر رسانید کافر بی سرش را
از جدید برید اللهم العن اولا الشر وردا ثم عبد الله علی حلیب یا فیها اجبار حوض نهم
قال الله تعالی فی سورة یوسف قالوا یا ابانا ما لک لا تامنا علی یوسف وانا له لناصحون گفتند برادران یوسف ای پدر ما چه
مرتو را که ایمن نمیداری ما را بر یوسف وما او را نیکخواهانیم بدرستیکه ما او را بر سلسله بعدها
فردا با ما بفرست تا بخورد وبازی کند وانا له لحافظون وبدرستیکه ما او را نگاهبانیم وحاصل آنکه از اطراف بیابانها
تنبیه خلاصه برادران یوسف نزد پدر آمدند وگفتند فصل بهار است وسبزه ها از زمین دمیده شده چه شود
که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج وتماشا بکذرانند یعقوب گفت من جمال رخسار یوسف چون بلبل
خزان دیده خاموش شد روا مدارید که شما در گلزار در بهار جمال یوسف گرفتار باشم فرزندان یعقوب چون
از پدر مایوس شدند پیش یوسف آمدند وانواع بازیها کردند واز تماشای سبزه وصحرا یاد میدادند ودر میان ...

سلیمان کوفت [illegible]

بروایتی ... [illegible]

269 یوسف چون ام ... تماشای مصنوعات خدا را شنید خاطرش بازی کن ... شد ... ما برادران پیش پدر امد والتماس
اجازت نمود یعقوب ... ابا ... رضا نمیداد پس یوسف اصرار کرد پس چون یعقوب مبالغه فرزندان را دید
و میل یوسف را به تماشای صحرا دید ... و دید دل ایشان ... بقضای ربانی رضا داد و ...
اصل این ... حسد برادران ... نسبت بیوسف این بود که روزی اولاد یعقوب ... جامهای نو پوشیده بودند و یوسف
... داشت یوسف نزد پدر امد ... یعقوب ... ابراهیم را پوشانید ... اسحق ... یوسف
... بهشت ازبرای ... آورده ... پیراهن ...
این ... برادران بردند ... یوسف را ...
معنا ... یعقوب قبول کرد **سؤال** یوسف پیغمبر زاده چگونه جایز است که بازی کند و مشغول لهو
و لعب گردد **جواب** این سخن را یوسف نگفت و مشغول بازی نشد بلکه برادران گفتند و بازی ایشان مزموم نبود زیرا
که بازی ایشان تیراندازی و اسب دوانیدن بود و این قسم بازی مزموم نیست بلکه مباح است و گفته‌اند که مباح است
بلکه در تاریخ التواریخ نقل شده که ابوجهل در هنگام کودکی با رسول خدا گشتی گرفت پس حضرت او را بلند کرده بر زمین زد
... ابوجهل ... شده ... خون ... چنانکه ...
... بسبب زنان ...
... ابوجهل ...
شخص ... روزی رسول خدا ... امیرالمؤمنین ... حضرت ...
... کلاه ...
... نزد رسول خدا امد و عرض کرد یا رسول الله ... دعا ... حضرت ...
... رسول خدا ... علی ... ابن الملجم بود پس امیرالمؤمنین ...
... شیطان ... علی ...
... المنتظر ... الوقت المعلوم ... علی ... نور ...
... **مؤلف گوید** که ... رسول خدا ...
... فاطمه ... حسنین ...
با امام حسن و امام حسین ... رسول خدا ...
... امام حسن ... امام حسین ... رسول خدا ...
... فاطمه ... حضرت ...
... حضرت ...
...
... رسید ...
... رسید ...

صرفه

270 ... امام حسن با امام حسین فرمود ...
کرده ... رسول ... احوال ایشان ... فاطمه ...
پس ... حضرت ...
... حضرت ...
... ایشان ...
... امام حسن ... حسین ...
چون ... آنحضرت ... حضرت ... خدا ...
... آنحضرت فرمود
...
... رسول
...
... امام
... حسن ...
... حضرت ...
... امیرالمؤمنین ...
... حضرت
... امام حسن ... حضرت
با امام حسین ... حضرت رسول ... فاطمه
آورد و فاطمه ...
حضرت رسول ...
... حضرت رسول امام حسن ...
حسین ... فاطمه ... حضرت ... فاطمه ...
... حسین ... حسن ...
تنبیه فاطمه ... حسین ... فاطمه ... کربلا ...
... امام حسین ...
...
... کربلا امام حسین ...
... حضرت ...
... ابا ...

۲۷۱ با جبار یا بنهار حرمت دهم قال الله تعالی فی سوره یوسف قال انی لیحزننی ان تذهبوا به کفت یعقوب پسران که

مرا اندوهکین دارد آنکه یوسف را ببرید از نزد من چه غربت مفارقت او بر من بسیار است و صبر بر هجران او دشوار و اخاف

ان یاکله الذئب و دیگر می ترسم [illegible] که او را بخورد کرگ [illegible] کرگان در [illegible] بسیار [illegible]

وانتم عنه غافلون [illegible] بعقوب [illegible] در هر هفته [illegible] مشغول

عبادت [illegible] مناجات [illegible] روز [illegible] پس [illegible] برادران [illegible]

نزد پدر [illegible] امروز روز عبادت و مناجات و [illegible] چرا [illegible] کفتند ای پدر [illegible] کذشته

[illegible] امروز روز خلوت [illegible] یعقوب

[illegible] خدا [illegible]

[illegible] مشغول عبادت شد فرزندان کفتند [illegible] یوسف را [illegible] یعقوب

[illegible] ان یاکله الذئب وانتم عنه غافلون [illegible] جواب دادند لئن اکله الذئب ونحن عصبة انا اذا لخاسرون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کرگ [illegible]

[illegible]

انکار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کفت [illegible] فرزندان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برادر

۲۷۲ تا من [illegible] یوسف [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] اسمعیل [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] اسحق [illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible] کنعان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یعقوب [illegible]

[illegible]

[illegible] یعقوب [illegible] فرزندان [illegible] یعقوب

[illegible] یعقوب یوسف [illegible]

ای فرزندان [illegible]

ای فرزندان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] ای یوسف [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible] دوم [illegible]

[illegible]

[illegible] سیم [illegible] ابراهیم خلیل [illegible]

[illegible] چهارم [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] یوسف [illegible] کنعان [illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

۲۷۳ وقصه از پس برداشته بر یوسف انداخت و گفت ای برادر انکار کردن من یکی از کثرات تو ام مرا با خود ببر [illegible] که نزول کنی
من خالق الزمین [illegible] بر پدرم داد کرم [illegible] خود بخواهی برد زنهار دل این [illegible] را [illegible] و بر رو دی [illegible]
پیرهن بکیسه [illegible] و یعقوب [illegible] و [illegible] از آنطرف [illegible] پس درهای آسمان گشوده شد و حوریان اشاره
جملکی و خروش و افغان و فرشتگان فریاد کنان ای یعقوب [illegible] یکسبه چنین و زاری [illegible]
فرزندی پس یوسف دست پدر و روی خواهر را بوسید ایشان را وداع کرده روانه شد **شعبه** [illegible] فرشتگان [illegible]
و ماکان [illegible] در کنعان بیشتر گریند [illegible] در کربلا [illegible] با شهدا روانه [illegible] زینب از دنبال
حضرت بیرون آمد و گفت یا اخاه اصبر هنیئة فانی الیک حاجة [illegible] مرا بجانب [illegible] حاجتی است
توقف اخی حتی انظر نظرة [illegible] وداع لا تلاقی الی الغد توقف اخی حتی اشم [illegible] موضع تقبیل النبی [illegible]
توقف اخی حتی [illegible] واسکن [illegible] [illegible] پس آن بزرگوار توقف نموده زینب رسید و [illegible] کرد یا اخاه
ارید [illegible] حلقوم [illegible] فی موضع الذی کان یقبله جدی رسول الله پس حضرت [illegible] شما
فبکیا بکاء شدیدا اللهم العن ابا الشرور [illegible] **مجلس یازدهم**
قال الله تعالی فی سورة یوسف فلما ذهبوا به پس چون برادران بردند یوسف را [illegible] نظر پدر غایب شدند و اجمعوا ان
یجعلوه فی غیابت الجب [illegible] ساخته [illegible] اورا در قعر چاه [illegible] کنعان
[illegible] چاه [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] برادران یوسف [illegible] یعقوب [illegible]
تا شبانگاه [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
ایشان [illegible] یعقوب [illegible]
یعقوب [illegible] فرزندان یوسف [illegible]
[illegible] برادران [illegible] یوسف [illegible] یعقوب [illegible] گفت ای فرزندان [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]

یوسف

۲۷۴ کرده ام که [illegible] خانه ای صاحب [illegible]
[illegible]
یوسف گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
یوسف [illegible] شمعون [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible] شمعون [illegible]
یوسف [illegible] شمعون [illegible]
[illegible] یوسف گفت [illegible] شمعون گفت [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] **شعبه** [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] **اول** [illegible] **دوم** [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
اما امام حسین [illegible]
[illegible] یوسف گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] (marginal note) [illegible]

نزعوا قمیصه للطخ بالدم و جاؤا به علی ابیهم ... اگر یوسف تنها پیراهن داشت از برای آنکه جامه بر تنش
بهمانند اما روز عاشورا و ذکر ... سید الشهدا آنحضرت را ... لا یرغب فیه احد جامه ... بالا آورد
معهود ... لباس کهنه ... برهنه ... کهنه ... بر تنش ... لباس کهنه ... حاجت ... ستور
تنها ماند ... جامه ... الشهر ... جابر ... حرمن

دوازدهم قال الله تعالی و اوحینا الیه لتنبئنهم بامرهم هذا و هم لا یشعرون و ما وحی
کردیم به سوی یوسف بواسطه جبرئیل که اندوهگین مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بیرون رسانیم و برادران
ترا محتاج تو گردانیم ... خبر دهی برادران ... این کاری که کرده اند در مجلس تو رسانیده اند و حال
آنکه ایشان ندانند که تو ... مکان خود ... بود که ... حضرت او ... داد و آن ... ایشان
بروایتی ... خلاصه چون برادران پیراهن از تن یوسف کشیدند و ریسمان بر کمرش بستند و او را بچاه فرو گذاشتند
بروایتی ... آن چاه بیت المقدس بود و بقولی آن چاه در زمین اردن بود و بقولی ... بود و قبل ... تشنه
... یعقوب ... یوسف ... ای برادران هر چه خواستید از جور و جفا بجا آوردید من شما را نصیحت و کنم
بشنوید ... گفت پدر را ... جواب ... بکذا
که ... شما ... اگر ... خشم ... دعا ... عقوبت ... اگر شما ... افت
... گفت که شما یعقوب پدر ... رسانید ... سخن ... کشید ... کارد زد
دو ... یوسف در میان چاه بود ... ریسمان ... گفت ... رشته ... از زندگی
منقطع شد و در چاه هلاک افتادم پس ... اجابت ... گذاشت بروایت ... بود
گفت ... اروز ... بروایت تفسیر ... امر
... بیرون ... جبرئیل ... یوسف ... هوا ... بهوش
... جبرئیل ... جامهای بهشت در او
... آهسته ... چاه رسانید ... سنگی ... جبرئیل جامهای بهشت
بهشت ... بر او ... کنار ... بر خود ... های ... چاه
... بهوش ... باز ... برای تخت ... جاه ... زبر ... چاه
جبرئیل گفت ... بصورت یعقوب تمام ... فرمان ... جاه ... جبرئیل
بصورت یعقوب ... یوسف را در کنار گرفت چون یوسف بهوش آمد و سر خود را در کنار پدر دید ... جت
در ... پدر ... بزرگوار در کجا بودی که برادران با
... کردند ... سنگ ... برهنه
... داخل ... زهر ... آب ... کرسنه و تشنه
گذاشتند ... پیراهن ... خود
بر تن ... چشم ... سر ... جا

ای پدر در روی من نگر در زخم ... بین ... پهلوی من نگاه کرد ... یوسف این
سخن بگفت ... دیوارهای چاه ... یوسف ... جبرئیل ... گفت ای یوسف
... من روح الله ... رب العالمین ... ای یوسف رسانید ... از طعام و شراب بهشت
... پیراهن خلیل که یعقوب ... یوسف بسته بود ... بر تن یوسف ... پس
... خلاصی و نجات از چاه ... و جاه ... رسانید مولف گوید ... جاه
... یوسف ... بروز دهم محرم در قتلگاه ... آنحضرت ... علیه
کم یا ابتاه ... اتلیت ... من ... یا ابتاه ... الکشوفه ...
اکبا ... اگر ... یوسف ... چاه ... در کربلا ... دشمن
... اگر جبرئیل سلام ... یوسف
رسانید امام حسین در قتلگاه سلام شیعیان خود رسانید ... عزیز ... کردی
... اگر یوسف ... پیراهن بهشت پوشید امام حسین ...
... اگر یوسف ... بهشت ... امام حسین ... های
... خلاصه ... جبرئیل ... کم
مکان خود ... از حضرت ... جبرئیل ... در چاه ... یوسف
... خود ... در قتلگاه چون
... امام حسین ... گفت ... بسیار ... قوت
... امام حسین ... نزد ... من بسیار
... امام
... بسیار
... آورد ... یوسف نهاد
... جبرئیل ... بهشت آورد ... یوسف
... بهشت ... امام حسین ... بهشتی ... هر وقت تشنه
... بهشت ... اگر ...
... بهشت ... یوسف
... بود ... جبرئیل ...
... جبرئیل ... بهشت ...
... یوسف ... جبرئیل ... بر
... کافور بهشتی ...
... کافور ...
... شیعه ... یوسف کافور بهشتی بود امام ...

[illegible] و انا السبط الذی [illegible]

[illegible] حوض سیزدهم

[illegible] برادران یوسف [illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] سوی کنعان [illegible] یعقوب [illegible]

[illegible] ابراهیم و اسحق [illegible] یعقوب [illegible]

[illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] یهودا [illegible]

[illegible] حوض چهاردهم [illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible]

بوقت غروب آفتاب پیراهن خون آلوده را برداشته بحوالی کنعان رسیدند که یعقوب با اهل بیت بود ناگاه گردی دید

و آواز برادران یعقوب [illegible] گفت این چه گریه است و ناگفت چه عجب که بلا در راه من باشد یعقوب گفت بگوئید که

چون دینا نگاه کرد [illegible] یعقوب گفت او [illegible] گفت ای پدر برادران [illegible] اما یوسف با ایشان

یعقوب از شنیدن این خبر آهی کشید گفت ایشان [illegible] تا بالای پشته [illegible] و دینا [illegible] اولاد یعقوب

باشد که [illegible] اینجا انتظار [illegible] فرزندان [illegible] که پدر اینجا است از میان وادی [illegible]

و خروش برادران [illegible] یعقوب [illegible] گفت او [illegible] این چه فریاد است [illegible] و این چه شورست که [illegible]

[illegible] گفت فریاد واویلا [illegible] یعقوب از شنیدن این سخن بیهوش شد [illegible] فرزندان [illegible]

واحسرتا واویلا [illegible] بیهوشی [illegible] برادر [illegible]

گفت ای برادران این چه [illegible] که با خود [illegible] علامت [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible]

بیهوش [illegible] پیراهن [illegible]

پس چون یعقوب [illegible] بیهوش شد [illegible] و واویلا [illegible]

مصیبت [illegible] یعقوب [illegible]

[illegible] فرزندان [illegible] گفت [illegible]

[illegible] یوسف [illegible] فرزندان [illegible]

[illegible] حبیب من یوسف [illegible] فرزندان [illegible] حبیب من یوسف [illegible]

[illegible] حبیب من یوسف [illegible]

[illegible] حبیب من یوسف [illegible]

حبیب من یوسف [illegible] مولف گوید یعقوب [illegible]

[illegible] برادران [illegible]

[illegible] برادر [illegible]

[illegible]

[illegible] یعقوب پیراهن یوسف [illegible]

[illegible] پیراهن [illegible]

[illegible] پیراهن [illegible] یوسف [illegible] پیراهن [illegible] شیعه

یعقوب پیراهن [illegible] یوسف [illegible] پیراهن [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible] ابراهیم خلیل [illegible]

یعقوب [illegible] پیراهن یوسف [illegible]

[illegible] اولاد یعقوب [illegible] پیراهن یوسف

[illegible] یوسف [illegible] فرزندان یعقوب [illegible]

[illegible] شیعه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] الانفس [illegible] اللهم العن [illegible]

[illegible] حوض پانزدهم [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] پیراهن یوسف [illegible] پیراهن یوسف [illegible]

چون یعقوب پیراهن [illegible] یوسف [illegible] پیراهن [illegible]

برادران این سخن [illegible]

[illegible] صلاح این کار [illegible]

[illegible]

که یوسف [illegible] یعقوب [illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible] که یوسف را خورد

یعقوب [illegible] یعقوب [illegible] یعقوب

[illegible]

[illegible] مظلوم [illegible]

[illegible]

[illegible] یعقوب [illegible] ابراهیم خلیل [illegible] اسحق ذبیح [illegible] اسمعیل

[illegible] هذا الذئب [illegible]

[illegible]

[illegible] فرزندان یعقوب [illegible] یوسف [illegible]

[illegible]

یعقوب [illegible] فرزندان [illegible]

[illegible]

از یوسف [illegible]

[illegible] مولف گوید [illegible]

اول [illegible] دوم [illegible]

[illegible]

۲۸۱ امیرالمؤمنین و حسنین در آنجا بودند چون نزدیک ایشان رسید صورت خود را بر خاک مالید و بدست خود اشاره بسوی امیرالمؤمنین
کرد امیرالمؤمنین عرض کرد خدایا زبان این گرگ را گویا گردان تا کلام او را بشنویم پس گرگ بزبان فصیح گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین حضرت
جواب داد و فرمود از کجا آمده‌ای گفت از شهر کنعان حضرت فرمود از آنجا چه کار داری گفت شهر پیغمبران ابرار فرمود از برای چه کار
آمده‌ای عرض کرد آمده‌ام که با زبان بگویم [illegible] فرمود [illegible] کرده گفت بلی در روز عاشقی ارباب آسمان
[illegible] شوید ای [illegible] ولایت بنی اسرائیل جمع شدیم پس [illegible] سبز آورده [illegible] از طلا
نهادند و جبرئیل بالای منبر رفت و خطبه در نهایت بلاغت خواند که دلهای پاک [illegible] و چشمهای گریان شد پس گفت
ای گروه وحشیان خدا پیغمبر محمد را برگزیده و او را خاتم کرد و خدا علی را بعد از او برگزید [illegible] و خلیفه گردانید
و شما را امر نموده که با او بیعت کنید تمام وحشیان گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم مگر [illegible] گرگ که حق تو را انکار کردند و
نکردند ولایت تو را پس حضرت فرمود [illegible] گفت یا امیرالمؤمنین من از جن [illegible] هستم بحکم
من گرگ شدم حضرت فرمود [illegible] در صورتی که از جنس گرگان عرض کرد شرف [illegible] که از شیعیان تو
هستم و جد مرا هزار [illegible] از اولاد گرگ که پسران یعقوب او را بخطا نسبت دادند و گفتند برادر ما را خورده و او را
زدند پس گرگان با حضرت بیعت کردند [illegible] در روضة الصفا نقل شده که گرگی که یعقوب [illegible] بالا و [illegible]
کرد ای گرگان اگر شما یوسف را خورده‌اید [illegible] یوسف [illegible] باشد بر رحمانه یعقوب
و خود را از این تهمت بیرون آورید پس [illegible] در خانه یعقوب جمع شدند و خود [illegible] و زاری [illegible]
حال [illegible] که از آن نسبت بزرگ [illegible] و ما [illegible] نو را خوردیم و حال
[illegible] مؤلف گوید گرگان کنعان با وجود آنکه از جنس [illegible] هستند [illegible]
خود را از تهمت بیرون آوردند اما گرگان کوفه و شام در مجلس [illegible] اظهار ظلم خود [illegible] حمله
[illegible] رضضنا الصدر بعد الظهر [illegible] الاس [illegible]
حوض
و [illegible] البیت النبی [illegible] اظهار
شانزدهم قال الله تعالی فی سورة یوسف قال بل سولت لکم انفسکم امرا یعنی یعقوب رو به پسران خود کرده
فرمود نه چنین است که شما گوئید بلکه آراسته است برای شما نفسهای شما امری را [illegible]
کاری بزرگ را [illegible] یوسف [illegible] صبر جمیل [illegible] که [illegible]
[illegible] والله المستعان [illegible]
وصف [illegible] یوسف [illegible] یوسف [illegible]
سلطنت [illegible] پادشاهی [illegible] مردم [illegible]
[illegible] غافل [illegible]
الصفا نقل شده [illegible] الاخبار [illegible]
چهار صد [illegible] سال از حضرت
گذشته

۲۸۲ از گذشته بود در آن زمان [illegible] که [illegible] آورده بود و اسمش [illegible] بود و در صحیفه ثبت کیفیت
یوسف را خوانده بود و [illegible] مستجاب الدعوه بود و از بسیاری شوق که بدیدار یوسف داشت دعا کرد که اللهم ان
امالک ان [illegible] لا تقبض روحی [illegible] یوسف [illegible] بیخ حیی
تا آنکه یوسف [illegible] دعای او را [illegible] گرداند که [illegible] چاه [illegible]
نموده [illegible] تا آنکه بدیدار یوسف مشرف [illegible] پس [illegible] عبادت خود
که [illegible] روز [illegible] بازماندن [illegible] کرد [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] یوسف [illegible] تا آنکه روزی [illegible]
[illegible] یوسف را [illegible] الی [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] یوسف [illegible] چشم [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] ای یوسف [illegible]
و [illegible] ای یوسف [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
و [illegible] مؤلف گوید [illegible] کذشت

[illegible] سلام [illegible]

[illegible] مؤلف گوید [illegible]
[illegible]
[illegible]

جبرئیل هر روز ... برآنحضرت نازل شد و گفت السلام علیک یا رسول الله پروردگار تو ترا سلام می رساند ۲۸۴
و می فرماید چگونه و با چه خود را در حال تو ایشان از تو ... دلیلی و خواهی که کرامت و شرافت ترا زیاده کرد تا تو چنانچه
ترا بر جمیع خلق فضلت داده و خواست که عبادت بهار ... کرده در امت تو ... که آنحضرت را چه موجود بود و فرمود
داری جبرئیل گفت ... هیچ کس ... نزد حق تعالی از تو ... برای این تو را ... داده که دو دست و ... صحرای ... ترا
شود ... از ... ظالم ... چه وقت بر تو خوش گذشت می فرمود او ... که پهلوی شکسته باز ... درم
کرد ... از ضرب طپانچه کبود شده گوشت ... انگشت ... ظاهر شده بود اگر ... پدر ... و فرمود ...
انکه ... راه ... آمده خون ... کرد ... طرف ... و ... ذکر ... کرد ... دو ... یک طرف
جبرئیل می گفت السلام علیک خدا ترا سلام می رساند ... طوبی ... برفیع ... جنت المأوی از طرف دیگر جبرئیل
می گفت السلام علیک خدا ترا سلام می رساند ... داکر ... امیرالمؤمنین ... چه وقت بر تو خوش گذشت
می فرمود شب ... ماه رمضان ... انکه رسول خدا ... حمزه سید الشهدا و برادرم جعفر نزد من آمده اند و می گفتند
عجل ... الیک ... حضرت سلام کردند و حضرت ... السلام علیکم ... داکر ...
حسن ... چه وقت بر تو خوش گذشت و فرمود روز ... که ... هاى جگرم ... ظاهر ... نشان
... آمده ... امام حسین ... داکر امام حسین ...
... چه وقت بر تو خوش گذشت ... روز عاشورا ... خود ... ای
... طرف ... بعهد خود وفا کردم تو بعهد خود
الله وفا ... باحسین ... کرد ... کنا
شعر ... اللهم العن ... الشمر ... اجابت ... موضح
نهم قال الله تعالی فی سورة یوسف و جاءت سیارة فارسلوا واردهم یعنی آمدند کاروان نزد چاه
هفدهم
و ایشان ... که ... فرستادند وارد خود را بسوی آن چاه و وارد کسی است که آب کشد
از چاه ... و ... پس ... دلو خود را و یوسف در دلو نشسته بیرون آمد در کتاب ...
... که مالک بن ذعر ... صاحب ... شبی در ... دید که ... ستارگان
... کنعان ... از ... افتاد ... آمد و داخل آستین مالک شد و مالک
... آستین خود بیرون آورده پیش روی خود نهاد ... پیدا شد ... بکوه ...
و مالک ... را بر ... و ... چون از خواب بیدار شد ... تعبیر
داشت رجوع کرد ... تعبیر کرد که ای مالک در زمین کنعان غلامی ... تو را ... باشد
لیکن ... اولاد ... ظاهر باشد ...
... بس مالک بسوی زمین کنعان روانه شد و چون بان زمین رسید ... کرده گفت
خدایا ... ظاهر شود ... که این امر بعد از گذشتن پنجاه سال ...
مواهم

مهر ... شد پس مالک ... روانه شد و هر سال ... کرد بزمین کنعان و ... اثر خواب ظاهر شود تا ۲۸۵
آنکه مدت پنجاه سال ... سوال کرد ... مالک ... پس در سال پنجاهم ... مالک ... فانظر
بزمین کنعان رسیدند ... رسیدند چهار ... مالک ... نها ...
و چون ... آنجا ... خواستند که چوب ... اندازند ... کنارات چاه ... مالک
... کاروانیان ... در ... مالک گفت در این ... ولیکن ...
ندارد ... باشد ... پس مالک دو غلام خود را ... بشیر ...
داشت ... پس مالک نظر کرد ... دید ... و ... ماشد
... که ... یوسف آمده بودند پس مالک
کرد ... غلام ... گفت ... چون بشیر دلو را در چاه انداخت
جبرئیل بیوسف گفت ... که این کاروان را ... یوسف در دلو
نشست ... دلو را از چاه ... خلاصه ... یوسف که در دلو نشست که
کرد ... آمد یوسف در دلو نشست ... در چاه
... کرد ... نال یا بشری هذا غلام گفت ای مژده ... ای ...
... یوسف را از چاه ... معالم التنزیل ... یوسف ...
... روی ... صورتش ... و بشیر غلام ... یوسف
... کرد ... گفت ... پس مالک
گفت این ... سال است ... یوسف را برداشته ... آورد
مؤلف گوید اما الغلام ... رسول خدا ... از اصحاب ... بود که غلام ... ایها
... بود و ... حضرت ... نزد من آورید این ... راجون ... نزد
حضرت ... حضرت ... این ... کنند
این غلام ... حضرت امیرالمؤمنین فرمود
یا علی این ... غلام ... یا رسول الله ... این غلام ... اکنون ...
بود ... یا علی ... یا علی ... دو
... حضرت رسول ... غلام ... نماز کرد
حضرت رسول ... غلام ... تشییع کردند
این غلام ... هفتاد هزار ... هفتاد هزار ... رسید ... بجهت
... حضرت رسول ... داخل شد ... التفات نمود ...
چند اصحاب عرض کردند یا رسول الله سبب چه بود که ... غلام ... التفات نموده

... در ... یوسف ... مالک ... یوسف ... مالک ... [illegible] ... غلام ... مالک ... قطعت ... والاحرار ... حضرت ... علیه ... حضرت ... المشرق ... [illegible]

[illegible]

نظام الدین ... حضرت ...

[illegible]

دیده نعمت بلدک مرا روشنه ودل پدر را به هجران سوخته از فرزند جدا کرد ای فرزند بر تو [illegible] گریه میکنم
غم او افزون ساخته اند و ملامت فرزند غم مرا بسیار کردی پس حضرت گفت انما اشکو العابدین شعر اگر با جهل جواب فرزند
خود یوسف را دید بنظرش وقتی که امام حسین بوداع فرزند بیامد گفت السلام علیک یا ابتاه و این رجوع آخر است و قبل الرجوع فیه
یا ابتاه هذا آخر الوداع پس از ترتیب نامه ادادی بر او کرد وعلیک السلام ای مظلوم ما و ساید شهید ما و ما را غریب مادر ریحانه کبیر
بر آن حضرت سوار شد که تو آن بگوید اللهم العن الا الشرور و اباه بعد رسانی عطا یار باخبار **حوض**
نوزدهم قال الله تعالی فی سورة یوسف و شروه بثمن بخس دراهم معدودة یعنی دنرو خفند
یوسف را بیهای ناسره اندک از غبار که درهم چند بود که شمرده شده و عادت اهل آن روزگار آن بود که کمتر از چهل درم
را می شمرند و زیاده بر آن را وزن میکردند مالک بن دعر همان خود را شمرده معلوم بود و بقولی بیست عدد بود و حضرت عارف
زود هجده درم بود و بعضا جمع کرده در روایت جمع البیان بیست درم و درم و بقولی چهل درم بود اما در حقیقت ثمن بخس ای ناقص
ثمن ناقص قلیل عن عکرمة والشعبی و قیل حرام لانه ثمن الحر و حرام عن الضحاک و ابن مقاتل والسدی و سمی الحرام بخسا لانه
لا برکة فیه فهو منقوص البرکة و کان علامه بیانش آنحضرت دیدند برادران یوسف از بی رغبت اند بدان درام ارغاب بگفت
و بهای فراوان که یوسف با ایشان باشد پاک را دیدند و حیلت او رغبت بودند چنانکه بخشند و نام او نیز با ایشان بالکل
حتی در این باب پیدا شد که پس یعقوب دوات و قلم حاضر کرد و بیشتر چنانچه عبارت نوشت بسم الله ابراهیم عمرا
با الشری یا مالک بن زعر هیدرس اولاد یعقوب اسمه یوسف باعوه بان لا یرتد بعیب السرقة و الاباق و انه لا یطعم
الا الشعیر و انه لا یلبس الا المسح و انه لا یطلق عن الوثاق و این نوشته را تسلیم مالک بن دعر نمود شاعر گفته
ای دریغا کاروان اهل بیت بر سر آن چاه و انه را خریدند ای دریغا قیمتش نشناختند چند درهم با بهایش باختند
بهر که یوسف را چرا ارزان شدند اکثر بیداران با تیره القلا درهمی چند عالمی فعلو آمد سراسر یاسمی
چون که یوسف را چرا ارزان خریدند تیره و خیره دزدان و دیدند **مؤلف گوید** نظیر فروختن یوسف بروایتی نراقی در زمان رسول خدا
اتفاق افتاده که روزی رسول خدا با جمعی از اصحاب بمسجد روانه شد اتفاقا اطفال مهاجر و انصار در راه گذار مسجد بازی
میکردند چون حضرت را دیدند عرض کردند که جلی ای اصحاب بر روی زمین نشسته خلق در مسجد انتظار حضرت را میکشیدند
چون آمدن حضرت طول کشید بلال را طلب حضرت فرستادند چون بلال از مسجد بیرون آمد حضرت را در وسط کودکان
دید خواست اطفال را ادب کند حضرت او را منع نمود و فرمود تنگ شد وقت نماز را ادرست نمودم از ایشان که اطفال
تنگ شود بر من در بیعان کردش کن اجر باشد بیاور تا خود را از کودکان بخرم بلال بجانب خانه رفت و کرد شریک خود چند گردکان
یافته آن را آورده اینجا حضرت آورد حضرت انها را گرفته و نزد اطفال نهاد و فرمودند شد خود را باین گردکان فروختند
بلی بها را گرفته حضرت را رها کردند پس حضرت فرمود رحم الله اخی یوسف باعوه بثمن بخس دراهم معدودة و انا باعونی
بثمن جوزات بعضی روحی فدا برادران یوسف که او را بچند درهم فروختند و مرا بچند جوز فروختند اما اطفال زنان را
کردند در پایان اسیران یوسف ارزان و دشمنی و حسد داشت اولاد فروختند بروایتی شیر خلاصه چون یوسف خود را بر روی قبر مادر انداخت
ناله رفت و چون روز روشن شد غلامی که موکل یوسف بود نگاه کرد و او را نیافت شتر برگشت او را بر سر قبر یافت

نالها کرد و گفت ای مرحم جفاکار پیش آمد و طپانچه بر روی یوسف زد که صورتش خراشیده و خون آلود شد و گفت ای غلام
خواهی کار تو راست و گفت که تو کریز یافته بودی یوسف هیچ نگفت الا اندر دهان نالید که غلغله در ملکوت افتاد و فرشتگان عالم
شدند و تیره گرد و غبار برخاست و صاعقه ها ابرها پیدا شد و خروش رعد و سوز برقها ظاهر گردید که کار بر کاروانیان
تنگ شد مالک بن دعر گفت در این چند گناهی نیست بنظرم که موجب این عقوبت باشد غلام گفت شوی که گناه ان است که مرا که یکی از است
طپانچه بر روی این غلام عبری زدم غلام گریست و در سکاه خدا نالید پس این صورت واقع شد مالک گفت ای غلام سبب جلاد
چه بود گفت خود از شرم اندر اختر خود و اراده گریختن داشت مالک گفت ای بی عقل چگونه که با غل و زنجیر فرار کرده گریخت
پس مالک نزد یوسف آمد و گفت ای جوان اراده گریختن داشتی یوسف زود ای مالک سر پیشه نبودم و پای کرم هم نداشتم اما
بحال آمدم رسیدم صبر و تحمل از من رمیده شد زیرا که یاد از مادر خود کردم که من با غل و زنجیر بر سر خاکش خواهم رسید یا
داغ بلدک در بیخ جان گوشه او خواهم گذاشت چون قبر او را دیدم بی اختیار خود را از بالای شتر انداختم و غم دل با او گفتم
که این غلام آمد و طپانچه بر روی من زد من نفرین نکردم همین بود که احوال را گشتم و در روایت بهتر اطلاق یوسف
دق طپانچه هرروت و بالاتشه در سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خدایا بحق ابراهیم خلیلت و بحق اسمعیل ذبیحت
و بحق یعقوب که بر یاران بر سر روایت جمال المتقین و مغفرت غلام را فراموش کند **مؤلف گوید** نظر این مجموع از حسین بن علی
که بر یاد بر او که زیر کار روی اش که دوری حسین بجهت تشفی حاجت به تخلستان هم رفته و عمیان فرار را جهت نمودند تا کاهجر
بن الخطاب ایشان رسید و حوض کرد از کجا آمده بود و مار و چهار حرکت از شهادت باد و دید خواب ایشان را اعلام
کند پس حسین خود را بلند کرده که طپانچه بر روی امام حسین زند خون در شش دانه که فضل کرد بهر حوات با
دست چپ طپانچه زند دست چپ را تا که فضل شده شرح داد که بر دارم خود و دستان کرد شما را قسم بود دعا من بر دید
که دعا کنید خلاوت و با اجابت اول بر گرداند حضرت امام حسین دعا کرد پس دستهای حال او برگشت **شعر** چون کاروان
ای خادم عالم را منقلب میدیدند نزد یوسف که به زاری کرد و چون عمر بن الخطاب دست خود را شکست نزد امام حسین النماس کرد
اما چون در کربلا چون ابن سعد و شمر او ضایع عالم را منقلب دید به سهو کرده و زاری از بخود و منهما ان آتش زده زبان را
اسیر نمودند بروایت تغییر حال امر چون الهی این حالت را مشاهده نمود در ساعت امر کرد غل از گردن یوسف بر داشتند
و قیدها از پای حضرت دور کردند و جامه نیکو بر یوسف پوشانیده و در اظلم شنوری آوردند حضرت را سوار کردند و بجانب مصر
روانه شد **مؤلف گوید** این حالت بروت یوسف بن یعقوب راجع بامام بیمار سالکان شام بروایت ارشاد ابن زیاد
سر مبارک امام حسین را با سرهای شهدا بر نیزه ها بالای جماعت از اهل کوفه را همراه نمود و بروایتی مخرجت زیاده از هفتاد و دو
سر را با امام زین العابدین و دوستهای امام زین العابدین غل کرده بر کردن حضرت کرده و زنان و اطفال را بر پالان
و برهنه شتران نشانیدند بکشاف الوجوه دار وحشی در طلبه کرده های ایشان بکشوف و سرهای ایشان بر نیزه
بود و محفز بن ثعلبة عائذی و شمر را انتقاب سرها روانه کرد و شبث بن ربعی و مولی و عمرو بن الحجاج را با هزار سوار
روانه نمود و امر کرد در هر منزلی که داخل شوند سرهای ایشان بگردانند و بروایتی دیگر امام زین العابدین را مقید نموده
بودند بشتر برهنه سوار کرده بودند و آن مظلوم را پیش از سایر اسیران می بردند و از کثرت برهنگی پوست بدن آن حضرت رفته بود

قال اسرتم وسوزه یوسف قال الذی اشتریه من مصر لامرأته اکرمی مثواه بعضه
وکفت انکس که خرید یوسف را از اهل مصر عزیز بود که اعتبار نشستی این غلام را یعنی از حسن تعهد و نیکو داشت
او ملاحظه نمای کن چون نشانه ی بس اینجای نیکو میل فرت و احترام است عسی ان ینفعنا شاید که سود رساند ما را از ضیاع
و منافع و سرانجام روزکار و یا و مستظهر شویم در مصالح ما او نتخذه ولدا یا فرا کیریم چه علامات رشد از جبین او لایح است او نتخذه ولدا
باز اکریم او را ابن تربیت کوید چون فهم بود و بعضی عنین بود جهة اینکه او را ابن تربیت کریم چه آثار رشد و صواب در
شرو او ظاهر است در مجمع البحرین و کوید و العنین الذی لا یقدر علی اتیان النساء و لا یشتهی النساء و امرأة عنینة لا تشتهی
الرجال قال الازهری یسمی عنینا لان ذکره یعن لقبل المرأة ای یعترض اذا اراد ایلاجه و فی الحدیث العنین یتوجه الحاکم
سنة و ذلک لیعالج فی الفصول الاربعة المعنی لصلاح المزاج بحسب غلبة الاخلاط فان الربیع یغلب فیه الدم و الصیف
الصفراء و الخریف السوداء و الشتاء البلغم فان کان من یبوسة زال فی فصل الرطوبة و ان کان من برودة زال فی فصل
الحرارة و ان کان من رطوبة زال فی فصل الیبوسة و ان کان من حرارة زال فی فصل البرودة کذا علله الفقهاء نقلا
عن الحکماء و در تفسیر خلاصه زلیخا نامش راعیل بوده و زلیخا شهرت کرده بود و در روایت هست که الخلایق زلیخا رضی طیموس
عزیز بود در هفت سالکی یوسف را در خواب دیده و عاشق جمال شکرید بار خواب دید جارینه و اضطراب دی یافی و کرد
تا انکه یکسال بکذاشت صورت کرفت باز شی یوسف را در خواب دید پرسید تو کیستی من وزیر مصر بیدار خواب پیدا رشد
در همیشه رواتش عشق می سوخت و می ساخت تا انکه پادشاهان روی زمین از هر طرف بجهة خواستکاری زلیخا آمدند او
بهیچ کس راضی نشد تا انکه خبر عزیز مصر رسول فرستاد و زلیخا را بزوجیت عزیز مصر راضی شده طیموس زلیخا را با ارزند بسیار و جواهر
بی شمار بمصر روانه نمود چون زلیخا بمصر رسید و عزیز خود را بدید کفت ای دریغ که از دیدار معشوق خود نا امید شدم و انکه به
دلداری بیهوش شد ناکاه هاتفی اواز داد ای زلیخا صبر کن که بمقصود خود خواهی رسید زلیخا هر روزه خود را تسلی داد تا
انکه مالک یوسف را نزدیک شهر مصر رسانید و ما روغنی از فضای هوای آنجا پیدا کرد یا اهل مصر بهانه خرید یوسف
شاو ... که ... در صورت ... و انس ... جمالی است که
هرکه دید او بکرد شاد کردید و هم زده که دیدار او را به بیند انجم و اندوه از ایشان کرد چون این ندا بکوش اهل مصر رسید
و در و بیرون مات باستقبال بیرون آمدند و در روایت تفسیر خلاصه است که مصر بلد ریان بن ولید عملیقی بود از اولاد عمالقه
بعد که بعضی از ... مصر است ... بعد ... زلیخا ... در مقابل شهر ... قریه ... در
... سایه ... و ... کاروان مصر ... کاروانیان ... آمدند و یوسف را ... زلیخا ... او
... و ... در ... چه ...
همراه شده ... ایشان کرد ... و ... یوسف ... در ... و ...
آورد مالک کفت ... اوست ... یوسف شرم ... روز ... خدم
بود که ... مصر ... یوسف ... از خانه ... بود ... هر کس ... او
از عشق یوسف ... و چون سر ... و آن روز چهارم ماه بود مالک یوسف را بحمام برده سر و تن او را
شست و جامهای ... ما ... او را بازار ... نظر ... هر کس که هر ... ت

برداشته بجهة خریدن یوسف آمد پس منادی ندا کرد امروز روز عرض غلام است هر کس خواهد او را به بیند حاضر شود پس مردم
جمع کرده منادی ندا کرد من یشتری هذا الغلام العجیب من یشتری هذا الغلام الحبیب یوسف بکریه در آمد و کفت
بکوید یشتری هذا الغلام الکئیب من یشتری هذا الغلام الغریب بهر چه مال نشد و کفت خدا ای فریاد رسم خوار
بوده و جلال تو را ایا ناسه شهر پروردم تا آن کاه انکه خریدار تو آمده اند هم را بنده تو کرده ام در روایت اوصاف الحبیات ولال
کفته یشتری عبدا نطیعا لطیفا المرفق المخاشئه یوسف دان منادی را اکر کفت هر دو دیکر چنین ندا لکن نه چنین است که
تو بکوئی و در این توصیف من غر آن که بر او فی بلکه بکو من یشتری عبدا ضعیفا نحیفا غریبا مظلوما حقیرا منادی کفت ای غلام
رسم روشن آن که تو کفتی بلکه چنین است که من کفتم پس زلیخا نزد عزیز فرستاد که او نیز بیاید بر خریم و این غلام را بجهة ما
عزیز را ... چون نظر زلیخا بر یوسف افتاد بیهوش شد چون بهوش آمد یکی از جاریه ها پرسید ملکه را چه شد کفت این
غلامی است که چندین سال است از رو و بیرون اورده ام پس عزیز نزد زلیخا آمد و کفت ما را فرزندی نیست اکر مصلحت دانی
این غلام کنعانی را خریده بفرزندی مخصوص کردانیم زلیخا کفت او را بخر و در این زر ... در خزانه مال بسیار است بورا بدایت بابد ... کنیم
چه یوسف شد بخوبی که بازار شوری شرمبین بیک خم بدار ما بیخبریم که هر کس رسوا شد من مات بالحبیب ادهم رسوا شد
شد که بخشیدن الی شعیب ... شنیده و ... خرد ... کفت هم بر کرید کاسه ... کسر زلف ... باشم
ناکاه زنی فاحشه نام از نبات طلاق ... خریداری یوسف آمد با هزار دانه مروارید و هر دانه ... هزار دانه یاقوت و طبقی پر دروغ
و مکوات بر ... در روایت تفسیر خلاصه هر کس ... خرج اضافه و کرد تا ... که هم سنک یوسف زر و نقره و مشک
و دیبا بدهد پس عزیز مصر قدم خریداری در میان نهاد و یوسف را بان مبلغ خرید در روایت حدیقة الحقایق چون قافله و بیدند
که عزیز یوسف را خرید ... نیست زلیخا در ... حسرت و اندوه دیوانه شد و این واسطه هلاک کردید و در روایت دیکر منادی
بجهة ... یوسف فریاد کرد یا اهل مصر انصروا طاعکم فان هذا عزیز لا تشتریه الا العزیز شعر الا در ...
بجهة سوختن دل اهل بیت ... نزد ام زین العابدین امد و کفت الحمد الله الذی ... و فضحکم پس چون عزیز خواست
یوسف را داخل خانه کند زلیخا امر کرد با کامرانی ... کرده پردهای دیبای رومی او بخته کرسیان ... بعنبر
کذاردند و کنیزان را امر کرد اطراف بام ... جمیع ظرفهای مملو از ... و شیشهای از عطرهای مختلف
بدست کرفته چون یوسف وارد شد انها را بر یوسف و حاضرین نثار کردند شعر این بود ورود یوسف بخانه عزیز
اما کیفیت ورود اما زین العابدین بخانه یزید نهود انوا ... لا ... و کان ... و کفت
عمه ام کلثوم بلکه در روایت ... تا شام مرا ... برهنه سوار کرده بودند و زنان ما را
برتران برهنه ... بودند و در ... بودند و ... و در برابر ما ...
اطراف ما را ... ما ... احاطه کرده بودند ... راس ... زیاکم و کرد داخل از جسم
و ... بر سر ... داخل شهر شام کردند چون داخل شهر شدیم ملعونی فریاد زد
هؤلاء سبایا اهل البیت الملعون فان بر رسول الله ... اهل بیته ... الشام ... فی النهایة للوعد کما بود
بغیر ... اهل بیت ... خودشان ... خود ... و ... شام ... رذل ... ما ...

... (حاشیه، دست‌نوشته عمودی در کنار) ...

حوض بیست و یکم

قال الله تعالی فی سورة یوسف وکذلک مکنا لیوسف فی الارض [illegible]

[illegible] یوسف [illegible] از چاه [illegible] تاویل الاحادیث [illegible]

[illegible]

[illegible] کنعان [illegible] یعقوب [illegible]

[illegible]

حوض بیست و دوم

قال الله تعالی فی سورة یوسف [illegible]

[illegible]

۲۹۴ او را بجزت با حکمت که علمی است متوجه اعمال با حکم کرد ... که این تأویل احادیث است که عبارت است
از علوم دینیه و علم مصالح ... وکذلک نجزی المحسنین و ... این پاداش ... را با علم
... پاداش ... او ... این مرتبه ... رسید ... یوسف ... در قبل
این آیه ... مراد از حکم حکمت عملیه است و مراد از علم حکمت نظریه است ... علما ... حکما
و علما ... اول ... [illegible]
که یوسف صبر کرد بر بلا ... یوسف ... بعضی گفته اند مراد از حکم ... است
... حاکم است ... و مراد از علم ... است بعضی گفته اند مراد از حکم ... نفس ... حاکم ...
... نفس ... از عالم قدس ...
... و التحقیق فی هذا الباب ان استکمال النفس الناطقة انما یتیسر بواسطة استعمال الآلات الجسمانیة
... الآلات ... الانسان ... الحرارة الغریزیة
... النفس الانسانیة
... اشارة الی
[illegible]

[illegible]

۲۹۵ ... واجب است رسول خدا ... ابوبکر ... این
دوم ... روایت ... رسول خدا ناقه از اعرابی ... درهم ... قیمت ناقه ... تسلیم نمود
اعرابی ... گفت ... ابوبکر ... رسول خدا ... حکم کن ابوبکر
گفت این حکم ... ابوبکر ... امیرالمؤمنین
... ناقه ... است
... امیرالمؤمنین ... رسول خدا ... اعرابی ...
... رسول الله ... تصدیق ...
سوم ... رسول خدا ...
المؤمنین ... احکام ...
... امیرالمؤمنین ... قضا ... قضایا ...
... رسول ...
[illegible]

[illegible]

رحم چنین است کس هم [illegible] حبیب [illegible] و اولیاء ایشان [illegible]
را نخوانند ابن المؤمنین آیند حضرت [illegible] آدم اول [illegible] دیده ام براو واجب است [illegible]
[illegible] واجب است [illegible] واجب است [illegible] حکم [illegible]
بالای [illegible] **شعیه** [illegible] اهل بیت را حاضر کرد [illegible]
[illegible] ام کلثوم [illegible] واجب
[illegible] بزرگوار [illegible]
[illegible] ابن عوض [illegible] خواهم [illegible]

حوض بیست وسیم قال الله تعالی و راودته التی هو فی بیتها عن نفسه یعنی و طلب داد
خود کرد از یوسف آن زنی که یوسف در خانه او بود یعنی زلیخا از نفس او یعنی جماع کردی و آمد و رفت تا تدبیر از خود
کند در انواع حیله مطلوب خود را از یوسف حاصل کند **مؤلف گوید** المراودة المطالبة بامر بالرفق واللین یستعمل به
روایت [illegible] زلیخا یوسف را تربیت کردند و چون بحد بلوغ رسید [illegible] عاشق او گردید و هیچ زنی نظر به یوسف
[illegible] حال
[illegible] غلقت الابواب [illegible]
روایت تفسیر خلاصه [illegible] هفت خانه [illegible] زلیخا [illegible] قالت هیت لک
مؤلف گوید در مجمع البیان مذکور است که این هیت چند قسم قرائت شده **اول** بکسر الهاء وفتح التاء **دوم**
بفتح الهاء و ضم التاء **سیم** بفتح الهاء والتاء **چهارم** بفتح الهاء و کسر التاء [illegible]
قال معاذ الله یوسف گفت پناه [illegible] انه ربی احسن مثوای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انه لا یفلح الظالمون [illegible]
[illegible] **دوم**
مؤلف گوید [illegible] زلیخا [illegible] **اول** معاذ الله اشاره [illegible]
[illegible] **سیم**
[illegible]
گفت انه لا یفلح الظالمون یعنی [illegible]
[illegible] واجب است [illegible]
واجب است که از زنا احتراز کند [illegible] سلطان عشق رفت
[illegible] زلیخا [illegible] یوسف [illegible]

ازوف و گفت تا آنکه [illegible] ابن عباس گوید [illegible]
مراودت و [illegible] مطلب مراد خود را از یوسف این بود که گفت ای یوسف چه روی نیکوئی داری یوسف گفت
اول چیزی که در [illegible] ای یوسف چه روی نیکوئی داری و گفت احسن الخالقین [illegible]
مادر [illegible] گفت ای یوسف حسن روی تو مرا لاغر کرده یوسف گفت شیطان ترا براین داشته و گفت ای یوسف
عشق تو آتش در جان زده [illegible] یوسف گفت اگر [illegible] آتش [illegible] سوخته شوم و گفت
[illegible] یوسف داخل خانه شود [illegible]
[illegible] یوسف گفت [illegible]
[illegible] یوسف گفت چگونه خود را مستوجب دوزخ کنم
[illegible] زلیخا گفت [illegible]
یوسف گفت [illegible] زلیخا گفت [illegible]
ای یوسف گفت [illegible] زلیخا گفت [illegible] یوسف گفت چگونه
[illegible] زلیخا [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف گفت چگونه [illegible]
[illegible] زلیخا گفت [illegible] یوسف گفت [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] مراودات
[illegible] خانه [illegible] صورت خود
[illegible] یوسف داخل خانه
[illegible] یوسف [illegible] خانه [illegible]
روایت [illegible] یوسف [illegible] و گفت اللهم اعصمنی [illegible] یا ارحم الراحمین [illegible] زلیخا گفت
معاذ الله انه ربی احسن مثوای **مؤلف گوید** [illegible]
[illegible]
[illegible] مجمع البیان [illegible]
[illegible]
[illegible] **اول** [illegible]
[illegible] **دوم** [illegible]
دوم [illegible]
[illegible] ابن المؤمنین [illegible]
[illegible] **شعیه** [illegible]

موضع بیست و چهارم قال الله تعالی فی سورة یوسف ولقد همت به وهم بها بعضی برآنند که قصد کرد

[illegible]

مؤلف گوید [illegible]

[illegible] قالت انی [illegible] تالله ... فاستعصم ... قال یوسف ... [illegible]

اول [illegible]

دوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

مؤلف گوید [illegible]

موضع بیست و پنجم قال الله تعالی فی سورة یوسف [illegible]

[illegible]

وکالعزیز رب بشنید پس هوات یوسف را بکشد و یکبار تا کرده عقوبت تا به یوسف کنند هر که خیانت ولیعت خود

[illegible] صاحب مجمع البیان گفته [illegible] ذکرت المراة ذلک لم [illegible] یوسف [illegible] بالصرف [illegible]

لو کف عن الکرب [illegible] الصرف [illegible] زلیخا مرا [illegible] عقوبت زلیخا [illegible]

[illegible]

[illegible]

و حیله زنان در مدینه زنی بود از اهل شهر که در محله ... که هوای او از اهل بیت المقدس وارد مدینه شد که صورت
نیکوئی داشت در سرای خدا از بارش کرده در مسجد رسول خدا مقام گرفت مشغول عبادت شد و روزها روزه و شبها
بعبادت تمام می بود و عبادت آن جوان بجائی رسید که مردم ارزو می کردند کاش مثل این جوان می بودند و هر بیوسته نبود
او را طعام مگفت اگر تو را حاجتی باشد بگو تا برآورم آن جوان وگفت حاضر من بخدا است و پیوسته بر این حال بود تا آنکه
روزی غریب چون بند آن جوان نزد هم آمد و گفت می خواهم بجای دهم داشتی دارم می خواهم آن را از من بقبول کنی تا آنکه من بر کردم هم
گفت از ایام در جوف آورده حضر بود از عاج که نقل آن بر آب زده بود و به سهراب جوانی سهر بود و آن را بهمراه سپرد و با تمام مثلم
بیرون رفت پس عمر نزد تا مدتها اثر رفته سفارش آن جوان را نمود و او را بقا مثلها لازم می سپرد و در سال تا مدتم رفت
الانصار بود که پیوسته مشغول مطالعه جمال آن جوان بود و در عموم مکان که آن جوان فرود و می آمد آن زن نزدیک او فرود می آمد
روزی آن زن نزد جوان آمد و گفت ای جوان مرا رحم کن و این جسم را از رنج تو که ایت ایلی نیم ... جوان گفت
حبسی که بگیر از خواهر خورده و خیال خواهر شد این چنین چشم هم زیاد است آن زن گفت من حرمت و عزم بر این
که انتاب ایل و سعود است جوان گفت این زن از خدا بترس و دست از من بدار که کلام تو مرا از عبادت باز داشت
آن زن گفت مرا بیوی تو حاجتی است که اگر آن را روا کنی دیگر با تو سخن نخواهم و اگر نکردی دست از تو بر نمی دارم من ببرد حاجت
زن بیت گفت و خواهم این جامعت که جواب او را داده از خدا بترسی آن زن ترک نکرده گفت اگر قبول من کنی تو را مبتلا
خواهم کرد بحیله ها از مکرها و زنان که آنها را خلاص نتوانی شد آن جوان مطلقت او نشد و بیع التفات باو نکرد پس و بکی
از شبها که آن جوان مشغول عبادت بود و چون شب را بعبادت گذرانیده بود در اواخر شب بخواب رفت و خواب بر او غلبه
کرد آن زن آمد و بر او کوشیده آتش در آن بود و در زیر سر نهاد و بخواب رفته بود و بیرون آورد و کیسه با نصد دینار
میان آن گذاشت و در زیر سر جوان نهاد و برگشت و چون قافله بیدار شدند آن ملعونه برخاست و فریاد کرد که ای
مر زن بیکس که نفقه و مال مرا دزدیده اند و من بخدا و شما پناه می برم قافله آن را اند و در سر راه قافله نشستند و جمیع
مهاجر و دیگر را از انصار گفت تا مردم را تفتیش بکنند و آن زن آن مال را نیز بطهور رسید و در سال قافله
باری نماند که تفتیش نشود مگر همان جوان پس قافله اسلام او را نزد او آمدند و گفت ای شیخ چرا او را تفتیش نمی کنید
و او هم مثل یکی از مهاجر و انصار باشد و شاید که آن هم نیکو و باطنش قبیح باشد و مکر با این سخنان را می گفت تا آنکه
عزم نمودند بر اینکه رحل او را نیز تفتیش نمایند پس کردند از اهل قافله نزد او آمدند و او ایستاده بود و نماز می کرد چون
رحل او را نزد او آوردند پس همان حاجت ما چیست که گفتند این زن انصاریه و کیسه نفقه او را دزدیده اند و ما تمام
قافله را تفتیش نمودیم و کسی غیر از تو باقی نمانده و رحل تو را تفتیش می کنیم اینکه تو آن دزد نیستی که ما هم رحل تو را
نورانا کرده آن جوان گفت ضرری بمن نمی رسد شما آنچه را می خواهید ببینید و آن جوان بر نفس خود و ثوق داشت
پس چون توبره او را گشودند کیسه را از آن بیرون آوردند آن ملعونه فریاد کرد الله اکبر بخدا قسم این کیسه من است و فلان قدر
عدد آن است و در آن فلان انگشتری هست که فلان قدر وزن آن است پس آن کیسه را گشودند به همان نحو
یافتند که آن زن گفته بود پس آن جوان را بسیار زدند و دشنام دادند و او هیچ جواب نمی داد پس او را در زنجیر کرده

یوسف

پیاده روانه نمودند تا بمکه رسیدند آن جوان گفت ای گروه شما را بخدا قسم و ذمه و حقی این خانه که مرا داخل کنید که برج را بجا آورم
و خدا و رسول را شاهد می گیرم که من بعد از حج نزد شما بر گردم و خود را بشما تسلیم نمایم پس خدا و دلالت کرده او را بمهربان کردند
که او برای حاکم کردند و چون از اعمال حج فارغ شد نزد ایشان آمد و گفت بر گشتم بسوی شما هر چه می خواهید با من بکنید
بعضی از اهل قافله گفتند اگر اراده گریختن داشت برنمی گشت پس او را داخل کنند و روانه مدینه شدند و در اثنای راه
تشنه آن ملعونه تمام شد و شتابان برخورد دارا و توشه خواست آن شیاطین گفتند آنچه هر چه خواهی نزد من هست اما من در تشنه
دارم اگر خواهی نفس خود را بمن تمکین کنی و توشه از من بگیری آن زن راضی شد و نفس خود را با آن شیاطین تمکین کرد و آنچه
از آن خواهی نفس خود را بمن تمکین کنی و توشه از من بگیری آن زن راضی شد و نفس خود را با آن شیاطین تمکین کرد
و خواست گرفت و چون آن شیاطین رفت شیطان نزد آن زن آمد و گفت تو عالم می بینی از کی ما ملزم گفت آن شیاطین آن زن گفت
و انقضاء شیطان گفت ترس چون بسوی قافله برگشتی بگو من صدا و فریاد این جوان را شنیدم از زنیل او رفتم که فریاد
او را بشنوم در آنجا خواب بر من غلبه کرد و این جوان آمد و با من مجامعت کرد و من نتوانستم که او را از خود دور کنم
و اکنون از آن رو حامله ام و من ترک از انصارم و اهل و عشیره بسیار دارم پس آن ملعونه با آنچه شیطان گفته بود عمل کرد
مردم از او متولد گردید بهر اکمال را ندیده بود و او وجد بود نه بیا آنجا را سرزنش کردند و گفتند دزدی کردی تو را بس نبود
که بعد از آن زنا کردی و او را بسیار زدند و دشنام و ناسزا گفتند و در و مرتبه او را در زنجیر کشیدند و او هیچ جواب نمی داد
و چون قافله نزدیک مدینه رسیدند عمر با جمعی باستقبال قافله آمد و چون نزدیک قافله رسید عمر از اول احوال آن جوان را
پرسید احوالات جواب دادند با عمر گفت این جوان دزدی کرده و زنا نموده و قصه را برای او نقل کردند عمر گفت او را
حاضر سازید چون حاضر شد عمر گفت ای جوان ظاهر تو برخلاف باطن تو بود تا آنکه خدا تو را رسوا کرد و هر دو عقوبت تو را
عقوبت خواهم کرد آن جوان هیچ نگفت و جواب نداد پس مردم جمع شدند که ببینند عمر او را چه می کند تا کار نوری ساطع شد
و شعاع آن نور در مسجد چون همه نظر کردند دیدند که آن حکم خدا و رسول علی است که وارد شد پس حضرت پرسید این چیست در
مسجد رسول خدا گفتند یا امیر المؤمنین جوانی بیت المقدس را هم عمر با جز زنا کرده و دزدی نموده حضرت فرمود
والله دزدی و زنا نکرده و حج او در عبرت از او مقبول است چون عمر این سخن را شنید برخاست و آن جناب را بجای
خود نشانید حضرت نظر کرد دید جوان در زنجیرهات و نظر بر زمین افکنده و آن زن بجا نشسته فرمود ای زن
قصه خود را بگو آن زن گفت یا امیر المؤمنین این جوان مال مرا دزدیده و تمام قافله مال مرا در توبره او دیدند و هر چه
تا آنکه شبی از شبها از زنبیل او رفتم مرا در آن خود مشغول کرد تا آنکه حمل برفتم در آن حال یا امیر المؤمنین
جمع شد و من نتوانستم او را از خود دور کنم از ترس آنکه مبادا رسوا شوم و اکنون از او حامله ام حضرت فرمود ای ملعونه
دروغ گفتی در آنچه ادعا کردی پس جناب عمر خشنت شد و فرمود آنکه این مرد قطع شود و در سال حضرت حکم کرد
پس فرمود با جوان حضر کار است آن جوان را بالا کرد گفت آن کسی که اینها را او دانا نمی دارد که حضرت کار است پس
حضرت بعمر فرمود بر خیز و امانتی که جوان نزد تو سپرده با او بده عمر فرستاد و آن حقه را آورد و در پیش روی حضرت گذاشت
چون آن را باز کردند خون ... که در آن حقه بود و در سفیه آن حقه آلتی از آن جوان نهاده بود پس آن جوان فرمود ... چیز
آن جوان برخواست فرمود او را بر حضر کنید تا ببینی شود چون او را بر حضر کردند دیدند که آلت ندارد پس مردم

بر مردم صداها بلند کردند حضرت فرمود ساکت شوید و مکوئید بکر از من شنوید که رسول خدا را بیچو داده پس فرمود ای یعقوب
برخلاف امرکردی و اسم برتو نیاید بان جوانی آمدی و چنین و چنین گفتی و او خواهش ترا قبول کرد پس تو گفتی که ترا بمکری از مکرهای
زنان گرفتار خواهم کرد که خلاصی نداشته باشی آن زن گفت بلی چنین شد پس فرمود ترا از خواب کردند و تن داد آمدی و گفت
تو حاملهٔ و در شب اوکواه شدی آن زن گفت بلی گفتم فرمود ای گروه میان شاهد باشید پس فرمود این بچه که در شکم تو است
از ان جوان است که تو را از او در تو شهوت خواستی و او قبول نکرد که تو بد شد پس اینکه او را بر نفس خود ممکن سازد و تو قبول کردی
و حلالت تو [illegible] گفت راست گفتی یا امیرالمؤمنین پس فرمود چون الان که ایشان در شرف بر می‌آید و ضع نزد
تو آید و با تو چنین و چنین گفت و تو قبول کردی و بهانهٔ حامله آمدی و به همان طرق کردی آن زن گفت بلی چنین بود و حضرت
فرمودند پیر ایشان که گفت نه فرموده آن ابلیس بود پس مردم از آن تعجب کردند عمر گفت یا ابا الحسن با این زن چه چاره
کرد فرمود در فرشات یهود کو مالی کند و تا نصف تاله اثر بزاد و ارت کو دال زن کرد پس فرمود او را سنگسار نمودند
وان جوان بیت المقدسی در مسجد ساکن بود تا از ربا خبث پس مسر بر خواست و سر مویده گفت لولا علی لهلک عمر
مؤلف گوید امیرالمؤمنین آن جوان نفرشی [illegible] بود در مجلس [illegible] [illegible] کرد با بر احمی
خلافت داخر بودند چون بیستم بیشتر حضرت بعد کرد و حلال خواست حضرت با ان بر در بنیس مسجد زد و در زدی کرد با بر احمی
تو انکجا او بیند و فرمود سوی کشتن پیر بیب دام کلثوم رضوند [illegible] ابنورا بیرون آن خوشخانی که از ابا ربیعی بود جدا
شد و ضیم اکر او اوت نام بکشی [illegible] کنت ادر ابر کرد [illegible] حضرت را برکرد [illegible] گفت باطل اداد اول

حوض بیست و هفتم

قال الله تعالی و نسوة یوسف و قال نسوة فی المدینة امرأت العزیز تراود فتاها عن نفسه
بعضی گفت کرده از خواتین مصر بوده ایشان انواع پنج بودند از خواص ملک **اول** زن حاجب **دوم** زن ساقی
سیم زن خباز **چهارم** زن زندانبان **پنجم** زن صاحب دواب که با یکدیگر نشسته گفتند در شهر مصر بو شنیدیم که
امرأت العزیز گوید معهوث سخن ایشان این بود که زن عزیز یعنی زلیخا ملکه معروف غلام خود را از نفس او بخواست
در خواسته است که کام او را بدهد انا لنریها فی ضلال مبین یعنی که ما می‌بینیم زلیخا را در کمراهی هویدا با وجود شرف
چون عزیز بیشینند غلام درم خرید شده در احسن القصص منقول است که چون زلیخا یوسف را بهارخانه برد و یوسف از او فرار
نمود این واقعه در میان اهل مصر شیوع یافت بعد که زنان در طعنا این سخن را کفتند که امرأة العزیز تراود فتاها
عن نفسه و مقصود زنان این بود که شاید بسبب این سخن جمال یوسف را ببینند بجهت آنکه زلیخا بعد از مراد و منع
کرد است که یوسف از حجره بیرون نیاید و نظر اغیار بر او نیفتد زنان مصر که مشتاق لقای یوسف بودند بر زلیخا حسد بردند
در یوسف حسرت خوردند در مقام گفتگو برآمدند و کلمات ملامت آمیز خشونت انگیز بنیاد نهادند **مؤلف گوید**
سر آنچه سر زنان را با سرا محبت سر بزرگوار ملامت کردند **اول** زنان مصر که زلیخا را ملامت کردند **دوم** زنان
اشراف مکه خدیجه را ملامت کردند که تو از [illegible] در ره است چون ولادت با سعادت حضرت در زنان شتوتی [illegible] شد
خدیجه خرسند سوی زنان قریش و بنی هاشم که بیایند و متوجه من شوید چنانکه زنان متوجه زنان [illegible] ایشان
در جواب فرستادند که تو زنان ما بودی و سخن ما را قبول نکردی و زن محمد که یتیم آل ابوطالب و فقیر و بی مال است
شد

ما کجا نزد تو آئیم و متوجه تو شویم خدیجه اندوهناک شد ناگاه چهار زن گندم گون بلند بالا نزد او حاضر شدند که
بزنان بنی هاشم شبیه بودند خدیجه از ایشان ترسید یکی گفت ای خدیجه مترس که ما را پروردگار فرستاده که متوجه تو
باشیم و ما خواهران توایم منم ساره و این آسیه که رفیق تو خواهد بود در بهشت و این مریم بنت عمران و
این کلثوم خواهر موسی پس یکی از ایشان در جانب راست خدیجه نشست دیگری در جانب چپ و سیم در پیش رو
و چهارم در پشت سر پس متولد شد فاطمه پاکیزه و چون بر زمین رسید نور آنحضرت خانهای مکه را روشن ساخت
و موضعی نماند در مشرق و مغرب مگر آنکه از آن نور روشن شد و ده نفر از حورالعین با خانه داخل شدند و هر یک ابریق
و طشتی از بهشت در دست داشتند و در آن ابریقهای ایشان آب کوثر بود پس آن زنیکه پیش روی خدیجه نشسته بود
فاطمه را برداشت و بآب کوثر غسل داد و جامه سفیدی بیرون آورد که از شیر سفیدتر بود و از مشک و عنبر خوشبوتر پس فاطمه را
در یکی از آن جامها پیچید و دیگری را مقنعه او نمود پس او را بسخن در آورد آن معصومه گفت اشهد ان لا اله
الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ولدی سادة الاسباط پس بر هر یک از آن زنان سلام
کرد و هر یک را بنام خود خواند پس آن زنان خندان شدند و حورالعین شادی کردند و اهل آسمانها یکدیگر را بشارت دادند
بولادت آنحضرت و در آسمان نوری ظاهر شد که ملائکه پیش از چنین نوری ندیده بودند پس آن زنان گفتند ای خدیجه بگیر
این دختر را که طاهره و مطهره و پاکیزه و با میمنت است و بارک است او و نسل او پس خدیجه آن معصومه را گرفت شاد
و خوشحال و پستان خود را در دهان او گذاشت پس فاطمه در روزی آنقدر نمو کرد که اطفال دیگر در ماهی و در ماهی آنقدر
نمو کرد که اطفال دیگر در سالی **سیم** فاطمه زهرا علیها السلام در عوالم روایت کرده سلمان گفت و در روز پیش رسول خدا
البشارة بود مکه داخل بر حضرت آنحضرت و گفتم ناگاه فاطمه داخل شد با پدرها و گریان و چون رسول خدا او را گریان دید
سبب پرسید گفت و در فرمود خدا هرگز نبیند ترا نکرد باد ای دختر فاطمه عرض کرد بر گردهی از زنان قریش گذشتم که خضاب
کرده بودند و چون نظرشان بر من افتاد در غیبت من دیدیم افتادند رسول خدا پرسید از ایشان چه شنیدی گفت
می‌گفتند که محمد تزویج نمود دختر خود را بفقیر ترین قریش و کمترین ایشان هم کثرات رسول خدا فرمود ای دختر من
ترا بعلی تزویج نکردم بلکه حق تعالی ترا بعلی تزویج نمود و پیش از علی جمعی ترا خطبه کردند و من امر ترا بخداوند گذاشتم
و در هم را جواب دادم در روز جمعه از نماز فارغ شدم آوازهای بسیار بگوش من رسید و جبرئیل با هفتاد صف ملائکه از من
نازل شدند و همگی تاجها بر سر و گوشوارها در گوش و دست پر عجاد در دست داشتند من از جبرئیل پرسیدم این
آوازها چیست جبرئیل گفت حق تعالی بر زمین مطلع گردید و از مردان علی را اختیار نمود و از زنان فاطمه را و فاطمه را بعلی
تزویج نمود پس فاطمه سر بجانب آسمان بلند کرد و تبسم نمود و گفت راضی شدم بآنچه خدا و رسول او راضی اند رسول خدا
فرمود ای فاطمه و خواهی زیاده کرامات رغبت ترا در علی فاطمه گفت بلی فرمود وارد نمی‌شود بر خدا سواران که از ما کرامی تر
باشند با چهار نفر **اول** برادرم صالح است که بر ناقه خود سوار است **دوم** عمّ من حمزه است که بر ناقه عضباء
من سوار است **سیم** من بر براق سوارم **چهارم** شوهر تو علی بن ابی طالب که بر ناقه از ناقهای بهشت سوار است
فاطمه عرض کرد وصف کن برای من آن ناقه را که از چه چیز آفریده شده است فرمود خلق شده است از نور حق تعالی پهلوهای

[illegible]

[illegible]

حضرت
کرد عذرا خواستم همین که جمال [illegible] ظاهر شد بر خود عادت زنان را بدیدم و دستهای خود را ببریدند و خبر نداشتند که خوب‌تر بود پیش
بین رسیده برکشت [illegible] حضرت یوسف را [illegible] که برکشتند و عذر خواستند و روشن کرد که چه چیز از برای تو حادث شد
که برکشته بود از خواهر و اسرار زنان آن ام [illegible] کرد [illegible] داری [illegible] فرمود [illegible] کرد و [illegible] لاتوبار
می‌شود [illegible] کرد [illegible] که غیر از خدا و ام الفضل [illegible] نمی‌دانند [illegible] خدا [illegible]
کوید [illegible] و زنان مصر یوسف را دیدند خدا [illegible]
[illegible] ام الفضل از [illegible] حاصل شد از [illegible] مولف کوید بعضی گفته‌اند [illegible] سلطان بود
که زلیخا گفت اخرج علیهن که اگر [illegible] علیهن لهن و گفت ان هذا الا ملک کریم [illegible] ولات
[illegible] وعلیها ما اکتسبت [illegible] سبب [illegible] دستهای [illegible] زنان
[illegible] یوسف [illegible] که پوشیده بود [illegible] خالت
[illegible] یوسف [illegible] شهر [illegible] حضرت
[illegible] دستهای خود [illegible] آلوده کردند [illegible] شبیه [illegible] شود
که [illegible] زنان که با او [illegible] بودند [illegible] رشتها
[illegible] دمشق [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] حاضر [illegible] کفار [illegible]
[illegible] بالحال
[illegible] زنان [illegible] داشته [illegible]
[illegible] دمشق [illegible] جواهر
الابصار [illegible] زد
اللهم العن [illegible] موضع بیست و نهم قال الله تعالی فی سوره
یوسف قالت فذلکن الذی لمتننی فیه گفت زلیخا با زنان مصر که [illegible] کنعانی است که ملامت کردید مرا در دوستی
او اکنون دانستید که [illegible] ولقد راودته عن نفسه [illegible] مراوده کردم او را از نفس او و اراده
خواستم [illegible] فاستعصم [illegible] و لئن لم یفعل ما آمره
و اگر [illegible] لیسجنن [illegible] ولیکونا من الصاغرین
[illegible] الذی [illegible] واحده
با [illegible] انظر الیه [illegible] لیلا و نهاری ثم [illegible]
یوسف [illegible] فقالت ولقد راودته عن نفسه فاستعصم [illegible] یوسف [illegible] و
[illegible] قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه [illegible] زندان
[illegible] زنان [illegible] والا تصرف عنی کیدهن

والا تصرف عنی کیدهن [illegible] عصمت [illegible] ایشان یعنی [illegible]
[illegible] ثابت [illegible]
[illegible] العابدین [illegible] کل واحده منهن الی یوسف [illegible] حاجته
[illegible] المطلوب [illegible]
امراة العزیز [illegible] کل واحده منهن [illegible] الی نفسها
[illegible] سوال [illegible] قال یوسف السجن احب الی مما یدعوننی الیه [illegible] السجن الذی هو المکان
[illegible] السجن الذی هو المصدر [illegible] الجواب [illegible]
التی هی الارادة [illegible] وقیل ان معناه
[illegible] النفس علی السجن [illegible] النفس علی الزنا [illegible] جابر انصاری [illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] روی تو [illegible]
روی یوسف [illegible] یوسف را جمال بود [illegible] جمال
[illegible] از حسن روی یوسف [illegible]
[illegible] زلیخا [illegible] کرد او را
[illegible] ریاضت [illegible] تو بهتر
زلیخا [illegible] غلام کنعانی [illegible] صلاح
[illegible] زنجیر [illegible] از ملامت [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] زلیخا [illegible]
زنجیر [illegible] زندان [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] زندان [illegible] زلیخا
[illegible] یوسف [illegible] زلیخا [illegible] کرد
یوسف را [illegible] زنجیر [illegible] چنانچه
[illegible] یوسف [illegible]
یوسف [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] حیا [illegible]
[illegible] ای یوسف [illegible] زنجیر [illegible]
حبس [illegible] زندان [illegible]
ای یوسف زلیخا [illegible] زنهار
ای یوسف [illegible] باشی [illegible] کنات

کاسکن کرنور از کلستان بزندان می برند بلکه فرض کن که از زندان نور بگلستان می برند این زندان را بر تو باغ و جناب [illegible]

[illegible]

قول کوینده [illegible]

[illegible]

[illegible]

جز ... بکوا ... مظلوم ... گفت که در راه ... افتاده از ... سلام ... بر ... پیام ... [illegible]
با ... بیان که ... شادی ... کنعانی ... برکت بسیار ... رسید ... چون ... بر ... تخت ... یعقوب
رسید ... که ... [illegible] ... فارغ کرد ... کلبه او ...
و گفت السلام علیک ایها المهموم ... العزیز ... [illegible] ... و ... باسوم د
تا ... [illegible] ... یعقوب ...
و ... [illegible] ... مستجاب ... اعرابی گفت ... پیش ... حال ... یوسف ...
... [illegible] ... احوالات یعقوب ... اعرابی
گفت ... یوسف ... [illegible] ... یعقوب ...
و ... کنعان را ... یوسف ... گفت ... [illegible]
... [illegible] ... بکنعان ... مقداری از شب گذشت ... بیت الاحزان یعقوب
گفت السلام علیک یا نبی الله یعقوب ... [illegible] ... گفت علیک السلام ...
... [illegible] ... آورده ... رسول ... پیغام ... آورده گفت رسول ... [illegible]
دید ... [illegible] ... زندانبان ... مصر ... یعقوب ... برادر ... گفت ... رسول ...
... [illegible] ... الاحزان
... [illegible] ... گفت ... [illegible]
گفت ... [illegible] ... یعقوب گفت ... اعرابی ...
... [illegible] ... کرده ام ... این پیغام ...
... [illegible] ... یعقوب ... اعرابی گفت ... رحمت
... [illegible] ... یعقوب گفت ... شیعه ... [illegible]
... یعقوب ... امام حسین ... شهادت حضرت ... اللهم
... [illegible] ... جزو سی و سیم ... قال الله تعالی و سوره
یوسف ودخل معه السجن فتیان ... [illegible] ... ملک ریان ... قال احدهما انی ارانی اعصر
خمرا گفت یکی از ایشان ... در خواب ... درخت ... خوشه انگور ...
... [illegible] ... انگور ... شراب ... [illegible]
وقال الآخر انی ارانی احمل فوق راسی خبزا ... گفت دیگری یعنی طباخ ... [illegible]
... [illegible] ... تاکل الطیر منه ... نبئنا بتاویله انا نریک
من المحسنین ... [illegible] ... خواب ... [illegible] ... زندان ...
دانا ... تعبیر ... خوابی ... [illegible] ... منقولست که سبب حبس

ساقی و طباخ این بود که پادشاه روم ... با مال بسیار و زهر هلاهل ... بمصر فرستاد که هر کس ملک ریان را زهر دهد
... هلاک کند من او را از مال دنیا بی نیاز می گردانم ساقی و طباخ هر دو این امر را قبول کردند و مشغول فرصت بودند
این دو نفر در باطن ... روزی با هم خلوت نموده مشورت کردند که این زهر را چگونه در چه وقت
بکار برند تا آنکه قرار دادند که طباخ زهر را داخل طعام کند و ساقی داخل شراب نماید ... پس طباخ
زهر را در طعام کرد و ساقی چون بسیار ترسید زهر را داخل شراب نکرد پس روز دیگر چون طعام و شراب را از برای
ریان آوردند طباخ به پادشاه گفت این جام شراب را مخور که زهر در آن داخل کرده اند پادشاه چون این را شنید بساقی گفت
البته باید ... این جام را بخوری ساقی آن جام را خورد ... [illegible] ... ساقی گفت ای پادشاه حال ...
... شد حالا التماس دارم که بطباخ بگوئی این طعامی که از برای تو آورده خود بخورد تا ... جدا گردد ملک
ریان بطباخ گفت باید این طعام را بخوری طباخ ابا کرد پس آن طعام را ... [illegible]
... طعام بود افتاد و مرد ... ملک ریان از هر دو ... امر کرد تا ایشان را بزندان بردند پس ساقی و طباخ در زندان
خواب ... [illegible] ... یوسف ... ساقی بطباخ گفت بیا تا هر یک خوابی بجهت خود ... و بگوییم ...
چنین خوابی دیده ام ... [illegible] ... و تعبیر او را طلب نماییم که چه خواهد گفت و خواب دروغ ...
تعبیر خواهد کرد پس ... [illegible] ... یوسف آمدند ...
ساقی ... طباخ ... پس یوسف ... تعبیر خواب ایشان ... [illegible]
... [illegible] ... سلام ... [illegible]
... [illegible] ... ایشان ... اسلام ... [illegible]
... [illegible] ... طریق اسلام دعوت ... پس ... یوسف ...
از تعبیر ... [illegible] ... گفت یوسف ...
... [illegible] ... طعام ...
... [illegible] ... یوسف ...
... [illegible] ... الهام الهی
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... مولف گوید ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

نجات نخواهی یافت [illegible] ابا جهل در خانه نشسته [illegible] بریان کرده بودند چون لقمه برداشتی [illegible]

[illegible] دادی [illegible] ابو جهل [illegible] دروغ گفتی [illegible]

[illegible]

ابو جهل [illegible] حضرت رسول [illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible]

یوسف

[illegible] حضرت [illegible] سورهٔ کهف [illegible]

[illegible] اللهم العن [illegible]

دو بیم قال انی تارک [illegible] واتبعت ملة آبائی ابراهیم واسحق ویعقوب ما کان لنا ان نشرک بالله من شیء

[illegible] ابراهیم واسحق ویعقوب [illegible]

[illegible] ذلک من فضل الله علینا [illegible]

[illegible] وعلی الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون [illegible]

[illegible] یا صاحبی السجن ءأرباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار

[illegible]

[illegible] ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتموها انتم وآباؤکم [illegible]

[illegible] ولکن اکثر الناس لا یعلمون [illegible]

[illegible] سورهٔ کهف [illegible]

[illegible] بالحکمة والموعظة الحسنة [illegible]

[illegible]

یوسف

بر قوم عاد باد سرد فرستاد که مردم را از زمین برکند و به هوا بلند کرد و امر کرد جبرئیل را که بر قوم صالح زد و ایشان را
هلاک کرد که از مکان خود کنده شود باذن خدا و باقی [illegible] این موضع [illegible] پس [illegible]
[illegible] و مانند اسب راهوار [illegible] تا بانجا که حضرت [illegible] بود ایشان در [illegible]
تورا یا رسول رب العالمین [illegible] این معانی [illegible] حضرت [illegible]
اینکه گوید که از زمین کنده شود [illegible] و وصف بالا [illegible] یا رسول
رب العالمین [illegible] چنانکه [illegible] خطاب کرد [illegible] معانی [illegible]
از معجزات موسی [illegible] بعضی گفته اند که دیگر [illegible]
این روایت [illegible] صاحب [illegible] از برای او [illegible] ایشان [illegible]
خدا با [illegible] موسی را باطل کردند [illegible] موسی [illegible] مؤلف گوید
این بود علامات نبوت پیغمبر و نشانه رسالت او را علامات شهادت حسین [illegible]
انا اهل بیت المقدس گفت و اسم [illegible] اهل بیت المقدس [illegible] شهادت [illegible]
از کجا مطلع شدید گفت [illegible] برداشتیم [illegible]
دیوارها رنگین شده [illegible] آسمان [illegible]
و رنج می گفت از جدار ایه [illegible] شفاعة جده یوم الحساب معاذ الله لا [illegible]
فلم [illegible] الشیب [illegible] آسمان [illegible]
و روز بعد [illegible] شهادت [illegible]
همان روز آن حضرت را شهید کرده بودند اللهم العن [illegible] حوض
قال [illegible] یوسف یا صاحبی السجن [illegible] سی و سیم
[illegible] یکی از شما که ساقی ملک باشد [illegible] پس [illegible]
[illegible] ساقی ملک [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] خواب [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] خواب [illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و گفته که در دلهای [illegible] دو گوش [illegible]
والامت حق [illegible]
می گوید [illegible] حضرت [illegible]
هرگاه [illegible] حضرت [illegible]
بگو خطاب [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آل طیبین [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] ایشان
پس گوید [illegible] شهادت [illegible] رسول رب
العالمین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
از [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] محمد و آل طیبین [illegible] ابراهیم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد و آل طیبین [illegible] ایشان [illegible]

۲۱۷

فانها الثلثة ايام تبقى في السجن ثم يخرج الملك اليوم الرابع ويعيده الى ما كان عليه وامر على يدي الكرم [illegible]

السكا ... رب الدار ورب الضيعة وما الصاحب الطعام ... الثلث فانها الثلثة ايام تبقى في السجن ثم يخرجك

الملك فيصلبك فتاكل الطير من راسك فقال ... كذبت ... المطلوب ... كان ... والاخر

[illegible]

[illegible]

... صاحب راى ... الرويا جزو من ... جزو من النبوة ... الانبيا ... سكوت

الرويا ... سكوت ... استفتيا ... الامر ... برمن

الملك ... استفتيا ... الامر الذي ...

... اول ...

[illegible]

۲۱۸

[illegible]

برسند گفت یوسف در وقت [illegible] ایشان [illegible] که [illegible] و آنکه او رستگار است [illegible]
ببین در کلام عرب بسیار است [illegible] بوده که [illegible] خود باشد زیرا که تعبیر یوسف [illegible] صواب [illegible]
حاصل که ساقی گفت اذکرنی عند ربک یاد کن مرا نزد [illegible] پادشاه [illegible] نام [illegible]
گفت [illegible] ساقی [illegible] پس ملک [illegible] حکم کرد تا [illegible] ساقی [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] شد [illegible]
جبرئیل نازل شد و یوسف را گوشه زندان بود [illegible] زمین [illegible] یوسف گفت [illegible]
یوسف نگاه کرد گفت طبقه زمین [illegible] زمین [illegible] طبقه [illegible]
[illegible] جبرئیل گفت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] پروردگار [illegible]
[illegible] هفت سال [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] جبرئیل [illegible]
گفت [illegible] جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت یا یوسف [illegible]
[illegible] گفت پروردگار [illegible] جبرئیل گفت [illegible]
[illegible] برادران یوسف گفت پروردگار [illegible] جبرئیل گفت [illegible] یوسف گفت [illegible]
جبرئیل گفت [illegible] یوسف گفت [illegible]
جبرئیل گفت [illegible] یوسف گفت [illegible] جبرئیل گفت [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] هفت سال در زندان [illegible] یوسف [illegible] جبرئیل [illegible] دیوارهای زندان [illegible]
[illegible] مؤلف گوید صاحب مجمع البیان و دیگران از مفسران [illegible] استعانت بمخلوق [illegible]
جایز است باجماع [illegible] روایات مذکوره [illegible] استعانت [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] و [illegible] استعانت [illegible]
[illegible] توکل بر خدا [illegible] بمخلوق [illegible] توکل بر خدا [illegible]
رفع [illegible] مؤلف گوید [illegible] اول [illegible]
رسول خدا [illegible] بشعب ابوطالب بردند و بنی هاشم را با خود بردند [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
موسم حج [illegible] بنی هاشم [illegible]
موسم [illegible] بنی هاشم [illegible]

[illegible]

یوسف

[illegible] بنی هاشم [illegible]
[illegible] اطفال بنی هاشم [illegible] پس از قریش [illegible]
شدند دویم [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
خارج با امیرالمؤمنین گفت [illegible] ابوبکر با حضرت رسول در غار بود و حضرت [illegible] در جای آنحضرت خوابیده
بودم و جان خود را فدای رسول خدا کرده بودم و چون قریش با حربه و سلاح [illegible] آنحضرت را [illegible]
[illegible] در خانه [illegible] در خانه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] گفت یا علی [illegible]
[illegible] سیم الم حسین [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] حضرت الم حسین از خانه بیرون آمد [illegible]
[illegible]
[illegible] در خانه [illegible]
[illegible] از خانه بیرون [illegible]
[illegible] حسن [illegible] حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت الم حسن [illegible] حسین [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible] در خانه خود پنهان کرد [illegible] الم حسن [illegible]
[illegible] از خانه بیرون آمد حضرت [illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه زهرا [illegible] علی بن ابی طالب
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دیگری برادرم حسین چون صالح تائب و نادم حضرت را شنید پرده گران روی عکسش برداشته شد و گریست و حضرت کرد
یا ابن رسول الله پیش از آنکه [illegible] را بنوید هم احکام اسلام بر تسلیم کن پس امام حسن صالح یهودی را تسلیمات کرد و صالح
امام حسین را بیرون آورده تسلیم انجام نمود و طبقی از طلا و نقره بر سر ایشان نثار کرد پس امام حسن و امام حسین را
گفته نزد مادر خود آمدند و چون روز دوم شد صالح با جمعی از اقوام و اقارب خود مسلمان شد و بدر خانه فاطمه آمد و صالح
روی خود را بر عتبه خانه مالید و گریست و گفت ای دختر محمد مصطفی بد کاری کردم و [illegible] ایشان از کار من
فاطمه پیغام داد که ای صالح من از حق و نصیب خود گذشتم و ترا عفو نمودم لکن حسین فرزندان [illegible] و فرزندان علی اند پس
از علی عذر خواهی کن بسبب آنکه فرزندان او را [illegible] پس صالح انتظار کشید تا امیرالمؤمنین از [illegible] آمد
کرد بخدمت حضرت آمد و عذر خواهی کرد حضرت فرمود من ترا عفو نمودم لکن ایشان دو فرزند و دو دردانه رسول خدااند
برو بروضه آنحضرت و عذر بخواه پس صالح خود بحضرت رسول آمد و گریه کرد یا رسول الله تو رحمة للعالمین فرستاده شده
و ظلم کردم و فرزندان حسین را [illegible] و بخانه بردم و پنهان کردم [illegible] لکن حال مسلمان شدم
حضرت [illegible] از تو راضی باشم لکن [illegible] که عذر از خدا بخواهی و استغفار کنی تا آنکه خدا ترا عفو نماید پس
چون صالح گریه بسیار کرد و استغفار بسیار نمود در وقت سحرها تا آنکه جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند عالم از گناه
صالح گذشت [illegible] سلمان [illegible] امام حسین را [illegible] مؤلف گوید صالح یهودی چون امام حسین را در
سالگی [illegible] حضرت را در خانه نگاه داشت [illegible] عذر خواهی کرد [illegible]
[illegible] که چون امام حسین را در سن پنجاه و هفت سالگی در کربلا [illegible] کشته [illegible]
[illegible] ... از شدت جراحات [illegible] ... در کربلا
دو [illegible] ... [illegible] بکثرة الصنوف [illegible] کل بکر [illegible] السبع الطرائف
کیف لم تنشق الارضین لم تزل [illegible] علیهم والکواکب کیف لم تنقض والا [illegible] تعطل [illegible] الاسلام صالح
هفتاد [illegible] ... [illegible]
حضرت [illegible] اللهم العن [illegible] اجابه [illegible] حروف سی و پنجم
قال [illegible] یوسف [illegible] الشیطان ذکر ربه [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] از زندان بیرون رفت [illegible] از زندان [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
فی السجن بضع سنین پس در زندان [illegible] یوسف [illegible] سال [illegible]
هفت سال در زندان بماند [illegible] دوازده سال در زندان [illegible]
پنج سال [illegible] هفت سال [illegible] در زندان بماند [illegible]
[illegible] یوسف کیف استغاث بالمخلوق دون الخالق [illegible] فی السجن طول
مالبث بعد قوله اذکرنی عند ربک [illegible] الی الناس [illegible] از حضرت صادق

مروی است که جبرئیل بر یوسف [illegible] دعا تعلیم کرد که در عقب هر نماز بخواند اللهم اجعل لی فرجا و مخرجا وارزقنی
من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب [illegible] از زندان خلاص شد و [illegible] حضرت نقل کرده که
چون مدت حبس یوسف [illegible] شد خداوند عالم او را اذن داد در دعا و فرج یوسف [illegible] بر زمین نهاد و گفت
اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک فانی اتوجه الیک بوجه آبائی الصالحین ابراهیم و اسحق
و یعقوب [illegible] فرج عطا کرد [illegible] گفتم یابن رسول الله [illegible] بهذا الدعاء [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] این دعا را بخوانید که اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک فانی اتوجه الیک
[illegible] و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلام [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف گفت [illegible] پروردگار [illegible] پروردگار
[illegible] پروردگار [illegible] پروردگار [illegible] تعلیم [illegible]
[illegible] پروردگار [illegible]
[illegible] پروردگار [illegible] خواب [illegible] تعلیم کرد [illegible] پروردگار [illegible] چگونه
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] توبه کرد
توبه او را قبول کردم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل [illegible] خلیل خود کردانیدم و از آتش نجات [illegible]
آتش [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible] العظیم [illegible] سوال
[illegible] خواب [illegible]
[illegible] یوسف در زندان [illegible] زندان شدم [illegible]
[illegible] السجن احب الی مما یدعوننی الیه [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] تعبیر خواب [illegible] زندان تعبیر [illegible] تعبیر خواب
[illegible]

٤٢٤ شو ... چند سال در زندان بماند پس هفت سال در زندان ماند و در وحی دیگر یوسف در زندان نگاه ... بر ... کار
خود از ... نان ... خورش و نان ... نزد او جمع شده بود ... در ... ثواب ... و ... در ... کند
و آب و نان ... چون چنین کرد آب ... نان و خورش خود کرد ... **ثولث کویند** اگر ... یوسف
در زندان ... در زندان ... زندان ... اهل بیت ... در زندان ... ایشان
اما در شهر شام ... در خرابه منزل ... منهال بن عمرو قصاب گفت روزی در بازار شام ... العابدین
... جاری بود ... رسول الله ... در
شهر شام دیدم حضرت ... اهل بیت ... الطعام
... روز ... و شب و روز ... منهال ... در
شهر شام ... بنی اسرائیل ... زنان ایشان را ... العرب
... اهل بیت ... در شهر
شام ... کشته بودند ... کرده ... منهال ... بر
... کردیم ... کرد ... و روی
خود ... منهال ... اند ... ضعیف ... روم
شاید ... زنان ... منهال ... خواب
... کریم ... المومنین ... کرد ... روایت
مجمع البیان ... المظلوم ... الضعیف ... حضرت یوسف ... در زندان بود ... دیر
خلاصه ... و کرد ... عبارت ... بر
در جامه ... ایشان ... و ایشان ... **شیعه** ... العابدین ... خواب شام ... خواهر
... و لیکن ... اهل بیت ... دعا
... کردند و ... اللهم العن ابا الشرور ... را
مهار **هو ص سی و ششم** قال ... فی سورة یوسف و قال الملک انی اری سبع بقرات
سمان گفت ملک ریان ... هفت گاو فربه ... بیرون آمدند ... یاکلهن سبع
عجاف ... هفت گاو لاغر ... سبع سنبلات
خضر ... هفت خوشه سبز ... هفت خوشه دیگر
... خوشه‌های سبز ... ای ملا ... افتونی فی رویای ان
کنتم للرویا تعبرون ... قالوا اضغاث احلام
... ملک ... و ما نحن بتاویل الاحلام بعالمین

انبئتم

٤٢٥ ... این نوع خواب ... چه تعبیر خوابهای ... و این از ... خوابهای باطل است ... مجمع البیان
... الرؤیا من ... ثم یکون علی وجوه **الاول** ما یکون من الله ... وهو الذی له تعبیر
الثانی ما یکون من الشیطان ... **الثالث** ما یکون من ... اعتقاد ...
ثولث کویند اما خوابهای ... **اول** در ... المومنین ... گفت
... باشد ... اشاره
... خواب ...
فارغ شد گفتم ... خود ...
... کردم ... گفت ...
... رسول خدا ... آن حضرت ... پیغام ... و
... رسول ... ابن جبل ... و
عرض کردم یا رسول الله ... گفت
... خواب ... رسول خدا ... شهری
... ایشان ... سرخ داشت ... برد
رسول خدا ... گفتم ...
... شمشیر ... را ...
... از خواب بیدار شدم ...
... پریشان بودم ... هیچ کس
... از آن ... خواب
... ایشان ... ما
... بود ... باقی ...
... سوال ... جامهای ...
... سرخ داشت ... **دویم** ... کشف الیقین
... امیر المومنین ... از اهل
... گفت
... گفت ... گفت چون
... هیچ چیز
... علی بن ابی طالب ... پیغمبر ... و
... گفت ... ایشان ...

یوسف

۲۲۴

موضع سی و هشتم

قال الامام فی سورة یوسف وقال الذی نجا منهما وادکر بعد امة

[illegible]

۲۲۵

[illegible]

ما اگر [illegible] درخت دعموم [illegible] خود [illegible] داخل شد [illegible] السلام علی هرون [illegible]

جواب سلام داده گفت [illegible] و دیدم که [illegible] شب [illegible] کردی [illegible] دعا [illegible] تا زکریم و چهار

رکعت نماز [illegible] کریم و گفتم [illegible] هرون [illegible] گفت خدا [illegible]

و نجات [illegible] هرون [illegible] گردانید و گفت [illegible] کلمات دعا را

تعلیم کن [illegible] گفت [illegible] در انجا [illegible] شب [illegible] هرون [illegible] تا اینکه

[illegible] دوم [illegible] در فراش خوابیده بودم چون

نصف شب گذشت [illegible] که [illegible] خوابیده بودم [illegible] و گفت [illegible] حرکت

[illegible] دیدم [illegible] هرون داخل شد [illegible] سلام [illegible] گفت هرون [illegible]

[illegible] داخل شد [illegible] سلام [illegible] بودم و

[illegible] برخدا اعتماد کن [illegible]

[illegible] سلام کردم جواب سلام [illegible] گفت

[illegible] گفت [illegible] جعفر [illegible] آوردی [illegible] هزار

[illegible] سلام [illegible]

[illegible] کنتم [illegible] گفت

[illegible]

[illegible] با نجم [illegible] العظیم [illegible]

حومن سی و هشتم

قال الذی تم و تعبرت [illegible] یوسف قال تزرعون سبع سنین دأبا

[illegible] اشاره [illegible] زراعت [illegible]

حصد تم فذروه فی سنبله [illegible] اشاره [illegible]

[illegible] الا قلیلا مما تأکلون [illegible]

[illegible]

ثم یأتی من بعد ذلک سبع شداد [illegible] یأکلن ما [illegible]

لهن الا قلیلا مما تحصنون [illegible]

[illegible] ثم یأتی من بعد ذلک عام فیه یغاث

الناس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الناس [illegible]

المستفتین الذین قالوا افتنا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابوطالب ابن قطعه را گفت الم تعلموا ان ابنا لا مکذب لدینا ولا یعنی بقول الاباطل وابیض یستسقی الغمام بوجهه
ثمال الیتامی عصمة للارامل تمشیه فی الناس ای تعرّل الا فاسر الحکام عند التفاضل حلیم رشید عادل غیر طائش
یوالی الها لیس عنه بغافل سیم در حدیث است که شرح آن در سلوات [illegible] که اعرابی خدمت رسول خدا آمد و از قحط شکایت کرد و گفت
یا رسول الله اعوام خورشید بود [illegible] که اثری از طفلی باقی نمانده که شیر بیچاره و شتر [illegible] یا رب [illegible] شعار را
گفت اتیناک والعذراء تدمی لبانها وقد شغلت ام الرضیع عن الطفل والقی بکفیه الفتی لاستکانة من الجوع حتی ما یمر ولا یحلی
ولا شیء مما یاکل الناس عندنا سوی الحنظل العامی والعلهز الفسل ولیس لنا الا الیک فرارنا وأین فرار الناس الا الی الرسل
پس حضرت بر خواست در حالتی که ردای مبارک را می کشید تا آنکه بر منبر بر آمد و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و گفت اللهم
اسقنا غیثا مغیثا مریئا هنیئا مریعا سجا [illegible] غدقا طبقا دائما دررا تحیی به الارض وتنبت به الزرع وتدر به الضرع
واجعله سقیا نافعا عاجلا غیر رائث را و گفت بخدا قسم هنوز رسول خدا دست مبارک را بر نگردانیده بود بسوی سینه خود
تا آنکه ابرها [illegible] را گرفت و باران آمد که مردم آمدند و عرض کردند یا رسول الله الغرق الغرق حضرت فرمود اللهم حوالینا
ولا علینا پس ابر [illegible] تاج دور مدینه را گرفت و شروع بباریدن کرد پس حضرت خندید [illegible] تا آنکه [illegible] شد پس فرمود
چه نیکو گفت ابو طالب [illegible] حاضر بودی چشمش روشن و شاد میشد امیر المؤمنین بر خواست و عرض کرد یا رسول الله گویا این شعر را اراده
کردی که ابو طالب در مکه گفت وابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل حضرت فرمود بلی و استغفار کرد از
برای ابو طالب پس مردی از بنی کنانه بر خواست و این چند بیت را از برای حضرت انشاد کرد لک الحمد والحمد ممن شکر
سقینا بوجه النبی المطر دعا الله خالقه دعوة الیه واشخص منه البصر فما کان الا کما ساعة او اقصر حتی رأینا الدرر
دفاق العزالی وجم البعاق اغاث به الله علیا مضر فکان کما قاله عمه ابو طالب ذو رواء غرر به یسر الله صوب الغمام
فهذا العیان وذاک الخبر فمن یشکر الله یلقی المزید ومن یکفر الله یلقی الغیر پس حضرت فرمود اگر شاعری نیکو گفت
احسنت چهارم بروایت عمار در بعضی از نسخ [illegible] [illegible] پس حضرت فاطمه امام حسن و امام
حسین را برداشته خدمت حضرت رسول آورد و گفت یا رسول الله اینها کودکند و تاب تشنگی ندارند پس حضرت رسول امام حسن را
طلبید و زبان خود را در دهانش گذاشت امام حسن مکید تا سیراب شد پس امام حسین را طلبید و زبان معجز نشان را در دهان
نهاد امام حسین نیز مکید تا سیراب شد پنجم بروایت عیون المعجزات حضرت صادق فرمود که فتنی اهل کوفه خدمت امیر المؤمنین
آمدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین معروف است که در این ولایت باران نباریده و از کمی باران شکایت کردند پس امیر المؤمنین
بامام حسین فرمود برخیز و طلب باران نما پس اجابت بر خواست و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و صلوات بر حضرت رسول فرستاد
و عرض کرد اللهم معطی الخیرات ومنزل البرکات ارسل السماء علینا مدرارا واسقنا غیثا مغزارا واسعا غدقا
مجللا سحا سفوحا ثجاجا تنفس به الضعیف من عبادک وتحیی به المیت من بلادک آمین یا رب العالمین
هنوز دعا بر حروف برزبانش تمام نشده بود که هوای صاف ابری پدید آمد که روی هوا را گرفت و ابری ببارید که
از بر بهای سیلها جاری شد که زمینهای آنجا [illegible] [illegible] [illegible]
زمال سیل بسیار [illegible] [illegible] حضرت از دعا فارغ نشده بود که باران از آسمان فرود

خوض سی و نهم قال الله تعالی در سوره یوسف وقال الملک ائتونی به یعنی گفت
ملک بیاورید یوسف را [illegible] الرسول [illegible] هنگامی که آمد بسوی یوسف رسول پادشاه و ملک [illegible] گفت او یوسف
اجابت کن ملک را تا تعبیر خواب چنانکه [illegible] گفته از تو بشنود یوسف خواست اول [illegible] را اظهار کند
تا که [illegible] حال او [illegible] قال ارجع الی ربک گفت یوسف باقی که باز گرد بسوی بزرگ خود
پس بپرس او را یعنی در خواست نما [illegible] فسئله ما بال النسوة اللاتی قطعن ایدیهن چه بود [illegible] که در مجلس زلیخا
دستهای خود را بریدند [illegible] یکی [illegible] علیم [illegible] بکار زنان [illegible] اثبات [illegible]
برای آنکه [illegible] اجتهاد [illegible] در جمیع اینان [illegible]
یوسف پوشیده [illegible] الملک [illegible] فی نفس العزیز منه حاله یقول هذا الذی [illegible] قال اشفق
یوسف [illegible] الملک [illegible] فادعه [illegible] [illegible] حاصل
اگر یوسف [illegible] زندان [illegible] از [illegible] یوسف در [illegible]
مردانست که بار [illegible] خیانت کرد [illegible] رسول [illegible] لقد عجبت من یوسف وصبره وکرمه والله یغفر له
[illegible] البقرات العجاف والسمان ولو کنت مکانه [illegible] شرط ان یخرجونی من السجن ولقد عجبت من یوسف
وصبره وکرمه والله یغفر له حین اتاه الرسول فقال ارجع الی ربک ولو کنت مکانه ولبثت فی السجن ما لبث لاسرعت الاجابة
وبادرتهم الباب وما ابتغیت العذر انه کان لحلیما ذا اناة مولف گوید این بود معنی [illegible] یوسف در زندان تعبیر خواب ملک
[illegible] حضرت امام موسی در زندان [illegible] [illegible] هرون [illegible] [illegible] حضرت امام موسی را حبس نمود
[illegible] حضرت [illegible] ظهور [illegible] هرون [illegible] یحیی بن خالد برمکی را طلبید و با او گفت
[illegible] [illegible] که در باره [illegible] [illegible] احوالی
یحیی گفت [illegible] [illegible] [illegible] آوری
[illegible] احوال [illegible] هرون گفت برو نزد
موسی بن جعفر [illegible] [illegible] که من قسم خورده ام که [illegible]
تا اینکه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] یحیی بن خالد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] یحیی بن خالد [illegible] حضرت موسی بن جعفر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] موسی بن جعفر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

یوسف

[illegible] شیعه [illegible]

[illegible] قال الله تعالی فی سوره یوسف قال ما خطبکن اذ [illegible] حرف چهلم

[illegible]

اول [illegible]

دوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

وفات کرد و چون خبر با دیگر رسید [illegible] انکار کرد [illegible] این امری است که پیغمبر

[illegible] والحسن [illegible] و اخوان [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] اخوان [illegible] حضرت فرمود

[illegible] حضرت [illegible] فرزند [illegible]

رسول خدا [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] حضرت فرمود [illegible]

[illegible] حضرت فرمود [illegible] رسول خدا

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] سلیم [illegible]

حوض جهل [illegible]

[illegible] یوسف

ای [illegible] رسول خدا [illegible] حضرت [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

فرمود [illegible] علی بن ابی طالب

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] حضرت فرمود [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] حضرت فرمود [illegible] تزویج [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

حوض جهل [illegible]

[illegible]

تعبیر خواب ملک شده بود تا ابرئ نفسی تا آخر این حکایت قول زلیخاست بجهت آنکه یوسف در مجلس ملک و زنان حاضر نبود و هنوز
از زندان بیرون نیامده پس معنی این آیت آن است که احلت علیه الذنب عند حضوره ولکنی ما احلته علیه فی غیبته حین
کان فی السجن وان الله لا یهدی کید الخائنین فیه تعریض بانها لما افترت علی الملک فلا جرم افتضحت وانه لما کان بریئا من
الذنب لا جرم طهره الله سبحانه وما ابرئ نفسی من الخیانة مطلقا فانی قد خنته حین قلت ما جزاء من اراد باهلک سوءا ورجعت
السجن ثم اعتذرت عما کان منها فقالت ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی کنفس یوسف ان ربی لغفور رحیم استغفرت
ربها واسترحمته مما ارتکبت قال المحققون النفس الانسانیة شیء واحد فاذا مالت الی العالم العلوی کانت مطمئنة واذا مالت
الی العالم السفلی والی الشهوة والغضب سمیت ... لانها الی العالم الحسی وقرارها منه فلا
جرم اذا خلیت وطباعها انجذبت الی الهوة الحالة ... انما من حیث هی امارة بالسوء واذا کانت منجذبة الی العالم
العلوی ومن الی العالم السفلی سمیت لوامة ... ان النفس المطمئنة هی ... العلویة والنفس الامارة منطبعة
فی البدن ... علی الشهوة والغضب وسائر الاخلاق الرذیلة ... بقوله الا ما رحم ربی ...
النفس عن السوء بحفظه ... علی نهج الالطاف

نظم

بجرم خویش کرد اقرار مطلق
برآمد زو صدای حصحص الحق

بگفت و بعد از آن یوسف را ... در دشتی ... راهی
گفت او را ... چکام من ... انتم ... چیزی ... چون زلیخا ...
پرهیز ... چون زلیخا در حضرت ... خداوند ... اقرار ... چون این زن ... خود معترف شده
داد ... شایسته ... خود ... طلب ... بر سر ... یوسف ...
بعد ... بپادشاه ... زلیخا محتاج شد ... مردم ... یوسف پادشاه شد ...
مردم زلیخا را گفتند ... بر سر راه ... تا ... کنند ... سر راه یوسف
چون آنحضرت ... پادشاهی ... زلیخا ... خداوندی که پادشاه را بمعصیت خود بنده
گرداند و بنده را ... طاعت ... پادشاهی رساند یوسف گفت ... زلیخائی گفت بلی ... او را بخانه آن حضرت
بردند ... زلیخا بسیار ... یوسف ... گفت ... چنین ... کردی گفت ...
... بلا ... کسی ... بود زلیخا گفت اول بلا آن شد
... و جمال دوم بلا آن بود ... عزیز ...
... سیم شوهر ... یوسف ... گفت ... و خواهم
... یوسف ... زلیخا ... یوسف او را ...
... یوسف ... زلیخا ... سلطنت ... آنحضرت را
... خداوند ... که پادشاهان را بمعصیت ... بنده گرداند ...
ایشان پادشاه گرداند ... محتاج شده ... یوسف گفت ... خدا ...
... دعا ... کن ... بوجه ... استجابت ...

و شرطهای بزرگی در بهای یوسف و ... زلیخا گفت هنوز در مقام ... او را ... گذشته ... ام و شرم
میکنم ... در مقام استغفار ... و طلب رحمت از جناب ... و هنوز ... خود را ... است
... خود ... یوسف ... و ... کن ...
... کشوده است ... اجابت و ... شود ... حیات
... زلیخا گفت ... اگر ... یوسف ... که یوسف
... زلیخا گفت ... از جناب خدا ... روزی ... بیش
... خواهم ... یوسف با آنحضرت ... کرد ... که
از برای او ... شد ... این ... که اکنون ... هنوز ...
بپر یوسف زلیخا را ... چون ... او ... و ...
گفت شوهر ... زلیخا ... یوسف ... آنحضرت او را ...
... زلیخا ...
... یوسف ... اکنون ...
... گفت من ...
بخدمت یوسف رفت و او در ... پادشاهی ... گفت سپاس خداوندی را ...
پادشاه گرداند و پادشاهان را بمعصیت خود بنده گرداند پس یوسف او را ...
یوسف ... گفت ... زلیخا ...
... زنان ... حسن و جمال ...
... زلیخا ... یوسف ... پادشاه ... آنحضرت ...
...
زلیخا گفت من ... یوسف گفت ای زلیخا ...
... زلیخا گفت ... که پادشاهان را بمعصیت خود ...
... پادشاهی رساند یوسف گفت ... حسن و جمال ...
... یوسف گفت ...
... زلیخا گفت ... یوسف گفت ...
گفت ... یوسف که زلیخا ...
...
شعبه زلیخا ... آنحضرت ...
شام ...

سهل گوید که زنان چون عصر شبهای شیرین سوار بودند یکی از آن زنان گفت والجوار دعایاه واحسناه واحسیناه لورایتم ما

حل بنا من البلاء یا رسول الله بانکر اساری کانهن بعض اساری الیهود والنصاری واخزیاه لانا انا اهل البیت سهل

گوید از اینکه بیشتر از زنان بود رفتم و پرسیدم از آنکه قالت انا سکینه بنت الحسین گفتم من سهل بن سعدم و بصحبت جدت

مشرف شده ام و از احادیث او شنیده ام ایا حاجتی من داری فرمود یا سهل لصاحب هذا الراس ان یقدم الراس امامنا حتی

یشتغل الناس بالنظر الیه ولا ینظروا الی حرم رسول الله سهل گوید نزد آن شقی رفتم و چهارصد مثقال طلا با او دادم و التماس پیش

بردن سر کردم و عرض کردم هل لک من حاجة اخری قالت نعم ادع الی بالثیاب من الثیاب حتی نستتر به ایانا بثیاب خود را بنظر آوردم دادم

و جمعی از زنان نظر انداختند بجامهای خود را دادم و بجانب دیگر چون یعقوب نزد یوسف رسید یوسف با لشکر خود سوار شد باستقبال

آنحضرت بیرون رفت در اثنای راه گذشت بر زلیخا و او در خرابه خود عبادت میکرد چون یوسف را بدید شناخت بصدای حزین

یوسف را صدا کرد کای آنکه ما را از عشق تو بسی اندوه خوردم که چه بسیار شبها در هجر تو بگذرانیدم چگونه بنرکاش ازار کرد

وجه شیخ است کنا چگونه ... کردانید از آن لذا اللهم العن ابا الشرور و اتباعه عمر و یاوعلا باصابه یا بنهار حوص

چهل و دویم قال اسدیم در سوره یوسف و قال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی در تفسیر امام حسن عسکری

مذکورات الاظهر ان هذا الملک هو الریان لا العزیز لان قوله استخلصه لنفسی یدل علی انه قبل ذلک ماکان خالصا له وقد

کان یوسف قبل ذلک خالصا للعزیز بروایة تفسیر اصحاب ثانی پادشاه بعد از یوسف زیاد کردید و گفت ریان بیاورید یوسف را

نزد من تا خالص گردانم او را از برای خود و مهمات خود را باو گذارم بروایتی حضرت صادق ع فرمود که چون خشنود شد از دعای

یوسف در وقتی که در زندان بود که ای یوسف چه چیز ترا با خطا کاران ساکن گردانید عرض کرد جرم بود گناه است چون یوسف اعتراف

بگناه خود نمود بسوی او وحی نمود که این دعا بخوان یا کبیر کل کبیر یا من لا شریک له ولا وزیر یا خالق الشمس والقمر

المنیر یا عصمة المضطر الضریر یا قاصم کل جبار عنید یا مغنی البائس الفقیر یا جابر العظم الکسیر یا مطلق المکبل الاسیر

اسالک بحق محمد وآل محمد ان تجعل لی من امری فرجا ومخرجا وترزقنی من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب چون صبح

شد عزیز او را طلبید و از حبس نجات یافت بروایة تفسیر امام حسن چون یوسف خواست از زندان بیرون آید زندانبانان های های

گریستند و گفتند ای یوسف از ما بزرگوار چگونه در زندان و بیکسان و ... دلها ... یوسف ایشان را دلنوازی

نمود و دعای ایشان را کرد که اللهم اعطف علیهم بقلوب الاخیار ولا تعم علیهم الاخبار پس ازین جهة زندانیان

دانایان ... ایشان شنیدند ... عالم را ... ملک ... یکونوا اصحاب السجن اعرف الناس — روایت بعیوب کنند

بالاخبار فی کل بلدة و چون از زندان بیرون آمد بر در زندان نوشت هذا قبور الاحیاء وبیت الاحزان وتجربة الاصدقاء

وشماتة الاعداء یعنی این قبر زندگان است و خانه اندوهگینان و تجربه دوستان و شماتت دشمنان است پس بحمام رفت

و ... وخلعت ... پوشید ... بروایت تفسیر امام ریان حاجب را با هفتاد مرکب

آراسته با تاج و لباس ملوکانه نزد او فرستاد تا بتعظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان بیارند ملک ریان آورند

و بقول دیگر ریان گفت شهر مصر را زینت کردند و از زندان تا قصر چهار فرسخ بود ... زوند و ... بلوت ...

و سیصد هزار سوار دو طرف راه صف کشیده بودند و ... کردند در ... خادمات مجمرهای زرین

بدوست

بدوست شان نثار ... و خادمان و غلامان ... از ... بر کف نهاده شعرا

حضرت ... اسبی ... با طلاح که ... ریان ... سوار شد ... برای یوسف فرستاد ...

چون حضرت یوسف در بارگاه ریان رسید ابتدا فرمود حسبی ربی من دنیای حسبی ربی من خلقه عز جاره وجل ثناؤه

ولا اله غیره پس چون داخل بارگاه شد فرمود اللهم انی اسالک بخیرک من خیره واعوذ بک من شره وشر غیره پس چون

نظرش بر پادشاه افتاد سلام کرد بزبان عربی ریان گفت این چه زبان است فرمود زبان عم اسمعیل است پس بزبان عبری

ریان را دعا کرد ریان گفت این چه زبان است فرمود این زبان پدرانم است ... اعزاز و اکرام نمود و یوسف را

در کنار گرفت و با انواع اجلال و اکرام او را بر تخت خود نشانید و ملک هفتاد زبان میدانست بهر زبانی که با یوسف سخن

میگفت حضرت بهمان لغت او را جواب میداد ریان تعجب کرد و یوسف اندر سن سی سال بود ...

... علم ... شاهد کرد ... تعجب گفت این ... که تعبیر خواب من کرده است گفت بلی گفت

ای یوسف میخواهم که تاویل خواب خود را از تو بشنوم یوسف فرمود اول خواب خود را تفصیل بگو که چگونه دیدی ...

پس تعبیر آنکنم ریان گفت چنین باشد پس یوسف فرمود ای پادشاه تو هفت گاو دیدی فربه سفید در روشنی که از رود نیل را

شکافته و از آنجا بیرون آمدند پستانها پر از شیر بود و ایشان ... از حسن ایشان تعجب میکردی ناگاه دیدی که آب

نیل ... ظاهر شد ... هفت گاو لاغر ... خاکی رنگ شکمها بر پشت

چسبیده ... چون خرطوم

... پس ... گاوان فربه حمله کردند ... استخوانهای ایشان را

بمکیدند ... تعجب ... هفت خوشه گندم سبز ... هفت خوشه سیاه و خشک هم

... و تعجب ... هفت خوشه گندم سبز ... هفت خوشه سیاه و خشک روئیده

بعد از آن باد ... خوشهای خشک و سیاه را بر خوشهای تر و سبز زد و آتش از آن بیرون آمد و خوشهای سبز را

سوخت خواب ... پس تو از دهشت و خوف این واقعه از خواب بیدار شدی ملک ریان تعجب کرد و گفت والله

چنین بود که تو گفتی از خواب من و آنچه تو از خواب من بیان کردی عجیب تر است گویا این واقعه را تو دیده و راست هم صواب

گفتی و هیچ خطا نکردی و مرا بعضی از آن فراموش شده بود اکنون بخاطرم آمد پس تعبیر آنرا بطریقی که گذشت تقریر کرد

ریان گفت ای صدیق روزگار رای صواب تو ... اگر چه ... پادشاه صلاح

... زراعت ... بازخواهی

... بار ... این باشد ... برای

... هفت سال ... حاصل

... هفت سال

... هفت سال

... و تصور

٢٣٩

ملك ريان كه اين خوابرا از يوسف شنيد [illegible] پس آنهنگام كه ريان سخن گفت با يوسف قال انك اليوم لدينا مكين امين گفت

اي يوسف بدرستي كه تو امروز نزد ما با جاه و منزلتي و در زمانه [illegible] بر همه مرزها برداري جمع اسبابش فقال الملك [illegible]

[illegible]

[illegible] خواهد [illegible] قال اجعلني على

خزائن الارض گفت يوسف كه [illegible] كند [illegible] مصر [illegible] حاصل ولايات مصر است [illegible]

الحكم [illegible] حفيظ عليم [illegible] حفظ كننده

[illegible]

[illegible] شبهه [illegible] يوسف [illegible]

[illegible] ان تنزع على [illegible]

[illegible]

[illegible]

٢٤٠

عليها حايزان يجب الى الصدر ان كانت ليوسف فى المغفرة كما قال سبحانه وما ربيت اذ رميت ولكن الله رمى فاضيفت الى [illegible]

لما كان نبوته وان كان الرقى للشيخ والكواكب يكون الموضع المستوى [illegible]

[illegible] سوال چگونه يوسف از ريان طلب امارت كرد و حال آنكه طلب امارت نزد اهل آخرت مرضي نيست جواب [illegible]

[illegible]

[illegible] سوال چگونه يوسف [illegible] حفيظ عليم و حال آنكه [illegible]

فلا تزكوا انفسكم جواب [illegible]

[illegible]

[illegible] قول يوسف را [illegible] حفيظ عليم و قول شعيب را كه گفت انا لكم ناصح امين [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] يوسف گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۸۱

علیم ودر مجالس الجنه نوشت ومن مردم را از اولاد رسول خدا ام وهم را بجبر واکراه بر قبول این امر واداشته اند پس انکار وعناد
تو بر من حیث امر بکند هیچ عقاب بر تو نیست ومن شهادت میدهم که تو فرزند رسول خدائی ودر کتاب وسایل الشیعه
ودر کتاب العلماء درباب استحباب کثرة الانفاق فی الطیب از حضرت جواد منقولست که حضرت امام رضا امر نمود
هفتصد درهم [illegible] خریدند ودرساب روغن بان ریختند بجهت آنکه استعمال آنها [illegible] سهل [illegible] نوشت ابن ابی
حضرت [illegible] علی ورا عیبی کند پس حضرت درجواب نوشت افضل العلماء ان یوسف دهوسنی لبس الدیباج منسوج
بالذهب وجلس علی کرسی الذهب لم ینقص من حکمته شیئا پس حضرت امر نمود که غالیه برای حضرت ساختند بچهار هزار درهم
بروایت مجمع البیان تا قام یوسف فی بیت الملک [illegible] فلما انصرف السنة [illegible] سال الامارة دعا الامیر فتوجه ورداه
بسیفه لا اربابه ووضع له سریر من ذهب مکلل بالدر والیاقوت وضرب علیه کلة من استبرق ثم امر ان یخرج فخرج متوجا لونه کالثلج
ووجهه کالقمر یری الناظر وجهه فی صفاء لون وجهه فانطلق حتی جلس علی السریر ودانت له الملوک وفعل [illegible]
الناس [illegible] الرجال والنساء یعنی چهره [illegible] گشت تاج مکلل بر سر یوسف نهادند وجامه خاص خود را دربر او پوشانید [illegible]
خاص خود حمایل او کرد [illegible] مرصع بیاقوت نشانید وقبه از استبرق [illegible] طول [illegible] دیبهای [illegible]
دیگر [illegible] ویوسف را برآن نشانید وامرا وسلاطین خود را بخدمت [illegible] کار را باو تفویض کرد وخود درخانه
در ایام پادشاهی [illegible] کفایت او نهاد وکار رعیت مصر را باو واگذار نمود شعر این [illegible] یوسف پیغمبرزاده
[illegible] قال حضرت سجاد [illegible] اللهم العن
[illegible] حوض [illegible] قال [illegible] یوسف ولاجر
الاخرة [illegible] از حیثیت بنا ودوام بهتر است [illegible]
بخوار [illegible] از نواحی چون یوسف که [illegible] از [illegible]
تخت وجاه رسید بروایت تفسیر خلاصه چون یوسف [illegible] حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و
انبارخانهای عالی بنا نمود وهفت سال از هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف جزئی بمردم میداد وباقی را با خوشه
مضبوط میساخت وبروایت دیگر یوسف امر کرد تا [illegible] که هوای معتدل داشت [illegible]
[illegible] بنا [illegible] ساخت [illegible]
[illegible] چهار هزار خانه ساختند [illegible] کرد [illegible] مصر [illegible]
باشد **سوال** [illegible] در شهر مصر از جمله انبارهای حضرت یوسف است [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] اند [illegible] در شهر مصر بنا کرد از برای آنکه
علوم را [illegible] حفظ کند از طوفان بنا [illegible] لحفظ العلوم [illegible] عن الطوفات [illegible]
[illegible] من [illegible] من جهة النجوم [illegible]
[illegible] بعد [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]

وزنش

۳۸۲

باران نبارید [illegible] جمیع محصولات بکمال رسید ودرسال اول از غله نهادانبارها [illegible] ازغله گشت [illegible] انبارهای دیگر ساختند
درسالهای [illegible] غلات [illegible] سال [illegible] در دیست [illegible]
[illegible] سال [illegible] که روزی [illegible] خود [illegible] کنند [illegible] خط را [illegible]
[illegible] مصر [illegible] شهر مصر [illegible] کرد [illegible] مصر [illegible]
[illegible] بیدار شد [illegible] الجوع الجوع [illegible] یوسف [illegible] طعام
[illegible] که در نصف شب طعام بخورد یوسف [illegible]
[illegible] طعام [illegible] گرسنه [illegible]
[illegible] طعام [illegible] طعام [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] طعام [illegible]
[illegible] طعام [illegible] حضرت یوسف [illegible] طعام [illegible] یوسف [illegible]
در نصف شب گرسنه [illegible] شب [illegible] کامردم را سبیل
بطعام [illegible] طعام [illegible] طعام [illegible] از حضرت یوسف
[illegible] حضرت [illegible] بروایت مجمع البیان ثم اقبل
یوسف علی بیع الطعام فباعهم فی السنة الاولی بالدراهم والدنانیر حتی لم یبق بمصر وما حولها دینار ولا درهم الا صار فی مملکته
یوسف وباعهم فی السنة الثانیة بالحلی والجواهر حتی لم یبق بمصر وما حولها حلی ولا جوهر الا صار فی مملکته وباعهم فی
السنة الثالثة بالدواب والمواشی حتی لم یبق بمصر وما حولها دابة ولا ماشیة الا صارت فی مملکته وباعهم فی السنة
الرابعة بالعبید والاماء حتی لم یبق بمصر عبد ولا امة الا صار فی مملکته وباعهم فی السنة الخامسة بالدور والعقار
حتی لم یبق بمصر وما حولها دار ولا عقار الا صار فی مملکته وباعهم فی السنة السادسة بالمزارع والانهار حتی لم یبق بمصر
وما حولها نهر ولا مزرعة الا صار فی مملکته وباعهم فی السنة السابعة برقابهم حتی لم یبق بمصر وما حولها عبد ولا حر
الا صار عبد یوسف فملک احرارهم وعبیدهم واموالهم وقال الناس ما رأینا ولا سمعنا بملک اعطاه الله من الملک
ما اعطی هذا الملک حکما وعلما وتدبیرا ثم قال یوسف للملک ایها الملک ما تری فیما خولنی ربی من ملک مصر واهلها
اشر علینا برأیک فانی لم اصلحهم لافسدهم ولم انجهم من البلاء لاکون بلاء علیهم ولکن الله انجاهم علی یدی قال له
الملک الرأی رأیک قال یوسف انی اشهد الله واشهدک ایها الملک انی قد اعتقت اهل مصر کلهم ورددت علیهم
اموالهم وعبیدهم ورددت علیک ایها الملک خاتمک وسریرک وتاجک علی ان لا تسیر الا بسیرتی ولا تحکم الا بحکمی
قال له الملک ان ذلک لزینی وفخری ان لا اسیر الا بسیرتک ولا احکم الا بحکمک ولولاک ما قویت علیه ولا اهتدیت له
ولقد جعلت سلطانی عزیزا وانا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وانک رسوله فاقم علی ما ولیتک فانک لدینا مکین
امین [illegible] یوسف را
[illegible] مصر [illegible] درباره او [illegible]

[illegible]

[illegible] یوسف [illegible] هفت سال هرگز طعام سیر نخوردی تا گرسنگان را فراموش نکند [illegible] که هر روز [illegible]

[illegible] طعام [illegible] کفت یا یوسف چرا بر عادت معهود روزی دو مرتبه طعام در مجلس حاضر [illegible]

[illegible]

موعظه چهل و چهارم

[illegible]

[illegible]

او را نزد خود نگاه داشت و ماده نیز را نزد شوهرشان تا طعام کرفته سوی کنعان بریم [illegible] عرض کردند [illegible]

[illegible]

[illegible]

وما ابرئ واعلم انه لا حول ولا قوة الا بالله وصلی الله علی محمد وآله ثم تکتب ما ترید فی الرقعتین وتکون
الثالثة غفلا ثم تجیل السهام فایها خرجت عملت علیه ولا تخالف بروایتی دیگر چون فرزندان یعقوب نزد پدر آمدند
سلام ملک مصر را بآنحضرت رسانیدند از ایشان پرسید ای فرزندان چرا چنین سلام ملک کردید چرا در میان شما صدای [illegible] خود
شنوانیده‌ام [illegible] ای پدر ما [illegible] از نزدیک [illegible] از همه پادشاهان عظیم‌تر است [illegible]
[illegible] است در حکمت و دانائی و خضوع و خشوع و سکینه و وقار [illegible] شبیه‌ترین است و لیکن با اهل
بیتم [illegible] پادشاه ما را متهم کرد و گفت [illegible] شما را باور ندارم تا پدر شما [illegible] بنیامین برادر من بفرستد و پیغام
داده [illegible] سبب [illegible] یعقوب [illegible] کرد [illegible] که ایشان
کرده‌اند [illegible] را از پیش او دور [illegible] گفت ای فرزندان [illegible] شما [illegible] کرد [illegible] از شما کم
[illegible] ایشان [illegible] مولف گوید [illegible] یوسف به برادران [illegible] بنیامین را آن
پدر بزرگوارش [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] رسانید جواب آن [illegible] در [illegible]
و مصیبتها [illegible] یعقوب [illegible] کرد [illegible]
بود [illegible] یعقوب [illegible] عظیم‌تر گردد

حوض چهل و ششم

قال الله تعالی فی سورة یوسف وقال لفتیانه اجعلوا بضاعتهم
فی رحالهم یعنی یوسف گفت [illegible] بضاعت ایشان را [illegible] چون [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بضاعتهای ایشان در بارهای ایشان [illegible] تا تقاضای آن
خواهد کرد [illegible] لعلهم یعرفونها اذا انقلبوا
الی اهلهم شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را چون بازگردند بسوی کسان خود و بار گشایند لعلهم یرجعون
شاید که رجوع نمایند [illegible] یوسف [illegible] بارها [illegible] بنیامین [illegible]
[illegible] خادمان [illegible] مصریان [illegible] طلا و جواهر [illegible] عالم
[illegible] بارها را
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] شد داری
[illegible] در بارهای ایشان
[illegible] یوسف اول سبب [illegible] بضاعت در بار ایشان آن
بود که [illegible] یوسف [illegible] ایشان دوم
[illegible] بضاعت را با ایشان رد تا وقت برگشتن
[illegible] سوم [illegible] بضاعت را با ایشان
[illegible] چهارم [illegible] بضاعت را نه [illegible]
[illegible] بضاعت [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] کنعان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یعقوب در میان فرزندان [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

٢٦٩ که شما را برادری است عرض کردند ای پدر ما را بجاسوسی متهم کرد و چون ما شرح حال خود را ذکر کردیم فرمود شما یک پدر داشتید و دوازده

برادر بودید یکی از آنها گم شد دیگری [illegible] عرض کردیم پدر او را نگاه داشت و فرمود اگر او را با خود بیاورید بهر یک طعام بشما دهم

اکنون او را با ما بفرست فلما رجعوا الى ابيهم هنگامی که بازگشتند فرزندان یعقوب بسوی پدر خود قالوا يا ابانا منع منا

الكيل گفتند ای پدر ما منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر بما طعام [illegible] اگر بنیامین را نبریم و

[illegible] نگاه داشت [illegible] فارسل معنا اخانا نكتل پس بفرست با ما برادر ما را [illegible]

کیل از برای خود و از برای او وانا له لحافظون و بدرستیکه ما مر او را نگهبانانیم [illegible] قال هل آمنكم عليه الا كما

امنتكم على اخيه من قبل گفت یعقوب ای فرزندان [illegible] بنیامین [illegible] چنانکه ایمن ساختم شما را بر

برادر او یوسف [illegible] انا له لحافظون یعنی چگونه من بر محافظت شما اعتماد کنم که شما در حق آن برادر دیگر گفتید

[illegible] فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين پس خدا بهتر است از روی نگهداشتن

پس توکل [illegible] کار خود را با او گذارم [illegible] کاتب است [illegible] بمحافظت [illegible]

[illegible] مولف گوید

یعقوب [illegible] مصیبت فراق دو فرزند [illegible] پسر داشت [illegible] حضرت

[illegible] اول [illegible] دوم [illegible]

[illegible] اللهم العن [illegible]

مجلس چهل و هشتم

قال [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] هنگام [illegible] بضاعت خود را [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] قالوا يا ابانا ما نبغي هذه بضاعتنا ردت الينا [illegible] ای پدر [illegible] احسان ملک مصر [illegible] این بضاعت

[illegible] این بضاعت [illegible] احسان [illegible]

[illegible] بضاعت [illegible] احسان [illegible] رجوع کنیم [illegible] مجالس المتقین منقول است که

است [illegible] بضاعت [illegible]

وطعام [illegible] مجالس المتقين منقول است [illegible]

ابو حمزه ثمالی [illegible] ابن رسول الله [illegible]

قال [illegible] يا ابن رسول الله [illegible]

[illegible] يا ابن رسول الله

[illegible] الحسين بن علي [illegible]

[illegible]

[illegible] الملائكة

[illegible] علي بن ابي طالب [illegible]

[illegible]

٢٧٠ [illegible] از سوی [illegible] قال اجعلني على خزائن الارض

[illegible] پس فرزندان یعقوب گفتند [illegible] ونحفظ اخانا [illegible] و طعام [illegible] خود را [illegible]

[illegible] ونزداد كيل بعير [illegible] ذلك كيل

يسير [illegible] قال لن ارسله معكم حتى تؤتون

موثقا من الله [illegible] یعقوب [illegible] لتأتنني به الا ان يحاط بكم [illegible]

[illegible]

[illegible] قال الله على ما نقول وكيل

[illegible] یعقوب [illegible] مجالس المتقين یعقوب [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible] عهد [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم هذا [illegible] یعقوب [illegible]

ان [illegible] اشهد ان لا اله الا هو [illegible] یعقوب [illegible]

[illegible] محمد مصطفی [illegible] خاتم انبیا [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب

[illegible] على جميع الورى بعد محمد المصطفى

[illegible] رسول الله [illegible] من المنكب [illegible] الذراع من العضد [illegible] الكف من الذراع [illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم

[illegible] يا رسول الله [illegible]

[illegible] احسن القصص یعقوب [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible] الاحزان [illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] اسرائیل [illegible] یعقوب [illegible]

فرزندان یوسف [illegible] امام حسین در کربلا [illegible]

علی اکبر [illegible] علی اصغر [illegible]

[illegible] امام حسین [illegible]

[illegible] الحسين [illegible]

[illegible]

حوض چهل و هشتم

قال الله تعالی در سورهٔ یوسف یا بنی لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب متفرقة

حاصل معنا آنکه چون فرزندان یعقوب خواستند از کنعان بمصر آیند یعقوب ایشان را وصیت کرد و گفت از در یک شهر ای فرزندان من در نیائید در شهر از یکدر و در آئید هر دو سه تن از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بود مولف گوید در این وصیت چند حکمت است اول حفظ ایشان از چشم زدن دویم رحم پدر [illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible] پنجم [illegible] مولف گوید [illegible]

[illegible]

[illegible]

حوض چهل و نهم

قال الله تعالی در سورهٔ یوسف وما اغنی عنکم من الله من شیء یعنی حضرت یعقوب [illegible]

[illegible]

پوشید و تاج پادشاهی بر سر نهاد و بر تخت سلطنت قرار گرفت بروایة مجالس المتقین یوسف را تمامی جواهر که از اغرث و گفته‌اند
داخل از زر و مروارید بافته بودند و جواهر و یواقیت در آن خوده بودند نصب کرده بودند چون برادران او را یافتند در دروازه
رسیدند یا بر و صحبت پدر بزرگوار مشوق شدند و هر دو تن از دروازه داخل گردیدند و بنیامین تنها در دروازه که او را
باب الشام گفتندی ایستاده بود و راه منزل نمودند و گفت زبان او را بنی چه بیم وانده برو دلش مستولی گشت ناگاه
جبرئیل بر یوسف فرود آمد و گفت بر خیز و خلعتهای پادشاهی از دیبه بپوش و لباس سلک ببوش و بر ناقه سوار شو و عجایب
باب الشام برو که برادرت بنیامین در درب دروازه حیران ایستاده همه منتظر اند او کدام منزل کجاست و از هر کس حال او گوید
که زبان او را نمی‌داند خود را با دیر سالت و گفت حال خود را باز گشتن یوسف آن آیت واقعه کرد ایستاده و لباس [illegible]
پوشید و برقع بر رو افکنده بر شتری سوار شد و در باب الشام نهاد دید بنیامین تنها ایستاده و گریه میکند پس بنیامین سلام کرد
و بر زبان عبری از او پرسید از شام می‌آیی و طلب طعام آمده گفت بلی پس بنیامین از یوسف پرسید تو کیستی که هیچکس در این ملک
باید زبان با من سخن نگفت مگر تو پس گفت من مردی عبری‌ام از شام مردم این زبان را در اینجا او خواهم پس یوسف بگوی
که برادران و با پدر و با زن بهت ای برادر باز ترا خود کشود و به بنیامین داد بنیامین نزد آن احیث و با آن
جهاد کرد و یوسف فرود آمد ایشان را باز خود بست و همراه من بیا تا تو را به برادرانت برسانم پس هر دو از باب الشام داخل
شدند چون نزدیک کرسی سلطنت رسیدند دیدند برادران قبل آمده اند و در اینجا ایستاده اند یوسف فرود آمد و برادرانت
را خوش [illegible] بنیامین بگیر و در آمد و گفت من تا به مفارقت توبه نداشم حضرت فرود آمد قریب فراق یوسف با آل [illegible] شده پس
بنیامین سر به سجده بر آورد و از آنچه بشارت و جبین او رشاه کرد و گفت ای بنیامین از روزی که بفراق یوسف
مبتلا شده تا حال که نور او چشم سرور ندیده‌ام گفت ای برادر از سر و دروازه محو و مشتاق شاد بودم و هیچ کس
سلطنت احوال مرا نپرسید تا آنکه شخص سواری نزد من آمد و بزبان عبری با من سخن گفت و هم وانده من را زایل گشت و پدر و اثر
بین راه دور بود این دانه را به یاری خود به بند من او را بیاری خود بستم یهودا گفت آن دانه را به من بنما تا به بینم
بنیامین بازوی خود را به یهودا داد چون نظر یهودا به آن بازو افتاد گفت ای برادر بنی یمین تو الف این را نگاه دار و نزد
من باشد تا به جای تو نگاه دارم بنیامین قبول کرد و یهودا آن را به بازوی خود بست شمعون به یهودا گفت دانه را به من بنما
چون یهودا نظر کرده به بازوی خود ندید بلکه بر بازوی بنیامین بر گشته بود مؤلف گوید نظر این معجزه بروایة تفسیر
روی از شان حضرة رسول خدا [illegible] حضرت زهرا ماکو و پاب را خود را با برادران خود که در افتند از رحمت محمد و علی و اولاد
رشتمان ایشان گفت ایشان را استعانت خود و طلم و رحم چرا ایشان را بر رد و آورد و در آمد و آورد و در حیران ایشان را در کرد آنکه
مرا شادی کرد آنکه در هر چه ایشان را غمگین و کسی در غمگین برکند حضرت زهرا پس بوئی در دست خواهر بود انگشت‌ها و تکیه‌هایی
که هر یک بسبب آنچه گفته از روی حسن و جمال شکر و هر کار که اهمیت خلق خدا چنین سوره‌ای کرده باشد هر کس که در این حال او
باشد پس از خود شاد باشد با این حال که ما از عوض‌ها در زنجیر و غلام که کنیزان او و پهلو از آنکه بر سر شکی که تو
حالا از هم توانگر این غنی شده پس نیز در رحم ادراک خود را بصلوات فرستادن بر محمد و علی و اولاد طیبین ایشان پس خیرات
بشارت شادی و پیوسته بر صلوات بر آن حضرت و آل او مداومت می‌کرد و در هر بار که و مرد از برسیدند و گفتند این
سخن را بی تا پیمان اکثر ببر که اشتیر گفت در زمره تجارتها و این بازار کردند و سود بسیار شدند توجه تجارت کردی

۵۱ ۵۹ دررات
منتخب

موضع پنجاهم

قال الله تعالی فی سورة یوسف ولما دخلوا من حیث امرهم ابوهم ما کان یغنی عنهم من الله من شیء در
هنگامی که آمدند اولاد یعقوب آنجا که ز بوده بود ایشان را پدر ایشان یعنی از درهای متفرقه آنکه یعنی عنهم من الله من شیء و دفع
کند از ایشان رای یعقوب از حکم خدا اراده آنکه درباره ایشان واقع شود چیزی را که چون بود جدا جدا رفتن شان و دفع سوات و دفع
چشم زخم را اثر کار نکرد پس از آنکه بار با صد چشم زخم تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران او هلاکت شدند
و مصیبت یعقوب زیاده گشت پس تدبیر یعقوب در دفع آن کاره و دفع حوادث فایده نداد الا حاجة فی نفس یعقوب لیکن
حاجتی بود در نفس یعقوب قضاها یعنی شفقت بر اولاد و اضطراب قلب بجهت خوف و دفع بلا بر فرزندان از رسیدن چشم زخم و حسد
که اظهار کرد آن را و آن و وصیت کرد و انه لذو علم لما علمناه و بدرستی که یعقوب خداوند دانش است به سبب آن چیزی را
که او را آموخته بودیم بطریق وحی و الهام و اثبات بود که گفت ما اغنی عنکم من الله من شیء ولکن اکثر الناس لا یعلمون و لیکن بیشتر از مردم
نمی‌دانند سبب این مطلب و رحمت یعقوب را [illegible] که شکل بیچارگان و دفع و قدر و رحمت ایشان نزد خدا چیزی
در مان است قدر را نمی‌دانند و از علم بالکه تدبیر بر تقدیر غلبه نتواند کرد و جز دفع قدر نتواند نمود بروایة هو شمند خواجه
چون یعقوب فرزند خود بنیامین را بمصر روانه کرد نامه از برای عزیز نوشت و بادشاه که انا ابراهیم خلیل و اسمعیل اولاد
بود بر سیم هدیه بنیامین چون او را بنظر پسر رساند پس چون برادران داخل شهر مصر شدند شب را در منزل شمعون بسر بردند
و صبح چون شد به درگاه عزیز آمدند عجایب و دواب یوسف را خبر دادند که جوانان عبری آمده اند و از پیر کنعان تحفه آورده اند
یوسف امر کرد ایشان را داخل کنند بروایة احسن القصص چون داخل مجلس شدند یوسف خود را سالم که من پدر شما
را نامه شما رسانید و عرض کردند بلی و پدر را جواب امر بزبان بنیامین فرستاده یوسف زود احوال یعقوب چگونه است
بنیامین گفت در گوشه بیت الاحزان منزل دارد یوسف فرود یعقوب چه سالست تو را فرستاده بنیامین گفت او را بالاع
سلام و دعا معلوم نبود که اگر از کیفیت فرزند و اندوه و کبر سن و ضعف بنیه من سوال کنی چنانکه فرزند و اندوه من بسیار است
و چون من از حضرت پروردگار را بحق شاد یادگار مرا بیش از زیان بیچاره پیر کرده و نور کتاب در ایام جوانی بوی سنی
کرده اند و اندوه مفارقت یوسف استخوان مرا سست نموده و کرسی که بهر تو باره مرا لایل ساخته تا اصل جبینم
که شرف و کرامت و رکتم یوسف از میلاد و دعا و صحبت شده ام که بسبب غم و اندوه من طول گشته نگین باسر جان بگذشت
نعمت از آن یعقوب عزیز دم که بند و دوری بجهت اولاد من نموده ایشان را بکفالت عزیز پس دستار حضرت ابراهیم و مکتوب
یعقوب را بنظر یوسف رسانید فرزند و اندوه بر یوسف مستولی شد و نظر کرد بر جانب بنیامین دید چند موضع نام یوسف را
نوشته پرسید این خطوط چیست گفت نام برادرم یوسف است که او را گرگ خورده من نام او را به جای خود نوشتم
تا شاید بنام یوسف نزد ایشان را بجا بودی که گرگ او را خورده عرض کردند و لکن برادرانم چنین خبر دارند پس یوسف
رو به برادران کرد و فرمود آنچه بنیامین گوید بجا است و واقع است عرض کردند بلی فرمود شنیده‌ام در سباب شاکی است
که دروغ از زنجیر بر میکند این چنین است عرض کردند بلی دستار چه دلیل می‌نمود فرمود ای برادر شما گرگ را بجز دریغ
در اینجا باشد این محال می‌نماید پس فرمود من شنیده ام در صباح شاکی هست که بسیار بیش از این گرگ رسانده اند هم بار که
این چنین است عرض کردند بلی و اشاره بشمعون نمودند و فرمود برادرت را گرگ بخورد و تو را اینجا باشی از جمله

٢٥٥ حالات پس فرود [illegible] خبر رسید که ان جلیل شاهی است که چون خود زنده زنان عالم هرکه باشد بار بنهد اما چنین است
گفتند بلی و اثاث به پهنا کردند و خود برادر خود را که بجهند زود با این صولت اجابت شد [illegible] پس بعد از [illegible]
در پیش [illegible] یوسف امر کرد تا ایشان را بضیافت خانه برند و انخانه بود از سنگ طولان چهار زرع و انخانه را از [illegible] ساخته
صورت یعقوب را با اولاد او و [illegible] کشیده بودند با انچه میان یوسف و برادرانش اتفاق افتاده و بعضی را بخط عبری نوشته
و بعضی را نقش نموده بجا [illegible] صورت راست کار و گرفتن و دست چپ گیسوی یوسف تا او را بقتل رسانند بجا صورت
روبیل که یوسف زیر دامنش گرفته بجا صورت چاه و برهنه کردن یوسف بجا صورت مالک بن زعر و خریدن یوسف و
[illegible] ان حضرت مکتوب بود چون داخل خانه شوند و نشستند اول کسی که نظرش بر انجا افتاد روبیل بود پس به برادران
گفت این افعالیات که با یوسف نموده ایم چون طعام اوردند هیچ یک دست بطعام دراز نکردند خوان سالار گفت چرا
طعام نمی‌خورید گفتند ما را برادری بود که او را فراموش کرده بودیم اکنون جمیع احوال او را در اینجا منقوش و مکتوب می‌بینیم [illegible]
[illegible] شده ایم که نمی‌توانیم طعام بخوریم [illegible] از این خانه بیرون بریم پس ایشان را از ان خانه بیرون
بردند و بخانه دیگر فرود اوردند و یوسف [illegible] خانه امده برادران مشغول طعام خوردن شدند که بنیامین [illegible] یوسف [illegible] چرا طعام
نمی‌خوری عرض کرد [illegible] تا صورت برادر خود را به بینم و از فراقش گریه کنم مؤلف گوید خواهش بنیامین در شهر
مصر این بود که او را بخانه برند که صورت برادرش منقوش بود تا از برای مصاحب برادرش گریه کند [illegible] خواهش
[illegible] یوسف امر کرد تا [illegible] خوان
طعام اوردند و هر دو برادر را بر سر خوان نشاندند [illegible] بنیامین تنها ماند [illegible] که خود را تنها دید [illegible] برادر خود
یاد کرده گریست یوسف فرمود چرا طعام نمی‌خوری گفت مرا برادری بود از پدر و مادری هر روز [illegible] بر سر خوان [illegible] من برادری
داشتم که [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] عرض کردند [illegible] یوسف بنیامین را بخوان خاص خود طلبید [illegible]
برادرت غایب است [illegible] یوسف افتاد [illegible]
[illegible] گفت دست [illegible] شیعه بنیامین دست برادر را [illegible]
پس [illegible] یوسف [illegible]
در [illegible] بنیامین [illegible] هرکدام [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] زنده است عاقبت [illegible]
خواهر [illegible] شیعه بنیامین [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] کربلا [illegible]
[illegible] اللهم العن [illegible]
ملک

یوسف

٢٥۶ باحمار [illegible] صواع بجاء ربکم [illegible] یوسف ولما دخلوا علی یوسف آوی
الیه اخاه یعنی وقتی که درامدند اولاد یعقوب بر یوسف [illegible] جا داد بسوی خود برادر خود را قال
انی انا اخوک [illegible] فلا تبتئس بما کانوا یعملون پس اندوهناک مباش بانچه کردند برادران [illegible]
[illegible] چون یوسف بنیامین نزد خود طلبید و با او خلوت کرد گفت چه نام داری گفت بنیامین پرسید چرا
ترا بنیامین نام کرده اند گفت زیرا که چون من متولد شدم مادرم در گذشت [illegible] یوسف گفت مادرت چه نام داشت
گفت راحیل [illegible] گفت ایا فرزند هم داری گفت بلی ده پسر هم دارم [illegible] پرسید نامهای انها چیست گفت
نامهای انها را اشتقاق کرده ام از نام برادری که داشتم و از مادر [illegible] یوسف گفت اندوه [illegible]
برادر داشته که چنین کرده بگو چه نام کرده انها را گفت اول بالعا دویم اخیرا سیم اشکل چهارم احیا پنجم
جر ششم نعمان هفتم ادر هشتم ارس نهم حیم دهم شیم یوسف فرمود معنی اینها را بگو گفت بالعا
برای این نام کرده ام که زمین برادرم را فرو برد و اخیرا برای انکه فرزند اول مادر من بود و اشکل برای انکه برادر پدری و
مادری من بود [illegible] برای انکه [illegible] نعمان برای انکه [illegible] نزد ما [illegible] و ادر برای انکه بمنزله
گل بود در حسن و جمال و ارس برای انکه [illegible] و حیم برای انکه [illegible] گفت زنده است و شیم برای انکه
اگر او را به بینم [illegible] روشن می‌شود [illegible] یوسف گفت [illegible] برادرت باشم بدل از برادرت که
هلاک شده است بنیامین گفت [illegible] یعقوب و راحیل [illegible] پس یوسف [illegible] گرفت و او را
در بر گرفت و گفت من برادر توام یوسف [illegible] مباش [illegible] برادران [illegible]
[illegible] گفت یا رسول الله [illegible] دارم [illegible] حسن و جمال [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] بنیامین [illegible] ترویج زنان
[illegible] گفت پدرم مرا امر کرد [illegible] فرزندان [illegible] تسبیح [illegible]
دیگر یوسف از بنیامین پرسید [illegible] گفت [illegible]
از نام [illegible] برادری [illegible] زنان [illegible] فرزندان [illegible] بنیامین
گفت پدر [illegible] امر کرد [illegible] تسبیح
[illegible] لا اله الا الله [illegible] بنیامین [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] بنیامین از برادران [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] گفت [illegible] بنیامین گفت [illegible] برادری داشتم که از پدر و مادر [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] گفت بلی [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
کرده ام [illegible] برادر خود را

هرکاه یکی از ایشان را بخوانم برادر خود را [illegible] پس یوسف [illegible] گفت [illegible] بنیامین نزد خود نشاند. و
در مطالب [illegible] نقل شده که یوسف از بنیامین پرسید [illegible] گفت بلی [illegible]
پسر دارم [illegible] نامهای ایشان چیست گفت **اول** نام پسرم یوسف [illegible] سبب گفت از فراق یوسف [illegible] نهادم
[illegible] یوسف را [illegible] در یاکند [illegible] یوسف را در [illegible] حفظ [illegible]
[illegible] **دوم** [illegible] نام نهادم [illegible]
[illegible] گفت **سیم** [illegible]
[illegible] یوسف را [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] گفت **چهارم** [illegible] یوسف [illegible] چه نام است گفت [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] گفت **پنجم** [illegible]
چه نام است گفت [illegible] شاید برادرم را در چاه انداخته باشند [illegible] گفت **ششم**
[illegible] چه نام است گفت [illegible] شاید برادرم را [illegible] یوسف [illegible] گفت **هفتم**
[illegible] چه نام است گفت [illegible] شاید برادرم را [illegible] یوسف [illegible]
هشتم [illegible] گفت [illegible] شاید برادرم [illegible] یوسف [illegible] گفت **نهم**
[illegible] گفت [illegible] شاید برادرم [illegible] باشد یوسف [illegible] گفت **دهم** [illegible]
[illegible] گفت [illegible] برادران [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] گفت **یازدهم** [illegible] یوسف [illegible]
شاید برادران یوسف را [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] برادران [illegible] بنیامین [illegible] صورت [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] خانه [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] داخل خانه [illegible] بنیامین
[illegible] بنیامین [illegible] صورت یوسف [illegible] صورت [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] بنیامین [illegible] گفت [illegible] گفت برادر
[illegible] یوسف [illegible] بنیامین [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] بنیامین گفت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] بنیامین گفت [illegible] گفت [illegible] یوسف [illegible] گفت

ار

ویوسف

[illegible] یوسف [illegible] گفت
[illegible] بنیامین [illegible] یوسف [illegible] صورت [illegible] گفت انی انا اخوک
[illegible] بنیامین [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] بنیامین [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] فلا تبتئس بما کانوا یعملون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **حزب پنجاه و دوم** [illegible] یوسف فلما جهزهم
بجهازهم جعل السقایة فی رحل اخیه [illegible] یوسف [illegible] برادران [illegible]
[illegible]
[illegible] بنیامین ثم اذن مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون [illegible]
یوسف [illegible] **سوال** [illegible] السقایة فی رحل اخیه [illegible] یوسف [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف **جواب** [illegible] اشارات [illegible] **اول** [illegible]
[illegible] **دوم** [illegible]
[illegible] یوسف بنیامین [illegible] **سیم** [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] بنیامین [illegible] **چهارم** [illegible]
[illegible]
[illegible] **سوال** انکم لسارقون چه معنی دارد **جواب** [illegible] **اول**
[illegible] یوسف [illegible] **دوم** [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] **سیم** [illegible]
[illegible] لسارقون **چهارم** [illegible] انکم لسارقون [illegible] بنیامین
[illegible] یوسف [illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] بنیامین گفت [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] بنیامین [illegible] طعام [illegible]
[illegible] بنیامین [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] بنیامین [illegible] یعقوب

٥٥٩ شما را بگیریم یا نه و بیتم بیا که این برادر که شما است و بجهت این او را با خود طلبیدم تا در بیت هم زده شود چه کار سازی
ایشان کرده روانه شدند چون از شهر بیرون رفتند منادی ندا کرد ایتها العیر انکم لسارقون ای کاروانیان بدرستی که
شما دزدانید قالوا و اقبلوا علیهم ما ذا تفقدون برادران گفتند در حالتی که رو آوردند بملازمان یوسف که شما چه چیز
گم کرده اید که میجوئید قالوا نفقد صواع الملک گفتند میجوئیم شربه ملک را که پیمانه بود غله بجهت سوال آنکه گفتند ای
کنعانیان ولمن جاء به حمل بعیر برای هر کس که باز آرد آن را بار شتر از طعام است و انا به زعیم و من که منادی ام برای کفیلم
وضامن قالوا تالله لقد علمتم گفتند بحق خدا که هر آینه دانسته اید که ما در دیار مصر آمدیم عیشتیم و بضاعت که در بارها نهاده بودیم
در راه یوسف چون این دفعه آمدیم باز آوردیم و میبینید که دهان شتران خود را بسته ایم تا از زراعت مردمان نخورند
ما جئنا لنفسد فی الارض نیامده ایم از کنعان تا فساد کنیم در زمین مصر و مال مردم را نا حق در دیت تصرف خود در آوریم
وما کنا سارقین و نبوده ایم دزدان قالوا فما جزاؤه ان کنتم کاذبین گفتند ملازمان یوسف پس چیست جزای دزد
اگر باشید شما دروغ گویان در ادعای دعوی خود یعنی شما نمیدانید که ما دزد نیستیم اگر صاع در بار یکی از شما پیدا شود در راه جزای کار او چه
باشد قالوا جزاؤه من وجد فی رحله گفتند جزای دزدی کسی که یافت شود مال در بار وی
او فهو جزاؤه پس او جزای دزدی است یعنی یکسال او را به بندگی باید گرفت و رسم پدران ما کذلک نجزی الظالمین همچنین
پاداش میدهیم ستمکاران یعنی دزدان را پس یوسف بجهت تحقیق این سخن ایشان را باز گردانید بمصر و در کار ملک باز
داشتند مؤلف گوید جزای دزد در زمان سابق این بود اما جزای دزد در این شریعت قطع ید است چنانکه
مذکور در سوره مائده است والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما مرد دزد و زن دزد پس ببرید دستهای راست ایشان را
که قیمت کمتر از ربع دینار نباشد در کمتر تعزیر لازم است جزاء بما کسبا نکالا من الله بجهت پاداش دادن بانچه کرده اند
و این جزا بجهت عقوبت است صادر از خدا والله عزیز حکیم و خدا غالب است در حکم خود دانا بحکمت اجرای این حکم میکند فمن تاب
من بعد ظلمه واصلح پس هر که توبه کند از پس دزدی و صلاح آرد کار خود را بانکه خصم خود را خشنود سازد و توبه کند فان الله
یتوب علیه پس بدرستی که خدا قبول کند توبه او را ان الله غفور رحیم بدرستی که خدا آمرزنده است گناهان او را و مهربانست
باو که در حشر او را رسوا نسازد و عقاب نکند بروایتی در باب تخفیف از حضرت صادق پرسید هر کاه مرد دزدی را گرفت
الا اعطاء هاکی را نزد امام برد حضرت فرمود بدرستی که صفوان بن امیه در مسجد خوابیده رداء خود را در زیر
نهاده بیرون رفت بجهت آنکه بول کند چون بمسجد مراجعت کرد رداء خود را ندید دانست که دزد آن را برده پس فریاد کرد
رداء من کجا است در تفحص بر آمد تا آنکه دزد خود را گرفت خدمت رسول خدا آورد حضرت فرمود دست او را جدا کنید
صفوان گفت یا رسول الله رداء را بخشیدم فرمود چرا پیش از آنکه او را نزد من بیاوری نبخشیدی حالا بخشیدن کرد این حکم
حکم خداست در این باب حکایت فرمود بلی امام امیر المؤمنین در باب احکام سارق فرمود چون کسی دزدی کند اول
انگشتان دست راست او را ببرند اگر مرتبه دیگر دزدی کند پای چپ او را جدا کنند اگر مرتبه دیگر دزدی کند او را
حبس کنند و اخراجات او را از کنار بیت المال دهند تا بمیرد و دست چپ او را جدا نکنند که تا بدان غذا
بخورد و استنجا نماید پس فرمود حیا میکنم از خدا که دزد را واگذارم در حالتی که نتواند منتفع شود بچیزی ولکن او را
حبس

او را حبس کنند تا آنکه در زندان بمیرد و اگر در زندان سارق شود او را بکشند الا ترانی کیف یکیدون یعنی
تا پیچ تا کید با حصاه و اسیا کیدا بعضا التاعی بیمی مرا بنزد نزول کشند بالکرد اعدام نام مخیس تلعنرا استوار
و ایمن بپول الشرح بیان مذکور است که تام نام زندان است که حضرت امیر المؤمنین ... ساخته بود و مخیس ... ابراز نام شده
دیگری ... و مخیس نام زندان است که نقبا آن را ... و اینکه و آنکه صاحب ... و دزدی کرده علامه ... سبط ابن جوزی ... که زندان
کوه سر راه بود حکمت الارض لا حرج ... و بروایتی ... که حضرت حاد را با غل در زنجیر باز نبوده اند
رادی که پیش با ایشان بود بکوچه نکذشتیم که اینکار از اعمال ایشان ... که همرا را زدیده اند طاهر بیرون رفتند
عبسوا ... علیهم ... الا ام دلدار ... نانهن ... کا سبینا ... در ذیل
مروی است ... قطعها ... از هم ... خطوا
... الصانع ... شیعه پس ... رو کرده ... دستهای ...
از ... در دو ... اللهم العن ابا الشرور ... ابتاعهم ... یا قهار
حوض پنجاه و سیم فبدأ باوعیتهم قبل وعاء اخیه یعنی پس آغاز کرد ...
و گفتند از یوسف ... بارهای ایشان پیش از بارهای بنیامین ... پس چیزی ... نیافتند آنگاه ... بار
بنیامین ... ثم استخرجها من وعاء اخیه پس بیرون آورد آن را از بار بنیامین که برادر او است کذلک کدنا لیوسف همچنین
این کید یعنی تدبیر تعلیم دادیم یوسف را ... در باب باز داشتن برادر نزد خود این تدبیر کرد ... برادران ... با
کرند ما با این ... ایشان دادیم ... پس برادران یوسف از ... انداختند ... ما کان لیأخذ اخاه فی دین الملک
بنود یوسف ... که بگیرد برادر خود را ... در حکم ملک مصر در باب
دزد ... در باره کسی که دزدی کردی تازیانه بود ... پس ...
یوسف برادر خود را ... الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدا ... تدبیر خدا است بود
که بر زبان برادران جاری ساخت که جزای دزد نزد شما آنست که ... صاحب ... تا مراد یوسف حاصل
گردد و ... انا نحکم ... نرفع درجات من نشاء بلند میکنیم ... که او ... داشتیم
... چون یوسف این تدبیر را ... که متضمن نفع خود ... از این جهت ... شد
نرفع درجات من نشاء بلند میگردانیم درجه ها ... در علم و حکمت ... چنانکه درجه یوسف را بر داشتیم و درجه
او را بر برادران ... وفوق کل ذی علم علیم و بالای هر خداوند دانشی ... است که در درجه او ... است تا آنکه
منتهی گردد بدانا ... بجمیع معلومات عالم است و فوق ... و بالاتر از ... هم ... ظهور ... بر از
بار بنیامین یوسف ... کنعانیان این ... که ما ... ایشان ... زده ... بر وجه
عتاب خطاب ... کردند ای ... این ... است که آب ابروی ما را ... و این عمل
... ما را ... در راه ... آنچه ... این صاع

۳۶۱

چگونه گرفتی و در میان بار خود دیدم و پنهان کردی که هیچ کس ... [illegible] ... شاید که هیچ ... [illegible]
و بیهوده ... [illegible] ... و در میان بار ... [illegible]
کذاب ... [illegible] ... ایات ... [illegible] ... و قالوا
... [illegible] ... فال ... الصاع ... [illegible] ... ابن ... و روایت
مجلسی ابو هاشم جعفری گفت شخصی از امام حسن عسکری پرسید که چه معنی دارد آنچه برادران یوسف گفتند ان یسرق فقد
سرق اخ له من قبل مزبور یوسف دزدی نکرده بود و لیکن یعقوب کمربندی داشت که از ابراهیم او میراث رسیده بود و هر که
آن کمربند را و هر دو دید انبیا و ... [illegible] ... جبرئیل ... [illegible] ... ورد کلات و نزد کیت تا از او
می گرفتند و او را به بندگی می گرفتند و آن کمربند نزد ساره دختر اسحق بود که هم نام مادر اسحق بود و ساره یوسف را بسیار دوست
می داشت و در ... [illegible] ... پس آن کمربند را گرفت و بر کمر یوسف بست در زیر جامه او و به یعقوب گفت
که کمربند از دزدیده اند پس جبرئیل آمد و گفت ای یعقوب کمربند با یوسف است و حضرت یعقوب را ... [illegible] ... کرده بود براء
مصلحتهای الهی پس یعقوب چون تفتیش کرد کمربند را در کمر یوسف یافت و در آن وقت طفل بزرگی بود پس ساره گفت
که چون یوسف این را دزدیده است من سزاوارترم به یوسف یعقوب گفت ای بنده ... [illegible] ... از او ...
گفت ... [illegible] ... کرد در شریعت ...
... [illegible] ... برای ... [illegible] ... تفسیر صافی از حضرت
صادق پرسیدند ... [illegible] ... سارق ... [illegible] ... دینار ... [illegible]
ربع دینار ... [illegible] ... ربع دینار ... [illegible]
نام ... [illegible] ... دست ... [illegible] ... خدا
... [illegible] ... ربع دینار ... [illegible]
خواهد ... [illegible] ... حضرت امام رضا ... [illegible] ... مامون ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ... مظلومان ... [illegible]
سوال کرد ... [illegible] ... مامون ... [illegible]
... [illegible] ... مامون گفت ... [illegible]
کرد سه ... [illegible] ... دزدی ... [illegible]
... [illegible] ... مامون گفت ... [illegible] ... واعلموا
انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل ... [illegible] ... وابن السبيل
... [illegible] ... مامون گفت ... [illegible]
... [illegible] ... سارق ... [illegible] ... ابتدا
... [illegible]

حوض پنجاه و چهارم

۲۴۲ قالوا ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل ... [illegible]
یعنی چون صاع از بار بنیامین بیرون آمد فرزندان یعقوب شرمنده شدند و ... [illegible] ... گفتند اگر دزدی کرد
بنیامین عجب نباشد پس برادرش که ... [illegible] ... دزدی کرده بود ... [illegible] ... یوسف ... [illegible]
سرقت حضرت یوسف سه قول است **اول** بروایت مجمع البیان آنکه ... [illegible] ... یعقوب ... [illegible]
... [illegible] ... **دوم** ... [illegible] ... **سوم** بروایت تفسیر خلاصه ... [illegible]
... [illegible] ... **چهارم** ... [illegible] ... یوسف ... [illegible]
... [illegible] ... **پنجم** ... [illegible] ... یوسف طفل بود یعقوب ... [illegible]
... [illegible] ... یوسف ... [illegible] ... یعقوب ... [illegible] ... یوسف را ...
... [illegible] ... یوسف ... یعقوب ... [illegible]
... [illegible] ... یعقوب ... [illegible]
... [illegible] ... یوسف ... [illegible] ... یعقوب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... یوسف
... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]
... یعقوب ... یوسف ... [illegible]
... [illegible] ... یوسف ... [illegible]
... [illegible] ... قال انتم شر مکانا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... والله اعلم بما تصفون ... [illegible]
... [illegible] ... یوسف ... [illegible]
... [illegible] ... یوسف ... [illegible]
الاول ... [illegible] ... **الثانی** ... [illegible] ... **الثالث** ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت امام محمد باقر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

۲۲۳

که آینه کم دزدی کرده اند پس چون به سبیل بکرداد رفتیم دزدی پیدا شد حضرت بفلان مانع خود فرموده این دو مرد را که پیش غلامان
حضرت ایشان را گرفته خدمت حضرت آوردند حضرت فرمود شما دزدی کرده اید ایشان گفتند ما بگرفتند که ما دزدی نکرده ایم حضرت فرمود
اگر انجه دزدیده اید بیرون بیاورید بنهاد والا می‌دهم دهاد را در موضعی که دفن کرده اید بیرون آورم و صاحب مال را حاضر کنم
تا انکه بیاید شما را بگیرد و قطع دست کند پس گفتند ما را بیاورید چون ما را با ایشان آورده کفش ما در زمین است پس حضرت
به سلیمان بن خالد فرمود برو بر بالای این کوه و دست خود اشاره کرد بسوی گوشه از راه و بالای ان کوه دو در است غار
پس داخل غار شو و انچه در انجا بیابی بیرون آور بیاور پس سلیمان بن حسب الفرموده امام علیه السلام روانه غار شد و دو بسته بیرون آورد
خدمت حضرت آمد حضرت فرمود ای سلیمان فرمود دیگر پس ازین عجیب تر خواهی دید پس برگشتیم و بسوی مدینه آمدیم چون روز دیگر
شد حضرت دست ما را گرفته به مجلس والی مدینه رفتیم پس شخصی وارد شد در حالتی که چند نفر با او بودند و والی گفت این
جماعت اموال مرا دزدیده اند حضرت بوالی فرمود این جماعت بی تقصیرند و دزدی نکرده اند و دزدهای که مال این مرد را بوده اند
در نزد من می باشند پس حضرت با مرد فرمود چه چیزها از تو دزدیده بوده عرض کرد بسته که در ان چنین و چنان است و اوعای
مال غیر کم نمود پس حضرت فرمود چرا دروغ می گویی امر عرض کرد تو دانا تری بانچه از مال من بوده اند پس حضرت به غلام
خود فرمود بسته که به فلان موضع است حاضر کن و چون ان بسته را آورد حضرت بوالی فرمود این بسته مال این مرد است
و اکر ادعای بیش از این کند دروغ می گوید و نفس بسته دیگر هست که از مال مرد دیگر است از اهل بربر
تا چند روز دیگر نیز خواهد آمد و از دزدی نیز وا آورده بود رفتی از اینجا می‌روند الکه رسیتهای ایشان را قطع کنی
پس این دو مرد سارق را آورده و چون خواست که دست ایشان را قطع کند یکی از ایشان بوالی گفت بچه سبب دست مرا قطع می‌کنی
و حال انکه سالها فرا میبرد دیگری گفت امام معصوم خود داده شهادت دادند در حق شما که شما دزدید پس هر دو را
اهل بربر الیه تماشا شور قبول شود پس دستهای ان دو نفر را بریدند در راه آشنایی ایشان گفت والله یا ابا جعفر دست
مرا قطع کردی به حق و خدا را شکر کنم که دست من در دنیا قطع شد پس اهل این بریده شد و این ماجرا نقیضا ما بنفسا حضرت
باو فرمود و اهل بهشت و دست تو پیش از تو به داخل بهشت شد و امر و زنده بود تا انکه بعد از
بیست سال وفات کرد و چون سر و فات آن مقوم گذشت امر دیگری بربری نزد والی مدینه آمده گفت بسته از مال مرا دزد
برده والی او را خدمت حضرت شاد حضرت بسته را باو مرحمت کرد و فرمود خواهی تو را خبر دهم که در این بسته چیست
عرض کرد اگر مرا خبر دهی می‌دانم تو امام که خدا طاعت تو را واجب کرده حضرت فرمود در این بسته یک هزار دینار است
هزار دینار مال تو است و هزار دینار دیگر مال مرد دیگر است که اسم او محمد بن عبد الرحمن است و او است مرد نیک صالح که نماز بسیار می کند
و تصدق بسیار و در حال در خانه است و انتظار تو را می‌کشد پس بربری گفت انت باید ربوده الا تسریک
و بیحویا شهدانکم اهل بیت الرحمة الذین اذهب الله عنکم الرجس و طهرکم تطهیرا بعد ایمان آوردم بخدا یکه
بیت تو نبی از برای اوداد بهمین و گواهی می‌دهم که شما اهل بیت رحمت و انچنان که یکه خدا برده از شما پاک
کناهان را و پاک کرده شما را پاک کردنی حضرت فرمود خدا تو را رحمت کند پس ان مرد بسجده شکر افتاد راوی گوید
بعد از ده سال ان مرد بربری را دیدم که از جمله اصحاب حضرت امام محمد باقر بود

۲۲۴

حرف بنجاه و پنجم — قال اسمعیل و سوره یوسف قالوا یا ایها العزیز ان له ابا شیخا کبیرا
حاصل معنی انکه چون برادران یعقوب بنیامین که برادر کهتر یوسف بود را از نزد او نهاد و رنج بسیار دیدند وکفتند ای عزیز
بنیامین را پدری است که پیر بزرگسال است و عظیم القدر و عوارض هلاک بسرش خود برسد بیاین پسر انس دارد
احدا بکانه بس ما یکی را ازما بجای او و اطلاع کن انا نریک من المحسنین بدرستیکه ما می بینیم تو را از نیکوکاران
باین احسان خود را بجا آورده ایم ... را بعادت نواخسان کرده است ... خود را تغییر ده در ... غلام
نفوذ است چون جام را از زد و ملالت و اجام را در ... برادران نمیدانند چه کنند و ... جام ... و بمالی
کرفتار ... یوسف ... بنیامین کرده ... انکشت بر نگاه زد آوازی از جام برخواست ... صاعی جمیع
و کوید کفتند ... بنیامین ... شما را دوازده برادر ... بنیامین را خواست
وکفت ای پادشاه این جام پرس که برادر من زنده است یا نه یوسف دست بر صاع زد و فرمود و کوید برادرت زنده است
وتو او را خواهی دید بعد از ان یوسف برخواست و وضو کرد مشغول نماز شد ... بنیامین گفت ای پادشاه از این صاع
بپرس که چه کسی او را در بار ... نهاده ... صاع ... کفت ... یوسف بنیامین را بکار
خود ... در خلا ... کنند بجای ... روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت ... موهای
اندامش ... جامه بیرون کرد وکفت ای پادشاه ... تا ... شهر
هو ... بنهد یوسف دید که روبیل ... نسبت ... پس ... کفت ... دست ... دستش
دستش ... روبیل ... غضب روبیل ... خود کرد وکفت ... کوید که از ما
کفت واعلم که در این شهر ... اولاد یعقوب هست چه ... از خشم غالب ... از ال
یعقوب ... روبیل ... یوسف ... بسته
از تخت ... و ... دست ... بر ... و ... شما را ... خود
دست ... شما ... چون ... بیش ... ایشان ... که ... پیش ... عزود
التماس کردند ... یوسف کفت پناه می‌بریم بخدا پناه ... معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذا
بجای ... انکه ... انا اذا لظالمون پس ... هنکام
... کار ... عجب ... مولف کوید حضرت امام
... قرآن ...
است ... حضرت ... عرض کردم ...
... عرض کردم ... کناه ... کناه کار ... کناه ... مرد ... باد
... سبحان الله ... که ... مکر ...
... هیچ ... نفسه ... لا ...
... شکر ...

حضرت کریم یابن رسول الله من و پدرم از شیعیان شما کسانی را که شراب می‌خورند و راه زنی می‌کنند و راه [illegible] در راهها می‌ترس
می‌اندازند و مرتکب زنا و لواطه می‌شوند و ربا می‌خورند و فواحش را ارتکاب می‌نمایند و در نماز و روزه و زکوة سهل‌انگاری می‌
کنند و قطع رحم می‌نمایند و گناه کبیره را مرتکب می‌شوند [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

٤٦٧ **موضع پنجاه و ششم** قال الله تعالى في سورة يوسف فلما استيأسوا منه خلصوا نجيا يعني

پس آن وقت که نومید شدند از یوسف و دانستند که برادر را با ایشان نمی دهد یک کناره شدند در حالتی که راز گویان بودند

و از هر گونه تدبیر کنند [illegible] قال کبیرهم گفت بزرگ ایشان در سن [illegible]

یا در خرد و عقل یعنی یهودا [illegible] ألم تعلموا ان اباکم قد اخذ علیکم موثقا من الله آیا نمی دانید

اینکه پدر شما [illegible] گرفته است بر شما عهد و پیمانی محکم [illegible] یعنی سوگند خورده اید [illegible]

[illegible] و سوگند خورده اید [illegible] است که شما در باب او عذر [illegible] و اکنون این صورت واقع

شد و من قبل ما فرطتم في يوسف و پیش از این تقصیر کردید در شان یوسف و چون صورت حال چنین است فلن ابرح

الارض حتى يأذن لي ابي [illegible] پس من از زمین مصر یعنی از این شهر بیرون نمی روم تا وقتی که دستوری مرا پدر

[illegible] او يحكم الله لي وهو خير الحاكمين یا خدا حکم کند برای من [illegible]

برادر با برادر را [illegible] ملک مصر [illegible] ارجعوا

الى ابيكم [illegible] **مولف گوید** [illegible] **اول**

[illegible] **دوم** یهودا **سیم** [illegible]

[illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible] یا یعقوب [illegible]

[illegible]

[illegible] یعقوب [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible] یعقوب [illegible]

[illegible] **مولف گوید** [illegible]

[illegible]

موضع پنجاه و هفتم قال الله تعالى في سورة يوسف ارجعوا الى ابيكم یهودا گفت [illegible]

[illegible] فقولوا يا ابانا ان ابنك سرق [illegible] دزدی کرد وما شهدنا

الا بما علمنا [illegible] وما كنا للغيب حافظين [illegible]

[illegible]

[illegible]

واسأل القرية التي كنا فيها [illegible] والعير التي اقبلنا

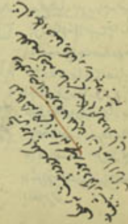
فيها [illegible]

یعقوب بودند وانا لصادقون [illegible]

یعنی یوسف [illegible]

[illegible]

ابن جبیر ... شعرا ... الایام کانت ... نجم الهوی ... الاقبال ... المتهم و ... الناس ... حتی اذا ... وقد کانوا ... منها ... واقتطعوا ... والعبر ... الارباح ... اهل الارض ... العبر ... الا الاقل ... لا تحسبن ... حتی ... صبره

پس هیچ چیز بر یعقوب دشوارتر نبود از این نامه پس بیرون آمد و گفت باش در جای خود تا جوابش بنویسم و جواب نوشت بسم الله
الرحمن الرحیم این نامه ایست از یعقوب اسرائیل الله پسر اسحق ذبیح الله پسر ابراهیم خلیل الله اما بعد پس فهمیدم نامه تو را که ذکر
کرده بودی که فرزند مرا از جهة دزدی گرفته پس بدرستی که ما اهل بیتی هستیم که بلا موکل است بر ما بدرستی که جدم ابراهیم را نمرود که پادشاه
روی زمین بود با آتش انداخت و نسوخت و خدا برای او سرد و سلامت گردانید و جدم اسحق را خدا امر کرد که او را پدرش ابراهیم
ذبح کند پس خواست که او را ذبح کند خدا فدا کرد او را بگوسفندی بزرگ و بدرستی که من فرزندی داشتم که هیچ کس در دنیا محبوبتر
نبود بسوی من از او و نور دیده من بود و میوه دلم بود پس برادرانش او را با خود بصحرا بردند و برگشتند و گفتند که گرگ او را
خورد پس از آن از اندوه پشت من خم شد و از بسیاری گریه بر او دیده ام نابینا شد و برادری داشت که او را دوست
میداشتم و او با برادرانش نزد تو آمد که از برای ما طعام بیاورند پس برگشتند و گفتند صاع پادشاه را دزدیده و نزد او
حبس کرده و ما اهل بیتی نیستیم که دزدی بکنیم و نه کسی از ما دزد بوده پس سوال میکنم از تو و سوگند میدهم بخدای
ابراهیم و اسحق و یعقوب که منت گذاری بر من و تقرب جوئی بسوی خدا او را بمن برگردانی چون یوسف نامه را خواند بر روی
خود گذاشت و بسیار گریست و در روایت دیگر چون نامه را گشود از گریه ضبط خود نتوانست کرد پس برخاست داخل خانه
شد نامه را خواند و بسیار گریست پس بیرون آمد و خود داشت ... باز گریه بر او غالب شد و بخانه برگشت و گریست باز
روی خود را شست و بیرون آمد مولف گوید این نامه بود که از پیغمبری رسید و در جواب آن نوشت ... دیگر از رضی
بیدی رسید چنانچه در بحر البکاء نقل شده که حضرت امام حسین را دختری بود فاطمه نام که بسبب بیماری حضرت او را در مدینه
گذاشته بود ... حضرت ... کاروان ... هر روز ... از خانه بیرون ... که شاید کسی ... برسد
مهربانش در ... که چون زنان ... پدرش ... نامه ... رسید ناگاه در کوچه
بیت الاحزان ... و ... بیرون ... ناگاه ... که ... بود
ناگاه با خود خیالی نمود که نامه بسوی پدر ... بنویسد ... مطلع سازد ... کاروان ...
و چون آن نامه را ... اعرابی ... حضرت ... دختر ... را ... بیرون
... دختر ... بیمار امام حسین ... از فراق پدر ... و بیتابی
... گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة ... اعرابی ... رسید
کربلا ... اگر ... دختر ... فاطمه بیمار ... امام ... فرستاد ... بود
... اعرابی ... امام حسین ... کربلا ... حضرت رسول

اکنون ... نامه ... که ... نور دیده مرا ... حضرت
برسانی ... اعرابی نامه را از آن علیله گرفت و روانه کربلا شد ... بخدمت
آن بزرگوار رسید ... نامه ... حضرت ... معصومه ... مطلع گردید
... اهل بیت ... نامه را ... خواند ... زیاده شد
... حضرت ... شهیدش ... اعلام نمود ... حبس

حوض پنجاه و هشتم

قال ... بل سولت لکم انفسکم امراً
یعنی گفت یعقوب بفرزندان خود که نه چنانست که شما میگوئید بلکه بیاراسته است برای شما نفسهای شما کاری را که خواسته اید
پس کار من صبر جمیل است ... قصص جمیل ... و سیکو ...
... رسید ... عادت ... بنهایت ... الحکیم بدرستی که او است دانا بحالات و مصالح شما ... کردار ... سوال
یعقوب چون از فرزندان این سخن که ... شنید جواب ایشان را ... گفت که ... یوسف ... بود که بل
سولت لکم انفسکم امراً با وجود آنکه ... برادران ... یوسف ... حالات ... واقع ... و اینجا در باب
بنیامین مطابق واقع ... یعقوب ... جواب ... بگوید جواب اینجا مراد
تکذیب فرزندان نیست چنانکه در واقعه یوسف تکذیب ایشان کرد بلکه اینجا مراد تکذیب ... بنیامین چنانکه
شد اگرچه ... دزدی ... بنیامین با پادشاه مصر ... فرزندان ... تحقیق کننده بوده اند
... قول ایشان تکذیب کرد و بعضی گفته اند مراد از تسویل نفس اینجا اینست که ... نفس شما
... بنیامین را ... و ... مخالف تقدیر خدا شاید
... تسویل نفس تکذیب فرزندان نیست بلکه ... در ... ایشان است
در ... بنیامین ... کتب ذکر شده که یوسف ... چون ... یوسف ...
چهل ... از جانب کنعان آمدند و خواستند داخل مصر شوند ... پادشاه وارد
شوید ... برای یوسف ... از فرزندان حضرت
خلیل ... یوسف ... کرد ... یوسف
رسیدند ... اسمعیل ... ابراهیم ...
یوسف برخواسته او را بالای تخت برده پهلوی خود نشانید ... فرزندان ...
که زنده است گفت یعقوب بن اسحق ... کنعان است ... گفت ضعیف و نحیف
... یوسف ... فرزندان یعقوب
حال ... گفت یعقوب ... سالست ... یوسف ... گوید
... یوسف ... یوسف ... الله ... یوسف ...
... تا ... یوسف ... نام یوسف ...
... یوسف ... نام یوسف را ... یوسف ... مقدار
یعقوب را ... گریه ... کرده گفت ...
روانه شد ... که پیغام یوسف به یعقوب ... کنعان رسید وارد

[illegible]

دیگر آنکه بزرگوار [illegible] مؤلف گوید در مجمع البحرین در ذیل لغت فقد می‌گوید فقد [illegible] ابن اسمعیل و [illegible]
و [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible] بکائین پنج نفر بودند [illegible] که از ایشان [illegible]
پنج نفر بودند اول حضرت آدم بود که از مفارقت بهشت [illegible] گریست که از بسیاری گریه [illegible]
از جراحت [illegible] دوم حضرت یعقوب که از مفارقت حضرت یوسف [illegible] گریست که چشمش سفید شد و ابیضت
عیناه من الحزن سیم حضرت یوسف که در زندان از مفارقت پدر بزرگوار خود [illegible] گریست که زندانیان [illegible]
آمدند [illegible] یا شب گریه کن و در روز ساکت باش [illegible] گریه کن [illegible]
[illegible] چهارم فاطمه در مصیبت رسول خدا [illegible]
گریه کرد که اهل مدینه [illegible] از گریه تو [illegible] و آن حضرت [illegible] شهدا [illegible] گریست [illegible]
[illegible] چون رسول خدا [illegible] فاطمه [illegible] شهدا [illegible] گریست [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] نشست [illegible] گریه [illegible] و سلام [illegible]
[illegible] گریه [illegible] مصیبت [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] الی رسول الله [illegible] تالله تفتؤ تذکر [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] حتی تکون حرضا [illegible]
یا آدم [illegible] مفارقت [illegible] نفس خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شکوا بثی و حزنی الی الله [illegible]
[illegible]
[illegible]

سورهٔ یوسف ۲۷۲

موضع پنجاه و نهم قال انما اشکوا بثی و حزنی الی الله [illegible] یعقوب از فرزندان
خود [illegible] فرزندان [illegible]
منزل اول یوسف را بردند و در چاه انداختند منزل دوم [illegible]
سیم [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یا اسفی علی یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] مؤلف گوید [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] اول آنکه مصیبت [illegible]
[illegible] مصیبت [illegible] یعقوب [illegible] مصیبت [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یا اسفی علی یوسف دوم آنکه [illegible]
یوسف [illegible] یوسف سیم آنکه [illegible] یوسف [illegible] یوسف [illegible]
یوسف [illegible]
یوسف [illegible] یا اسفی علی یوسف
چهارم آنکه [illegible] یعقوب
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] یعقوب [illegible]
یوسف [illegible] یعقوب [illegible]
گفت یا اسفی علی یوسف و ابیضت عیناه من الحزن [illegible]
چشم یعقوب [illegible] فهو کظیم [illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] مؤلف گوید [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

٤٧٣ هویدا گردد دشمن خدا باشد دشمن بر زبان دشمن بر روی او می‌کشند و با ابعد با سوانا پیدا هرگاه دوست خدا باشد بغایت
سوانت و بلا لطف و زیاده و معلوم است که یعقوب یوسف را برای حسن و جمال صوری و اوصاف معنوی می‌خواست بلکه
بسبب اطوار هیز و صلاح و آثار سعادت و فلاح که در او مشاهده می‌نمود از رای خواست و لهذا برادران که از ایشان مراتب عالیه غافل و بی
معلوم و قیمه جاهل بودند از اسرار او در محبت تعجب می‌نمودند و او را بسبب ضلال ذکر اهی می‌دانستند و می‌گفتند که انا هم
بعجب و رمانیه که شنود و یوسف دایم و بکار او در دیار ای از یوسف می‌ایم پس معلوم شد که محبت یوسف صرف از مفارقت
او بمانات بحبت خیاب انفس الهی بود و روحانی کالا نخوت است بلکه عین کمال است **سوال** چون تواند بود که یعقوب نابینا شود
و حال آنکه پیغمبران می‌باید که در خلقت ایشان نقص نباشد **جواب** چند وجه احتمال بود **اول** آنکه آنحضرت نابینا نشده بود بلکه
ضعفی در بصر باش بهم رسیده و سفیدی و سفیدی چشم را حمل بر بسیاری گریه کرده اند زیرا که چون دیده پر آب است سفید می‌نماید **دوم**
آنکه نابینا شدن پیغمبران را از هر نقص مرضی مسترا می‌دانیم بلکه می‌باید در اثبات نقص باشد که موجب نفرت مردم گردد اثبات نکرده
چنین نیست که موجب نفرت باشد یا اعلم مکرات که بجوی باشد بحسب ظاهر سبب در خلقت او سبب است بهم نرسیده باشد
و پیغمبران بدیده دل می‌بینند آنچه دیگران بچشم می‌بینند پس با این سبب هیچ گونه نقصی در خلقی در آنحضرت بسبب
این حادثه نشده بود و قول اول اولی است **سوال** آدم و نوح و داود بسیار گریه کردند و سبب چه بود نابینا نشدند
اما شعیب و یعقوب نابینا شدند سبب چیست **جواب** گریه آدم و نوح و داود گریه امرزش و ترس او بود که چشم را روشنی
می‌کند اما گریه این دو نفر از فراق محبت بود چشم را نابینا کرد بلکه حکما گویند اشک چشم از حرارت حزن و بخار دل مشتعل
می‌شود تا برسد اشک جاری می‌شود الحق ایشان سبب چه بود که الهام حجت حقیقت گریه کرد و الهام [illegible] ولیس الخبر کالمعاینه
الرهو و رعاشی عن نظر المضدور فلا تزیل [illegible] و لا تکبین غلیل الی الرمع [illegible] **سوال** بدانکه باعث مصیبت
مستحق نیست ... مالک استرجاع مناسب [illegible] یعنی بگویند انا لله و انا الیه راجعون پس چرا یعقوب این کلمات نگفت
جواب کلمه استرجاع گفتن مخصوص این امت است و اول کسی که این کلمه را گفت امیر المومنین بود بروایتی که تمتعلاصه چون خبر شهادت برادرش
شنید زبانش این کلمه گویا شد و هیچ کس پیش از امیر المومنین این کلمات را نگفته بود بروایتی جهت رحلت هاشم عتبه جعفر بن ابی طالب
افتاد رسول خدا بعد از نماز صبح بالای منبر برآمد و زبور را کشف برادران شام از سپاه اسلام با شکرکان مشغول کارزار شده
و حال هر یک را وضعی علیحده راست می‌کرد تا آنکه فرمود زید بن حارثه شهید شد علم افتاد این بود جعفر علم را بر داشت
و پیش رفت و متوجه جنگ شد بعد از ورود بر زمین ... اسلام ... علم را بدست دیگر گرفت پس فرمود دست دیگرش را انداختند
علم را بسینه خود چسبانید پس فرمود جعفر شهید شد و علم افتاد و در وقت زمانی نبود جراحت بر زمین و در بدن جعفر بود
که همه در پیش رو بود معلوم بود که از دشمن پشت نکرده بود و از شدت اندوه عبادت رسول خدا بر رعایت **شیعه** رسول خدا باشوات
بسرهم خود را کشیده بود نمود آنم برای ... اعانت ... گذشت و ... در نقل اشتیاق بر جعفر ... نامد و دست ... بدنه
عسل ... افتاد در روایتی خبر خلاصه چون جعفر برادر ... افتاد و روایت کرد و وضو کرد السلام علیک یا رسول الله
قوم الاسلام ... کاشی ... کار ... بر ... برادرت جعفر ... هیبت ... جعفر جراحت
بر گوید ... جعفر ... از روی ... رسول خدا ... کرد و ...

الخم

٤٧٤ **حرف شصتم** قال الله تعالی فی سوره یوسف قالوا تالله تفتوء تذکر یوسف حتی تکون حرضا
او تکون من الهالکین بروایت تفسیر خلاصه فرزندان چون اضطراب پدر را دیدند گفتند بخدا قسم که همیشه الی الدار ابد یاد کنی
یوسف را تا وقتی که بیمار شوی و بیمار مشرف بموت باشی و از جمله هلاک شدگان قال انما اشکوا بثی و حزنی الی الله گفت ای فرزندان
من این نیست که شکایت میکنم شرح غم و اندوه خود را که مانند پشم جمع کرده برای حق تعالی و قصه اندوه و رنج خود را با او میکنم زیرا که
کس بیچاره و چاره بیچارگان اوست نه غیر او پس مرا با او چون داندوه بار گرداند بروایت حضرت صادق و یوسف حسن حال که
گفت صبر اول است که هیچ گونه شکایت با آن نباشد در روایت دیگر از حضرت صادق پرسیدند که جه حدی رسید اندوه یعقوب
بر یوسف و یعقوب را اندوه هفتاد زن که فرزندان ایشان مرده باشند و بروایت دیگر حضرت صادق فرمود چون یعقوب نابینا شد
کرد یعقوب مناجات کرد پروردگار خدا و گفت پروردگارا آیا رحم نمیکنی دیده‌های مرا بردی و دو فرزند مرا بردی پس خدا با او
وحی کرد اگر ایشان مرده باشند هر آینه زنده خواهم کرد ایشان را تا جمع کنم میان تو و میان ایشان ولیکن آیا یاد میآوری
آنکه گوسفندی کشتی و بریان کردی و خوردی و فلان شخص در پهلوی خانه تو روزه بود با او چیزی ندادی پس
یعقوب بعد از آن هر بامداد امر کرد که ندا کنند تا یک فرسخ که هر که چاشت خواهد بیاید بسوی آل یعقوب و هر
شام ندا کردند که هر که طعام شام میخواهد بیاید بسوی آل یعقوب بروایت دیگر حضرت باقر فرمود که صبر جمیل آنست که هیچ
گونه شکایت بسوی مردم با او نباشد بدرستیکه حضرت یعقوب را بر سالت فرستاد نزد راهبی از زهاد و عبادی از عباد
چون راهب نظرش بر او افتاد گمان کرد که ابراهیم است برخاست و در گردن او کرد و گفت مرحبا بخلیل خدا
یعقوب فرمود من ابراهیم نیستم من یعقوب پسر اسحق پسر ابراهیم خلیل الرحمن راهب گفت چرا چنین پیر شده‌ای گفت
هم و اندوه مرا پیر کرده است چو پیر گشت هنوز از عتبه در خانه راهب نگذشته بود که وحی خدا باو رسید که ای یعقوب
شکایت کردی مرا بسوی بندگان من پس بر روی خود در سجده افتاد و گفت پروردگارا دیگر عود نمی‌کنم چنین کاری پس خدا
وحی فرستاد بسوی او که آمرزیدم ترا دیگر چنین کاری مکن پس بعد از آن شکایت با احدی نکرد بعد از آن از هیچ رسیدی او از
مصیبتهای دنیا مگر آنکه روزی گفت که شکایت میکنم حزن و اندوه خود را بخدا و میدانم از خدا آنچه شما نمی
دانید **مولف گوید** شکایت بر سه قسم است **اول** شکایت است از دوست بغیر دوست **دوم** شکایت از غیر دوست
بدوست **سیم** شکایت است از دوست بدوست اما اول که از دوست بغیر دوست نالیدن تبرا است از دوست و اما
از غیر دوست بدوست نالیدن شرایط یاد دوست ولیکن از دوست بدوست نالیدن عین توحید است ما هرش شکایت
است و باطنش شکر که یا و گوید من جز تو کسی ندارم با که گویم آنچه از تو بمن رسید و افاد تحقیق نالیدن که ربنا ظلمنا انفسنا نوح
از فرزند خود در افتاد و هذا النداء که انا ابنی من اهلی ایوب از عاقبت در افتاد بحق نالیدن که انی مسنی الضر یونس
از فضای عالم افتاد هذا النداء لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یعقوب از هجر یوسف و بینایی دور افتاد
بهذا النداء انما اشکوا بثی و حزنی الی الله در احسن القصص مذکور است که یعقوب در ذکر یوسف چندان مبالغه کرد
که غیرت الهی ظهور کرده جبرئیل آمد و گفت ای یعقوب یوسف را که آفرید و که پرورش داد گفت خدا جبرئیل گفت غیر از یوسف
چند فرزند دیگر داری گفت یازده فرزند جبرئیل گفت رو درآن فرزندی که یازده فرزند دیگر داری این همه ناله میکنی اگر

روایت ... السلام و ... المصیبه و ... غیر ... از ... دیگر ... خیر و عوض ... الی ... و ...

٢٧٥ اگر یوسف [illegible] که از ابراهیم است چه چاره می‌کنی یعقوب بر خود [illegible] بیهوش شد چون بهوش آمد سر بر آورد و نگاه [illegible]
جبرئیل گفت ای یعقوب خدای فرماید من [illegible] و در کارها صبور [illegible] یوسف [illegible] یعقوب تایب شد
زبان از گفتار نام یوسف بربست تا وقتی که [illegible] بیش از [illegible] فراق یوسف تازه گشت و [illegible] نام یوسف
برادران رسید ای یعقوب اگر بعد از این نام یوسف بر زبان آری [illegible] پس یعقوب عهد کرد که دیگر نام یوسف را
بر زبان جاری نکند و چون زبان از گفتار نام یوسف بربست دلش به تنگ آمد [illegible] و کوشش برادران [illegible]
تا بر که نام یوسف را بر زبان [illegible] حاصل شود تا آنکه [illegible] گذشت تا گاه جبرئیل آمد و گفت خدای
فرماید [illegible] در راه [illegible] خلق [illegible] از یاد یوسف در دلت [illegible]
نام یوسف معروف کرد پس یعقوب زاویه اختیار کرد و از خلق کناره نمود روزگار [illegible] فرزند
خود یوسف نام را [illegible] یعقوب نام یوسف را [illegible] فراق در دلش تازه گشت و زار زار
برادرد [illegible] نام یوسف را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پس یعقوب مشغول گریه و زاری شد **مولف گوید** [illegible] در عالم [illegible]
[illegible] **اول** آدم [illegible] **دوم** نوح [illegible] **سیم** [illegible]
[illegible] عبد الغفار بود **سیم** [illegible] **چهارم** [illegible]
[illegible] **پنجم** یعقوب [illegible] **ششم** یوسف [illegible]
[illegible] **هفتم** فاطمه زهرا [illegible] **هشتم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قوله تعالی قالوا تالله تفتأ تذکر یوسف** [illegible]
[illegible]
[illegible]

٢٧٦ [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] **یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه و** [illegible]
[illegible]
[illegible] **ولا تیأسوا من روح الله** [illegible] از رحمت و فضل خدا [illegible]
لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون [illegible]
[illegible] چهار [illegible]
[illegible] **اول** [illegible] از رحمت خدا
[illegible] **انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون** **دوم** [illegible] از رحمت خدا [illegible]
الا الضالون **سیم** [illegible] **الا القوم الظالمون** [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یعقوب و فرزندان یعقوب [illegible]
پس در این وقت یعقوب [illegible] **یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه** [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] عزیز [illegible] فرزندانش [illegible]
[illegible] **بسم الله الرحمن الرحیم** این نامه [illegible] عزیز مصر [illegible]
[illegible] یعقوب فرزند اسحق فرزند ابراهیم خلیل خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف نام کرده بودم [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible] یعقوب [illegible]

نوحه گوید ... تو را ابتلا کرد ... که عزیز مصر ... یعقوب گفت پروردگارا ... کرده‌ای از روی یعقوب
دنیا ... رحمت ... ابتلا ... پروردگارا ... فرمود پس
... شکایت ... کردی ... شکایت ... یعقوب گفت
... خود را ... شکایت ... فرمود ...
... فرزندان ... یعقوب ... معیشهای خود ... شعر ...
استغفار ... توبه ... کردم ...
... رحمت ... خداوند بخشنده کریم ... برکات
استغفار ... توبه ... یعقوب ...
... یوسف ... برادر ... خود ...
... روشن ... کریم ...
... برادران ... یوسف ...
... بارگاه یوسف ...
چون نظر یوسف ... نامه ... جهان ... غلبه کرد
... بیهوش شد ... نامه را خواند
... الکرام ... السلام ... نامه ...
... دولت
گوید ... یوسف ...
... عبارات ... ادل ...

... اجمعین ملکت

... ارضها

... کان ... کثیر ... عجب

... جملهم ...

... علی ...

... حسن

یوسف

حوض ... قال ... یوسف ... احکام ... ابوند
برادران یوسف ... قالوا یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر ... بضاعة ...
... بضاعة مزجاة ... واوردیم ...
... فاوف لنا الکیل وتصدق علینا ... ۳۶
یجزی المتصدقین ... یعقوب ...
... یعقوب ... یوسف ... ارحم ...
یعقوب ... یعقوب علی یوسف ...
... جبرئیل ... یوسف ... السجن ...
... یوسف ... الحزن ...
اعضاء ... البکاء ...
کان ... الاخبار ... العقاب ... العلماء
... صاحبه
... الناس ... الله ...
... یعقوب ... جسد ...
... یعقوب ... یوسف ...
... سوالث کوید ... برادران یوسف
عزیز ... اول ...
... عزیز ...
... عزیز ...
... دویم ... ایها العزیز ... یوسف ...
... یوسف ... مصر ...
... سوالث کوید
... مزجاة ... اول ... دویم ... سیم ... دراهم ...
... دراهم ... یوسف ... چهارم ... پنجم
... پنجم ... ششم ... هفتم ... یوسف ...
... ایها العزیز دویم ... مسنا و اهلنا الضر سیم ...
بضاعة مزجاة چهارم ... فاوف لنا الکیل پنجم ...
... اولاد یعقوب ... چهار وجه است اول

اول

تنبیه

انکه مراد از این نصوص تفضل است یعنی فضل کن [illegible] طعام بده . پنجم مراد از این تصرف

[illegible]

[illegible]

٢٨١ که هل علمتم ما فعلتم بیوسف دوم عذر طلبیدن ایشان بود که اذ انتم جاهلون سیم ازالت ایشان تشویر کرد که لا تثریب
علیکم الیوم چهارم ازبرای ایشان مغفرت خواست که یغفر الله لکم پنجم ملامت ایشان را تزکیه کرد بانکه وهو ارحم الراحمین
در مجالس المؤمنین منقولست که چون یوسف این سخن را گفت جبرئیل نازل شد و گفت خدا و [illegible] میفرماید [illegible] اخوتک رفعت
ذکرک والذاکرین یوسف گوید این تو برفرزندان یعقوب و سخن یوسف با ایشان اما سخن امام حسین با [illegible] بن یزید ریاحی
ذنوبکم [illegible] بود که [illegible] شهدا و در حالتی که [illegible] بر سر کرده است [illegible] اللهم انی الیک اتوب فتب علی فقد ارعبت
قلوب اولیائک واولاد بنت نبیک [illegible] حضرت [illegible] گرداند [illegible] شهید [illegible] و نورا
در این مجلس کریم که [illegible] رسول الله [illegible] کریم [illegible] حضرت
[illegible] با حضرت رسول الله [illegible] سوار [illegible] یوسف [illegible] از
بار [illegible] و الله الرؤف [illegible] [illegible] کرد
[illegible] طلب تو [illegible] [illegible] یعقوب
[illegible] رسول [illegible] حضرت [illegible]
مرض شصت و چهارم قال الله تعالی فی سورة یوسف اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیرا
این پیراهن مرا ببرید [illegible] روی پدرم [illegible] بینا گردد [illegible] اول [illegible]
[illegible] کرد [illegible] با اهلکم اجمعین [illegible] از ذکور و اناث [illegible] در تفسیر [illegible] نقل شده
که حاجت طلب کردن از [illegible] حاجت از [illegible] که یوسف [illegible] لا تثریب علیکم الیوم
و یعقوب [illegible] سوف استغفر لکم ربی [illegible] ارسلوا الیه [illegible] الی الطعام [illegible]
و نحن [illegible] فقال یوسف [illegible] ملکت [illegible] الی [illegible]
[illegible] بعشرین [illegible] الا [illegible] الناس [illegible]
اخوتی [illegible] ابراهیم [illegible] القصص منقولست که چون یوسف [illegible] از صورت بر
داشت و برادران او [illegible] حضرت [illegible] تعظیم [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] بود که [illegible] جبرئیل [illegible] گفت ای
یوسف [illegible] پیراهن خود را
نزد پدر [illegible] پیراهن
خلیل بود که یعقوب [illegible] یوسف [illegible] پیراهن [illegible] یهودا
گفت ای [illegible] پیراهن [illegible] این پیراهن [illegible] این پیراهن
[illegible] پیراهن [illegible] برادران
تسلیم کرد و یهودا از مصر بیرون آمد و متوجه کنعان شد [illegible] یهودا [illegible]
و هفت [illegible] کنعان [illegible] کنعان [illegible]

و بوانه

[illegible]

٢٨٢ و پیراهن [illegible] یهودا [illegible] در راه [illegible] تمام [illegible] کنعان
رسید و لما فصلت العیر قال ابوهم [illegible] یهودا بیرون آمد از عمارت مصر [illegible] رسید
[illegible] پیراهن یوسف [illegible] یعقوب [illegible] است [illegible] باد صبا
[illegible] قال ابوهم [illegible] پدر ایشان [illegible] انی لاجد ریح یوسف [illegible]
[illegible] یوسف را لولا ان تفندون اگر شما [illegible] بعقل [illegible] پیر شده و [illegible]
[illegible] قالوا تالله انک لفی ضلالک القدیم گفتند [illegible] از راه صواب دور
[illegible] یوسف [illegible] چهل سال [illegible] که [illegible] فرزند
[illegible] پیراهن [illegible] کنعان [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] آورد و [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] توقف بکن
خانه
[illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] که [illegible] اسلام [illegible]
حضرت [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] من الیمن [illegible] او [illegible]
[illegible] روح القدس [illegible]
[illegible] انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن [illegible]
انی لاشم روح الرحمن من طرف الیمن [illegible]
[illegible] پیراهن را [illegible] یعقوب [illegible] پیراهن را استشمام کرد جواب
اینست که چون پیراهن از بهشت بود و بوی بهشت [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] نزد یوسف بودند بوی پیراهن را [illegible]
بهشت را [illegible] بوی بهشت [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] اولاد [illegible]
[illegible] بوی یوسف از کدام طرف [illegible] این [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] یعقوب یوسف را [illegible] امام حسین [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] یهودا [illegible] یوسف را [illegible] امام حسین
[illegible] یعقوب [illegible] پیراهن

یوسف روشن شد اما امام حسین در کربلا از دیدن نعش علی اکبر نور چشمش که شد بلکه چشمهایش بدر رفته بگردش در آمد
و باطل آن چشمگاه او که در قتل اکبر کم شده باشد اللهم العن ابا الشرور و اتباعه بعدد [illegible] با نهار

حوض شصت و پنجم فلما ان جاء البشیر یعنی پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا سر و پای برهنه
دویده آغاز کرد تا بکنعان رسید و تردید نمی القیه علی وجهه فارتد بصیرا انداخت پیراهن یوسف را بر روی پدر خود
پس گشت یعقوب بینا [illegible] در مجمع البیان حضرت یوسف از برای آن [illegible] کند چشمهای مبارکش بینا شد پس
یوسف خود پیراهن را [illegible] یعقوب که چشمهایش [illegible] و هذا کان معجزة منه اذ لا
انه یعود بصیرا الا بالوحی و [illegible] یوسف قال انا اذهب [illegible] فقال یهودا انا اذهب به
فاخبره انه اکله الذئب [illegible] فاحزنته [illegible] قال ابن عباس اخرج لهم [illegible]
من فضة کانت [illegible] وهو الذی نزل به جبرئیل علی ابراهیم [illegible]
الجاریة التی ابراهیم فی النار نزل الیه جبرئیل بقمیص من الجنة وطنفسة من الجنة فلبسه القمیص واقعده علی الطنفسة
وقعد معه [illegible] ابراهیم [illegible] اسحق [illegible] یعقوب یوسف [illegible]
وعلقها فی عنقه [illegible] فی الجب [illegible] پیراهن یعقوب [illegible] چشمش برگشت و روشن شد
ضعیف بود [illegible] شد پیر بود [illegible] پس بر شتر [illegible] ما ادری ما اقبل
برهوت [illegible] سکرات الموت پس [illegible] قال الم اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون گفت ای فرزندان من آیا نگفتم شما را
[illegible] که من میدانم از الهام خدا [illegible] از حیات یوسف [illegible] مولف گوید در باره [illegible]
اول [illegible] مجمع البیان [illegible] دوم [illegible] مجمع البیان [illegible] سیم
[illegible] یعقوب [illegible] وفات کرد یعقوب
این [illegible] مادر [illegible] فرزند [illegible]
و گفت [illegible] یعقوب [illegible] فرزند [illegible]
فرزند [illegible]
فرزند [illegible]
یوسف [illegible] پیراهن [illegible] کنعان [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] کنعان [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] و گفت خدایا
[illegible] یوسف [illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] فرزند [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] و گفت [illegible] یعقوب [illegible]

سلام کرد

سلام کرد و پیراهن را بر روی مبارکش انداخت [illegible] پس گفت یا بنی اسالک بالله [illegible] الملک العزیز هو ابنی یوسف [illegible]
مصر [illegible] و این پیراهن [illegible] یعقوب گفت یوسف را [illegible] گفت پادشاه مصر است یعقوب [illegible]
پادشاهی [illegible] یوسف [illegible] اسلام یعقوب گفت الحمد لله الآن تمت النعمة
وهب بن منبه گفت اگر این پیراهن از بهشت [illegible] یعقوب [illegible] هلاک [illegible] مولف گوید اکثر [illegible]
اهل کنعان پیراهن یوسف را آوردند [illegible] سر [illegible] امام حسین [illegible] آوردند [illegible] حکم [illegible]
[illegible] کنعان [illegible] آمدند [illegible] وفات [illegible] زینب [illegible] آمد [illegible]
و خود [illegible] گفت [illegible] واحسیناه [illegible] الآن [illegible] نعلم [illegible]
[illegible] بالای [illegible] کنند [illegible]
[illegible] الاحمر [illegible] کانها [illegible] النفس [illegible]
[illegible] خود [illegible]
من [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] السادات من آل هاشم [illegible] زفراتها

حوض شصت و ششم قال الم اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون یعنی یعقوب گفت ای فرزندان آیا نگفتم
شما را [illegible] الهام خدا [illegible] از حیات یوسف [illegible] مولف گوید [illegible]
یعقوب [illegible] اول [illegible] یعقوب [illegible] حیات یوسف [illegible]
دوم [illegible] یعقوب [illegible] سیم [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] چشم یعقوب روشن شد [illegible]
[illegible] یعقوب گفت [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] چشم یعقوب روشن شد [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مصر [illegible]
[illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]

٢٨٥ که بالای هر یک عماری مجلا زر دوخته بالای هر عماری پرده زر کشیده نظر یعقوب رسانیدند یعقوب در رفتن سوی مصر انتظار
وحی کشید که جبرئیل در آمد گفت خدای تعالی میگوید که بشهر مصر برو یعقوب با اهل بیت خود با شکوه خود بیا که عالم یوسف دید
دریابد هم در روز چهارم بجانب مصر روانه شد بحیل اهل کنعان بجهت شاهیت یعقوب که به کنعان بیرون آمدند و در پای محمل
غلطیدند و روز وداع گریستند و خروج میکردند و یعقوب ایشان را وداع کرده روی براه نهاده برادران یوسف هم لباسهای فاخر پوشیده
بر اسبها سوار شده نظم و نسق لوازم سفر نمودند اما یعقوب به همان جامه پشمینه که در بر داشت اکتفا نموده بر درازگوشی سوار شد
به تواضع و انکسار در راه ها نهاده و خوشنود از آن پیش میرفتند در عرض راه ... بودند تا بمرحله ... رسیدند
چون یوسف برادران را بجانب آن ... نکند پس چون نزدیک مصر رسیدند یعقوب پسران را بجهت بشارت نزد
یوسف فرستاد پس یوسف امر کرد که لشکر بجهت استقبال بیرون روند و جانب یکطرف و یکطرف غلامان و اکابر یکطرف علمای و مشایخ
بگیرد بروایتی تفسیر خلاصه یوسف ... کفت ... که پیغمبر ... پیغمبر زاده ... ماه ... شد دار روز ... بیرون
با جمیع اهل بیت و ارباب خود از کنعان و ... قدم است که باستقبال او بیرون آید ... چهار هزار کس ...
خود با ... نام و شوکت ... الکلام سوار شد و یوسف اکابر و اشراف مصر را ... که با استقبال
بیرون آمدند و یعقوب با فرزندان ... براه توجه داشت و کوکبه و طنطنه و گرد ... تعجب نمود جبرئیل فرود آمد
گفت یا یعقوب از جلال و کوکبه این لشکر تعجب مکنی بالا نگر که جمیع ملائکه از زمین تا فلک صف کشیده اند و مترجم
نوآمده در بشارت تو سر در پیش انداخته ... بیرون ... تو تحیت و ... در مجالس المؤمنین نقل شده که یوسف
با سی هزار سوار ... که جمیع ... بیرون ... دیگر ... دارند که سی هزار
... یعقوب ... یوسف ... یعقوب
... فرشته ... یعقوب ...
که ... یوسف ... غلامان یوسف ... معر ... چهل
هزار جوان ... یعقوب ... یوسف ... تا او
از یوسف ... خواب ... خواب را یاد
یعقوب ... یوسف ...
ملاحظات ... یعقوب ... روانه شد
بروایت تفسیر خلاصه یوسف قصد کرد ... پادشاهی ... جبرئیل آمد گفت
ای یوسف خدا ... یوسف دست
کشود ... یوسف ...
این ... یوسف ... از نسل تو بیرون
... اول ... داد ... دولت
که ... اول چون برادران خواستند یوسف را ... کرد ... کریمه

دو فوج

٢٨٦ و ترک پیغامبر را ... یوسف در شهر مصر ... کنعان ... از زمین مصر
هر کسی ... ببر ... تفسیر خلاصه یعقوب گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان السلام علیک
یا مذهب التعب ... و ... یکدیگر ... کرده ... شادی ... الحکایت نقل شده
چون چشم پدر و پسر بر یکدیگر افتاد ... یکدیگر رسیدند و یکدیگر را در کنار
گرفته گریستند ... کنعانیان بشهر مصر ... اسپان ... العابدین ...
چون نظر ایشان ... یا ... از ...
کشیدند ...
از روز ...
هنا ... هنا ... هنا ... هنا ... الحبیب
هنا ... هنا ... هنا ...
هنا ... هنا ...

قال ... یوسف قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین
یعنی فرزندان یعقوب گفتند ای پدر ... گناهان ... قال سوف
استغفر لکم ربی یعقوب ... انه هو الغفور الرحیم ...
او ... سوال چرا یعقوب ... استغفار
نکرد ... جواب ... اول ...
انتظار ...
که چون ...
این ...
انکه ... سیم ...
... چهارم انکه ... از جرایم
ایشان ... پنجم انکه ...
استغفار ...
و کرد ...
...
... ششم انکه انتظار ...
...
...

(margin) ... رتبه ...

(margin) برسند

٢٨٧ وارجوا عليها في غربتنا وفلذة هلبتنا هفتم بر اينها احسن القصص چون فرزندان نزد پدر آمدند و گفتند يا ابانا استغفر
لنا ذنوبنا يعقوب فرمود هشتاد سال مى شود كه من از كردار شما باتش فراق مى سوزم شما بايد زود طمع عفو كنيد بلكه بايد چندى
در انتظار بمانيد تا ببينم انا سوف استغفر لكم بعد زود باشد از براى شما استغفار كنم پس برادران كه با من نزد
يوسف آمدند و گفتند ما آن كسانيم كه از ما ... حق آن كس كه ... پس يوسف رفت برادران ما كه هستند نزد پدر آمد
و گفت اى پدر برادرانم را فرمودى ان الشيطان للانسان عدو مبين و حتى فرزندان را احوال الشيطان كرد امروز چرا روى
ملامت با ايشان دارى لا تثريب عليكم اليوم ايشان را شيطان سبب كردم من بعد ان نزغ الشيطان بينى وبين اخوتى
و خواهم شفاعت مرا در حق ايشان قبول كنى و چنانچه من ايشان را عفو نمودم تو نيز عفو كنى پس يعقوب از براى فرزندان
استغفار كرد و در روايتى است الخرائج روزى كه برادران يوسف را در چاه انداختند ملائكه بگريه در آمدند و عرض
كردند خداوندا ... كه پدر و برادر را ... ادنيز ... چرا عقوبت نمى كنى ندا رسيد من ... چيزى كه شما نمى دانيد
پس چون ساكت شدند تا روزى كه فرزندان يعقوب گفتند يا ابانا استغفر لنا ذنوبنا خطاب رسيد اى ملائكه
مهلت دادن من فرزندان يعقوب را بجهت امروز بود شما امروز را مى ديديد و من امروز را مى ديدم و در كتاب زبدة المعارف
منقولست كه معصوم فرمود لولا انكم تذنبون لذهب الله بكم وجاء بقوم يذنبون حاصل معنى آنكه اگر گناه كار نمى بود
كه از ايشان مغفرت خواهم بظهور رسيد پس بر اينها احسن القصص يعقوب در وقت سحر برخاست و بنا
ايشاد و چون از نماز فارغ شد دست بالا برد گفت اللهم اغفر لى جزعى على يوسف وقلة صبرى عنه واغفر لاولادى
ما فعلوا في حق يوسف چون يا بن هر ... از براى اولاد استغفار كرد خويشتن و فرزندان مى گويند لا اله الا هو اجيبت
و در روايت ديگر برادران نزد يعقوب و يوسف آمدند و در حالتى كه خوف بر ايشان استيلا يافته عرض كردند شما از تقصير
ما گذشتيد و از ما عفو نموديد لكن عفو شما با هيچ نفع نمى رساند تا وقتى كه خدا از ما عفو نمايد يعقوب بر پا ايستاد
ايشان رحم نموده برخاست و رو بقبله آورد و يوسف در قفاى يعقوب ايستاد و برادران در قفاى يوسف به
خضوع و خشوع صف كشيدند و همه دستها بالا بردند و عوت بيست سال بر اين سؤال و زارى نمودند تا اجابت
نمى رسيد تا آنكه طاقت ايشان طاق شد و كار بر ايشان سخت شد پس جبرئيل نازل شد و گفت اى يعقوب ان الله
بعث اجابت دعوتك في اولادك و در روايتى ديگر سوف استغفر لكم بود از خدا خواستم كه حساب است را بمن واگذارد فرمود با محمد
... الراحمين اگر گناه است خود را بيشتر از ايشان بيزار شوى ... گناه است ...
... ايشان را چنان كنم كه ... بر ايشان مطلع ... بر ايشان
شفقت رساله دارد ... شفقت ... خداى ... اى ايشان حضرت صادق
فرمود پس ... ايشان گناه ايشان ... از ايشان ... مطلع نشود
و در روايتى ديگر حضرت امام موسى فرمود ... مردم ... چهل ... بر ايشان ... حرفت
تا ... ايشان ... راه ... كه عرض ايشان ... و ... و طلب شفاعت
ادم كه ... هم ... شفاعت مرا ... نوح ... بشفاعت بر ... نزد ابراهيم
پس ابراهيم

٢٨٨ پس ابراهيم گويد شفاعت كار من نيست بروى نزد موسى موسى گويد برويد نزد عيسى عيسى گويد برويد نزد خاتم انبيا
پس مى روند نزد آن حضرت بزرگوار فرمايد من صاحب شفاعتم شعبه چه ماكه ... آن حضرت در ... اولاد خود حضرت
ظاهر روز عاشورا در كربلا چون امام حسين بر روى خاك قرار گرفت عرض كرد خدايا من بعهد خود وفا كردم تو الحمد بوعده خود وفا
خواهى نمود ندا از جانب معبود رسيد يا حسين را خوش دار كه باين بوعده خود وفا خواهم نمود و انشاء الله گناهكاران شيعه تو را
بتو بخشم كه راضى شوى ان لله ... زحمت الآن ... اللهم العن ابا الشرور و اتباعهم يعود ... با جابر
با اظهار ...
پيش و هشتم فالاسم و سوره يوسف فلما دخلوا على يوسف در تفسير خلاصه
منقولست كه يوسف در نزديكى مصر موضعى داشت كه قصر رفيع آنجا بنا كرده بود آنجا فرود آمد پس چون برادران يوسف در آنجا نزد يوسف عالم
برادران يوسف و ... آوى اليه ابويه ... بسوى خود پدر و خاله را كه در حيوة مادر بجاى مادر بود و خاله
زن پدر شده بود پس در كنار گرفت و خاله را پرسش نمود و برادران را نوازش كرد و گفت ادخلوا مصر
ان شاء الله آمنين و گفت درآييد بمصر اگر خدا خواهد ... ايمن باشيد در حالتى كه ... در
تفسير خلاصه منقولست كه چون يعقوب با اولاد داخل مصر شد جميعا هفتاد و دو نفر بودند و روزى كه موسى از
مصر بيرون رفت مردان ايشان ششصد هزار و پانصد و هفتاد نفر بودند و از زنان و كودكان بيرون شمار و ما بين خروج
و دخول ايشان چهارصد سال بود بلكه در احسن القصص منقولست كه رسول خدا از جبرئيل پرسيد از عجايب ايام چه
كشف ... ... شاهد و كريمه ... داخل مصر شد و ديگرى از مصر بيرون رفت ... داخل شد روز بود
... بيرون رفت ... بود ... يعقوب بود ... شب حضرت موسى بود ... روز
... هفتاد و دو نفر ... ششصد و پانصد و هفتاد و دو هزار ... كه روز داخل ... نزد يوسف را
مى ... آنها ... بيرون رفتند ... از فرعون ... روز ... بود كه ... با
شب بيرون ... الحاصل يوسف گفت ادخلوا مصر اگر كسى گويد كه ادلا به دلالت مى كند كه ايشان بر يوسف در اسكندر
رات در مصر بوده و ترتيب كلام ناظر بر آنست كه امر بدخول مصر بعد از دخول بوده احتمال چند جواب مى رود اول آنكه
شايد چنانكه ... ملوان ... در ... از براى ... ايشان ترتيب داده باشد و يعقوب با اولاد در ... چهار
بر يوسف در ... باشد در آنجا انضمام ... بوده باشد بعد از آن عجز ... باشد دويم آنكه مراد
ادخلوا اينست ... در مصر ... باشيد ... اسم دخول بر اقامه بجهة ... است بر دخول اگر كسى
گويد مراد از انشاء الله اينجا ... جواب آنكه ان شاء الله متعلق به آمنين است و مراد آن بود كه مصر منزل و ماواى
كفار بود و ايشان از كفار ... باشند پس ... بعضى ... اظهار ... ايشان را ايمنى در
... و بعضى گفته اند هيچ كس در مصر بى جواز نمى توانست داخل شود ايشان را جواز در مصر در آورد
و مراد از اين ايمنى است ... و ... و در احسن القصص منقولست كه پيش از ملوك مصر
از اعتبار ... و ... خوف و ... بود ... يوسف گفت
ايمنى بعضى گويند مراد ايمنى است از قحط و ... بعضى گويند مراد ايمنى است از ... و ... اولاد

یعقوب بجهه مبالغه **مؤلف گوید** در بسیاری از مواضع بدر را پدر گفته اند و امثال تکلم نمودند و در خلف شرف گشته **اول**
اسمعیل که پیر کفت حکمت انکه امرین الصادقین این برکت این کلام از آن که دو فرمانه بدرج عظیم **دوم** یوسف پیر کفت
ادخلوا مصر ان شاء الله امنین از برکت این کلام الهی بصاحبین شد که و الحقنی بالصالحین و چون و سو یا بنی اسرائیل بکنار
دریا رسید در پا نوشش خود خطاب رسید او دریا اینها اولاد و احفاد انکابرکه یوسف در حق ایشان گفت ادخلوا مصر
ان شاء الله امنین از برکت این کلام از کل عقوبات و آفات سلامت بی آب دریا برکت این کلام از ایم کرفت و بسبب نجات بنی
اسرائیل شد بروایتی تفسیر خلاصه یوسف اساس پادشاهی خود را به یعقوب عرض کرد تا انکه گوارا شد این بدو فرحان ما نشاد
کاغذ بیاری در انجا دید نبود ای یوسف همه چیز تو را غافل ساخت که در این مدت یارجه کاغذی بین تو نشادی
با انکه میان ما و هشت نزلیش نبود یوسف گفت جبرئیل منع کرده بود که بتو کتابت ننویسم یعقوب فرود و هم
انرا از جبرئیل سوال کنی که یوسف عرض کرد تو با دکستاخ تری از او معلوم کن یعقوب از جبرئیل پرسید یعقوب را از جبرئیل
گفت حق تعالی مرا چنین امر کرد بجهه انکه ذکر تو کتابت ننویسم دروقت مفارقت تو از یوسف گفتی اخاف ان یاکله الذئب
و ترسیم که اولکر بخورد حق تعالی فرمود چرا از ذکر رسیدی و از بیم بی عزت و جلال خودم که منازعه نبود تا بی تو ویت
وائم کرد با او جو او لرایت شاه و منت بسید از او حضر را شما باشی بروایت حلی و دیکران نقل کرده که یعقوب گفت سوگند
میدهم خدا که راظهر بد که برادران با تو چکار کردند گفت ای بدر مرا از این معاف دار یعقوب گفت سوگند میدهم تو را که مرا خبر دهی
یوسف گفت ایشان مرا بسر چاه آوردند و گفتند پیراهن خود را بیرون کن دادگرنه این کارد را بر تو بزنیم چون یعقوب نام کارد را
شنید انتاد و بیهوش شد و چون بخود امد گفت آخر با تو چکار کردند یوسف گفت التماس دارم که بحرمت ابراهیم و اسمعیل و
اسحق که مرا از این معاف داری پس یعقوب دیگر از این قول سخنی نکرو دیر دانید دیگر یوسف گفت ای بدر از من مپرس که برادران
با تو چکار کردند بلکه از من بپرس که خدا با من چکار کرد یعقوب گفت خدا با تو چکار کرد گفت وقد احسن بی اذ اخرجنی من السجن و جاء
بکم من البدو تا اخر آیه **شیعه** چون یعقوب فرزند خود را صحیح و سالم دید و خود دید و نمیدید نکو با دران با تو چکار کردند بطرش شب
بر دهم محرم چون رسول خدا علیه و سلم و حسن و حسین بجز کربلا آمدند رسول خدا گفت ان ابناه را مفقولاه را
ذبحا و احیاناه و احیاه بابنی یا بلول و یا بولول و یا من شرب الکاس مقول نا گاه حضرت امام حسین ث و حس
نورش بر بدن اطهر شش قرار گرفت و گفت لبیک ای جد و ای پدر و ای مادر و ای برادر سلام بر شما باد یا جداه
قتلوا و اسروا با جداه سلبوا و اسروا نساءنا یا جداه نهبوا و اسروا رجالنا یا جداه ذبحوا و اسروا اطفالنا یا جداه
علیک ان تری حالنا و ما فعل الکفار بنا سپس هر یکی از ایشان شدند تا امام عرض کرد یا رسول الله تری ما فعل بنا بولدی یا
ابت تو و هم که از خون حلق فرزندم بگیرم و پیشانی خود را خضاب نمایم رسول خدا فرمود چنین مکن که ما نیز چنین خواهیم کرد
پس امام آن خون را گرفت و بر پیشانی خود مالید و رسول خدا نیز از خون امام حسن و امام حسین را علی و حسن رو شهید
خود را رنگین مالید و رسول خدا فرمود بیا حسین و از ذکرات است بوث که به جهنم سزاوار از برنجها کرده باشد
و حسین ترا چون اکشته باشد و خون از گلویت روان باشد و رود ترا قطع نموده باشند یا بنی قطع مرا
الیمنی دادن اکتفا نموده دست چپ ترا نیز قطع نموده اللهم العن ابا الشرور و اتباعه عدد ما فی علمک یا

باجابر با اظهار **حوض شعث و نهم** قال الله تعالی فی سورة یوسف و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجدا
یوسف پدر و خاله را در بالای تخت برد و پدر و مادر ایشان و پدر و خاله و مادران از برای تعظیم یوسف در حالتی که سجده کنندگان
بودند و چون یوسف ان حال را مشاهده کرد سرخ کردید و قال هذا تاویل رؤیای من قبل و گفت ای پدر این سجده کردن
مرا تعبیر خواب است که دیدم پیش از این در ایام کودکی قد جعلها ربی حقا بدرستی که گردانید انرا پروردگار من راست و درست
مؤلف گوید حالا در تعبیر این کلمه چند اشکال است **اول** انکه یعقوب پدر بود از برای یوسف و حق ابوت عظیم است
حیا چه خدا فرموده وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا ابعد نبوده است اشکال دولت الولایه **دوم**
انکه یعقوب پیر و بزرگ بود و به جوان واجب است تعظیم پیر **سیم** انکه یعقوب پیغمبر بود بلکه از اکابر پیغمبران بود اگر
یوسف نیز پیغمبر بود ولکن مرتبه یعقوب اشرف و ارفع و اعلی بود **چهارم** انکه جدو جهد یعقوب در طاعت خدا زیاده
از یوسف بود و این منافی که مذکور شد موجب تفوق یعقوب بود بر یوسف پس چگونه یوسف تجویز نمود که پدر او را
سجده کرد بلی احتمال چند وجه دارد **اول** بعضی گفته اند که این سجده مر خدا را بود بجهت شکر گذاری در حیات یوسف و این
تقدیر آن سجده شکر بود مر خدا را مسجود و دلیل بر صحت این تاویل انست که اگر سجده از برای یوسف میبود اولکر سجده
میکرد بعد از ان ذکر صعود بر سریر نمیکرد که این تواضع مقدم برین بود **دوم** میتواند که ضمیر راجع باشد با خدا تا انکه ایشان
در سجود مشارکت نموده باشد و تقدیر چنین شود که ابوین را تعظیم داخل نمود بر سریر خویش بر آمدند و ایشان با خدا
با سایر داخلین بسجود قیام نمودند اگر کسی سوال کند که باین تاویل که ذکر شد یوسف فرمود یا ابت هذا تاویل رؤیای من
قبل و خواب یوسف ان بود که یازده کوکب با افتاب و ماه او را سجده کردند و افتاب تعبیر یعقوب بود و ماه بخاله او پس
باین تقدیر باید که ابوین در سجده با خدا مشارکت باشند جواب انست که تعبیر خواب لازم نیست که مطابق باشد مر خواب را
من کل الوجوه بلکه نسبت با خدا معبر بحقیقت معبود باشد و بالنسبه با ابوین ماول بتعظیم و احترام با انکه اکثر را حکم
کل داده اند قاعده ایست شایعه اگر کسی گوید اشکال این کرامت که سجود مر غیر خدا را جایز نیست چگونه اولاد یعقوب
یوسف را سجده کردند بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از سجده انحنا بود که بجا اوردند در تعظیم یوسف است هم
کردند چنانچه رسم اعاجم است و وضع جبهه بر زمین که حقیقت سجود است و جود نگرفت بعضی دیگر گفته اند که
سجود حقیقی بجا اوردند و سر بر زمین نهادند اما از روی تعظیم نه از روی عبادت زیرا که سجده عبادت مخصوص است
بخدا بعضی گفته اند سجده تحیت بود و در شریعت ایشان سجده تحیت جایز بود و در شریعت ما ممنوع شد احتمال
چون یوسف سجده ابوین و اخوه را دید ترسید و بر خود لرزید چرا که خود را مستحق این نمیدانست لاجرم گفت یا ابت هذا
تاویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقا گویا گفت ای پدر مرا معذور داری که چون تو پیغمبری با عظمت و جلالت در
دیدم و بنوت مر فرزند ضعیف خود را سجده کنی لکن این امری بود مقدر در خواب مصور و تکلیفی بود از نزد خدا
مقرر بعضی گفته اند خدا را اصل او در یوسف را رنده کرد تا بر یوسف سجده کرد نصرت جه الله را بعضی گفته اند چون یعقوب
و خاله او و فرزندان بالای تخت رفتند در اوقت زن و مرد اهل مصر حاضر شده نزد یوسف بسجده افتادند
یعقوب و فرزندان نیز بسجده در آمدند پس یعقوب بسید نور دیده این اکیست یوسف گفت ای پدر بنو کان من کم

تن که همه را در ایام قحطی خریده ام و امروز بجهة کرامت شما همه را آزاد کردیم و بر دین اینها ... چون جبرئیل قصه آنکه در یوسف
اهل مصر را بر رسول خدا گفت حضرت از بشارت یوسف تعجب کرد و تبسم کرد که جبرئیل گفت رسول خدا آمد عرض کرد یا رسول الله چون شیعه
تو اسلام را رسانید و فرمود این عجب نیست و حلال است که در دنیا این نور را خلاف از شفاعت ترسم که خود بگوئی حبیب
حسبی رسول خدا سر در پیش سجده شکر بجا آورد **مؤلف گوید** رسول خدا چند مرتبه شکر بجا آورد **اول** وقتی که جبرئیل آمد
بشارت آنحضرت داد **دوم** وقتی که نصارای نجران حضور یافته ... الا هالک ولکن نصاری نجران رسول خدا هم
سجده افتاده ... شکر ... ولکن امیرالمؤمنین چند مرتبه سجده شکر بجا آورد **اول** بروایتی بشارت
المصطفی روزی رسول خدا را دید علی مرتضی را فرح و سرور و سلام کرد امیرالمؤمنین جواب سلام داد عرض کرد یا رسول الله
هرگز ندیده ام که آنحضرت ... خوشحال امروز فرمود یا علی از برای تو بشارت دارم جبرئیل بر من نازل شد و گفت
خدا تو را سلام و رسانده می گوید بشارت ده علی را که شیعه او از مطیع و عاصی اهل بهشتند حضرت امیر سجده افتاد
و گفت اشهد الله علی انی وهبت لشیعتی نصف حسناتی پس فاطمه گفت ای رسول خدا ای پروردگار من شاهد
باش که من هم نصف حسنات خود را بشیعیان بخشیدم پس حسنین گفتند خدایا ما هم نصف حسنات خود را بشیعیان
پدر خود بخشیدیم پس رسول خدا فرمود بخشش شما هیچ بیشتر از من نیست خدایا شاهد باش که من هم نصف
حسنات خود را بشیعیان علی بخشیدم پس خدا وحی فرستاد که شما از من کریمتر نیستید انی قد غفرت لشیعة علی ومحبیه
ذنوبهم جمیعاً **دوم** روایتی چون روایت مجلسی رسول خدا امیرالمؤمنین را طلب کرد و فرمود یا علی روح الامین از جانب رب العالمین
ای کال الله ... که قریش اتفاق کردند بر کشتن من و خواهم مرا امر سوم حضرت کرد ... که امشب بروم بغار ثور
و خدا امر کرده که در جای من بخوابی تا اینکه بدانند که من در فراش خود خوابیده ام ... علی ... یا نبی الله آیا تو سلامت
خواهی ماند از خوابیدن من در جای تو فرمود بلی پس امیرالمؤمنین خندان شد و برای شکر الهی بسوی زمین آنحضرت و برجای ... افرا
گرفت خود بسجده افتاد و این اول سجده شکری بود که در این امت واقع شد و پهلوهای روی خود را بر زمین گذاشت و بروایتی
ان فارغ شد گفت الحمد لله الذی جعل نفسی فداء لرسول الله و چون سر از سجده برداشت عرض کرد برو یا محمد آنچه خدا تو را
مامور کرد ... و چشم و گوش من فدای راه تو هرچه خواهی مرا امر کن که بجای آورم و بجز علی که خواهد
توفیق بجا آورم و در این باب و در هر باب توفیق از پروردگار و طلبیم

حوض هفتادم

قال الله تعالی فی سورة یوسف و قد احسن بی اذ اخرجنی من السجن و جاء
بکم من البدو حاصل معنی آنکه چون یوسف خبر یعقوب و فراق او و حال سپری گشت یوسف به پدرش که شکوه کرده بمن پروردگار
من چون بیرون آورد مرا از زندان و آورد شما را از بادیه و حال آنکه فلسطین در ولایت شام که یعقوب آنجا بوده ...
و نزدیک بکنعان بود از پس آنکه شیطان فساد کرد میان من و برادران من **سوال** چرا حضرت یوسف نام زندان را برد
و نام چاه کنعان را نبرد **جواب** احتمال شش وجه بود **اول** آنکه یوسف نخواست که برادران خجل شوند **دوم**
آنکه خلاصی از چاه مقرون بملوکی نبود و خلاصی از زندان مقرون سلطنت و حکمرانی و اظهار نعمت در خلاصی از زندان بیشتر

بود **سیم** آنکه نجات یوسف از زندان نعمتی بود بزرگتر از نعمت نجات چاه زیرا که ابتلای بچاه از جهة کید و مکر و حسد
برادران بود و آن سهل و خوار بود و سبب حبس در زندان تهمت بها بود و نجات از زندان ظاهر شدن بیگناهی یوسف اعظم
جمیع نعمتها بود **چهارم** آنکه در چاه از برای یوسف محنت نبود بلکه عین نعمت بود زیرا که دولت نبوت و وحی حضرت
و خاتمیت و مصاحبت ... احدیث در چاه میسر شد پس چون چاه سبب حیات و ... محض ... بود نام آنرا
بیرون جهت نداشت **پنجم** آنکه در زندان با کفار ... مصاحب بود لاجرم نام زندان را برد **ششم** آنکه چاه با اختیار یوسف
نبود اما زندان با اختیار خود شد بود زیرا که گفت رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه لاجرم از اختیار خود نام برد یوسف گفت
و جاء بکم من البدو ... مشتق از بدو ... ظهور ... را بدو و ارض ... را که ... که
... در دار ... فی ... از حضرت ... سئوالات که شخصی بود از بعضیه
قوم عاد ... در زمان یوسف در زمان او بود ... زبان ... آن شخص را به بیابان ... کردند ...
... در من ... ایمان ... تا آنکه چیزهای عجیب که در دنیا شاهد کرده ام برای تو نقل کنم و
... اجداد ... در ... گذشته را از برای او
نقل کرد تا آنکه فرعون ... بسیاری ... رسانید و هرگز از یوسف ... دروغ ... بعادی ...
دروغ ... روزی فرعون بیوسف گفت که ... از تو بهتر باشد گفت بلی پدر من یعقوب ارشن
نهایت چون یعقوب بمجلس فرعون داخل شد فرعون ... و سلام کرد ... که پادشاهان ... کند ... فرعون او را
گرامی داشت ... یوسف او را اکرام نمود پس از یعقوب پرسید که چند سال است ... گذشته است
... یعقوب ... گفت دروغ می گوید یعقوب ... شد ... یعقوب ... از یعقوب
پرسید که ... چند سال ... گذشته است ... گفت دروغ و گوید یعقوب گفت خداوندا اگر دروغ
می گوید ریشش را ... تمام ریش عادی ... از ... فرعون ... در داد
دیگر یعقوب گفت ... اما ... و خواهم دعا کنی که خداوند تو ریش او را باز برگرداند یعقوب
دعا کرد و ریشش باز برگشت ... عادی گفت که من ... با ابراهیم خلیل الرحمن دیدم در فلان زمان که زیاده از صد
بیست سال الآن زمان گذشته است یعقوب ... آنکه ... من ... تو اسحق را دیده گفت ... نبود که ...
یعقوب ... اسحق پسر ابراهیم خلیل الرحمن ... گفت ... و گوید ... اسحق را دیده ... فرعون گفت ... گفتند
مؤلف گوید ... مستجاب شدن دعای یعقوب ... مستجاب شدن دعای امام حسن مجتبی ... روزی بعضی از شیعیان
امام حسن عرض کردند چرا این قدر تحمل ... و حضرت ... معاویه ... حضرت ... اطاعت ... ترا ...
عراق را ... و شام را ... در این هنگام ... اهل شام حاضر بود
گفت ... پس حضرت ... نمی شوی ... در میان ... بود
... حضرت ... گفت ... خواهد کرد ... خواهی ...
پس حضرت ... واقع شد ... حضرت آمد ... برای ایشان دعا کرد حالا ... گشتند

حوض هفتاد و یکم قال اسمعیل فی سورة یوسف اذ قال یعقوب لیوسف به

پدرو برادران خود گفت میرسم که از پروردگار من نیکو نیز است و سانم نیکوی برای هر کو خواهد چه جواز ضعیفی

برانکه شیث ازو انو و جاری لعنت وریات انه هو العلیم الحکیم هر رشتی که دادات را نابوجود نیز است عباد بر دانه تفسیر

المکان عیها از حضرت باز سوال کرد که یعقوب و یوسف که با هم رسول کردند کدام با یکدیگر بودند بر روی زمین فرمود یعقوب

برد و یوسف پادشاه و چون یعقوب وفات کرد یوسف او را بشام حمل نمود پیغمبر شد و در تفسیر خداست نقل شده که یعقوب

صد و چهل و شش سال عمر داشت در روضه که عمر ابو صد و سی سال بود نزد یوسف هفده سال ماند بعد از یوسف و چهار

سال با یوسف صبر برد در روایت علی از حضرت صادق پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم

اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل التوریة یعنی همه طعامها حلال بود بر فرزندان یعقوب که یعقوب بر خود حرام کرده بود

فرمود هر گاه یعقوب گوشت شتر میخورد درد ساق و بادی ... بر خود حرام کرد گوشت شتر را و این پیش از آن

بود که توریة نازل شود و چون توریة نازل شد موسی آن را حرام نکرد و نخورد ابن عبد اسلم از حضرت باقر پرسید که یعقوب

چه وقت رسید عمر چند سال با یوسف زندگانی کرد فرمود دو سال پرسید که در آن وقت حجت خدا در زمین یعقوب بود یا یوسف

فرمود یعقوب حجت خدا بود و پادشاهی از یوسف بود چون یعقوب به عالم بقا ارتحال نمود یوسف جسد مقدس او را در تابوتی

گذاشته بزمین شام برد و در بیت المقدس دفن کرد پس یوسف بعد از یعقوب حجت خدا بود پس سپس یوسف رسول

پیغمبر بود فرمود بلی مگر نشنیده که خدا در قرآن میفرماید که مؤمن آل فرعون گفت ولقد جاءکم یوسف من قبل بالبینات فما زلتم

فی شک مما جاءکم به حتی اذا هلک قلتم لن یبعث الله من بعده رسولا و بعضی گفته اند که فرعون مصر یوسف بن یعقوب

پیش از موسی بچند ... بوده است در ... فرعون زمان موسی همان فرعون زمان یوسف بود

... که وفات یوسف ... بدعای یوسف زنده ... اینها آورده اند ... یوسف

از ... بعد از زمان موسی ... روایتی دیگر حضرت رسول فرمود که یعقوب و یوسف هر یک صد و بیست سال عمر

ایشان بود ... چون یعقوب بوصال یوسف رسید ... کنعان کرد و یعقوب را برادری بود ... که توام

... یعقوب ... بودند ... داخل بطن ... یعقوب ... اولا ... جدا شد

... یعقوب ... اسحق ... برادرش ... خواند نور رسالت

... یعقوب ... روزی ... از برای ... گوشت

شکار بیاورد ... خواست ... یعقوب ... یعقوب ... گفت

گوسفندی بکش ... پدر ... دعا کند ... یعقوب گوسفندی ذبح کرده بریان نموده پیش

پدر آورد اسحق ... یعقوب ... یعقوب ... و دعا کرد ... چون ... عیص

... عیص ... آورده ... اسحق ... دعا کرده ... حال آمده

اسحق ... دعا در حق یعقوب مستجاب شد ... اسحق ... نسل او

نبوت را برای تو خواستم ... یعقوب خواست لکن ... نسل تو را بسیار کند خدا ... اسحق را

[illegible]

اسحق را درباره عیص مستجاب کرده جمیع پادشاهان روم از نسل عیص و پاشند و لکن عیص کینه یعقوب را در دل گرفته

بجانب روم رفت و صد سال در آنجا ماند و چون عمرش باخر رسید خواست روزی دیدن یعقوب را در پیش انداخت ...

کنعان ... روم ... خواهم ... چون بکنعان رسید گفتند یعقوب رحلت کرده عیص قصد مصر

کرده ... یعقوب ... یعقوب ... نهادند داخل غاری شده

... نهاد ... خواب ... غالب ... عیص ... رسید ... احوال برادر پرسید

گفتند ... عیص ... یعقوب ... فرزند ... برادر بنهادند

... قبض روح کرد پس ... عیص ... یعقوب ... صحرای شیون از اهل

... رسول ... یوسف ... آنکه با هم ... روی

روی ... یوسف تاج از سر برداشت ... اهل مصر ...

بجانب بیت المقدس روانه کرد شیعه یوسف ...

... کامل الزیاره ...

...

... تجود ... الا انه ...

...

... سلام علیکم ...

...

...

... اللهم العن ...

حوض هفتاد و دوم قال اسمعیل فی سورة یوسف رب قد آتیتنی من الملک یعنی یوسف مناجات کرد

و گفت ای پروردگار من ... پادشاهی ... مصر ... عزیز مصر خود را

معزول کرده ... یوسف ... سلطنت ... یوسف ... پوشید و رفت ...

... رب قد آتیتنی من الملک وعلمتنی من

تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة پس جبرئیل نازل شد و گفت چه حاجت داری

گفت رب توفنی مسلما والحقنی بالصالحین پس حضرت صادق فرمود ...

ملحق گردان ... آنحضرت ...

که ... بود ... اول ...

بعضی ... دوم ... یوسف ...

[illegible]

و حال در همه عالم مشهور بود سیم هو الملك الثیب فهو الکریم ابن الکریم ابن الکریم چهارم ملك مملوك است که محبوب [illegible]

پنجم [illegible]

ششم [illegible]

هشتم [illegible]

نهم [illegible]

دهم [illegible] یازدهم [illegible]

دوازدهم [illegible]

سیزدهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

حوض اول قال الله تعالی واذکر عبدنا ایوب اذ نادی ربه یاد کن ای محمد بنده

ما را که ایوب بن عیص است داود زمان یعقوب پیغمبر بود در حال ابتلا ثابت بود و ذات بعقو خود را دوست بود چون

بلا ازل شد تضرع نمود به پروردگار خود در سوره انبیا فرمود و ایوب اذ نادی ربه بروایتی بعضی و تفسیر خلاصه نسب ایوب

اینست که ایوب بن اموص بن رازخ بن عیص بن اسحق بن ابراهیم و مادرش از فرزندان لوط بود و بعضی گفته اند ایوب بن عیص

بود و زوجه اش رحمه دختر افرائیم بن یوسف بود یا ماجر دختر ابن یوسف بود یا الیا دختر یعقوب علی الخلاف

و اول اشهر است بروایت تفسیر خلاصه از روایات انوار که هیچ کس توانگرتر از ایوب نبود تمام سواد شام و سهل و جبل

در تصرف او بود و او را گاو و گوسفند و شتر و اسب و باغات ملوا از اغنام و اشجار از حد حصر متجاوز بود و پانصد جفت

گاو زراعت داشت بر هر جفتی غلامی موکل بود و چهار صد غلام دیگر شبانه داشت و با هر غلامی زن و فرزند و عیال

بسیار و با هر یکی از گاو و گوسفند و شتر و اسب ماده حامله بود و هفت پسر و هفت دختر و قبول زنان داشت

و هفت دختر داشت در حسن خلق بمرتبه کمال رسیده و ورع و صلاح چنانست از همه پیش بود و خانه مهمانان

ساخته بود و هم مال خود را وقف یتیمان و فقرا کرده بود و جبار شاکر بود و با کرم سرشت بود و مدت هشتاد

سال استغراق نعمت و طیب معیشت و صحت بسر برده اما در وقت غم شب و روز طاعت گذرانیده بود و مراسم طاعت

که بعضی پیغمبران رسانیده و اصلا قصور و فتور در وظایف عبادات او راه نیافته بود روزی جبرئیل نزد ایوب آمد

و گفت ای ایوب مرا بفرستاده که در نعمت و راحت و فراغت حال حکم شده که احوال تو منقلب کرده و نعمت به محنت مبدل

شود و توانگری به درویشی و تنگدستی و تندرستی به بیماری مبدل گردد ایوب فرمود چون رضای دوست چنین است

باکی نبود هرچه از دوست رسد چون مطالب آنحضرت بطاعت زیاد و شکوات در روایتی دیگر ابلیس هرچند خواست که

ایوب را وسوسه کند دیو هم نتوانست تا در وظایف طاعت او خللی بهم رساند نتوانست گفت بار خدایا امروز تو در زمین بنده

شاکرتر و عابدتر از ایوب نیست خلق میدانند که کثرت عبادت و شکر او بجهت آنست که در عافیت و سعت معیشت است

چهار پایان بسیار و فرزندان دارد اگر او را بانتزاع اموال و اولاد و ابتلا سازی از تو بر گردد و طریق کفران نعمت پیش آورد

حق تعالی فرمود چنین نیست که تو میگوئی او را بنده ایست پسندیده اگر هزار بار در کوره ابتلا بگدازیم بر محک

امتحان تمام عیار آید پس حق تعالی بجهت آنکه خواست بر ابلیس و تمام عالمیان کالاه حق لا ظاهر شود که ایوب بنده صادق

و محب خالص و از مخصوصان درگاه و مقربان بارگاه الهیست ایوب را در بوته امتحان و ابتلا نهاد و جبرئیل را

فرستاد تا او را خبر داد که حال غیبیه بلیه است و مسئول است بر تخت ایوب توکل بر حضرت عزت کرده رضا بقضا داده

منتظر بلا بود تا روزی نماز صبح گزارده بود و پشت به محراب نموده بود که ناگاه ابلیس را و عفاریت کرد ناگاه

فریاد کنان در مسجد پیدا کردید شبانان از در در آمد و فریاد کنان گفت یا نبی الله سیلی عظیم از دامن کوه روان

شد و گوسفندان را با شبانان در ربود حکایت بود که یکی از ساربانان رسید که یا نبی الله سموم پیدا شد که

اگر بر کوه زدی هوا گشتی و اگر بر خورشید در زدی تیره کردی بر شتران زد و همه را هلاک کرد با غلامان و جمله

جا نکرده فرمود که یا نبی الله صاعقه پدید آمد و تمام زراعت و دهقانان را بسوخت ایوب این سخنان را و شنید و شکر خدا بزبان

میراند که ناگاه در جمع فرزندان معلم بسیار دویده و با خبر دادن گفت یا نبی الله بازده پسر و هفت دختر بمهمانی رفته بودند سقف خانه

بر ایشان فرود آمد بعضی را الله در دهن و بعضی دست در کاسه همه را در گرفت و غبار زخم بر چون حیات همه را کشت ایوب بسجده افتاد

و گفت الهی چون اول داده همه چیز دادم اگر هیچ نباشد به بهانه بغیبا چون تو دادم همه دادم اگر هیچ نباشد

چون فرزندان دا و مال اول عم در عوض تضاریق رفته انواع بیماری او در وی آورد و تمام اعضای او شامل شد بجز از دل

و زبان هیچ عضو دیگر بسلامت نماند **مؤلف گوید** در مدت بیماری ایوب چند قول است **اول** بعضی گفته اند سه سال

دویم هفت سال **سیم** هفت سال و در بحار مجلسی حضرت صادق فرمود هفت سال ایوب را الله بلا کرد واند در جمیع

مرکب و مپایه اما او ابدا عارف شد عقل مبتلا نکردند یعنی ایوب را که خدا چگونه تسلط کرد به اینکه شیطان را بر مال

و فرزندان و بر اهل او بر هر چیز او و سلطی کرد او بار عقل او و عقل را برای او گذاشت که اعتقاد بر وحدانیت خدا

بکند و او اسلام بمجد بعث شد **مؤلف گوید** در بحار روایت که چون امام حسن مجتبی حضرت الله بر جمیع شهادت امام حسین

گرامی برادر و چرا رنگ بسی پرید حضرت امام حسن فرمود چون برادرم داد و گریه درمود حدیث شریف ظاهر است

تا آنکه حبیب رسول خدا فرمود بعد شب معراج داخل بهشت شدم دو قصر عالی ایوان دیدم که در ناگاه دو قصر و زبرجد یکی سبز و یکی سرخ

رنگینها گفتم بودند که آنکه یکی از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ بود بس جبرئیل گفتم این دو قصر از کیست عرض کرد یکی از امام حسن

و دیگری از امام حسین گفتم چرا هر دو یک رنگ نیستند جبرئیل ساکت شد گفتم چرا جواب نمی گوئی عرض کرد یا محمد سبز و قصر امام حسن بجهت

آنست که بزهر جفا شهید میشود و در وقت ارتحال از شدت زهر رنگش سبز میشود و سرخی قصر امام حسین بجهت آنست که کشته میشود

و در وقت شهادت روی او از خون سرخ میشود پس هر دو گریه کردند و ضجه عالمی بالبکا و النحیب امام حسن فرمود و برادر

چرا گریه میکنی عرض کرد بسبب مصیبت عظمی که بر تو وارد شود ای برادر مصیبت من سهل است و مصیبت بزرگ است برای

حوض دویم قال الله تعالی فی سورة الانبیاء وایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر وانت ارحم

الراحمین یاد کن یا محمد ایوب را چون خواند پروردگار خود را باینکه رسید مرا رنجی و سختی و تو بخشنده ترین بخشندگانی و در

سوره ص فرموده انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب یعنی بدرستیکه یافتیم ایوب را شکیبا در رنج بنفس و مال و ولد و اولاد

نیکو بنده ایست بدرستیکه او رجوع کننده است بدرگاه ما در بحار بالخلیه رو بجانب ما آورده بروایتی مجلسی امام زین العابدین فرمود

روزی سه خصلت را از صبر کردن آموختند **اول** شکر را از نوح **دویم** حسد را از فرزندان یعقوب **سیم** صبر را از ایوب

و بروایتی دیگر حضرت صادق فرمود در قیامت زن صاحب جمالی را بیاورند که بحسن و جمال خود دیگرانرا فتنه انداخته باشد پس گوید پروردگارا

خلقت مرا نیکو کردی و باین سبب گناه مبتلا شدم حق تعالی فرماید که مریم را بیاورند پس فرماید که تو نیکوتری یا این هم با وجود چنین

حسنی و او را مبتلا بگناه نشد و مرد بسیار خوب صاحب حسنی را بیاورند که بحسن و جمال خود دیگران را مبتلا کرده باشد

پس گوید خدایا مرا صاحب حسن و جمال آفریدی و زنان بسوی من مایل گردیدند و مرا بزنا انداختند پس یوسف را بیاورند

و با او گویند تو نیکوتر بودی یا او ما او را حسن دادیم و از زنان محفوظ پس بیاورند صاحب بلائی را که بسبب

بلای خود معصیت پروردگار را نمود کرده باشد پس گوید پروردگارا بلا را بر من سخت کردی تا آنکه مرا بگناه افکندم پس ایوب را

[illegible]

[illegible]

اول [illegible]

[illegible]

مؤلف گوید [illegible]

[illegible]

ششم [illegible]

سرزنش

[illegible]

حروف [illegible]

دوم [illegible]

مؤلف گوید [illegible]

اول [illegible]

دوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

401 پس ایوب بگو بگیرند که طعام خورد و در اول آن بسم الله بگوید تا من از او خوشنود شوم و او را شفا دهم
رحمه نزد ایوب آمد و کیفیت را ذکر کرد ایوب متغیر شد و فرمود که همه روز را با ابلیس که دشمن خداست در سخن بوده و گوش
بسخن او داده و اسرار خدا را از این جهت ترا صد چوب بزنم از نزد من برو و دیگر نزد من میا چون رحمه از
نزد ایوب بیرون آمد و ایوب تنها ماند و هیچ کس نبود که از برای او طعام ببرد و آب بدهد و پرستاری نماید پس روی
خود را بر زمین نهاد و گفت رب انی مسنی الضر سیم ابن حضرت صادق فرمود که چهل روز گذشت [illegible] ایوب بنا به این
سبب گفت رب انی مسنی الضر چهارم جبرئیل بر ایوب نازل شد و گفت چرا [illegible] ایوب گفت چگونه جبرئیل
بغیر از صبر جبرئیل گفت بلا و [illegible] بسیار است [illegible] از حق شفا طلب کن پس ایوب عرض کرد
رب انی مسنی الضر پنجم در زمان بیماری ایوب از اطراف عالم بیماران نزد او آمدند و از او التماس دعا نمودند ایوب
دعا کرد و شفا یافتند پس ایوب گفتند چرا از برای خود دعا نمی کنی [illegible] حاجات [illegible] هشتاد سال
در نعمت گذرانیده باشیم اکنون که چند روز در محنت باشیم دفع آن را خواهش نمایم حق تعالی اذن داده ایوب گفت
رب انی مسنی الضر ششم بقول دیگر در وقت بیماری ایوب سه نفر از اهل ایمان نزد او بودند و گرویده بودند [illegible] نام او
[illegible] و دیگری صافر [illegible] داشت و دیگری [illegible] دیگر جوان در یکی [illegible]
نزد ایوب آمدند و از احوال او جویا شدند و [illegible] گفتند [illegible] از ایوب جرمی عظیم صادر شده که [illegible] الهی
که خوار [illegible] شما [illegible] خدا است [illegible] و دوستان خود را [illegible]
مصیبت [illegible] توبه کند [illegible]
[illegible] چون ایوب این سخن را شنید گفت رب انی مسنی الضر هفتم [illegible] در زبان
ایوب اثر کرده بود [illegible] تا وقتی که نزدیک شد [illegible] توحید [illegible] نقصان پذیر شود
ناله او بسوی الضر برکشید مؤلف گوید [illegible] چون [illegible]
[illegible] رب البلاء [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] کرد و گفت ای الهی
[illegible] ثم [illegible] الله [illegible] الم کانه
[illegible] هشتم [illegible]
[illegible] ایوب [illegible]
[illegible] بیماری [illegible]
[illegible] رب انی مسنی الضر

402 حوض چهارم قال [illegible] فی قصص الانبیاء [illegible]
پس اجابت کردیم دعای ایوب را پس برطرف کردیم آنچه با او بود از رنج و درد و شفا دادیم و در سوره ص می فرماید وَوَهَبْنَا لَهُ
و بخشیدیم ایوب را که اهل او [illegible] فرزندان او را زنده کردیم و مثلهم معهم و مانند
ایشان با ایشان [illegible] رحمةً منا و ذکری لاولی الالباب [illegible] عقول را تا عاقبت
صبر را نظر کرده در مصیبت [illegible] صبر [illegible] فرج [illegible] شیطان
که [illegible] ایوب [illegible] جماعة از اصحاب ایوب که رعایت اختیار کرده
بودند [illegible] بلا [illegible] عظیم
[illegible]
[illegible] سوال
[illegible]
از [illegible] ایوب گفت [illegible] ضعیف [illegible] خود
[illegible]
[illegible]
چون [illegible] ایوب [illegible] پروردگار [illegible]
[illegible]
[illegible] پروردگار [illegible] ابتلا
[illegible] اختیار
[illegible]
شکر [illegible] ایوب [illegible] عبادت خدا
کردی [illegible] محبوب
[illegible] کجا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رحم الله [illegible]

۲۰۴ در قضا یا او ساب بخش نکنم و استغفار شروده آثار بدنهای مرثیه ایشان را که توفیق جنت و خلاف جمعی که بسبب توبه قبول شد توبه آدم
و بسبب توبه یوسف از چاه خلاص گردید و بادیه جای رسید و توقف قصه ایوب و بسبب زوال غم او حضرت زهرا با او وحی
قصه ایوب بسبب تغییر نعمت از او چه بود عرض کرد یا امیرالمؤمنین خدا او نوبهر میداند و نبود ملکا کاصندا الانبیاء للمتلوف
شد ایوب فی بلائی فقال هذا خطب جلیل وامر جسیم بعد خاصه با ایوب الانبیاء که در صورتی که من او را بر پادشاه کرم بر شر کم
امتحان کردم حضرت آدم را بعد خوردم از آدم بسبب این صورت و الله که کردم بسبب انکه الم ... این صورت سلام کرده با ...
توبه نکرد و نکوی خطب جلیل وامر جسیم بود و ... ایشان ... را با تو به کی ... سوی
کرد از برای امیرالمؤمنین وزیر طبیبی ادویس ... ایوب را سعادت یعنی توبه کرد در ... بود ...
که ... از برای امیرالمؤمنین وزیر طبیبی ... حضرت ... تغییر خلاصه پس ... جبرئیل ... ایوب ... و ادا
این خطاب کرد که ارکض برجلک هذا مغتسل بارد وشراب یعنی بزن پای خود را بر زمین ایوب ... جبرئیل پا بر زمین زد
دو چشمه زیر قدم او جوشید یکی گرم و دیگری سرد جبرئیل ... ایوب ... چشمه گرم ... غسل کردن است و چشمه دیگر
... سرد ... ایوب در چشمه گرم غسل نمود جمیع ... او ... و از چشمه سرد ...
... که چشمه ... غسل کرد که فوائد کوچکه
... ایوب دو چشمه آب جاری شد ... و بسیار ...
بود دو چشمه ... حضرت جاری شد **اول** چشمه آب سرد ... بود ... قطع ... بالدشت
... شهادت ... **دویم** چشمه ... بود ... جاری شده بود بلکه
از ... بود **نبع اول** ... حضرت بود ...
... لا حول ولا قوة الا بالله ... **نبع دویم** ... حضرت بود ... حسین
بن ... حضرت ... بود **نبع سیم** ... حضرت ...
حضرت ... الهم ... العصاة **نبع چهارم** ... حضرت ...
... حضرت ... و ... الظالمین ...
... در کتاب مطالب السؤل ... امیرالمؤمنین ... حضرت ...
الذکر بین ذکرین ... الاسلام بین سیفین والذنب بین فرضین ... العبد
... الذکر ... المغفرة ... ذکر ... بین ذکرین من الله
... الثانی الکافر یقاتل بالسیف حتی یسلم فاذا اسلم ... الاسلام بین سیفین و
... الثالث ان العبد ... علیه ... الذنب بین فرضین

حوض پنجم قال الله تعالی در سوره ص ... ضغثا فاضرب به ولا تحنث
ایوب ... از چوب ... خشک شده ... چوب باشد پس زوجه خود را
... ولا تحنث ... **موعظت کوچک** در باب ... ایوب ... خود را
چند قولست **اول** بروایتی ... ایوب ... یعقوب ... ایوب بود
... ایوب ... ابراهیم ... ایوب ...
... حضرت ... شیطان ... ایوب ...
... شیطان ...
...
...
... شیطان ...
... ایوب ... حضرت ... ایوب ... شیطان است ...
... **دویم** در تفسیر خلاصه منقول است
... ایوب ... ابلیس ...
... ایوب ...
ایوب ... **سیم** ... ایوب ...
... ایوب ...
... ایوب ...
... ایوب ...
...
... ایوب ...
عالم السر والخفیات ...
...
حضرت ...
...
...
...
... ایوب ...

تو برسد ایوب دست بر داشت طلب شفا نمود پس بروایتی جبرئیل علیه السلام گفت که سر پای بر زمین زد و چشمه

آب ظاهر شد و بر در [illegible] باغ سبزی روئید و ملائکت [illegible] ایوب سخنی می گفت و [illegible]

[illegible] چون با [illegible] رسید [illegible] ایوب [illegible]

پس خروش و فغان برآورد [illegible] ایوب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس ایوب عرض کرد یارب [illegible] حاصل کرد [illegible]

[illegible] ایوب [illegible]

[illegible] شعیب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و اناب [illegible]

نهر

حوض اول

قال الله تعالی فی سورة الاعراف والی مدین

اخاهم شعیبا یعنی فرستادیم ما بسوی مدین که پسر ابراهیم خلیل بود [illegible] شعیب

پسر میکیل [illegible] و او را خطیب الانبیاء گفتندی [illegible] تال یا قوم

[illegible]

در صحرا راه زنی و طلب باج از مردم چیزی گرفتند از این جهت سعی از منع ایشان از بخس و نقص کیل و وزن و نهی ایشان کرده از
راه زنی و تخویف در راه ولا تقعدوا بکل صراط توعدون و تصدون [illegible] یعنی بهر راهی که بجهت کرنش [illegible]
مردمان را و تصدون عن سبیل الله [illegible] و اذکروا اذ کنتم قلیلا فکثرکم [illegible] اردوات بجداوب
[illegible] دیگر آنکه [illegible] و ان کان طائفة منکم آمنوا بالذی ارسلت به [illegible] برای مردمان
و اذکروا اذ کنتم قلیلا فکثرکم و یاد کنید نعمت خدا را بر خود چون بودید اندک [illegible] بسیار کرد شما را [illegible]
برکت کرد در اموال و اولاد شما [illegible] خلاصه [illegible] ابراهیم دختر لوط را [illegible] ایشان را فرزند بسیار داد
[illegible] شعیب اینجا این نعمت را یاد ایشان داد و گفت و انظروا کیف کان عاقبة المفسدین و بنگرید که چگونه
بود سرانجام تباه کاران [illegible] که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند [illegible] کلاه [illegible]
آمنوا بالذی ارسلت به [illegible] آنچه فرستاده شده ام بآن و طائفة لم یؤمنوا [illegible]
از معاشرات [illegible] فاصبروا حتی یحکم الله بیننا پس صبر کنید [illegible] تا حکم کند خدا [illegible]
[illegible] حکم کند خدا میان ما و ایشان [illegible] و هو خیر الحاکمین [illegible] کنند کان آ
[illegible] خطاب بکفار است [illegible] ای کفار چون [illegible]
[illegible] با شید [illegible] ملا الذین استکبروا [illegible]
[illegible] قال الملأ الذین استکبروا من قومه [illegible] کردند [illegible]
[illegible] شعیب [illegible] لنخرجنک یا شعیب والذین آمنوا معک
من قریتنا او لتعودن فی ملتنا [illegible] بیرون کنیم ترا ای شعیب و آنان را که بتو ایمان آورده اند از [illegible]
[illegible] شعیب در جواب ایشان گفت [illegible] اولو کنا
کارهین اگر چه [illegible] ناخواهان [illegible] چگونه [illegible] شما [illegible]
[illegible] قد افترینا علی الله کذبا [illegible]
[illegible] ان عدنا فی ملتکم بعد اذ نجانا الله منها [illegible]
[illegible] و ما یکون لنا ان نعود فیها الا ان یشاء الله ربنا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ربنا [illegible]
کرده [illegible]
علی الله توکلنا [illegible] شعیب [illegible]
[illegible] حضرت شعیب [illegible] ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین ای [illegible]

شعیب

[illegible] که [illegible] احکم [illegible] کرده [illegible] حکم
[illegible] بدانکه در نسب شعیب چند قول ذکر کرده اول شعیب بن نویب بن مدین بن ابراهیم دویم شعیب بن
یوبب است سیم شعیب بن میکیل بن یشجب بن ابراهیم است چهارم نام شعیب یثرون بن صیفون بن عنقا
بن ثابت بن مدین بن ابراهیم پنجم آنکه از اولاد ابراهیم نبود است بلکه از اولاد کسی بود که ایمان با ابراهیم آورده بود [illegible] بجات
در روایتی دیگر شعیب و ایوب و بلعم بن باعورا از فرزندان گروهی بودند که ایمان آورده بودند با ابراهیم در روزی که از آتش نمرود
نجات یافت و با او هجرت کردند بشام پس دختران لوط را با ایشان تزویج کرد پس هر پیغمبری که پیش از فرزندان یعقوب و بعد
از ابراهیم بود از نسل این جماعت بودند و حق تعالی شعیب را بر اهل مدین فرستاد و پیغمبری دانا از قبیله شعیب نبودند
و پادشاه جباری بر ایشان حاکم بود که هیچیک از پادشاهان عصر او تاب مقاومت او نداشتند [illegible] کرده
[illegible] کیل و وزن [illegible] کیل و وزن [illegible]
و پادشاه ایشان را امر کرد بحبس کردن طعام و کم کردن کیل و وزن شعیب چندانکه ایشان را موعظه کرد سودی
نبخشید تا آنکه پادشاه شعیب را و آنها که با او ایمان آورده بودند از شهر بیرون کرد پس خدا گرما بر ایشان [illegible]
فرستاد که ایشان را بی تاب کرد [illegible] آب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] رسول خدا شعیب [illegible]
او خطیب پیغمبران خواهد بود [illegible] شعیب هلاک شوند [illegible]
[illegible] شعیب [illegible]
تا آنکه موسی نزد او رفت مؤلف گوید شعیب [illegible]
چون [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم [illegible]
حوض دویم قال الملأ الذین کفروا من قومه [illegible]
[illegible] لئن اتبعتم شعیبا [illegible] شعیب [illegible]
[illegible] انکم اذا لخاسرون [illegible]
[illegible] فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین [illegible]
[illegible] هلاک [illegible]
[illegible] الذین کذبوا شعیبا کان لم یغنوا فیها [illegible] شعیب [illegible]
[illegible] الذین کذبوا شعیبا کانوا هم الخاسرین [illegible] شعیب [illegible]

[illegible]

زیانکاران دردنیا به هلاکت و در عقبی به عقوبت در تفسیر خلاصه منقول است که عذاب قوم شعیب بر این وجه بود که حق تعالی
دری از درهای دوزخ بر ایشان بگشاد و شعله حرارت آن بایشان رسید نفسهای ایشان بانقطاع رسید چون چنین
که در سردابها و جایهای خنک و رفتند نافع نبود آخر ابری بر ایشان فرستاد که در آن باد خنک می‌وزید چون خنکی باد
در سایه ابر دیدند بآنجا شتافتند و در کوه و بیابان به پناه آن بر فتند و آنجا بر تمام شوهای ایشان را فرو گرفت پس آتشی از آن
ابر باران شد و بر زمین بر ایشان به حیثیتی که از جمال ایشان هیچ نماند فتولی عنهم و قال یا قوم لقد ابلغتکم رسالات
ربی و نصحت لکم پس برگردید و اعراض کرد از ایشان شعیب و گفت بر وجه حسرت بر هلاکت ایشان ای قوم من بتحقیق که من رسانیدم
بشما پیغامهای پروردگار خود را و نصیحت کردم شما را از روی شفقت و مهربانی به اوامر تسلیه خود داد و از حسرت در یأس
امر خود کرده گفت فکیف آسی علی قوم کافرین پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم بر هلاک گروهی که کافر بودند و مرا تصدیق نکردند
و منزلها از آن عذاب بود در تفسیر خلاصه منقول است که چون شعیب مقدمات عذاب را مشاهده کرد از آن قریه بیرون
رود در وقت بیرون رفتن این سخنان را به قوم خود گفت بروایتی جلیس شعیب روایت در چهل و دو سال بود اسم حضرت
حارث فغیر بود حق تعالی از عرب مبعوث نگردانید مگر پنج پیغمبر را اول هود دوم صالح سیم اسمعیل چهارم
شعیب پنجم محمد مصطفی و جمعی از مفسران گفته‌اند که حضرت شعیب بر دو طایفه مبعوث شد یکی بسوی اهل مدین
مبعوث شد و ایشان به صدای صیحه که از جبرئیل شنیدند هلاک شدند و دیگری اهل ایکه مبعوث گردید
و ایشان به ابر صاعقه بار سوخته شدند که یوم الظله است شعیب این بود که رسول او را شهید کردند چنانچه حلبی از سهل
بن سعید منقول است که گفت هشام بن عبد الملک مرا فرستاد که چاهی کنم در رصافه چون دویست قامت کندیم سر مردی
پیدا شد چون اطراف آن را کندیم دیدیم که مردی است بر روی سنگی ایستاده و جامهای سفید پوشیده و دست راستش را
بر سرش گذاشته است بر موضعی که بر سرش زده بودند هر گاه دستش را از آن موضع بر می‌داشتیم خون جاری می‌شد چون
دستش را رها می‌کردیم بر روی جراحت می‌گذاشت خون بند می‌شد در رداش نوشته بود انا شعیب بن صالح که پیغمبر خدا
مرا به اهل مدین فرستاد پس مرا زدند و مرا در این چاه انداختند و خاک بر روی من ریختند چون این قصه را
بهشام نوشتیم در جواب نوشت که آن چاه را پر کنید چنانچه پیشتر بود و در جای دیگر چاه بکنید و الله کوید اگر در زمان
گذشته پیغمبری را کشتند و در چاه انداختند در زمان این امت هم رسید که در یک شب سیصد نفر از اولاد رسول خدا را
کشته در چاه انداختند چنانچه در عیون اخبار الرضا از عبد الله بزاز نیشابوری منقول است که گفت ماه رمضانی در
طوس بودم و حمید بن قحطبه را دیدم که در روز رمضان روزه نمی‌گرفت و غذا می‌خورد گفتم روزه چرا روزه نمی‌گیری
گفت مگر از احوال این خبر نداری گفتم نه گفت شبی هارون مرا در طوس طلبید چون نزد او رفتم دیدم شمعی نزد او می‌سوزد
و شمشیر برهنه در دست دارد و خادمی در پیش روی ایستاده پس به من گفت چگونه است اطاعت تو امیر المؤمنین را گفتم
در راه او جان و مال خود را فدا می‌سازم چون این جواب شنید لحظه‌ای سر در پیش انداخت بعد از آن مرا رخصت داد که برگردم چون به منزل
خود رسیدم ساعتی نگذشت که آمد و گفت هارون ترا می‌طلبد با خود گفتم انا لله و انا الیه راجعون مرا به قتل رسانند چون در رفتم نظرش
بمن افتاد از من پرسید گفتم جواب ایشان باز سر بالا کرده همان سوال را اعاده نمود گفتم در راه او جان و مال

شعیب

و اهل و اولاد و دین خود را فدا می‌سازم چون این سخن شنید تبسم نمود و مرا رخصت داد چون بمنزل خود رسیدم کسی آمد و مرا
طلبید چون برگشتم او در این دفعه حالت دیگر داشت همان سوال را اعاده کرد گفتم بسر او جان و مال و اهل و اولاد و دین خود را فدا
می‌سازم چون این سخن شنید خندید و گفت این شمشیر را بردار و آنچه این خادم ترا امر کند عمل کن خادم شمشیر را
برداشت بیرون آمد و مرا بر در خانه‌ای که در آن مقفل بود در را گشود چون داخل شدم در میان آن چاهی دیدم و سه حجره
در آن خانه بود که بر درهای آنها قفل زده بود آن خادم در یکی از آن حجره‌ها گشود دیدم بیست نفر از پیر و جوان از اولاد علی
و فاطمه در آن حجره محبوس بودند و گیسوها بر سر داشتند و همه را به زنجیر بسته بودند پس خادم بمن گفت که امیر المؤمنین ترا امر
کرده که این گروه را به قتل آوری پس خادم یک یک بیرون می‌آورد و من گردن می‌زدم و سرها و جسدهای ایشان را در چاه می‌افکند
چون از بیست نفر فارغ گشتم در حجره دیگر را گشود و در آن حجره نیز بیست نفر از اولاد علی و فاطمه در زنجیر بودند و آن خادم یک
یک را بیرون آورد و من کشتم و جسدهای ایشان را در آن چاه افکند و در حجره سیم را گشود و در آنجا نیز بیست نفر
از اولاد علی و فاطمه محبوس بودند خادم گفت امیر المؤمنین امر کرده است که اینها را نیز بقتل رسانی در هر جا طریق یک یک را
بیرون آورد و من می‌کشتم چون نوزده نفر از ایشان را کشتم مرد پیری را آورد که گیسوها بر سر داشت و آن مرد پیر بمن گفت
دستت بریده باد ای بدبخت در روز قیامت نزد جدم رسول خدا چه عذر خواهی آورد که شصت نفر از اولاد علی و فاطمه را به قتل رسانیدی
چون این سخن را شنیدم دستم لرزید و بندهایم به لرزه درآمد و آن خادم از روی غضب بسوی من نظر کرد و مرا
تخویف نمود من امر او را بعمل آوردم و آن پیر را هم کشتم و جسد او را نیز در آن چاه افکند پس در صورتی که کردار من چنین باشد و شصت
نفر از اولاد رسول خدا را کشته باشم روزه و نماز من چه نفع خواهد داد من می‌دانم که در آتش مخلد خواهم بود
اللهم العن اول الشریر و اتباعهم و اشیاعهم الی یوم القیامه و احشرهم فی النار حوض سیم قال الله تعالی فی سوره هود
و الی مدین اخاهم شعیبا و فرستادیم بسوی اولاد مدین بن ابراهیم و اهل مسکن مدین برادر ایشان در نسب که شعیب بود قال
یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره گفت ای قوم من بپرستید خدا را یگانه که نیست شما را هیچ معبودی بجز او و لا
تنقصوا المکیال و المیزان انی اریکم بخیر و کم نکنید پیمانه و ترازو در سنجیدن و دادن به مردم بدرستی که
من می‌بینم شما را بتوانگری و فراخی نعمت یعنی در نیاز و احتیاج نیستید تا داعی باشد شما را بخیانت و انی اخاف
در سم حق گزاری است که مردمان را از مال خود بهره‌مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان بازگیرید و انی اخاف
علیکم عذاب یوم محیط و بدرستی که من می‌ترسم بر شما بجهت خیانت کم و کاست در مال یکدیگر عذاب روزی که در احاطه
شما باشد که هیچ کس از شما از آن نرهد و یا قوم اوفوا المکیال و المیزان بالقسط ای گروه من تمام پیمایید پیمانه را
و تمام بکشید آنچه به ترازو بکشید بعدل و راستی و انصاف باوجود خیانت در کیل و وزن هر چیز و هر چند از بها
این چیز باز کرفتند و اطراف درهم و دینار را می‌بریدند و لا تبخسوا الناس اشیائهم و لا تعثوا فی
الارض مفسدین و کم مکنید مردمان را چیزهای ایشان یعنی هر چیز و هر چند باز قراضه که از درهم و دینار می‌برید
و عیانه تباهی مجویید در زمین شهر جو در حالتی که شما کارانید هر چیز خوزرا و مصالح آخرت خود را بقیت الله
خیر لکم ان کنتم مؤمنین آنچه خدا باقی گذارد برای شما بعد از ترک حرام به تجارت شما را از آنچه بخیانت جمع می‌کنید

اگر هستید باور دارندگان مر گفتار مرا و باید شرط آنکه ایمان آورید چه خیر است چیزی در ثواب و نفع ایمان است وما انا علیکم بحفیظ
و نیستم من بر شما نگاهبان که شما را بجبر و قهر از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم در روایت مجلسی اول کسی که کیل و ترازو ساخت
شعیب پیغمبر بود که بدست خود ساخت پس قوم او کیل میکردند و وزن میکردند تمام میدادند پس بعد از آن شروع کردند در کم کردن
کیل و ترازو و در وزن پس ایشان را زلزله گرفت و به آن معذب گردیدند تا هلاک شدند در خبر دیگر [illegible] لقد ارسلنا
رسلنا بالبینات یعنی بدرستی که ما فرستادیم رسولان خود را بحجتهای روشن بر [illegible] یا با معجزات ظاهره بر صدق
دعوی ایشان یا با شرایع واضحه و دلالات باهره وانزلنا معهم الکتاب والمیزان و فرو فرستادیم با ایشان کتابها را تا آنکه حق از باطل
شناخته شود و ترازوی [illegible] و [illegible] احکام حلال و حرام بود چون توریت و انجیل و قرآن و فرو فرستادیم برای ایشان ترازو را
تا قائم شوند مردمان بعدل [illegible] خلاصه [illegible] انزال میزان [illegible] نوح [illegible] جبرئیل ترازو را از آسمان فرود آورد و بنوح داد
و فرمود قوم خود را امر کن که با آن وزن کنند تا در میان ایشان ظلمی واقع نشود و جدال [illegible] در روایت مجلسی
حضرت باقر [illegible] حضرت شعیب که من عذاب میکنم از قوم تو صد هزار کس را چهل هزار کس از بدان ایشان را
و شصت هزار کس از نیکان ایشان را شعیب گفت پروردگارا نیکان را برای چه عذاب میکنی حق تعالی وحی فرمود برای آنکه
مداهنه کردند با اهل معاصی و غضب نکردند [illegible] برای غضب من غضب نکردند [illegible] در کتاب بحار مرویست
که هشام بن عبدالملک حضرت باقر و صادق را بشام طلبید چون حضرت باقر وارد شد هشام با اصحاب خود گفت چون محمد بن علی را
بمجلس خود طلب کنم [illegible] توبیخ نمایم و ساکت شوم شما نیز او را توبیخ و سرزنش کنید پس امر نمود حضرت را داخل مجلس کردند
پس حضرت داخل شد بر همه اهل مجلس سلام کرد و فرمود السلام علیکم و بجا نشست هشام در غضب شد بسبب
آنکه حضرت بخلافت بر او سلام نکرد و بی اذن او نشست پس هشام گفت یا محمد همیشه مردی از شما جمعیت مسلمانان را
متفرق نموده و مردم را بسوی خود دعوت کرده [illegible] امام است [illegible] شروع بسرزنش
کرد و چون ساکت شد هر یک از حاضرین حضرت را سرزنش و توبیخ نمودند پس حضرت برخاست و [illegible] ایها
الناس کجا میروید و چه چیز [illegible] اول شما را [illegible] آخر شما را [illegible] برای شما ملک
معجل داده [illegible] پس بدرستی که از برای ما سلطنت آینده است [illegible] بسبب آنکه اهل آخرت
عاقبتیم و خدا فرموده والعاقبة للمتقین پس هشام امر کرد که آن بزرگوار را حبس نمایند و حضرت در زندان سخنی میگفت
در باقی نماند در زندان هیچ مردی مگر آنکه [illegible] آن بزرگوار [illegible] علوم اخذ
کرد پس زندانبان [illegible] هشام نقل کرد هشام امر نمود حضرت را از زندان بیرون آورند و بسوی مدینه
روانه کنند [illegible] که در شهرهائی که بسر راه است [illegible] تراب
محمد بن علی و جعفر بن محمد [illegible] بسوی ترسایان [illegible] ایشان را اظهار کرده اند
پس هر که با ایشان چیزی بفروشد یا بر ایشان سلام کند یا با ایشان مصافحه نماید خونش هدر است چون [illegible] شهر مدین
رسید بعد از آن حضرت باقر و صادق وارد آن شهر شدند اهل آن شهر درها بروی ایشان بستند و دشنام دادند
و ناسزا گفتند و هر چند [illegible] آن حضرت مبالغه کردند [illegible] با ایشان [illegible] چون حضرت [illegible] دروازه

رسید

رسید با ایشان [illegible] حق گفت و فرمود [illegible] که شما [illegible] یهود و نصاری
[illegible] از یهود و نصاری [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ایشان را نصیحت کرد [illegible] شما [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شهر [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
کذلک [illegible] قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره ولا تنقصوا المکیال والمیزان انی اریکم
بخیر وانی اخاف علیکم عذاب یوم محیط ویا قوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض
مفسدین بقیت الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین پس فرمود یا اهل المدینة الظالم اهلها [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شما [illegible] کرد [illegible]
[illegible] شعیب [illegible]
[illegible] عذاب بر شما نازل [illegible]
و حضرت را [illegible] و طعام [illegible] هشام [illegible]
[illegible] هشام [illegible]
[illegible] قال یا شعیب [illegible] **موعظه چهارم** (red)
[illegible] قالوا یا شعیب اصلوتک تامرک ان نترک ما یعبد آباؤنا یعنی قوم شعیب گفتند [illegible]
[illegible] او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء [illegible]
[illegible] انک لانت الحلیم الرشید [illegible]
[illegible] شعیب [illegible] حلیم و رشید
[illegible] قال یا قوم ارایتم ان کنت علی
بینة من ربی ورزقنی منه رزقا حسنا [illegible]
[illegible] و ما ارید ان
[illegible] اخالفکم الی ما انهیکم عنه [illegible]
[illegible] ان ارید الا الاصلاح ما استطعت [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب [illegible] توفیق [illegible] اصلاح
[illegible]

[illegible]

ویرا او را بار نو کردیم در هر صفت که گفتیم بیازاتان را دادای شما ندادیم و یا قوم لا یجرمنکم شقاقی ان یصیبکم مثل ما اصاب
قوم نوح او قوم هود او قوم صالح و ما قوم لوط منکم ببعید ای گروه من باید که شما را ندارد برای دشمنی و ستیزه کاری
من با شما بجهت صلاح شما انکه برسد شما را مانند انچه رسیده کرده نوح را از طوفان عاکرده هود را از باد صرصر یا کرده صالح را
از صیحه و بیشتر کرده لوط از شما دور بجهت نزدیکی در زمان و مکان شما اکنام گذشته عبرت گیرید از ایشان
عبرت گیرید واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه و طلب آمرزش کنید از پروردگار خود با ایمان پس رجوع کنید بعبادت او ان ربی
رحیم ودود بدرستی که پروردگار من بخشنده است بر مستغفران و دوستدار ایشان و دوست خدا باشند اتاه لطف و
احسان آیاتیان هم چنانکه کسی دوست داشته باشد او را اعطاء و احسان می‌کند قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما
تقول گفتند ما نمی‌فهمیم بسیاری از انچه می‌گویی و انا لنریک فینا ضعیفا و بدرستیکه ما می‌بینیم ترا در میان تجرد بی‌قوت
و دفع ما با ضعیف البصر بجهت اینکه ازاری بتو نرسانیم ولولا رهطک لرجمناک و اگر نه قوم تو بودند که بر دین ما بودند
و ما اینها را عزیز می‌داریم هر اینه سنگسار می‌کردیم ترا سوالت کی را رهط از سه تا ده بعضی گفته اند از سه تا
تا هفت و ایشان چندین نفر بودند و ما انت علینا بعزیز و نیستی تو بر ما ارجمند که عزت تو مانع رجم ما شود و این کلام
اشعار است که در مقابل حجت زبان بدشنام و تهدید دراز کردند قال یا قوم ارهطی اعز علیکم من الله شعیب گفت
ای گروه من ایا عشیره من عزیزترند بر شما و دوست ترند نزد شما از خدا واتخذتموه وراءکم ظهریا و فرا گرفته اید
او خدا را از پس پشت خود هم چو چیزی فراموش گشته شده در پس پشت بعضی حق خدا را [illegible] و واسیله فرمان
پروردگار من پس پشت می‌افکنید ان ربی بما تعملون محیط بدرستیکه پروردگار من علم او احاطه کرده است شما را اعمال شما
است بر دو هر که جمیع چیز براد پوشیده نیست و شما را جزا خواهد داد و یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل سوف تعلمون
ای گروه من عمل کنید بر حالت و هیأت خود از ترک و صفات در کین و درزی بدرستی که من نیز عمل کننده ام در کار خود
زود باشد که بدانید من یاتیه عذاب یخزیه و من هو کاذب وارتقبوا انی معکم رقیب کسی که بیاید بار عذابی که او را
رسوا کند و بعضی نام او را هلاک سازد و دیگر انسان کو یا کسی که او دروغ گوست بزعم شما مراد است که زود با
که معلوم کنید که بر حق بود شما و انتظر بکشید و منتظر باشید انی معکم رقیب بدرستی که من با شما منتظرم ولما جاء امرنا نجینا شعیبا والذین آمنوا معه برحمة منا و آن هنگام که آمد عذاب ما نجات دادیم شعیب را
وانانکه ایمان آورده بودند باو بسبب بخششی از ما که آن اعطای توفیق والطاف بود که باین بهره بودند از عذاب دنیا
واخذت الذین ظلموا الصیحة و گرفت آنانرا که کافر بودند آواز جبرئیل که مبعوث شده بود بهر ایشان تا کشته شدند فاصبحوا
فی دیارهم جاثمین پس گشتند در سراهای خود مرده‌ها که دریشن افتاده کان لم یغنوا فیها الا بعدا لمدین
کما بعدت ثمود گویا هرگز اقامت نکرده اند در آن دیار دیار بدانید که دوری از رحمت خدا است مر قوم مدین را هم
چنانکه دور شدند و هلاک گشتند قوم ثمود سوالت کوید ایشانرا تشبیه بقوم ثمود تشبیه نمود بجهت انکه عذاب
هر دو قوم صیحه بود بر اینکه خلاصه جمیع روایتی بیان عذاب هلاک نکردند مگر قوم شعیب و صالح اما قوم ثمود را
صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین از فوق ایشان بر آنکه حضرت رسول فرمود شعیب از خوف خدا آنقدر
گریست

گریست تا نابینا شد پس خدا بینائی او را باز بدو گردانید باز آنقدر گریست که نابینا شد بار خدا او را بینا کرد تا سه مرتبه پس در مرتبه
چهارم وحی آمد باو ای شعیب تا کی گریه خواهی کرد اگر از ترس جهنم گریه می‌کنی ترا از آن امان دادم اگر از شوق
بهشت است بر تو مباح کردم شعیب گفت الهی تو می‌دانی که گریه من از ترس جهنم و شوق بهشت نیست
ولیکن محبت تو در دلم قرار گرفته است وانمی‌شود تا ترا ببینم وحی آمد بدو که چون چنین است زود باشد که بسبب کلیم خود موسی
بن عمران ترا بدهم شعیب خدمت کند نظم افزون سر حد وا لا مسکو چشم ... خیال تو
چون ازان ما اشتری ... خوابم هم این جا ... درجا نان خوابم که تو مادری و ... ما ... دیده‌هایت راتم ... ها
و فروشم بین کلیم خویش را آن شهنشاه مر او را خویش را می‌فرستم بهر خویش کار سب ان ... ولدار ... وبت
تا بر او محبت ... ذکر تا بدهد بر حکم دخترانت توسن ایشانه این ... لور ... ای ... تلخی ... زخار نور
تو ... یکبار و خرمی کار شو از برای یار با تو ... کار او ... دشتی ... کار کارا ... نور مار
مرسا تو سوی ... ای که پی راه کوی ... ملا ... کی مر ... بسا ... ره ... ما ... بود حس ... ره ... حوش ... خود دشی
کار و کرداب با ... گردد ... هم ... پرواز ... آغاز کن ... ای ... شعیب خورشید ... بوده از ... نفس ...
تا کشش یا ... تاج ... کاهش ... را حلقه ... جاهی ... الیف ... کس ... شهای کرد ... الها

ابن جوزی ذکر کرده که قیصر روم نوشت از برای عمر بن الخطاب که رسانیده بکمال الاصفر الی عمر خلیفة المسلمین ملحق
مسائل عن مسائل نا جواب ... چیست که خدا آن را خلق نکرده چیست آنکه خدا آن را نمی‌داند چیست آنکه نزد
خداوند نیست چیست آنکه همه آن دهان است چیست آنکه همه آن یا است چیست آنکه همه آن چشم
است چیست آنکه همه آن بال است ای مرد که ... از برای او ... کیست کدام است آن چهار
چیز که در رحم نبودند چیست آنکه نفس ... در ریح ندارد چیست آنکه ... از کرد چیست
زمین که ... صد سال در ... آن راه ... روده ... نظر ... در ... چیست ناقوس ... آفتاب
بر کار ... بیرون ... کدام درخت ... آب روشد ... بوده ... و ... دیار ...
نظر ... در دنیا چیست ... که ... بسیار دارد و در ... طعام است و شباهت به ... که بگذاریم
و ... نظرات چیست ... که ... بهشت ... بیرون ... و ... سبب ... نمی‌شود
کدام جا است که در دنیا ... در ... دیار ... کدام است ... چیست ... نامه ... جمیع
... بعرض کرد امیر المؤمنین ... حضرت ... جواب نوشت بسم الله الرحمن الرحیم
... علی ... ایها الملک ... جواب ... که ... اما چیزی که خدا آن را خلق
نکرده قرآن است بجهت آنکه قرآن کلام او و صفت او است و هم چنین کتب آسمانی و ... اند و هم چنین صفات
قدیم است اما چیزی که خدا آن را نمی‌داند ... قول شما است که ... فرزند و شریک دارد ... اتخذ الله من ولد و ما کان معه من اله

[illegible] و اما آن چیزی که از خدا نیست ظلم است [illegible] اما آن چیزی که همه آن [illegible] آتش است که [illegible]
[illegible] و اما آن چیزی که همه پاک است آب است و اما آن چیزی که همه جسم است خورشید است و اما آن چیزی که همه [illegible]
[illegible] و اما آن چیزهائی که در رحم [illegible] عصای موسی و گوسفند ابراهیم و آدم و حوا است و اما آن چیزی که نفس
زند [illegible] والصبح اذا تنفس [illegible] یونس [illegible]
الدنیا [illegible] و اما آن چیزی که
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یونس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] والسلام

[illegible]

[illegible]

